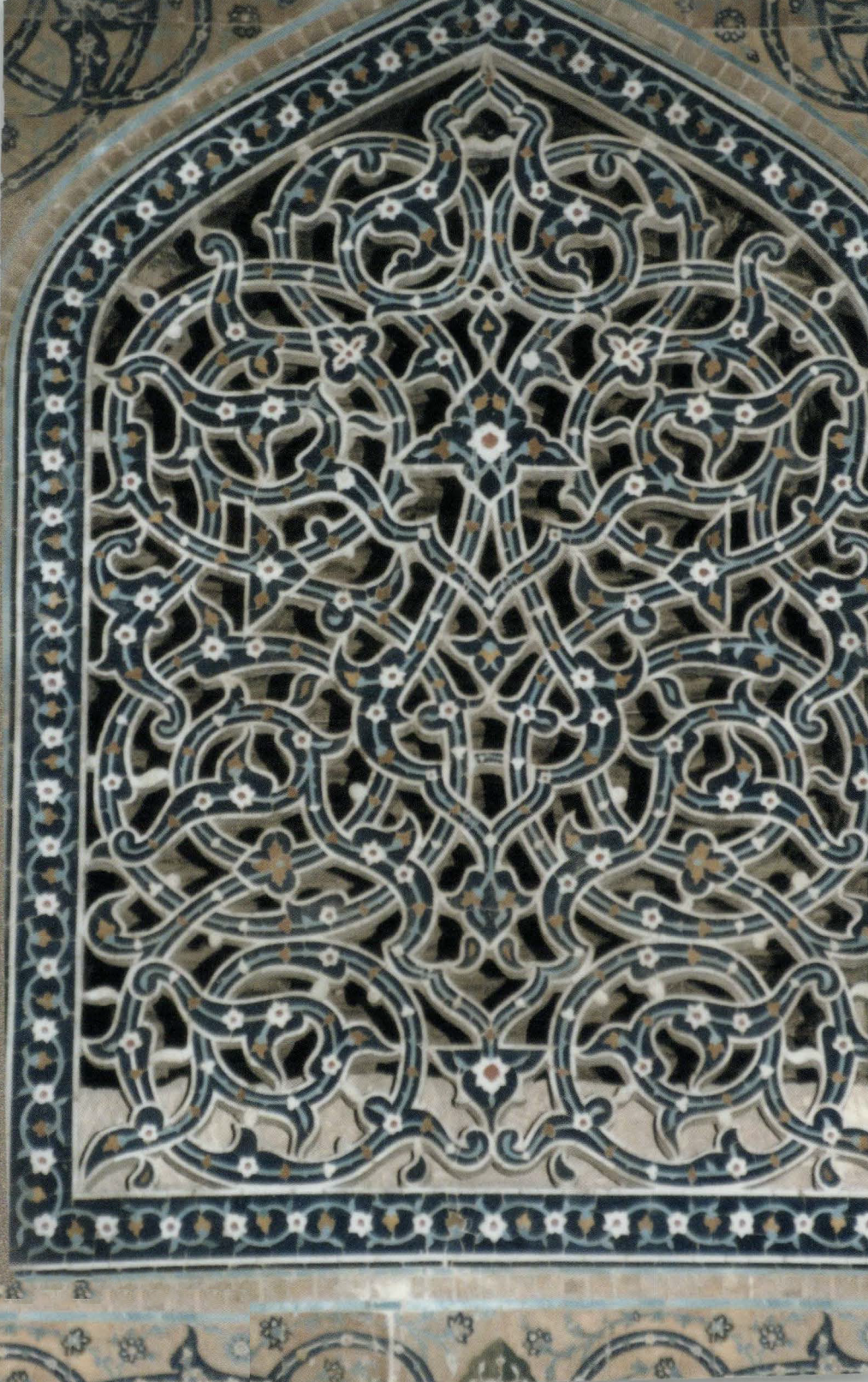


# رازگاهان



تکر در باره خدا و محبت او



# راز گاهان

تفکر درباره خدا و محبت او

ریچارد وورمبراند

**VOM**

**P. O. Box 443**

**Bartlesville, OK 74005**

# Reaching Towards the Heights

Farsi Edition

Copyright 2015 Voice Media

info@VM1.global

Web home: [www.VM1.global](http://www.VM1.global)

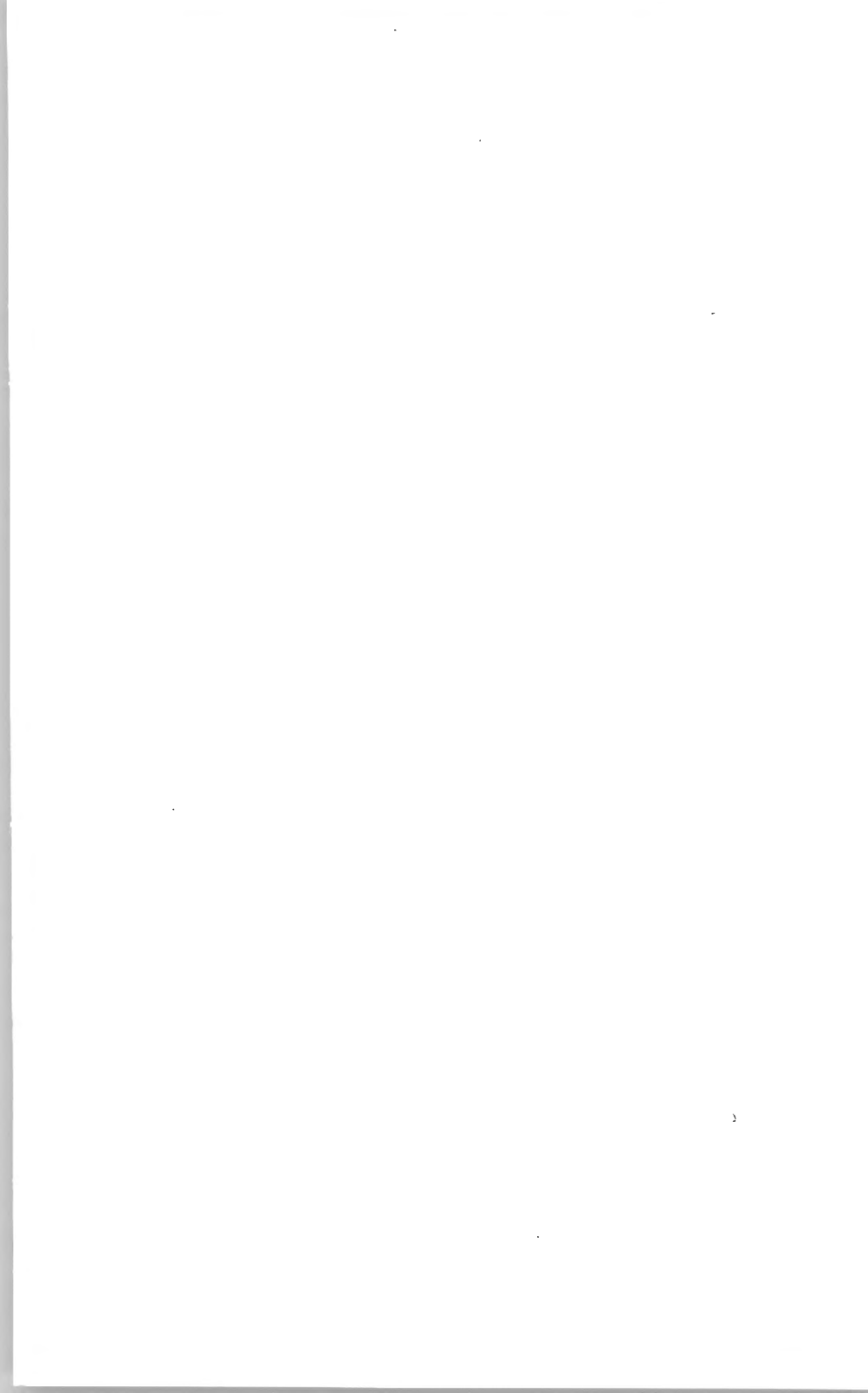
All rights reserved. No part of the publication may be reproduced, distributed or transmitted in any form or by any means, including photocopying, recording, or other electronic, or mechanical methods, without the prior written permission of the publisher, except in the case of brief quotations embodied in critical reviews and certain other noncommercial uses permitted by copyright law. For permission requests, email the publisher, addressed “Attention: Permission Coordinator,” at the address above.

This publication **may not be sold, and is for free distribution** only.

همه ما نیازمندیم تا هر روز گامی فراتر به سوی خدا برداریم. برای این کار، یکی از بهترین روشها آن است که روزانه به مطالعه کلام خدا و تفکر درباره محبت او پردازیم. این روش نزد مسیحیان به «رازگهان» مشهور است. به همین سبب نیز این نام را برای کتاب برگزیده‌ایم، چرا که در آن، می‌توانید برای هر روز غذایی برای روح خود بیابید.

نویسنده، کشیش «ریچارد ووزمبراند»، به خاطر ایمانش به عیسی مسیح، چهارده سال در زندان کومونیستها تحت شکنجه به سر برده است. این کتاب نمایانگر عشق این انسان جان باخته، به خدا و خلق اوست. او از انسانهای هم سلولی‌اش سخن می‌گوید؛ از حالات روحی‌شان، از امید و ناامیدی‌شان، از شادی و غمشان، از ایمان و بی‌ایمانی‌شان. مطالعه این واقعیتها، گاهی اشک از چشمان جاری می‌کند و گاهی لبخند شادی بر لبان پدید می‌آورد.

و شما خواننده عزیز، بکوشید تا هر روز، یک صفحه از کتاب را، با انتظار بخوانید؛ با انتظار دیدن حقیقت، با انتظار شنیدن صدای خداوند، با انتظار کسب نیروی روحانی برای هر روز عمرتان.



# ۱ ژانویه

(مزمور ۹۰:۱۲)

«ما را تعلیم ده تا ایام خود را بشماریم.»

یک آمریکایی، دوستش را که به تازگی از تایلند وارد این کشور شده بود، به تعجیل وادار به دویدن کرد تا به اتوبوس برسند. هنگامی که در اتوبوس جای گرفتند، آمریکایی با خوشحالی، گفت: «سه دقیقه در وگتمان صرفه جویی شد.» مرد تایلندی پرسید: «قصد داری با این سه دقیقه چه کنی؟»

مردم در کشورهای پیشرفته غربی پاسخی برای این سؤال ندارند. نسل ما راه رفتن را فراموش کرده است و فقط می تواند بدود و براند.

عیسی هرگز ندوید. او فقط راه می رفت. در روزگار او، ارابه، اسب، و شتر برای تردد وجود داشت. اما در هیچ جا نخوانده ایم که او از آنها استفاده کرده باشد. چنین آمده است که او فقط یک بار پیاده راه نرفت و آن هم هنگامی بود که سوار بر حیوانی شد که حتی آهسته تر از گامهای انسان حرکت می کرد.

صرفه جویی در وقت نیکوست. هر دقیقه گوهری است. اما غالباً خیلی دیر به ارزش آن پی می بریم. حکایتی هست که می گوید مردی یک شب در کناره رودخانه ای راه می رفت. تصادفاً به خورجین کوچکی برخورد که پر از سنگ بود؛ پس آن را برداشت. برای وقت گذرانی، هر چند گامی که بر می داشت، یکی از سنگها را به درون رودخانه می افکند و خود را با شنیدن صدای چلپ چلپ آب سرگرم می ساخت. هنگامی که به خانه رسید، تنها دو سنگ در خورجین باقی مانده بود. آنها الماس بودند!

ما می دویم تا در وقت صرفه جویی کنیم؛ آنگاه آن چه را که به دست آورده ایم، در فعالیتها، گفتگوها و سرگرمیهای بیهوده تلف می کنیم. یک صندوقدار باید برای هر ریالی که از میان دستان او گذشته است حساب پس بدهد. انسانی که هفتاد سال زندگی کرده است، باید در حضور خدا، در قبال سی و هفت میلیون دقیقه ای که سپری کرده است جوابگو باشد.

## ۲ ژانویه

(اول یوحنا ۴:۶)

«خدا محبت است.»

یک مسیحی در اتحاد شوروی که از زندان آزاد شده بود در نامه‌ای چنین نوشت:  
«هیأت ظاهری من هیچ‌گونه جذائیتی ندارد. در اردوگاه کار اجباری در زیر زمین کار می‌کردم. در اثر حادثه‌ای تبدیل به انسان گوژپشتی گشتم. یک بار پس‌رکی خیره به من نگاه کرد و پرسید: «عمو، آن برآمدگی در پشت چیست؟» مطمئن بودم که پاسخ من باعث خنده می‌شد، با این حال گفتم: "یک قوز است." کودک گفت: "نخیر، خدا محبت است و هیچ‌کس را مبتلا به نقص عضو نمی‌کند. در پشت تو قوزی وجود ندارد، بلکه جعبه‌ای در زیر شانه‌هایت هست که بالهای فرشتگان در آن پنهان شده است. روزی جعبه باز خواهد شد و تو با این بالها به سوی آسمان خواهی رفت." از شدت شادی شروع به گریستن کردم. حتی هم اینک که می‌نویسم، می‌گیرم.»

هر انسانی نوعی «قوز»، نوعی نقص جسمانی، ذهنی، یا روحی دارد، چیزی که او را از بقیه متفاوت می‌سازد. این پدیده‌ها تنها هنگامی نقص جلوه می‌کنند که به آنها، از چشم‌انداز زندگی زمینی محدود خود بنگریم. در اینجا جزئی معرفت داریم (اول قرنتیان ۱۳:۱۲). و به همین دلیل، زندگی و رنجهای ما غالباً بی‌معنی به نظر می‌رسند. خدا مقدر کرده است که یکی قوز داشته باشد، دیگری بیماری یا فقر یا اسارت در زندان یا محدودیت و داغ‌دیدگی یا هر نوع اندوه دیگر. لیکن ما معیارهای انسانی را که اینگونه امور را جزو مصائب به حساب می‌آورند، نمی‌پذیریم. ما معیار آن کودک پر از روح را مد نظر قرار می‌دهیم و در غم و اندوه خود جعبه‌هایی را می‌بینیم که بالهای فرشتگان در آنها نهفته شده است که باید با آنها به سوی آسمان پرواز کنیم.



## ۳ ژانویه

«اما خداوند در هیکل قدس خویش است، پس تمامی جهان به حضور وی خاموش باشد.» (حقوق ۲: ۲۰)

دو هزار سال پیش، در شهر آتن، سیاستمداری به نام فوسیون (Phocion)، با خستگی منتظر بود تا آرایشگرش مباحثه‌اش را دربارهٔ اوضاع سیاسی آتن با مشتری که مشغول اصلاح صورتش بود به پایان رساند. وقتی نوبت به فوسیون رسید، آرایشگر از او پرسید: «میل دارید ریشتان را چگونه اصلاح کنم؟» فوسیون پاسخ داد: «در سکوت!» این پاسخ ساده اغلب در ادبیات بزرگ جهان نقل قول شده است.

ما قربانی توطئه‌ای علیه سکوت هستیم، سکوتی که بدون آن، زندگی روحانی امکان‌پذیر نیست. ما هر روزه در معرض سر و صدای اتومبیلها، قطارها، هواپیماها، رادیو، تلویزیون، جارو برقی، ماشین ظرفشویی، و دستگاههای تهویه هستیم، البته اگر از داد و فریاد بچه‌ها یا گفتار بی‌هودهٔ بزرگسالان صرف‌نظر کنیم.

مسیحیانی را می‌شناسم که سالهای متمادی را در انزوای زندان در سکوت کامل سپری کرده‌اند. هنگامی که به جامعه بازگشتند و گفتگوی مردم را شنیدند، از بی‌محتوا بودن اغلب آنها شگفت زده شدند.

اگر میل دارید که به خدا برسید، نوعی سکوت را در اطراف خود ایجاد کنید. بسیاری از دستگاههای مزاحم را فراموش کرده، وارد خلوت خود شوید. یا اینکه به عزیزان خود بیاموزید که در برخی ساعات سکوت را مراعات کنند.

اما سکوت کاملاً ساکت نیست! فریاد انسانهای دردمند، اشک رنج‌دیدگان، فریاد شوق واقعی، غالب مباحثات صمیمانه، تعداد زیادی از موعظه‌ها، و حقایق علمی در سکوتی نهفته شده‌اند که شما را احاطه کرده است. مهم‌تر از همه، صدای خدا را خواهید شنید. همانند عیسی که شبهای متمادی را بر روی کوههای خاموش در دعا سپری کرد، شما نیز اگر گوش فرا دهید، منور خواهید شد.

## ع ژانویه

«پس فرشته نزد او داخل شده، گفت: سلام بر تو ای نعمت رسیده، خداوند باتوست و تو در میان زنان مبارک هستی.» (لوقا ۱: ۲۸)

در یک کشور کمونیستی، یک زندانی جوان را از سلول خود به دادگاه بردند. وقتی بازگشت، چهره‌اش می‌درخشید. سایر زندانیان از او سؤال کردند که در دادگاه چه گذشت. او پاسخ داد: «همانند روز بشارت به مریم! چه روز زیبایی! باکره‌ای طاهر تنها در حال تعمق! و ناگهان فرشته‌ای نورانی در مقابل او! فرشته به او می‌گوید که او یعنی یک مخلوق، خالق را به صورت نوزاد در آغوش خواهد گرفت! و اینکه او یعنی یک مخلوق، خالق خود را شستشو خواهد داد. وی کسی را شستشو خواهد داد که بعدها میلیونها انسان را از گناهانشان پاک خواهد ساخت. وی که یک مخلوق است، به خالق خود، راه رفتن را خواهد آموخت. او به کلمه ابدی خدا سخن گفتن را خواهد آموخت. او، خورشید و شادمانی خانه وی خواهد بود.

«اما لحظات دشوار نیز در پیش خواهد بود. وی می‌بایست در پای صلیب، یعنی جایی که پسر خدا و پسر او برای نجات ما خواهد مرد، بگرید؛ اما این نیز می‌گذشت. او از مردگان برخاسته، به آسمان خواهد رفت و مطمئناً مادرش را خواهد برد تا با او باشد. و بار دیگر، شادی بی‌پایان حکمفرما خواهد شد.»

زندانیان از او به‌خاطر این موعظه کوتاه و دلنشین تشکر کردند، لیکن در پرسش خود اصرار ورزیده، گفتند: «از تو چیز دیگری پرسیدیم. در دادگاه چه گذشت؟» وی پاسخ خود را تکرار کرده، گفت: «من هم جواب شما را دادم! همانند روز بشارت به مریم بود. قضات مرا محکوم به مرگ کردند. آیا این زیبا نیست؟ دروازه‌های مروارید، خیابانهایی از طلا، فرشتگان چنگ‌نواز، مشارکت مقدسین و مهم‌تر از همه، آرامش در آغوش عیسی!»

هر سالی که از عمر ما می‌گذرد، گامی است به سوی مرگ. بگذارید که این گام را شادمانه و امیدوارانه برداریم. عیسی از مردگان برخاست. کسانی نیز که به او ایمان دارند، از مردگان بر خواهند خاست.

## ه ژانویه

(اعداد ۲۲:۲۸)

«آنگاه خداوند، دهان الاغ را باز کرد.»

کتابمقدس را باور کنید. عقل ما برخی از ماجراهای آن را به سختی می تواند بپذیرد، اما راه دیگری وجود ندارد. اگر بخشهای دشوار کتابمقدس را نپذیریم، تنها راهی که باقی می ماند، پذیرفتن پوچی است.

ملحدین به استهزا عنوان می کنند که کتابمقدس می گوید که یک الاغ توانست صحبت کند. اما کتابمقدس این را نمی گوید، بلکه بیان می دارد که: «خداوند، دهان الاغ را باز کرد.» جایی که خدای قادر مطلق وجود دارد، می تواند باعث شود که یک الاغ هر موقعی صحبت کند.

برای لحظه ای ایمان به خدا را کنار بگذارید. چه چیزی باقی می ماند؟ بی ایمانان می گویند که انسان، شکل تحول یافته میمون است. این بدین معنی است که یک حیوان، در لحظه بخصوصی، بدون کمک موجودی رفیع تر و باهوشتر از خود، شروع به سخن گفتن کرد. هیچ کودکی بدون آموزش بزرگسالان حرف زدن را فرا نمی گیرد. میمون چگونه توانست کاری را انجام دهد که یک کودک نمی تواند بکند؟

لذا باید این واقعیت را بپذیریم که حیوان صحبت کرده است، چه حیوانی که به زعم داروینیست ها بدون کمک کسی حرف زده است، و چه حیوانی که خدایی حکیم و متعال دهان او را باز کرده است. بدیهی است که عقل، شق دوم را راحت تر می تواند بپذیرد.

همچنین در مورد حقیقت عمیق سخنانی بیندیشید که آن حیوان بر زبان راند، تنها حیوانی که توانسته سخن بگوید: «به تو چه کرده ام که مرا زدی؟» روزی، تمام کسانی که به ایشان بی احترامی کرده ایم، این سؤال را از ما خواهند کرد. چه پاسخی خواهیم داشت؟ حتی اگر کسانی که ایشان را کوبیده ایم، مقصر بوده اند، آیا مطلقاً ضروری بود که ایشان را همانند بلعام، آن نبی دروغین که الاغ را زد، خرد کنیم؟ آیا کمتر از آن کافی نمی بود؟ به کسانی که از کتابمقدس عیبجویی می کنند، گوش فرا ندهید. آن را به دقت بخوانید و باور کنید.

## ۶ ژانویه

«زیرا که بعد از پذیرفتن معرفت راستی، اگر عمدأ گناهکار شویم، دیگر  
قربانی گناهان باقی نیست.» (عبرانیان ۱۰:۲۶)

یک افسانه قدیمی مسیحی می‌گوید هنگامی که خدا به فرشتگانش ابلاغ کرد که قصد دارد آدم را به صورت خود بیافریند، شیطان که هنوز از آسمان رانده نشده بود، فریاد زد: «یقیناً به ایشان قدرت نافرمانی را نخواهد داد.» پسر به او پاسخ داد: «قدرت سقوط یعنی قدرت برخاستن.» آنگاه شریر، عمدأ تصمیم گرفت که سقوط کند و دیگران را نیز به همراه خود ببرد. انتظار او در برخاستن دوباره، هرگز متحقق نشد، زیرا که او از روی قصد سقوط کرده است.

در ماجرای که مریم مجدلیه پایهای عیسی را با اشکهای خود شست، شیطان کم‌کم دریافت که قدرت سقوط چگونه به قدرت برخاستن مرتبط است. وی عمق کلمات خداوند عیسی را درک کرد: «آن که آموزش کمتر یافت، محبت کمتر می‌نماید» و «گناهان او که بسیار است آرمزیده شد، زیرا که محبت بسیار نموده است» (لوقا ۷:۴۷).

لذا شیطان پنداشت که اگر توانسته است قدرت سقوط را تحت اختیار گیرد، می‌تواند قدرت برخاستن را نیز تعیین کند. بنابراین سعی کرد تا شریعت موسی را بر مسیحیان اولیه تحمیل نماید و بواسطه این تعلیم، غلاطیان (غلاطیان ۱:۳) و بسیاری دیگر را فریب داد. او همچنین سعی می‌کند تا مسیحیان امروزی را نیز تابع احکامی نظیر «لمس مکن و مچش بلکه دست مگذار!» (کولسیان ۲:۲۱، ۲۲) بنماید و با ترسهای ما بازی کند.

اما ما این کلام را در اختیار داریم: «پس به آن آزادی که مسیح ما را به آن آزاد کرد، استوار باشید» (غلاطیان ۱:۵). ما در گناه نخواهیم ماند تا فیض افزون گردد (رومیان ۱:۶). گناه دیگر هرگز محتوای زندگی ما نخواهد بود. اما اگر هم گناه ورزیم، نومید نخواهیم شد. پطرس توانست برادرانش را تقویت کند، زیرا بعد از آنکه مرتکب گناه تألم آوری شد، توبه کرد (لوقا ۲۲:۳۲).

## ۷ ژانویه

«پسران خدا دختران آدمیان را دیدند که نیکو منظرند.» (پیدایش ۲:۶)

یک کتاب قدیمی یهودی به نام «سِفِرِ پِراحمیل» (Sepher Ierahmeel)، این حکایت را در مورد یوسف در عهدعتیق نقل می‌کند. جمعی از زنان مصری متعلق به طبقات بالا به خانه فوطیفار رفتند تا زیبایی غلام عبرانی‌اش را مشاهده کنند. همسر فوطیفار به هر یک از میهمانان یک سیب و یک چاقو داد تا آن را پوست بکنند. هنگامی که یوسف وارد شد تا ایشان را خدمت کند، زنان چنان مجذوب ظاهر زیبای او شدند که غفلتاً انگشت خود را بریدند. سپس بانو فوطیفار به ایشان گفت: «شما فقط یک دقیقه او را نگریستید و اینگونه افسون شدید! حال در می‌یابید که چرا من که دائماً او را می‌بینم، این طور در آتش اشتیاق می‌سوزم.»

همسر فوطیفار نیز احتمالاً زن زیبایی بوده است، اما یوسف پاک بود و گناه نورزید. ما نیز باید از او سرمشق بگیریم. اما اگر کسی در این زمینه گناه ورزد، نباید او را با خشونت محکوم کنیم. در عوض، بیایید نسبت به کسانی که تسلیم ضعف انسانی شده‌اند، مشفق باشیم زیرا که درک می‌کنیم که امر جنسی قوی‌ترین غریزه طبیعت ماست. و باشد که اگر زیاد وسوسه می‌شویم و یا حتی گناه ورزیده‌ایم، مأیوس نشویم. اولین کتاب کتاب‌مقدس بیان می‌دارد که حتی پسران خدا نیز (هر که بودند، زیرا تفسیرهای متفاوتی در این زمینه وجود دارد)، نتوانستند در برابر این وسوسه مقاومت نمایند. لذا می‌توانیم همواره امید داشته باشیم.

نوشته شده است که «گناه نکنید، و اگر کسی گناهی کند، شفیعاً داریم نزد پدر یعنی عیسی مسیح عادل» (اول یوحنا ۱:۲). از آنجا که این وسوسه نیرومند است، غلبه بر آن و امتناع از گناهان جنسی، شکوهمند است.

## ۸ ژانویه

«و چون تخم می‌باشید، قدری در راه افتاد و مرغان آمده، آن را خوردند»  
(متی ۱۳:۴)

چگونه است که برخی انسانها کلام خدا را با شادمانی می‌شنوند، حال آنکه برخی دیگر اجازه می‌دهند که مرغان - یعنی ارواح پلید - آمده، این بذر نیکو را بخورند؟ در عهد عتیق آمده است که رئیس خبازان فرعون که با یوسف زندانی بود، خواب خود را برای او تعریف کرد: «اینکه سه سبد نان سفید بر سر من است و در سبد زیرین هر قسم طعام برای فرعون از پیشه خباز می‌باشد و مرغان، آن را از سبیدی که بر سر من است می‌خورند» (پیدایش ۴۰:۱۶، ۱۷). یوسف خواب را اینگونه تعبیر کرد که مرد خباز به دار آویخته خواهد شد.

از «دوبنه» رابی معروف یهود پرسیدند که یوسف چگونه به این تعبیر پی برد. رابی دوبنه پاسخ داد: «روزی نقاشی، مردی را که سبیدی نان بر سر داشت نقاشی کرد. مرغان آمدند که نان نقاشی شده را بخورند، زیرا که آن را واقعی پنداشتند. کسی گفت: "چه نقاشی خوبی! چه قدر ناناها طبیعی به نظر می‌آمدند!" ولی او نقاش خوبی نبود، زیرا که آن مرد را به اندازه کافی طبیعی نقاشی نکرده بود تا باعث وحشت مرغان شود، در غیر اینصورت مرغان نمی‌آمدند. به همان ترتیب، یوسف نیز دریافت که اگر مرغان جرأت آمدن نزد خباز را به خود راه داده‌اند، در این صورت آن مرد می‌بایست شخص مرده‌ای باشد.»

ارواح پلید نمی‌توانند تخمهای کلام خدا را از یک مسیحی زنده برابیند، بلکه این کار را فقط با کسی که بیشتر شبیه یک مترسک است می‌توانند بکنند. مترسکها ارواح را نمی‌ترسانند. مراقب شوید که ایمانتان، ایمانی زنده باشد.

## ۹ ژانویه

«در بارهٔ طریق های قدیم سؤال نمایید که طریق نیکو کدامست تا در آن سلوک نمایید.» (ارمیا ۶: ۱۶)

یک شکارچی خطاب به سگش فریاد زد (لوسی، بدو پیدا کن!) لوسی چشمانش را به صاحبش دوخت و گویی می خواست بگوید: «چیزی گم نکرده ام!»

مسیحیان چه چیزی را گم کرده اند که این قدر جستجو می کنند؟ برخی به دنبال مذاهب جدید هستند و در امور پنهان کاوش می کنند. اما طریق قدیم منتظر آنان است. مذهبی که هابیل عادل، داود پادشاه، مریم مجدلیه و پطرس را نجات داد، برای ما نیز نیکو خواهد بود. این ادعا درست نیست که مسیحیت در عمل قابل اجرا نیست. واقعیت این است که مسیحیت را ما درست به کار نبرده ایم. ما هرگز طریقی بهتر از خون مسیح که برای ما ریخته شد، برای نجات نخواهیم یافت، و نه تعلیمی بهتر از تعلیم محبت او.

جهانگردی خسته که در تالارهای موزهٔ لوور راه می رفت، به یکی از نگهبانان گفت: «من در این تابلوها چیزی استثنایی نمی یابم.» نگهبان پاسخ داد: «این ما نیستیم که باید این تصاویر را قضاوت کنیم، بلکه تصاویر هستند که باید ما را داوری کنند!»

درست بودن مسیحیت طی قرن‌ها به اثبات رسیده و مستقل از عقاید انسانها پابرجاست. صلیب که زمین را به آسمان می‌رساند، معیار آنست و ضابطه‌ای است که بواسطهٔ آن تمامی مذاهب، همهٔ ایسم‌ها، فلسفه‌ها و فیلسوفان و همهٔ محترعین حقیقت، سنجیده می‌شوند. چه زیبایی مسیحیت را ببینیم و از احکام بنیانگذار آن پیروی کنیم، و چه به دنبال ابداعات احمقانهٔ اشخاص فرومایه سرگردان شویم - مانند بنیان مذاهب غربی که کتاب مقدس به آنها اشاره کرده است (ایوب ۸: ۳۰؛ تثنیه ۱۳: ۱۳) - نمی‌توانیم از سنجش و داوری بگریزیم.

باشد که ابدیت را خردمندانه انتخاب کنیم.

# ۱۰ ژانویه

(یوحنا ۱۱:۲۰، ۱۲)

«مریم، دو فرشته را ... دید.»

به دو طریق می‌توان به یک قبر نگریست. پطرس و یکی دیگر از شاگردان عیسی، صبح روز عید قیام بر سر قبر استاد خود حاضر شدند و آن را خالی یافتند و فقط کفنی را که عیسی در آن پیچیده شده بود، مشاهده کردند. مریم مجدلیه نیز به قبر خالی نگریست، اما در همان جایی که جسد عیسی نهاده شده بود، فرشتگانی را دید. امروزه، برخی فقط فروپاشی تمدن مسیحی را می‌بینید، حال آنکه برخی دیگر، فراسوی عناوین وحشتناک روزنامه‌ها، فرشتگانی را می‌بینند که در کارند تا ملکوت مبارک خدا را مهیا کنند.

انسان چگونه می‌تواند فرشتگان را ببیند و حضورشان را احساس کند؟ رسولان در خدمت خداوند بسیار فعال بودند. مریم به آرامی مقابل پای عیسی می‌نشست و به کلام او گوش فرا می‌داد (لوقا ۱۰:۳۹)، کلامی که بدون شک با موسی و انبیا آغاز می‌شد. وی به احتمال زیاد، حکایت بسیاری از زبان او در بارهٔ مقدسین و شهدای ایمان شنیده، با ایشان مأنوس گردیده بود.

کلیسایی که سرمشق و سرگذشت مقدسین و شهدا را از تعالیم خود حذف می‌کند، بُعدی حیاتی را مورد غفلت قرار می‌دهد. «موسی و انبیا» را بخوانید و به خاطر داشته باشید که «این همه .... برای تنبیه ما مکتوب گردید، که اواخر عالم به ما رسیده است» (اول قرنتیان ۱۰:۱۱). و آنگاه با رنج‌دیدگان زندهٔ مسیح در تماس باشید. چشمان شما باز خواهد شد.



دو دوست در امتداد رودخانه‌ای پیاده‌روی می‌کردند. یکی از ایشان لغزید و به درون آب افتاد و شروع به فریاد زدن کرد: «کمک، کمک، شنا بلد نیستم!» دوستش گفت: «نباید اینطور فریاد بزنی. من هم شنا کردن بلد نیستم، اما مثل تو این قدر سر و صدا راه نمی‌اندازم.»

گاهی اوقات، انسانها را به‌خاطر بد خلقی و بی‌تربیتی‌شان به سختی قضاوت می‌کنیم. ما به‌گونه‌ای متفاوت رفتار می‌کنیم. اما آیا ممکن نیست که ما نیز روزی از همان آبهای عمیق عبور کنیم؟

خداوند برخی انسانها را احمق خواند (لوقا ۱۱: ۴۰). یکی از فریسیان عیسی را به خانه خود دعوت کرد تا با او چاشت بخورد. نوشته نشده است که آن فریسی سخن تحریک‌کننده‌ای بر زبان رانده باشد. او فقط در سکوت، از اینکه عیسی دستان خود را پیش از چاشت نشست تعجب نمود. ما نیز ممکن بود تعجب کنیم. عیسی بدون هرگونه دلیل ظاهری برای خشم، به میزبان و دوستانش توهین کرده، آنها را «احمق» خواند. یکی از فقها که در این میهمانی حضور داشت، سعی کرد تا عیسی را آرام کند. آنگاه خداوند روی به او و رفقاییش نموده، گفت: «وای بر شما نیز ای فقها!» (لوقا ۱۱: ۳۷-۵۲). امروزه تعداد اندکی از میزبانان چنین رفتاری را تحمل خواهند کرد.

ما آشنایان بی‌ادب خود را به سختی داوری می‌کنیم. ممکن بود عیسی را نیز مورد انتقاد قرار دهیم. آیا ما از اندوه عمیق او گذر کرده‌ایم تا ببینیم که چگونه قوم خودش پیام نجات او را رد کرد، چونکه رهبران کوردلشان گمراهشان کرده بودند؟ به قول ضرب‌المثل معروف غربی، «تا زمانی که با کشفهای شخصی دیگری یک کیلومتر نرفته‌ای، داوری‌اش نکن!»

«مسیح عیسی... خود را خالی کرده، صورت غلام را پذیرفت.»

(فیلیپیان ۲:۷)

ملک ابراهیم خدا را می‌جست و او را نمی‌یافت. شبی شنید که کسی با گامهای سنگینی بر بام قصر او راه می‌رود. وقتی بالا رفت تا ببیند کیست، دوست صمیمی خود را یافت که مانند او تشنه خدا بود. پادشاه از او پرسید: «بر روی بام چه می‌کنی؟» گفت: «دنبال شترم!» پادشاه با تعجب گفت: «کدام ابلهی روی بام قصر دنبال شتر می‌گردد؟» دوست در پاسخ به او گفت: «کدام ابلهی بر روی تخت شاهی خدا را می‌جوید!»

خدا برای هر کسی وظیفه‌ای و شغلی معین کرده است، یکی پادشاه است، دیگری تاجری ثروتمند، یا خانه‌داری از طبقه متوسط، یا کارگری با دستمزدی پایین. ما باید این وظیفه را فروتانه، با شادی و محبت به انجام برسانیم، بی آنکه به موقعیت‌های ظاهری دلبستگی پیدا کنیم. شهرت و افتخار و ثروت غالباً ما را مقید ساخته، جستجوی خدا را بی‌ثمر می‌گردانند. یک مسیحی می‌تواند پادشاه باشد به شرط اینکه خود را خدمتگزار واقعی مردم خود به حساب آورد.

وجه اجتماعی و مایملک مادی به سهولت از دست می‌رود. خداوند قرن‌ها پیش هشدار داد که «گنجها برای خود بر زمین نیندوژید، جایی که بید و زنگ زیان می‌رساند و جایی که دزدان نقب می‌زنند و دزدی می‌نمایند. بلکه گنجها به جهت خود در آسمان بیندوژید، جایی که بید و زنگ زیان نمی‌رساند و جایی که دزدان نقب نمی‌زنند و دزدی نمی‌کنند. زیرا هر جا گنج تو است دل تو نیز در آنجا خواهد بود» (متی ۶: ۱۹-۲۱).

عیسی که رفیع‌ترین جایگاه را داشت، «صورت غلام را پذیرفت... خویشان را فروتن ساخت» (فیلیپیان ۲: ۷، ۸). باشد که گامهای او را دنبال کنیم. در غیر اینصورت تمام تلاش ما برای نزدیک شدن به خدا بی‌ثمر خواهد بود.

یک کفاش ملحد به پسرش گفت که طبیعت خود به خود به وجود آمده است. پسرش در پاسخ گفت: «در این صورت راحت تر است که انسان کل طبیعت را داشته باشد تا یک جفت کفش، زیرا که برای تهیه آنها باید به سختی کار کنی.» اگر کل طبیعت نتیجه تصادفی تحول و تکامل ماده است، پس چرا خداشناسان تولید کتب الحادی را بر عهده طبیعت نمی گذارند؟ چرا با چنین کوشش عظیمی آنها را به وجود می آورند؟ حتی یک کتاب الحادی نیز گواه این است که در پشت هر چیز سازمان یافته‌ای، طرحی هوشمندانه وجود دارد.

وجود خالق را تصدیق کنید و او را بپرستید و وقت خود را به تفکرات بیهوده تلف نکنید. هنگامی که از لوتر سؤال شد که خدا پیش از آفرینش عالم چه می کرده، پاسخ داد: «وی در جنگل می نشست و به بریدن چوب می پرداخت تا کسانی را که سؤالات ابلهانه مطرح می کنند، بزند.»

پاسخی بهتر از این پاسخ کنایه آمیز وجود دارد. خداوند می گوید که پدر پیش از آفرینش چه می کرده است. پیش از پی ریزی عالم، مسیح را دوست می داشت (یوحنا ۱۷:۲۴ مشاهده شود). دوست داشتن عیسی کاری تمام وقت است.

این کار می تواند ابدیت خدا را پر کنند. پدر به کار دیگری نیز مشغول بود. پیش از بنای عالم، او ملکوت را برای کسانی مهیا می کرد که گرسنه را سیر می کنند، به تشنه آب نوشانده، غریب ها را می پذیرند، برهنه را لباس پوشانده، و بیماران و زندانیان را عیادت می کنند (متی ۲۵:۳۴-۳۶ مشاهده شود). خدا را به عنوان خالق تصدیق کرده، این کارها را انجام دهید، درست همانند عیسی که «اعمال نیکو به جا می آورد» (اعمال ۱۰:۳۸).

## ۱۴ ژانویه

«خداوند داد و خداوند گرفت، و نام خداوند متبارک باد.» (ایوب ۱: ۲۱)

می‌گویند روزی فرشته‌ای بر مادری ظاهر شد که مشغول نظاره نوزادش در گهواره بود؛ فرشته کودک را از او خواست. مادر فریاد زد: «ای مرگ، او را به تو نخواهم داد!» فرشته لبخند زده، گفت: «نام من مرگ نیست، بلکه حیات است. به تو در عوض، شخص دیگری را هدیه می‌کنم.» و به او پسرک زیبایی را نشان داد. مادر امتناع ورزید. فرشته، مرد جوان نیرومندی را نشان داد. مادر دوباره امتناع ورزید. سپس مرد بالغ کوشایی را به او نشان داد. مادر به همه پیشنهادها جواب منفی داده، می‌گفت: «او را با هیچ کس دیگری عوض نمی‌کنم؛ می‌خواهم بچه خودم را نگاه دارم.»

فرشته رفت و زمان سپری شد؛ او کودک را از دست می‌داد و پسری بدست آورد. پسرک هم از دست رفت و به جای او مرد جوانی بر سر راه او قرار گرفت، و الی آخر.

چرا از مرگ بهراسیم؟ همانطور که هر روز چیزی را از دست نمی‌دهیم، به هنگام مرگ نیز چیزی را از دست نمی‌دهیم. عزیزان ما روز به روز در مراحل مختلف حیات به شکل دیگری در می‌آیند. آنچه را که ما مرگ می‌نامیم، یکی از این تبدلات گوناگون است. غنچه می‌رود و گل سر بر می‌آورد؛ کرم می‌رود و پروانه‌ای زیبا پدید می‌آید. خورشید اگر برای شما غروب کند، نورش را در جای دیگری می‌تاباند.

هرگاه که فرشته، عزیزان شما را برگیرد، با فروتنی، تسلیم خواست خدا شوید.

«دشمنانت... از حضور تو منهزم خواهند شد.» (تثنیه ۷:۲۸)

یک معلم مسیحی با یکی از شاگردانش در جنگلی راهپیمایی می‌کرد. شاگرد چند قدم جلوتر از استادش در مسیری تنگ حرکت می‌کرد. خرگوشی از مقابل او گریخت. استاد پرسید: «چرا خرگوش فرار کرد؟» شاگرد پاسخ داد: «چون از من ترسید.» استاد گفت: «نه؛ به خاطر این گریخت که متوجه غرائز وحشیانه تو شد.»

هر جنگاوری از اینکه دشمنانش از حضور او بگریزند خوشحال می‌شود، اما چه خجسته تر و مبارک تر است آن مردی که خشمگین ترین دشمنانش بتوانند با اطمینان نزد او بیایند، زیرا که از پیش می‌دانند که با محبت مورد استقبال قرار خواهند گرفت.

در اواخر جنگ جهانی دوم، ارتش شوروی، رومانی را اشغال کرد. بسیاری از نفرات ارتش آلمان اسیر شدند. هر سرباز آلمانی ممکن بود توسط هر کسی کشته شود. یک شب، هنگامی که گروهی از اسرا از محلی به محلی دیگر منتقل می‌شدند، زندگی شان در خطر قرار گرفت. در این وقت، به ساختمانی برخوردند که بر روی سردر آن چنین نوشته شده بود: «کلیسای انجیلی لوتری» و به یاد آوردند که لوتری‌های رومانی غالباً زمینه آلمانی داشتند، لذا وارد محوطه شدند. شبانی که به ایشان برخورد کرد، به آنان خوش آمد گفته، چنین تعریف کرد:

«من مسیحی یهودی الاصل هستم. خانواده‌ام توسط آلمانی‌ها کشته شدند، اما من از مسیح محبت و بخشایش را آموختم و شما را مسؤول آنچه که سایر سربازان آلمانی با یهودیان کردند نمی‌دانم. شما مردان اکنون در معرض خطر بزرگی هستید و به کلیسای ما پناه آورده‌اید. لذا میهمانان محترم ما می‌باشید.»

یکی از آلمانی‌ها گفت: «اگر شما ایماندار باشید، در این صورت مطمئنیم که در امان می‌باشیم.» آنان پناهگاه آسمانی را یافته بودند.

«... در حالتی که دشمن بودیم، به وساطت مرگ پسرش، با خدا صلح داده شدیم» (رومیان ۵: ۱۰). باشد که اینک بدل به انسانهایی شویم که دشمنانشان دلیلی برای گریختن نداشته باشند!

«ما او را محبت می‌نماییم زیرا که اول او ما را محبت نمود.»

(اول یوحنا ۴: ۱۹)

روزی یک نفر این حکایت را برایم تعریف کرد: هنگامی که ارتش شوروی به اروپای شرقی حمله کرد، یک افسر روسی در خانه یک نقاش اقامت گزید. نقاش حالت چهرهٔ افسر را برای نقاشی مناسب دید و او را مدل خود کرد. هنگامی که مدل نشست تا نقاش چهرهٔ او را نقاشی کند، چشمش به تصویر عیسای مصلوب افتاد و پرسید که آن چیست. نقاش پاسخی مختصر داد، اما افسر روسی با اصرار گفت: «اگر او خوب بوده و خواهان نجات همگان برای ابدیت بود، مردم مطمئناً می‌بایست او را به موقع از صلیب پایین آورده، زخمهایش را مداوا می‌کردند.»

نقاش در پاسخ گفت: «خواهش می‌کنم مزاحم کار نقاشی من نشو. نه! او را آزاد نکردند و او روی صلیب مرد. هدف او همین بود. او بهای گناهان ما را پرداخت. حالا اجازه بده که کارمان را ادامه بدهیم.»

افسر روسی دست بردار نبود و باز پرسید: «حتماً باید کسی را که چنین فداکاری بی در حق شما کرده، خیلی دوست داشته باشید!» نقاش قلمش را بر زمین گذاشت. وی بارها عیسای مصلوب را نقاشی کرده بود، اما متوجه شد که این کار را بدون محبتِ فروزان انجام داده است. مرد بی‌ایمانی که مدل نقاشی او بود، به وی آموخت که مسیح را چگونه باید دوست بدارد.

«بر آن شباهت تخت، شباهتی مثل صورت انسان بر فوق آن بود.»

(حزقیال ۱: ۲۶)

آیه‌ای که به دنبال آیه بالا می‌آید، چنین می‌فرماید: «و از منظر کمر او به طرف بالا مثل منظر برنج تابان، مانند نمایش آتش در اندرون آن و گرداگردش دیدم. و از منظر کمر او به طرف پایین مثل نمایش آتشی که از هر طرف درخشان بود دیدم.»

«راشی»، از برجسته‌ترین علمای یهود و مفسر کتاب مقدس می‌گوید: «شخص نباید در مورد این آیه بیندیشد.» چرا نه؟ می‌توانیم به سهولت علت آن را حدس بزنیم. علت آن این است که توصیف مزبور به روشنی مشخص می‌کند که خدایی که حزقیال در رؤیای خود مشاهده کرد، پیکر انسانی جلال یافته را داشت و اعتقاد تجسم پسر خدا را در شخص عیسی مورد تأیید قرار می‌دهد.

همان دانشمند در تفسیر سخنان زکریا که فرمود: «بر من که نیزه زده‌اند خواهند نگریست» می‌نویسد: «با وجود اینکه آیه در مورد مسیحای پادشاه صدق می‌کند، ما باید ترجیحاً آن را در مورد غزیای پادشاه به کار ببریم تا مسیحیان نتوانند حرف خود را به پیش ببرند!»

ما می‌توانیم اکراه یهودیان را نسبت به مسیحیانِ ظاهری که مسؤول خون میلیونها انسان بی‌گناه بوده‌اند درک کنیم؛ اما این امر مانع از صحت تعلیم مسیحیت در مورد مسیحای موعود و تحقق نبوت‌های انبیای یهود نمی‌شود. باشد که این نبوت‌ها را بر یهودیان عرضه کرده، ایشان را با محبت به سوی مسیح فراخوانیم.

# ۱۸ ژانویه

«لیکن چون باد را شدید دید، ترسان گشت.» (متی ۱۴:۳۰)

معجزه‌ای به وقوع پیوست. به دستور خداوند، پطرس توانست بر روی آب راه رود، کاری که مخالف قانون طبیعت است. اما چرا پطرس هنگامی که بر روی آب راه می‌رفت، از شدت وزش باد هراسید؟ آیا عیسی فقط می‌توانست چنین معجزه‌ای را به هنگام آرام بودن هوا انجام دهد؟

در وقتی دیگر، شاگردان گرفتار طوفانی عظیم شده، می‌ترسیدند زیرا که امواج بر کشتی می‌خورد (به قسمی که بر می‌گشت) (مرقس ۴:۳۷). عیسی به دنبال فریادهای ایشان، بر باد نهیب زده، دریا را آرام ساخت. اکنون شاگردان خوشحال بودند. اما کشتی اگر از آب پر شود، چه هوا آرام باشد و چه طوفانی، در هر حال غرق خواهد شد.

معجزه این نبود که خداوند بر دریا نهیب زد. شگفت این است که کشتی عیسی مدت دو هزار سال در ایام خوب و بد دریاوردی کرده است، با وجود اینکه در معرض ارتدادها، تفرقه‌ها و گناهما بوده است. این کشتی با وجود آنکه پر از آب است، به راه خود ادامه می‌دهد، در حالیکه بر طبق قوانین هیدرو-دینامیک می‌بایست تاکنون غرق شده باشد.

احتمالاً مشکلات خردکننده‌ای را در زندگی پشت سر گذاشته‌اید. از اینکه یک مشکل دیگر هم به آنها اضافه شود نهراسید. این خود یک معجزه بوده است که تا حالا هم دوام آورده‌اید.

سنگی که مدخل مقبره عیسی را پوشانده بود، توسط یک فرشته غلطانده شد (زیرا بسیار بزرگ بود) (مرقس ۱۶:۴). حتی اگر باری که بر دوش شماست، بیش از هر وقت دیگری سنگین شده باشد، خدا می‌تواند فرشته‌ای را برای کمک شما بفرستد.

فعل امر «نهراسید» ۳۶۶ بار در کتاب مقدس آمده، یعنی یک بار برای هر روز سال، به اضافه یکی برای سال کیبسه.



## ۱۹ ژانویه

«یکی از آن دو خطا کار مصلوب به عیسی گفت: "ای خداوند، مرا به یاد آور هنگامی که به ملکوت خود آیی." عیسی به وی گفت: "هرآینه به تو می گویم امروز با من در فردوس خواهی بود."»

لنین پیش از مرگ خود به کشیشی چنین گفت: «من اشتباه کردم. بدون شک بسیاری از مظلومین می بایست آزاد می شدند، اما روش ما ستم ها و جنایات دیگری را موجب شد. اندوه مرگبار من این است که در اقیانوسی از خون قربانیان بی شمار غوطه ور شوم. اکنون برای بازگشت به عقب بسی دیر شده است. اما برای نجات روسیه، به ده قدیس همچون فرانسیس آسیزی نیاز می داشتیم.»

لنین تحت تأثیر مسیحیت قرار گرفته بود. وی کشیشی ارتودوکس به نام «گاپون» را ملاقات کرده بود که بعداً توسط کمونیستها به دار آویخته شد. مجله الحادی اتحاد شوروی به نام *Nauka I Religia*، مطلب ذیل را در دسامبر ۱۹۷۳ منتشر ساخت:

«لنین علاقه بسیاری به نوشته های عناصر مسیحی که یک هم مسلک کمونیست آنها را جمع آوری کرده بود، نشان می داد، بویژه به نسخ قدیمی. وی تمام آنها را مطالعه کرد... و مخصوصاً به نوشته های فلسفی ایشان توجه داشت. یک بار بعد از آنکه تمام دست نوشته های ایشان را خواند، گفت: "چه قدر جالب است! اینها را مردم عادی نوشته اند، تمام کتابها را!"»

این مجله کمونیستی فقط همین مقدار را نوشته است. کسی چه می داند که در پشت این حکایت چه قدر مطلب ناگفته وجود دارد. شاید لنین در بستر مرگ توبه کرده باشد. آسمان جای شگفتی هاست. شاید حیرت کنیم که مسؤول کشتار دسته جمعی مسیحیان را نیز در آنجا ببینیم، یعنی ولادیمیر لنین!

ممکن است که شما شخص گناهکاری باشید. ممکن است این مطالب را در پایان زندگی خود بخوانید. با اینحال می توانید به ملکوت خدا بروید.

## ۲۰ ژانویه

«مرد عادل برای جان حیوان خود تفکر می‌کند.» (امثال ۱۲:۱۰)

ما اغلب پریدن اسبها را در مسابقات و سیرکها، اگر نه به طور زنده، اما قطعاً در فیلمها دیده‌ایم. اما جالب است بدانیم که استخوانهای پای اسب ضعیف است. این حیوان اهلی شده برای پرش آفریده نشده است. اسب فقط زمانی می‌تواند این عمل را انجام دهد که او را به سختی بزنند. اخیراً در سیرکها به اسبها شوک الکتریکی وارد می‌کنند؛ مریبان سیرک این کار را با باطریهای کوچکی انجام می‌دهند که در شلاکهای خود کار گذاشته‌اند. برای آموختن پرش از مانع نیز با میله آهنی به پای آنان ضربه وارد می‌کنند. درد باعث می‌شود که اسب پاهایش را خیلی بالا ببرد.

چنین رفتار استثمارگرانه را نه تحمل کنید و نه تشویق، بلکه بر حیوان رحم کنید. من شخصاً اهرام مصر را تحسین نمی‌کنم. موسی حتی آنها را شایسته اشاره نیز ندانست و به فلاکت بردگانی می‌اندیشید که آنها را برپا ساختند.

در زندانهای کمونیستی، زندانیان گرسنگی بسیار کشیده‌اند. یک تکه نان در هفته تجمل تلقی می‌شد. با اینحال، مسیحیان اغلب مقداری نان برای کبوترها و پرستوها که با اعتماد به کنار پنجره‌های آنها می‌آیند، کنار می‌گذارند، پنجره‌هایی که با میله‌های آهنی پوشیده شده است. چنین افرادی می‌توانند پنجره کوچک سلول مسیحیان را احساس کنند. اما در اینجا آنان شاهد فرار پرندگان نخواهند بود.

کتابمقدس مطالب بسیاری در مورد مراقبت از حیوانات بیان می‌دارد و بی‌رحمی و بی‌تفاوتی نسبت به حیوانات بی‌دفاع را قدغن می‌کند (تثنیه ۴:۲۲). عیسی در مورد محبت خود نسبت به پرندگان و دغدغه‌اش در قبال حیوانات سخن گفته است (لوقا ۵:۱۴). او اهانت نمی‌پنداشت که به یک بره، یا شیر، یا مرغ و جوجه‌هایش تشبیه شود. بیایید در همه چیز از او تقلید کنیم. همانطور که نسبت به ممنوعانمان محبت نشان می‌دهیم، شفقت نسبت به حیوانات را نیز فراموش نکنیم.

## ۲۱ ژانویه

(رومیان ۱۲:۱۴)

«برکت بطلبید و لعن مکنید.»

خانم «گردا فورستر» (Gerda Forster) به هنگام پرستاری از نوزاد همسایه، دچار این بد اقبالی شد که کودک از دستانش افتاد. سر بچه به لبه گلدان بزرگی برخورد کرد و صدمه مغزی دید و تمام عمر فلج ماند.

مادر نوزاد، خانم فورستر را نفرین کرد که انگشتانش پوسیده شوند. آقای فورستر حاضر شد که مبلغ زیادی خسارت بپردازد. مادر پذیرفت و نفرین خود را تکرار کرد: «امیدوارم که انگشتانش بپوسند.»

بعد از مدتی، خانم فورستر درد شدیدی را در انگشتان دستش احساس کرد. نوک انگشتانش ابتدا سفید و بعد کم‌کم کبود شد. این نوعی فساد بافتی است که به بیماری «موربوس رینود» شهرت دارد. شوک روانی معمولاً می‌تواند نزد زنانی که ساختمان عصبی آسیب‌پذیری دارند، چنین عارضه‌ای را پدید آورد. لازم بود انگشتانش را قطع کنند.

هنگامی که در انزوای زندان بسر می‌بردم، زندانی در سلول مجاور حکایت خود را با رمز مورس بر دیوار کوبید که مضمون آن چنین بود: «هنگامی که شش ساله بودم، یک هم‌کلاسی را فقط به خاطر آنکه یهودی بود، کتک زدم. وی مرا نفرین کرد که نتوانم مادر خود را بر بستر مرگ ببینم. پنجاه سال از آن تاریخ گذشت و وقتی باخبر شدم که او در بستر مرگ است و به دیدنش می‌رفتم، دستگیر شدم.» نفرین او گرفت. مواردی مشابه این بسیار شنیده‌ام.

به عقیده من، برخی نفرین‌ها تحقق می‌یابند. اما برکت‌ها نیز متحقق می‌شوند. پس برکت بطلبید و نفرین مکنید.

مطمئن‌ترین شغل و حرفه، کار کفن و دفن است، چون همیشه باقی است، در حالی که کارهای دیگر ممکن است روزی متوقف شوند. ممکن است که هیچ‌گاه در زندگی وارد یک مغازه جواهر فروشی یا سالن نمایش نشده باشیم، اما در مورد مرگ، تردیدی نیست که روزی خواهیم مرد. اما سؤال این است که با مرگ چگونه مواجه خواهیم شد؟ ژولیوس سزار در نهایت سرخوردگی و سردرگمی مرد. پسر خوانده‌اش جزو قاتلین وی بود. آخرین گفته برجسته او چنین بود: «بروتوس، تو هم؟» گوته گفت: «نور، نور بیشتر!» چیزی که قبلاً آن را نجسته بود. آخرین تقاضای اسکار وایلد این بود: «لطفاً شامپانی بیاورید.» و اضافه کرد: «همانگونه که زیستم، همانگونه نیز می‌میرم، یعنی فراتر از امکاناتم.» ناپلئون در حال هذیان فریاد زد: «خدای من، ملت فرانسه، در حال رهبری سپاهیان!» ریاضیدان مشهور «لاگتی»، سی و شش ساعت را در سکوت در بستر مرگ بسر برد و هنگامی که عزیزان او با وی صحبت می‌کردند، واکنشی نشان نمی‌داد. اما وقتی که یکی از آشنایانش از او پرسید: «آیا هنوز می‌دانی که شصت و هفت به توان دو چه قدر می‌شود؟» ریاضیدان در حالی که لبخند به لب داشت، گفت: «چهار هزار و چهار صد و هشتاد و نه» و چشم از جهان فرو بست. کارل لایل در حال مرگ گفت: «پس مرگ این است؟ چه نیکوست!» آخرین کلمات شاعر آلمانی، «هاینه» چنین بود: «گلها، گلها، طبیعت چه زیباست!» وی در مورد خالق نمی‌اندیشید. نویسنده فرانسوی «رابله»، پیش از مرگ گفت: «پرده را ببندازید، کمدمی به پایان رسید.»

آخرین کلمات عیسی چنین بود: «ای پدر به دستهای تو روح خود را می‌سپارم» (لوقا ۲۳: ۴۶). هنگامی که در زندان بودم، تصمیم گرفتم که اگر در لحظه مرگ هشیار باشم، آخرین کلمات من چنین باشد: «عیسی و بینزی» (نامی که خطاب به همسرم به کار می‌بردم). مسیحیان دلیل مرگ را می‌دانند و اطمینان دارند، که در آنسو محبت انتظار ایشان را می‌کشد.

«لکن کنندگان کلام باشید، نه فقط شنوندگان.» (یعقوب ۱: ۲۲)

مردی روزی روزی پرندهٔ زیبایی را به دام انداخت. هنگامی که چاقوی خود را بلند کرد تا او را بکشد، پرنده التماس کنان گفت: «مرا نکش چونکه چند جوجه دارم. در عوض سه توصیه بسیار ساده اما بسیار مفید به تو می‌کنم.» آن مرد شگفت‌زده از اینکه پرنده‌ای حرف می‌زند، به وی قول داد که اگر توصیه‌ها خوب باشند او را آزاد کند.

پرنده توصیه‌های خود را چنین مطرح کرد: «اولاً هیچ وقت چیز غیر ممکن و احمقانه را باور نکن، گوینده آن هر که می‌خواهد باشد. ثانیاً هرگز به خاطر کار نیکی که انجام داده‌ای تأسف مخور. ثالثاً هرگز سعی نکن به چیزی برسی که دست نیافتنی است.»

مرد توصیه‌ها را عاقلانه یافت و پرنده را آزاد کرد. پرنده بر روی اولین شاخه نشست و از آنجا مرد را به باد تمسخر گرفته، گفت: «ای ابله، چرا گذاشتی که بروم؟ در چینه‌دان خود یک الماس دارم. اگر شکم مرا می‌شکافتی، برای تمام عمر ثروتمند می‌بودی.»

مرد با شنیدن این سخن، از آزاد کردن پرنده، پشیمان شد و شروع به بالا رفتن از درخت نمود تا دوباره او را به دام بیندازد. اما هنگامی که به اولین شاخه رسید، پرنده بر روی دومین شاخه پرید و وقتی که مرد به دومین شاخه رسید، پرنده بر روی سومین شاخه پرید. سرانجام پایش در رفت و از درخت به زمین افتاد و هر دو پایش شکست.

هنگامی که مرد در زیر درخت دراز کشیده، ناله می‌کرد، پرنده نزدیک او آمده، گفت: «تو سه توصیهٔ مرا پذیرفتی و آنها را عاقلانه تشخیص دادی. ولی چرا حتی پنج دقیقه هم نتوانستی آنها را به کار ببری؟ به تو گفتم که هیچ‌گاه هیچ حرف احمقانه را باور مکن، گوینده هر که می‌خواهد باشد. چطور باور کردی که یک پرنده، الماسی در چینه‌دان خود داشته باشد؟ به تو گفتم که هرگز از انجام کار نیک پشیمان نشو. چرا از آزاد کردن من پشیمان شدی؟ به تو گفتم که سعی نکن به چیزی دست نیافتنی برسی. نمی‌دانستی که نمی‌توانی یک پرنده را با دستانت خالی به دام بیندازی؟ شما انسانها رادیو را اختراع کرده، می‌توانید گفته‌های یکدیگر را از کشوری به کشور دیگر بشنوید، اما هنوز دستگاهی کشف نکرده‌اید که شما را قادر سازد تا با گوشهای خود، آنچه را بر زبان می‌رانید بشنوید، و یا در دل خود آنچه را که ذهنتان درست می‌داند، باور دارید.»

ما کتابمقدس را به عنوان کلام خدا می‌پذیریم. اما فقط شنونده یا خواننده نباشیم، بلکه عمل‌کننده باشیم!

«پس خداوند آدم را گرفت و او را در باغ عدن گذاشت.» (پیدایش ۲:۱۵)

بهتر است بپذیریم که اجداد ما در بهشت زندگی می‌کردند تا طبق گفته داروین، در یک باغ وحش!

«خداوند خدا پس آدم را از خاک زمین بسرشت» (پیدایش ۲:۷). علم این واقعیت را تأیید می‌کند که بدن ما از همان عناصری ترکیب شده است که زمین را تشکیل داده‌اند. «سفر پیراحمیل»، کتاب قدیمی یهودی، ماجرای خلقت در کتاب مقدس را زیست‌بخشیده، می‌گوید: «خدا جبرائیل، فرشته مقرب را فرستاد تا برای او گِل بیاورد تا انسان را بیافریند، اما زمین از دادن آن امتناع ورزید زیرا که می‌دانست به خاطر نافرمانی انسان لعنت خواهد شد.» دلیل موجهی برای این امتناع وجود داشت. کافی است که به صدمات ناشی از انفجار بمب، نابودی جنگلها یا آلودگی هوا بیندیشیم. اما سرانجام جبرائیل موفق شد که زمین را متقاعد سازد و بدین ترتیب انسان آفریده شده.

«خدا انسان را به صورت خود آفرید» (پیدایش ۱:۲۷). تکنولوژی جدید انسان را به صورت ماشین، موجوداتی مصنوعی، استاندارد شده، مادی‌گرا، برنامه‌ریزی شده و همواره در حال شتاب، از نو آفریده است. رسانه‌های گروهی مدرن انسان را به صورت دلخواه خود تغییر شکل داده، و او را به سطحی پایین‌تر تقلیل می‌دهد و با افکار خشونت‌آمیز و حریصانه پر می‌کند. دانشگاه‌های امروزی انسان را تشویق می‌کنند تا گناه اولین زوج را تکرار کرده، درخت معرفت را بر درخت حیات ترجیح دهد. نظریه‌ها و ایدئولوژیهای انتزاعی جایگزین حیات شده‌اند.

جورج فاکس، بنیانگذار فرقه کویکرها (Quakers) آرزو داشت که به صورت خدا بازگشته، «خدا را تجربه کند ... و از فراز شمشیر آتشین عبور کرده، دوباره وارد بهشت شده و حالت آدم را پیش از هبوط را بیابد.»

مسیح ما را به سوی این تجربه فرا می‌خواند. وی که خدا بود، صورت انسان به خود گرفت تا ما نیز به صورت خدا بازگردیم.

## ۲۵ ژانویه

(فیلیپیان ۳:۲)

«هیچ چیز را از راه تعصب و عجب مکنید.»

«سوشی» به همراه دوستش در طول کناره رودخانه‌ای راه می‌رفت. وی گفت: «ماهی چه احساس مطبوعی در آب می‌کند!» دوست در پاسخ گفت: «تو که ماهی نیستی؛ از کجا می‌دانی که ماهی چه احساسی در آب دارد؟» ما با سؤال و مجادله در مورد تجربیات دیگران با یکدیگر به مشاجره می‌پردازیم، در حالیکه هیچ کنترلی بر این تجربیات نداریم.

دو دوست که هر دو رعیت بودند، شبی بر روی تنه درختی نشستند و مشغول گپ زدن شدند. یکی از ایشان گفت: «دوست داشتم چراگاهی می‌داشتم به بزرگی آسمان بالای سرمان.» دیگری گفت: «میل داشتم که به تعداد ستارگانی که می‌بینیم، گوسفند می‌داشتم.» اولی پرسید: «آن وقت، این همه گوسفند را کجا به چرا می‌بردی؟»

دیگری در جواب گفت: «مشکلی نیست، آنها در چراگاه عظیم تو چرا خواهند کرد.» اولی اعتراض کنان گفت: «اجازه نخواهم داد که گوسفندان تو به زمین من بیایند.» نه اولی چراگاه داشت و نه دومی گوسفند، با این حال در مورد آنچه که نداشتند مجادله می‌کردند! آیا غالباً در مورد اموری که نمی‌دانیم، مشاجره نمی‌کنیم؟

از آنجا که از یک محبت برخوردار هستیم، بیایید با یکدیگر موافق و یکدل باشیم. عقیده یا رفتار دیگری ممکن است بیشتر از عقیده و رفتار شما در خور احترام باشد. تجربه امروز او که در نظر ما عجیب می‌نماید، ممکن است فردا گریبانگیر خود شما شود.

آرزوی خداوند عیسی این است که ما یکی باشیم، همان طور که او و پدر یکی هستیم.

«بنده تو یوآب، اوست که مرا امر فرموده است و اوست که تمامی این سخنان را به دهان کنیزت گذاشته است.»  
(دوم سموئیل ۱۴:۱۹)

شب‌ی خواب دیدم که در یک میهمانی هستم که در آن سولژنیستین، نویسنده مشهور روسی و برنده جایزه نوبل، با صدای بلند مطالبی را از کتاب خود به نام مجمع الجزایر گولاگ می‌خواند. به خاطر تمام رنج‌هایی که او در کتابش توصیف کرده بود، به تلخی گریستم. سولژنیستین از من پرسید: «آیا درمانی برای این بی‌رحمی‌ها سراغ داری؟» پاسخ دادم: «جنایتکاران بسیاری را شناختم. هر کسی نقطه ضعفی دارد. برخی به شدت همسر خود را یا فرزند خود را دوست می‌دارند. برخی دیگر عظوفت زیادی نسبت به سگها دارند.»

شوتلانا، دختر استالین، بیان می‌دارد که چگونه اجازه آزادی یک زندانی را از پدر خود گرفت. او می‌توانست آزادی زندانیان بسیاری را به دست آورد. پادشاهان روزگاران قدیم پسر رقیب خود را به گروگان می‌گرفتند، چرا که می‌دانستند که رقیب تا زمانی که فرزند عزیزش اسیر دشمن باشد، حمله نخواهد کرد. ظالمینی وجود دارند که اگر تهدید کنید که سگش را خواهید کشت، مرتکب شرارت نخواهند شد. قاتلین سنگدلی در زندان بوده‌اند که یگانه جیره نان خود را به پرستوها می‌دادند.

یوآب، سرکرده سپاهیان داود پادشاه، می‌دانست که او اهلر بزرگواری و بخشش است. پس برای اینکه حس ترحم و بخشش پادشاه را نسبت به پسر شورش‌اش، ابشالوم بیدار کند، از زنی خواست تا یک ماجرای ساختگی برای داود تعریف کند و بگوید که پسرش مرتکب قتل شده و الان او عفو او را از پادشاه درخواست می‌کند. هنگامی که داود درخواست زن را برآورده ساخت و عفو پسرش را تضمین کرد، آن زن از ملاحظت پادشاه استفاده کرد و بخشایش ابشالوم طفیانگر را درخواست کرد.

انسانی را که شما یا دیگران را فریب داده، با محبت مورد مطالعه قرار دهید. راهی را برای ورود به دل او بیابید تا او را به راستی و ایمان هدایت نمایید. محبت طبیعی فرزندان نسبت به والدین یکی از این راههاست. امپراطور کنستانتین تحت تأثیر مادر مسیحی خود، هلن قدیس، از آزار مسیحیان روم دست کشید و مآلاً ایشان را آزاد ساخت.



«زیرا هرگاه تقصیرات مردم را بدیشان بیامرزید، پدر آسمانی شما، شما را نیز خواهد آمرزید.»  
(متی ۶: ۱۴)

روزی از آمریکای لاتین نامه‌ای به این مضمون دریافت کردم: «این نامه را از یک اردوگاه چریکی می‌نویسم. دراز کشیده‌ام، اما خواب به چشمانم نمی‌آید. اخیراً به دنبال یک برنامه رادیویی بوده‌ام تا به من روحیه ببخشد، چون مضطرب و غمگینم. افکار و حرف‌های رفقا دیگر برایم مفهومی ندارد. تکراری و مملو از نفرت است. تا اینکه توانستم برنامه شما را تحت عنوان "انجیل به زبان مارکسیستی" بشنوم. در آن برنامه گفته شد که عیسی، استاد بزرگ، در مورد بخشایش دشمنان صحبت کرده است. این مطلب به عمیق‌ترین بخش وجودم نفوذ کرد. ناگهان، آرامش یافتم و مانند یک کودک گریستم. نمی‌فهمم چه شده. من از ثروتمندان متنفر بوده‌ام. والدینم را یک زمیندار بزرگ استعمار کرده بود، اما حالا دیگر نفرت در وجودم نیست. نمی‌توانم حالتم را توضیح دهم. آیا امکان دارد که دیگر در وجودم نفرت نباشد؟

«این تنها باری بود که برنامه رادیویی شما را شنیدم. دُن ریکاردو، چه قدر خوشحال شده بودم. اکنون دیگر هیچ یک از برنامه‌های شما را از دست نخواهم داد. می‌خواهم کتاب مقدس، "بزرگترین کتاب دنیا" را بخوانم.»

این مرد رفقای چریک خود را ترک گفت و به یک کلیسا پیوست. دو سال بعد، وی نزد رفقای قبلی‌اش بازگشت به امید آنکه مسیح را به ایشان بشارت دهد. از آن هنگام به بعد، دیگر خبری از او نداریم. شاید که توسط کمونیستها شهید شده باشد.

عیسی روح این شخص را از مسموم‌ترین احساسات یعنی نفرت، به یکباره شفا داد. آیا کسی شما را فریب داده است؟ او را ببخشید. بخشایش را از خدا دریافت کنید. تنها در این صورت است که به آزادی باطنی دست خواهید یافت.

«پس در اندیشه فردا مباشید زیرا فردا اندیشه خود را خواهد کرد.»  
(متی ۲۴:۶)

مردی اسکاتلندی قصد داشت با قطار از گلاسکو به لندن برود. در گلاسکو بلیطی تا اولین ایستگاه خرید؛ در اولین ایستگاه، بلیط دیگری تا دومین ایستگاه خرید؛ و به همین ترتیب این کار را ادامه داد. وقتی از او پرسیدند که چرا این کار را می‌کند، در پاسخ گفت: «ممکن است در حین سفر دچار حمله قلبی شوم و هرگز به لندن نرسم. در این صورت در هزینه سفر صرفه جویی می‌شود.»

آیا ما نیز می‌توانیم صرفه جویی کنیم، اما صرفه جویی در «نگرانی و بیم و هراس»؟ چرا باید در مورد مسائل بعید نگران شوید؟ شاید همه آن هراسها بی‌اساس باشند. شاید قبل از رسیدن به لحظه بحرانی، چشم از جهان فرو بندید. هر بار برای یک ایستگاه نگرانی بلیط بخرید.

عیسی سر کلیساست. از آنجا که او سراسر است، همه سردردها فقط از آن اوست. بنابراین، اگر در اثر نگرانی دچار سردرد شوید، گناه کرده‌اید، چون کوشیده‌اید جایگاه سر را غصب کنید، جایگاهی که فقط مختص عیسی مسیح است.

لوتر عادت داشت که شب هنگام به کنار پنجره برود و به خدا چنین بگوید: «خدا، آیا این جهان متعلق به من است یا به تو؟ آیا این کلیسای من است یا کلیسای تو؟ اگر جهان و کلیسا متعلق به توست، لطفاً مراقب آنها باش. خسته‌ام و می‌خواهم به بستر بروم. شب به‌خیر، ای خدا!»

شما هم همین رویه را در پیش بگیرید. در تلمود چنین آمده: «هنگامی که خورشید غروب می‌کند، روز پاک شده است.» وقتی که شب فرا می‌رسد، مشکلات و نقصان‌های روز گذشته را بر عهده عیسی گذارید. به فردا میندیشید. خوب بخوابید. نگرانی‌های فردا ممکن است هرگز به سراغ شما نیایند و حتی ممکن است در طول شب ناپدید شوند. بدون نگرانی، روز و شب خوبی را پشت سر بگذارید.

## ۲۹ ژانویه

«چنان که سوسن در میان خارها، همچنان محبوبه من در میان دختران است.»  
(غزل غزلها ۲:۲)

در گلستان سعدی، شاعر عرفانی ایرانی، حکایتی در مورد مجنون و محبوبه او لیلی آمده است. عشق آنان نافرجام ماند زیرا که پدر لیلی، او را به مرد دیگری نامزد کرد. مجنون که از عشق دیوانه شد، به بیابان گریخت تا بدون امید و هدف، با حیوانات محشور شود.

پادشاه سرزمین، او را به قصر خود خواند و به خاطر جنونش او را شمامت کرد. مجنون در پاسخ گفت: «اگر زیبایی لیلی را می شناختید، مرا درک می کردید.» پادشاه دستور داد تا لیلی را به حضور او آورند.

لیلی یک دختر بادیه نشین معمولی، مثل هر زن دیگری بود و حتی بد قیافه تر، آفتاب سوخته، و نحیف به دلیل فقر. متوسط ترین کنیز حرم پادشاه زیباتر از لیلی بود. پادشاه نتوانست درک کند که مجنون چرا این دختر را اینقدر دوست داشت. مجنون فکر پادشاه را حدس زده، به وی گفت: «نه تو و نه هیچکس دیگری نمی تواند زیبایی لیلی را ببیند. این زیبایی تنها بر کسانی آشکار می شود که از روزنه چشم من بر آن بنگرند. محبت و زیبایی دو معما در یک جمله می باشند. فقط کسی که اولی را دریابد، می تواند دومی را نیز درک کند.»

خدا آنقدر انسان گناهکار را دوست می داشت که پسر خود را داد. «زیرا که او اول ما را محبت نمود، لذا ما نیز او را محبت می نمایم (اول یوحنا ۴:۱۹). محبت او باعث شد که وی در انسانهایی که در نظر دیگران هیچ قدر و منزلتی ندارند، زیبایی و ارزش ببیند. بیاید طعم نیکوی محبت را باور بداریم. او می داند که چرا ما را برگزیده است. لذا در محبت او شادی می کنیم.

## ۳۰ ژانویه

«و خداوند به ابرام گفت: از ولایت خود بیرون شو.» (پیدایش ۱:۱۲)

سخنی که خدا خطاب به ابرام گفت، به عبرانی عبارت است از *Leh Leha* که ترجمه تحت‌اللفظی آن این است «به خاطر منفعت خودت عازم شو» یا «به خاطر خودت عازم شو».

فقیه برجسته یهودی، *Nachum Chernobler Zatzal*، آیه را بدین صورت توضیح داده است: جد ایمانی ما ابرام، سرچشمه مهربانی و محبت و میهمان‌نوازی بود. در پیدایش ۱:۱۸ می‌خوانیم که وی درست بعد از تحمل عمل دردناک ختنه، «در گرمای روز به در خیمه نشسته بود» تا مبادا مسافری از آنجا بگذرد و او رسم میهمان‌نوازی را در حق او به‌جا نیاورد.

اما مهمان‌نوازی او در آغاز بی‌نقص نبود زیرا که خود او هرگز طعم سرگردانی را نچشیده بود. ابرام می‌بایست رنج سفر را تجربه می‌کرد تا در مهمان‌نوازی کامل گردد. پطرس نیز می‌بایست از تجربه انکار مسیح عبور کند. خداوند به او فرمود: «هنگامی که تو بازگشت کنی (بعد از سقوط در چنین گناهی) برادران خود را استوار نما» (لوقا ۲۲:۳۲). تو قادر خواهی بود چنین کنی، چرا که تلخی بزدلی را چشیده‌ای.

الوهیت از تمامیت زندگی انسان آگاهی داشت، اما از چشم‌انداز الهی. اما روزی پدر به پسر گفت: «*Leh Leha*»، یعنی به خاطر منفعت خودت، به‌عنوان داور آینده نوع بشر عازم جهان شو و شریک غمها و شادیهای ایشان باش. خودت زندگی انسانی را در پیش بگیر. بدین سان، الوهیت از تجربه انسانی غنا خواهد یافت. تو زندگی بشری را آنگونه که بشر آن را تجربه می‌کند، خواهی شناخت.» لذا رئیس کهنه شده «آزموده شده در هر چیز به مثال ما، بدون گناه» اکنون وی «همدرد ضعفهای ماست» (عبرانیان ۴:۱۵). تجربیات زندگی خود را، چه شیرین و چه تلخ، بپذیرید. همه آنها شما را آماده می‌سازند تا برای هموعانتان مفیدتر باشید.

کسانی که به زندگی دیگران نور به ارمغان می آورند، نمی توانند خود از آن محروم شوند.

عیسی «اعمال نیکو به جا می آورد» (اعمال ۱۰:۳۸). بنابراین توانست در شب دستگیری اش سرود بخواند (به متی ۲۶:۳۰ رجوع کنید).

از مردم انتظار لبخند نداشته باشید. اگر کسی را می بینید که لبخند نمی زند، شما به او لبخند بزنید. جمع کثیری از مردم از عیسی پیروی می کردند، چرا که از ایشان انتظار نداشت با اندوه عظیمش همدردی کنند. برعکس او بود که با ایشان در غمهایشان همدردی می کرد.

اگر کسی به شیوه ای رفتار می کند که برایتان خوشایند نیست، خشمگین مشوید. ممکن است که او نوایی دیگرگون شنیده باشد و مطابق آن راه می رود. هر یک از ما برطبق نوایی که می شنویم، سلوک می نماییم. به او اجازه دهید که از شما نوایی دل انگیزتر بشنود. شاید که نحوه گام برداشتنش دیگرگون شود.

در یک میهمانی که در منزل من برپا بود، مسیحیان در مورد دوستانشان بحث می کردند. آنها برخی را ایمانداران خوب، برخی دیگر را ضعیف، و بقیه را بی ایمان ارزیابی کردند. یک مبشر کهنسال از هندوستان به میان گفتگو آمد و گفت: «هیچگاه مردم را طبقه بندی نکنید. قضاوت ما ممکن است اشتباه باشد. بگذارید گفتار ما انتشاردهنده محبت مسیح باشد. این امر ایماندار قوی را شاد کرده، ایماندار ضعیف را تقویت نموده، و فرد بی ایمان را به سوی ایمان هدایت خواهد کرد. بدینسان، کار مثبتی انجام داده ایم. با طبقه بندی کردن انسانها، به ایشان کمکی نمی کنیم.»

به جای اینکه قضاوت کنیم که دیگری تا چه حد در زندگی اش از نور خورشید برخوردار است، بهتر است نور خورشید را بر او بتابانیم.

# ۱ فوریه

(اول قرن‌تین ۱۳:۷)

«محبت ... هر چیز را متحمل می‌باشد.»

یهودیان افسانه‌ای دارند در مورد ابراهیم، پدر ایمانداران. می‌گویند شسی از شبها ابراهیم غرق تفکر بود که صدایی رشته تأملش را گسست. مرد مستی بود که تقاضای کمک داشت. اولین فکری که به ذهن ابراهیم رسید، این بود که آن مرد را رد کند و به مشارکت شیرینش با خدا ادامه دهد. اما ناگهان این فکر به ذهنش خطور کرد: «مقصود از این همه تفکر و تعمق چیست؟ مگر خدا با گناهکاران مدارا نمی‌کند؟ مگر او خورشیدش را بر این می‌گسار نیز نمی‌تاباند و نان روزانه او را فراهم نمی‌سازد؟ من کی هستم که کسی را که خدا پذیرفته، از خود برانم؟ من هم باید او را تحمل کنم، همانطور که خدا نیز گناهان مرا تحمل می‌کند.» پس آن پاتریارخ بزرگوار، آن مرد مست را نزد خود آورد، او را نظافت نمود، به او غذا داد، و بستری را برای خواب او آماده ساخت. ما مسیحیان گرچه از نظر الهیاتی، مطالب بیشتری از ابراهیم می‌دانیم، اما کاش که بتوانیم از سرمشق او پیروی کنیم.

می‌گویند روزی در شهری، تعدادی از مسیحیان پی بردند که کسی در شرف ارتکاب زناست. ایشان اسقف شهر را برداشت، با خود بردند تا آن شخص را رسوا کنند، مبادا که کار او حیثیت کلیسا را لکه دار سازد. اما وقتی به خانه گناهکار رسیدند، مرد زناکار موفق شد زن را فوراً در صندوق خالی بزرگی که در اتاق بود، پنهان سازد. اسقف تنها کسی بود که متوجه این امر شد. وی بر روی صندوق در بسته نشست و به حاضران گفت: «همه جا را بگردید! ایشان کسی را نیافتند. اسقف رو به ایشان کرده، گفت: «خدا شما را به خاطر سوءظن و رفتار ناپسندتان ببخشد!» وقتی که همه رفتند، اسقف به کسی که به دام گناه افتاده بود، گفت: «از شیطان برحذر باش!» و آنجا را ترک کرد. اسقف توانست درد و رنج برادرش درک کند، زیرا به خاطر آورد که وی نیز جزو همین دسته بوده است. وی سعی کرد که او را از طریق مهربانی و همدلی به راه راست هدایت کند.

هنگامی که عیسی همچون بره‌ای به سلاخ خانه برده شد، «دهانش را نگشود» (اشعیا ۵۳:۷) و نگفت که گناهایی که به خاطر آنها مجازات می‌شد، از آن خودش نمی‌باشد. این گناهان ما بود که بر دوش او قرار گرفته بود. باشد که بدین وسیله نه فقط از جهنم، بلکه از قضاوت کردن بر دیگران نیز نجات یابیم. باشد که همه چیز را متحمل شویم، به ویژه ضعف‌ها و نقصان‌های انسانها را.

## ۲ فوریه

---

لیکن ثمره روح محبت است ... که هیچ شریعت مانع چنین کارها نیست. (غلاطیان ۵: ۲۲، ۲۳)

---

مچتیلد قدیس، اهل ماگدبورگ (Mechtild of Magdeburg)، یک بار گفت: «محبت پرهیزکاری ندارد.» محبت قواعد ثابت و اصول غیرقابل تغییر ندارد. حکم مشهور آگوستین قدیس از این قرار بود: «خدا را دوست بدار و هر چه خواهی کن!» کسی که شیدای خداست، قاعدتاً احکام کتابمقدس را به جا می آورد، اما در شرایط استثنایی آزادی عمل دارد.

در اردوگاه نازی ها در آشویتس، زنان حامله را می کشتند. یک خانم دکتر زنان که خود نیز زندانی بود، با طرق ابتدایی برای صدها زن زندانی حامله عمل سقط جنین را انجام می داد، و بدین سان زندگی ایشان را نجات می داد. درست است که وی جنین ها را از بین می برد، اما بدون او، هم کودکان از بین می رفتند و هم مادران.

یک بانوی آلمانی توسط ارتش شوروی به اسارت گرفته شد و به اردوگاه کار اجباری در سیبری فرستاده شد. زنان تنها هنگامی اجازه داشتند که از آنجا بازگردند که یا سخت بیمار باشند یا حامله. بعد از اسارت او، سه فرزندش تنها ماندند و کسی نبود که از ایشان مراقبت کند. شوهرش نیز اسیر انگلیسی ها شده بود. وی از یکی از نگهبانان خواست تا او را حامله کند تا بدین سان بتواند بازگشته، از فرزندانش مراقبت نماید. بعد از بازگشت شوهرش، آنچه را که انجام داده بود به او گفت. وی تصدیق کرد که این تنها راه حل در آن شرایط بوده است.

گروههای بشرتی در کشورهای بسته، دست به قاچاق ادبیات مسیحی می زنند و برای این کار از هرگونه حیل و ابتکار عجیب استفاده می کنند. هیچ شریعتی مانع محبت نمی شود. اما در شرایط عادی، محبت باید مطابق مقررات عمل کند.

## ۳ فوریه

(متی ۲۸:۱۹)

[عیسی گفت: همه امتها را شاگرد سازید.]

حضرت علی، داماد حضرت محمد، که قرار بود جانشین او شود کشته شد و نیز پسرش، حسین. مسلمانان شیعه که الهیاتشان بسیار به مسیحیت نزدیک است، در نوشته‌های مقدسشان چنین عبارتی را دارند: «گریستن برای حسین مفهوم زندگی و جان ماست. در غیر این صورت موجودات قدر ناشناسی خواهیم بود. حتی در بهشت نیز برای حسین مویه خواهیم کرد. غیر ممکن است که یک مسلمان برای حسین نگرید..... مرگ حسین طریق رفتن به سوی بهشت را فراهم کرده است.»

کتاب کربلا که از نظر مسلمین مقدس است، چنین می‌گوید: «مرگ حسین دروازه ورود ما به حیات است. محبت نسبت به علی همه گناهان را از بین می‌برد، همانگونه که آتش چوب خشک را می‌سوزاند.» ایشان همچنین فاطمه، همسر علی را تکریم می‌کنند. به عقیده آنان «او تجسم همه چیزهای الهی است در طبیعت زن، شریف‌ترین کمال مطلوبی که عقل بشر می‌تواند به آن برسد؛ او ملکه بهشت است.» به عقیده مسلمین، «امام غایب»، رهبر مذهبی‌شان در تمامی نسلها، تجسم الوهیت است.

عقیده بر این است که محمد بن‌الحسن، دوازدهمین نسل از حضرت علی، که در سن چهار سالگی غایب شد، به آسمان روده شده است و در آخر زمان به عنوان مهدی یا نجات‌دهنده تمامی عالم باز خواهد گشت.

ملاحظه می‌کنید که تمام این معتقدات چه نزدیکی و قرابت با ایمان مسیحی دارد. روح انسان به دنبال حقیقت است و آن را به‌نوعی در درون خود حس می‌کند. باشد که این قرابت و نزدیکی در بجهای باشد برای برقراری دیالوگ و گفت و شنود در محیطی به‌دور از تنش و تعصب دو سویه، در باره ایمان و معتقدات مسیحی و دعا برای سعادت ابدی ایشان.



## ع فوریه

«زیرا چنان که در دل خود فکر می‌کند، خود او همچنان است.»  
(امثال ۲۳:۷)

یوجین پندزگراس (Eugene Pendergrass)، متخصص سرطان در آمریکا، اولین کسی بود که متوجه شد که اکثر سرطانها، شش تا هجده ماه بعد از نوعی مصیبت در زندگی ظاهر می‌شوند یعنی بعد از دست دادن عزیز، یا بی‌وفایی همسر، یا از دست دادن کار و از این قبیل امور. اما اگر اندوه درونی می‌تواند این بیماری را باعث شود، در این صورت آرامش و امید باید قاعدتاً بتوانند وسیعاً در باز یافتن سلامتی ایفای نقش کنند. سلولهای سرطانی ممکن است تکثیر شوند، اما گلبولهای سفید می‌توانند به آنها حمله کرده، آنها را نابود سازند. این امر بستگی زیادی به ایمان و عزم ما دارد.

علت بسیاری از بیماریهای ما این است که در ناخودآگاهمان میل داریم بیمار شویم تا توجه و محبتی را که از آن بی‌بهره‌ایم، به نوعی به دست آوریم. اما این درست نیست که بخواهیم فقط مورد محبت قرار بگیریم؛ باید فعالانه محبت کنیم. کسانی که پر از نفرت هستند و به سختی دیگران را می‌بخشند، بیشتر از کسانی که به راحتی می‌بخشند، در معرض ابتلا به سرطان و دیگر بیماریها می‌باشند.

من به یکباره دچار سل ریوی، سل استخوان، سل روده‌ای، یرقان، دیابت و بیماری قلبی شدم. در زندان بسر می‌بردم، جایی که «بهداشت» عبارت بود از گرسنگی، فقدان هوا، فقدان نور خورشید و ضربات کتک. اما تصمیم داشتم که زنده بمانم زیرا که احساس می‌کردم که رسالتی بر عهده دارم. دعا کردم و بسیاری افراد دیگر نیز برای من دعا کردند. اقرار کلی تمامی گناهان گذشته‌ام جان مرا سبکبار کرد. بدین سان خدا به من قدرت داد تا بر بیماری غلبه کنم.

روزی باید از دنیا برویم. شاید که بیماری کنونی‌تان وسیله‌ای باشد در دست خدا تا شما را به موطن‌تان بازگرداند. شفاهای معجزه‌آسا، استثنا هستند، چرا که در غیر این صورت معجزه نمی‌بودند. با این حال، به معجزه همواره اعتقاد داشته باشید. معجزه در قلمرو امور ممکن قرار دارد؛ با داشتن ایمانی آرام با آن دمساز شوید.

# ۵ فوریه

(رومیان ۱:۱۳)

«هر شخص مطیع قدرت‌های برتر بشود.»

از بین بیست و نه عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست که انقلاب را در روسیه به راه انداختند، سه نفر توسط دشمنان کشته شدند، دو نفر خودکشی کردند، و پانزده نفر توسط رفقای خودشان اعدام شدند. استالین نیز بعد از مرگش شدیداً مورد نکوهش قرار گرفت. اگر این انقلابیونی که می‌خواستند استبداد را ریشه کن سازند، می‌دانستند که نتیجه قیامشان، مرگ به دست رفقای خودشان و استقرار استبداد نه تنها در قبال دشمنان انقلاب بلکه همچنین در برابر کسانی که باعث پیروزی آن شده بودند، خواهد بود، آیا در برابر قدرت‌های موجود قیام می‌کردند؟

آیا تروتسکی اگر از پیش می‌دانست که این انقلاب سرانجام استالین را بر مسند قدرت خواهد نشانید، به صف انقلابیون می‌پیوست؟ استالین دو تن از فرزندان تروتسکی و بسیاری دیگر از بستگانش و تمام طرفدارانش را کشت و در پایان مزدوری را فرستاد تا خود تروتسکی را با تبر بکشد.

رژیم تزاری که بی‌عدالتی‌های بسیاری را مرتکب شده بود، هرگز دست به چنین جنایاتی نسبت به انقلابیون و یا مردم نمی‌زد.

اکثر انقلابها ارزش مبارزه برای آن را نداشتند. انقلابها بدترین نوع راه حل می‌باشند. اگر قوم یهود به توصیه عیسی گوش فرا داده بود، این حکم که «با شریب مقاومت مکنید، بلکه هر که بر رخساره تو طپانچه زند، دیگری را نیز سوی او بگردان،» (متی ۵:۳۹)، دولت یهود در سال ۷۱ میلادی توسط رومیان نابود نمی‌شد.

باشد که انقلابیون و تروریستها را موضوع دعا‌های خود گردانیم و بخواهیم که ایشان انرژی خود را در خدمت اصلاحات صلح‌آمیز به کار برند.

## ۶ فوریه

---

مار به زن گفت: «خدا می‌داند در روزی که از آن بخورید (از میوه درختی که در وسط باغ است)، چشمان شما باز شود.» (پیدایش ۳:۵)

---

چنین به نظر می‌آید که هدف خدا و شیطان یکی است. خداوند عیسی به سولس طرسوسی گفت: «تو را نزد امتهای خواهم فرستاد تا چشمان ایشان را باز کنی» (اعمال ۱۸، ۱۷:۲۶). شیطان نیز همان وعده را می‌دهد. با این حال، تفاوت میان آنها بسیار زیاد است.

اگر شیطان چشمان شما را باز کند، همواره باز خواهد ماند. حال آنکه کسانی که خدا چشمان ایشان را باز می‌کند، می‌توانند هرگاه که بخواهند آنها را ببندند. می‌توانند چشمانشان را بر روی گناهان برادرشان ببندند، همانطور که سام و یافث برهنگی پدرشان را پوشاندند. این کاری است که مسیحیان در مورد هر انسانی انجام می‌دهند.

از سوی دیگر، چشمان کسانی که شیطان آنها را باز کرده است، همواره بر روی خطرات و آشفتگی‌های آینده باز است، همچنین بر روی ابهامات مطالب بغرنج کتاب مقدس و تمام مسائلی که ایمان، آنها را لاینحل گذاشته است.

کسانی که اجازه می‌دهند آنچه می‌بینند، تحت کنترل خدا باشد، می‌توانند در بحبوحه مخاطرات چشمان خود را با ایمان ببندند. پس چرا باید نگران باشیم؟ «اینک او که حافظ اسرائیل است، نمی‌خوابد و به خواب نمی‌رود» (مزمور ۱۲۱:۴). روزی می‌آید که باید «رو برو» مشاهده کنیم (اول قرنتیان ۱۳:۱۲).

اجازه ندهید که شیطان چشم پزشک شما باشد. بگذارید که فقط خدا مراقب بصیرت شما باشد.

## ۷ فوریه

«ایک گنجشک [جز به حکم پدر شما به زمین نمی افتد. (متی ۲۹:۱۰)»

«وان مین تائو»، شبان چینی، به هنگام اشغال چین توسط نیروهای ژاپنی، زندگی اش را به مخاطره انداخت تا طهارت انجیل را حفظ کند. علاوه بر بسیاری چیزها که نپذیرفت، از آویختن تصویر امپراطور ژاپن در کلیسایش امتناع ورزید. همچنین این افتخار را به تصویر مائوتسه تونگ نیز نداد. عذر او این بود که تصویر عیسی مسیح را نیز نیاویخته است.

در سال ۱۹۵۵ وی به خاطر امتناع از سازش با کمونیستها دستگیر شد. مدت دو سال تحت شستشوی مغزی شدیدی قرار گرفت. بعد از آنکه در اثر شکنجه دیوانه شد، اقرارنامه‌ای را امضا کرد که در آن گناهان «امپریالیستی» اش را شمرده بود. سپس آزاد گردید.

در آزادی نیز آرامش نداشت و به اطراف رفته، دائماً زمزمه می کرد که «من پطرس هستم! من یهودا هستم!» تا اینکه روزی نزد کمونیستها رفت و به ایشان گفت که اعتقادات قبلی اش را اعلام کرده است. به همین دلیل وی و همسرش به زندان افتادند. از زندان این جمله را نوشت: «برای من نگران نباشید، چرا که ارزشمندتر از گنجشکها هستم.» و در زندان جان سپرد.

یک بار، رهبری برجسته در مسیحیت، ایمانش را انکار کرد و لغزش خورد. گنجشکها بدون اجازه پدر از درخت نمی افتند. مسیحیان نیز بدون اراده او سقوط نمی کنند.

چرا خدا اجازه می دهد که در گناه بیفتیم؟ دانیال می گوید: «و بعضی از حکیمان لغزش خواهند خورد... تا طاهر و سفید بشوند» (دانیال ۱۱:۳۵). لغزشی که باعث می شود به سوی خداوند بازگردیم، منبع فروتنی، نور، قوت و تسلی دیگران است. «همه چیز برای خیریت آنانی که خدا را دوست می داند، با هم در کار می باشند.» و آگوستین قدیس اضافه می کند: «حتی گناهانشان!»

## ۸ فوریه

«زیرا گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسانتر است از دخول دولتمندی در ملکوت خدا»  
(لوقا ۱۸: ۲۵)

چون لای، وزیر اسبق امور خارجه چین سرخ، یک بار اعلام کرد که خیلی تحت تأثیر این آیه قرار گرفته است. اما کمونیستها از عیسی انتقاد می‌کنند که چرا اجازه داد که آن مرد ثروتمند آسوده خاطر روانه شود. معتقدند که عیسی می‌بایست او را دستگیر، و اموالش را مصادره کند.

کمونیستها بر این عقیده‌اند که مصادره کردن اموال سرمایه‌داران، بلافاصله بهشت را پدید می‌آورد. حتی برخی از روحانیون چپ‌گرا چه در غرب و چه در شرق از این عقیده جانبداری کرده‌اند.

چرا عیسی می‌بایست اموال آن جوان ثروتمند را از او بگیرد؟ گاهی اوقات، شخص ثروتمند بسیار خسیس و تنگ‌نظر است. هر که اموال مرد ثروتمند را بگیرد، فرومایگی او را نیز گرفته است، چیزی که بدون آن هرگز نمی‌توانست در جهانی مملو از فقر و گرسنگی، این قدر ثروتمند باقی بماند.

اگر عیسی اموال آن جوان ثروتمند را می‌گرفت، ناآرامی جانش را نیز می‌گرفت، ناآرامی که باعث شده بود به جستجوی حیات ابدی بر آید.

ثروتمندان اگر پیش از مرگ با ثروتشان وداع نکنند، به‌هنگام مرگ چاره‌ای جز این نخواهند داشت.

عیسی فرمود: «ملکوت من از این جهان نمی‌باشد» (یوحنا ۱۸: ۳۶).

ما باید گنجها برای خود در آسمان بیندوزیم (جایی که بید و زنگ زیان نمی‌رساند، و جایی که دزدان نقب نمی‌زنند و دزدی نمی‌کنند) (متی ۶: ۲۰).

## ۹ فوریه

«و خداوند خدا آدم را ندا در داد و گفت: کجا هستی؟» (پیدایش ۳:۹)

یک استاد سخنوری و فن موعظه، در سمیناری از دانشجویانش خواست که آیه فوق را بخوانند. اکثر دانشجویان، سؤال خدا را طوری خواندند که گویی پلیس از دزدی که به هنگام ارتکاب جرم دستگیر شده، مؤاخذه می‌کند. اما یک واعظ خوب این کلمات را طوری می‌خواند که گویی پدری دل‌شکسته آن را بر زبان می‌راند. جهان این قدر در نظرمان اسرارآمیز جلوه نمی‌کرد اگر می‌توانستیم درک کنیم که آدم را خدایی غمگین آفریده، غمگین به خاطر لغزش شیطان.

و اکنون یاسی تازه، چرا که آدم نیز لغزش کرد. خدا رفاقتی را که امید زیادی به آن بسته بود، از دست داد.

بعدها خدا سؤالی بس اندوهبارتر را از قائل پرسید: «برادرت هابیل کجاست؟» (پیدایش ۴:۹).

کجاست آن واعظ خوبی که بتواند این کلمات را طوری بخواند که تمامی اندوه خدا را ابراز کند؟

این سؤالات باید طوری خوانده شوند که شنونده بتواند بر ترس فائق آید، ترسی که باعث شد آدم برهنه و گناهکار خود را در بین بوته‌ها پنهان سازد. سؤالات از جانب خدایی مطرح شده‌اند که از پیش تصمیم داشت نجات‌دهنده‌ای از ذریت زن را بفرستد تا برای گناهان نوع بشر مضروب شود، خدایی که حتی جنایتکاری همچون قائل را تحت محافظت مخصوص خود قرار می‌دهد. خون مسیح می‌تواند او را نیز طاهر سازد. «جایی که گناه زیاد گشت، فیض بی‌نهایت افزون گردید.» (رومیان ۵: ۲۰).

برای کل زندگی‌تان به خدا اطمینان کنید و به شفقت پر مهر او اعتماد داشته باشید.

## ۱۰ فوریه

«و مست شراب مشوید که در آن فجور است، بلکه از روح پر شوید.» (افسیان ۱۸:۵).

ممکن است که در میگساری زیاده روی کنید. ممکن است که به خاطر عزیزی که مرتکب این گناه می شود، رنج ببرید. معتادین به الکل را سرزنش نکنید و خود را نیز اگر مشروبخوار هستید، سرزنش نکنید؛ به جای آن، به یاد آورید که چه مقدار پول صرف هزینه الکل کرده اید؛ به یاد آورید که چگونه لبخند همسر یا مادرتان، یا خنده های فرزندتان از خانه تان رخت برسته است؛ به یاد آورید چگونه خوشبختی خانه و کاشانه تان را ترک گفته است؛ و همه اینها، به خاطر دسیسه های سوداگران الکل که قربانی آن شده اید.

از یک زندان یا بیمارستان روانی بازدید کنید. با تعجب خواهید دید که اکثریت آنان به خاطر الکل کارشان به این مکانها کشیده است. هیچکس به خاطر میانه روی یا پرهیز از مسکرات به زندان نمی افتد.

آیا دوست دارید که دچار حال تهوع شوید؟ آیا میل دارید که فرزندان شما را تحقیر کنند؟ آیا خوشتان می آید که عزیزانتان شما را ترک کنند؟ کدام عقل سلیم باعث می شود که میخانه ها را ثروتمند کنید و خودتان را فقیر؟  
آیا الکل به شما کمک می کند تا از تصادف رانندگی احتراز کنید؟ آیا وقتی که مشروب خورده اید، بهتر فکر می کنید یا وقتی که هوشیار هستید؟  
(شراب استهزاء می کند و مسکرات عربده می آورد، و هر که به آن فریفته شود حکیم نیست.) (امثال ۱:۲۰).

اگر در ورطه هولناک اعتیاد به الکل گرفتار شده، احساس عجز و یأس می کنید، این واقعیت را به یاد آورید که چشمان خدا، به خاطر گناه شما (شبانه روز اشک می ریزد) (ارمیا ۱۷:۱۴)، او نسبت به شما توجه دارد. دارو و درمان شما در دست اوست.

شما به شراب نیازی ندارید چرا که پری روح القدس در دسترس است که بر خلاف الکل، به شما سرخوشی و احساس نشاطی می دهد که موقتی نمی باشد. رسولان هنگامی که در روز پنتیکاست روح را دریافت کردند، به نظر مست می آمدند (اعمال ۱۳:۲)، اما این شادمانی بود که ایشان را قادر ساخت تا کارهای عظیمی را برای خدا انجام دهند.

# ۱۱ فوریه

«خوشابحال مسکینان در روح، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است.» (متی ۳:۵)

در یک تالار نمایش در مسکو، اجرای نخست «مسیح در پالتوی پوست» بر روی صحنه آمد. تالار از جمعیت موج می‌زد.

الکساندر روستوتسو، نقش اصلی را ایفا می‌کرد. وی به محافل بالای جامعه شوروی تعلق داشت و یک مارکسیست تمام عیار بود.

بر روی صحنه، مذهب مسخره درست کرده بودند. صلیب روی آن از بطری‌های شراب و آبجو درست شده بود؛ جام‌های پر از مشروب، اطراف آن چیده شده بود. یک «روحانی» فربه برای یک مست «موعظه‌ای» مملو از سخنان کفرآمیزی می‌کرد. در این کلیسای دروغین، «راهبه‌ها» در حالی که «عبادت مذهبی» انجام می‌شد، مشغول ورق بازی، مشروب‌خواری و شوخی‌های کریه بودند.

سپس روستوتسو به صورت مسیح در ردایی ظاهر گشت. وی عهد جدید را در دست گرفته بود. می‌بایست دو آیه از موعظه سرکوه را خوانده، سپس کتاب را با نفرت به‌دور افداخته، فریاد می‌زد: «پالتوی پوست و کلام را به من بدهید! زندگی کارگری ساده را ترجیح می‌دهم!» اما اتفاق غیر منتظره‌ای رخ داد. هنرپیشه نه تنها دو آیه اول را خواند، بلکه ادامه داد: «خوشابحال حلیمان، زیرا که وارث زمین خواهند شد» (متی ۵:۵) و به همین ترتیب، تا آخر موعظه را خواند. در این میان سوفلور (کسی که از منفذی بر روی صحنه، سناریو را به هنرپیشه‌ها یادآوری می‌کند) تلاش می‌کرد تا با علامت دست، او را متوقف کند.

هنگامی که روستوتسو به آخرین کلمات عیسی رسید، علامت صلیب را به شیوه کلیسای ارتودوکس بر خود کشید و گفت: «ای خداوند، مرا به یاد آور هنگامی که به ملکوت خود آیی» (لوقا ۲۳:۴۲) و صحنه را ترک گفت. او دیگر دیده نشد. کمونیستها او را از بین بردند.

باشد که همانند این هنرپیشه، نقشهای زشتی را که جهان بر ما تحمیل کرده است فراموش کنیم، و به خود اجازه دهیم تا مسحور زیبایی سخنان نجات‌دهنده‌مان شویم.



## ۱۲ فوریه

«لکن تا به مرگ امین باش تا تاج حیات را به تو دهم.» (مکاشفه ۱۰:۲)

نیروهای عظیم نظیر کمونیزم، کلیسا را مورد آزار و اذیت قرار می دهند. بقایای مذاهب قدیمی و قبیله‌ای هنوز در آفریقا به موجودیت خود ادامه می دهند. در دیگر کشورها، مسیحیان غالباً در خانه و در محل کارشان متحمل آزار و اذیت می شوند.

توماس بکت (Thomas a Becket) اسقف اعظم کنتزبری (انگلستان) در قرن دوازدهم، به هانری دوم، پادشاه مستبد انگلستان، نشان داد که کلیسا دارای قدرتی مافوق قدرت‌های جهان است و اینکه امور الهی و ابدی نمی تواند تحت سلطه امور انسانی و دنیوی قرار گیرد. وی برای عدم مداخله دولت در امور کلیسا مبارزه کرد و به همین دلیل کشته شد. آخرین کلمات او چنین بود: «با میل و رغبت برای نام عیسی به خاطر دفاع از کلیسا می میرم!» خبر کشته شدن او، اروپا را چنان دچار وحشت و انزجار کرد که جنبش علیه آزادی کلیسا متوقف گردید. همگان او را در زمره شهیدان شمردند. هنوز سرخی خون او بر سنگهای کلیسا باقی مانده بود که در سال ۱۱۷۴، هانری دوم با پای پیاده به کنتزبری رفت تا داوطلبانه، برای قصاص جنایتش، متحمل تازیانه گردد و از مقبره او پاسداری کند. خون شهید، جنایتکار را به سوی توبه کشاند. آیا این امر نمی تواند بار دیگر تکرار شود؟

مسیحیان اولیه توسط امپراطوری روم شکنجه شدند؛ اما در آخر، امپراطوران روم مطیع مسیحیت شدند.

صلیب در کنار صلیب و قبر در کنار قبر: این است راز پیروزی کلیسا! تحمل بردبارانه رنج، شما را نیز ظفرمند می سازد.

## ۱۳ فوریه

«اگر کسی به نزد شما آید و این تعلیم را نیاورد، او را به خانه خود مپذیرید.»  
(دوم یوحنا ۱۰)

تمام معلمین بزرگ کلیسا در نظر مردم دنیا افرادی کوه‌تفکر بوده‌اند، چون فقط یک راه را به سوی آسمان می‌شناختند. فضانوردانی نیز که از ماه به زمین باز می‌گشتند، بسیار کوه‌تفکر بودند زیرا سفینه فضایی را می‌بایست در مسیری کاملاً مشخص نگاه می‌داشتند، بدون اینکه ذره‌ای منحرف شود. اگر ایشان به اندازه یک درجه، از «حفره» ورودی‌شان منحرف می‌شدند، یا در فضا سرگردان می‌گشتند، یا جا به جا می‌سوختند. ما نیز باید در «مسیر مشخص» باقی بمانیم و به آنچه که از مسیح فرا گرفته‌ایم، بچسبیم. لوتر در مفهوم عشاء ربانی با زوئینگلی، اصلاح‌طلب سوئسی، اختلاف نظر داشت. بنابراین لوتر چنین تعلیم داد: «کسی که می‌داند که شپانش به شیوه زوئینگلی تعلیم می‌دهد، باید از او دوری کند؛ برای او بهتر است که در تمام زندگی‌اش رسوم دینی را به جا نیاورد تا اینکه آن را از زوئینگلی بپذیرد؛ برای او بهتر است تا بمیرد و هررنجی را تحمل کند... برای من چه ناگوار است که بشنوم که در یک کلیسا و بر یک مذبح، افراد رسم دینی یکسانی را به جا می‌آورند، اما گروهی از آنان عقیده دارند که فقط نان و شراب عادی دریافت می‌دارند، حال آنکه، برخی دیگر بدن و خون مسیح را از آن خود می‌سازند.»

اگر شروع کنیم به اینکه بدعت‌گزاران را «برادران جدا شده» بخوانیم، در این صورت باید مآلاً دیوها را نیز «فرشتگان جدا شده» بنامیم!

مراقب باشید که با که همراه می‌شوید. در مورد طرح‌ها و توطئه‌هایی که خواهان وحدت کلیساهاست هشیار باشید. هنگامی که دو پرنده را به یکدیگر می‌بندید، با وجود اینکه مجموعاً چهار بال دارند، کمکی به پرواز بهترشان نمی‌کنید. آنها اصلاً نخواهند توانست پرواز کنند.

به آنچه که از کلام مقدس خدا آموخته‌اید، امین باقی بمانید.

در اتحاد شوروی سندی مخفیانه دست به دست می‌گشت که حکایت گروه وسیعی از راهبه‌ها را در اردوگاه کار اجباری بازگو می‌کرد که از کار برای مسؤولین اردوگاه امتناع ورزیدند. ایشان را به زنجیر کشیده، گرسنه نگاه داشتند. ولی همه اینها بی‌فایده بود. زندانیان معمولی تحت تأثیر ایشان ایمان آوردند؛ زندان عملاً تبدیل به دیر شده بود. روزی دختر رئیس اردوگاه به سختی بیمار شد؛ او چاره دیگری نداشت جز اینکه از راهبه‌ها درخواست کند که برای دخترش دعا کنند. دختر شفا یافت.

همسر چرذنی چنکو (Tcherednitchenko)، افسر کمونیست آن اردوگاه، هنگام وضع حمل در وضعیت خطرناکی قرار گرفت؛ زندگی مادر و کودک به مخاطره افتاده بود. کسی به او پیشنهاد کرده، گفت: «نذر کن که اگر وضع به‌خیر بگذرد، نوزاد را تعمیر دهی.»

افسر گفت: «با این کار ممکن است همه چیز را از دست بدهم.» شخص گفت: «خوب، از بین آنچه که آن را «همه چیز» می‌نامی، و زندگی همسر و فرزندت، یکی را انتخاب کن!» زایمان به‌خوبی انجام شد. آن افسر فرزند خود را تعمیر داد.

در آن اردوگاه، کمونیستها خواستند که راهبه‌ها را وادار به ترک لباس روحانی‌شان نمایند تا یونیفورم زندانیان را بپوشند. راهبه‌ها گفتند: «ما نشان دجال را به تن نخواهیم کرد!» به همین دلیل، ایشان را مجبور کردند تا برهنه در برف و هوای منجمدکننده راه روند. ایشان در حالی که سرود «ای پدر ما» را می‌خواندند، راه می‌رفتند. هیچ یک از ایشان بیمار نشد. هنگامی که یکی از مسؤولین از دکتر اردوگاه، خانم براورمن که خود یک ملحد بود پرسید که این امر از نقطه نظر پزشکی چگونه ممکن است، وی در پاسخ گفت: «آیا نشنیدید که ایشان سرود «ای پدر ما را که در آسمانی» را می‌خواندند؟ خوب،

این توضیح علمی این ماجراست!

او پدر شما نیز هست.

# ۱۵ فوریه

«مرغان هوا را نظر کنید... در سوسنهای چمن تأمل کنید.» (متی ۶: ۲۶، ۲۸).

یک پژوهشگر انسان‌شناسی از یک دختر از بومیان استرالیا پرسید: «آیا زمین مثل این توپ گرد است یا مربع، مثل جعبه‌ای که بر روی آن نشسته‌ام؟»  
دخترک بلافاصله، پاسخ داد: «مثل یک توپ گرد است!»  
پژوهشگر از او پرسید: «از کجا می‌دانی؟»

دخترک گفت: «آه، میسوس، کافی است که به اطراف خود نگاه کنی؛ به آسمان بنگر که تماماً دایره‌وار به زمین می‌رسد. هر کجا که بایستی و نگاه کنی، همه چیز گرد است؛ یک بچه کوچک را به زمین بگذار تا راه برود، می‌بینی که دایره‌وار می‌چرخد و نه مستقیم مثل یک دیوار؛ گوسفندان گمشده دایره‌وار می‌چرخند و می‌چرخند. بچه کانگارو بعد از اندکی مستقیم دویدن، دایره‌وار می‌دود... همه درختان گرد هستند، همه شاخه‌ها گرد می‌رویند... آه میسوس، چرا از ما این سؤال را می‌پرسی؟» در اینجا، در ذهن یک بومی قبیلۀ ابتدایی، مسأله گرد بودن زمین به ساده‌ترین شکلی حل شده است. بومیان بدون نبوغ فکری، بدون تحصیلات، تلسکوپ و محاسبات پیچیده، شکل زمین را کشف کرده‌اند.

ما بیش از حد بر گفته‌های مراجع علمی، مذهبی، و فلسفی تکیه داریم. ما برای کشف واقعیت و حقیقت به کتاب‌ها رجوع می‌کنیم، حال آنکه مردمان ساده، توانسته‌اند «قدرت سرمدی و الوهیت» را در خلقت خدا ببینند. «زیرا که چیزهای نادیده او... بوسیله کارهای او فهمیده و دیده می‌شود» (رومان ۱: ۲۰).

عیسی می‌گوید که قدرت مشاهده خود را به کار برید تا بهتر بتوانید انسانها و وقایع را قضاوت کنید.

## ۱۶ فوریه

«اما آن باجگیر... به سینه خود زده گفت: خدایا بز من گناهکار ترحم فرما.»  
(لوقا ۱۸:۱۳)

در روسیه، یک مسیحی از شبانش پرسید: «چگونه باید عبارت "خداوند، بر من رحم کن" را ادا کنم؟» شبان پاسخ داد: «سؤال خوبی را مطرح کردی. این دعایی است کوتاه اما مهم، و به راحتی هم گفته نمی‌شود. هنگامی که این جمله را به کار می‌برید، تصویر خداوند مصلوب شده را به خاطر آورید. به او نگاه کنید که می‌خواهد چگونه بر بدنش فرو رفته‌اند و این سخن را به یاد داشته باشید: «بیا بید نزد من، ای تمام زحمتکشان و گرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید.» اگر این دعای ساده را به این صورت بیان کنید، خدا را جلال داد، به مردم خدمت خواهید کرد، و خود در فیض رشد خواهید نمود.»

دعا کنید بدون اینکه نگران باشید که آیا دیگران دعا می‌کنند یا نه، یا آیا مانند فریسیان دعا می‌کنند یا نه.

پیروان هر مذهب تشکیل شده از ایمانداران و بی‌ایمانان، مقدسین و ریاکاران، کسانی که خدا را دوست داشته و کسانی که فقط از او می‌ترسند. همچنین شامل اشخاصی است که مطلقاً تسلیم خداوند هستند و کسانی که تنها تا حد معینی اطاعت می‌کنند. در مذهب، هم مناسک دقیق و پیچیده وجود دارد، و هم دعای فروتنانه و توبه‌کارانه گناهکاران. مذهبی بدون همه این خصوصیات به سختی قابل تصور است. بگذارید که دیگران نقشی را ایفا کنند که بر عهده ایشان نهاده شده است. شما دعاهای ساده‌ای را که برایتان معین شده است تکرار کنید:

«ای خدا، بر من ترحم فرما!» و او بر شما ترحم خواهد فرمود.

## ۱۷ فوریه

«زیرا اگر زیست کنیم برای خداوند زیست می‌کنیم و اگر بمیریم برای خداوند می‌میریم.»  
(رومان ۸:۱۴)

هنگامی که پولینوس (Paulinus)، مبشر مسیحی نزد آنگلو ساکسونها آمد و از ایشان خواست تا در ایمان او سهیم گردند، جنگجویی سالخورده در مجلس ملی به پادشاه چنین گفت: «در شبی تاریک، هنگامی که طوفانی شدید برخاسته و برف می‌بارید، و هنگامی که شما در تالاری روشن در کنار آتش نشسته بودید، گنجشکی از پنجرهٔ باز برای لحظه‌ای وارد اتاق شد و سپس از همان پنجره خارج گردید. ما دیگر او را ندیدیم. ما نیز از جایی می‌آییم و مدتی از نور و حرارت برخوردار می‌شویم و سپس می‌رویم. اگر این غریبه بتواند به ما بگوید که از کجا می‌آییم و به کجا می‌رویم، باید مذهب او را بپذیریم.»

مسیحیان پاسخ به این سؤالات را در اختیار دارند. تمامی ستاره‌ها، سیاره‌ها، زمین و هر آنچه که بر روی آنست، به اندازهٔ یک روح واحد - یعنی روح شما - ارزش ندارد زیرا که روح شما هم بر خود و هم بر آنها اشعار دارد، حال آنکه آنها بر هیچ چیز آگاه نیستند. روح ما از خدا ناشی شده، اما از او منحرف گردیده، مجذوب امور این جهان شده است. بنابراین، عیسی، پسر خدا به این زمین آمد و به واسطهٔ زندگی تماماً اطاعت و مرگ فداکارانه‌اش بر روی صلیب، مقبول پدر واقع شد. او نیازی نداشت که این «امتيازات» را کسب کند، زیرا که پدر آسمانی او را به خاطر طبیعت الهی‌اش دوست می‌داشت، اما امتیازات کسب شده بر روی زمین، به مؤمنین او این امکان را می‌دهد تا بهشتی زیبا را برای ابد وارث شوند.

«آنکه پسر را دارد حیات را دارد و آنکه پسر خدا را ندارد، حیات را نیافته است»  
(اول یوحنا ۵:۱۲).

حیرت آور است که تعداد زیادی از روشنفکران خود را «لادری» می‌نامند و متوجه نیستند که این واژه یونانی به معنی «ندانم‌گرایی» است. نادانی، در حالی که انسان امکان کسب معرفت را دارد، شرم‌آور است.

مسیحیت پاسخ رضایت‌بخشی می‌دهد به مسائل غایی حیات.

در نامه‌ای که به‌طور قاچاق توسط کلیسای باپتیست در «بارنیتی» به خارج از روسیه ارسال شد، گفته شده بود که پلیس مخفی چگونه توانست شش سال پیش از آن، از طریق زنی به نام «پولوشینا» در میان ایشان نفوذ نماید. وی ادعا می‌کرد که معلم است و بعد از گریستن و دعا کردن، خود را ایمان‌دار اعلام کرد. دیری نپایید که او در میان مسیحیان بدل به یک قهرمان شد. از آنجا که در جامعه از انکار ایمانش امتناع ورزید، کار خود را از دست داد و کارخانه‌های مختلف او را به‌خاطر شهادت مسیحی‌اش از کار اخراج می‌کردند. شوهر او که یک کمونیست بود، با او بدرفتاری کرده، او را از دیدار پسرش محروم ساخت. شوهرش رادیوی او را از بین برد زیرا که وی به موعظه‌هایی که از خارج از کشور پخش می‌شد، گوش می‌داد.

تمام اعضای کلیسا شاهد شجاعت و پایداری او در زحمت بودند. لذا به او با دیده تحسین می‌نگریستند. هم او بود که نقاب از چهره یک عضو جدید کلیسا که مأمور مخفی بود برداشت. از آنجا که قدر و منزلت والایی یافته بود، بر تمامی اسرار کلیسا دست یافت، مخصوصاً از این جهت که دعا‌های او همواره توأم با اشک فراوان بود. بعد از شش سال، مشخص شد که وی جاسوس کمونیست‌هاست که نه شوهری دارد و نه بچه‌ای و نه کار معلمی که از دست داده باشد. همه چیز ساختگی بود!

اگر در دوستی یا در عشق به شما خیانت شده است، یا اگر به غلط به شخصی اعتماد کرده‌اید، نه تلخ‌کام شوید و نه حتی تعجب کنید. خطا ممکن است از جانب شما بوده باشد زیرا که به توصیه عیسی توجه نکرده‌اید که «از مردم برحذر باشید» (متی ۱۰:۱۷). تعداد فرانسویان، هلندیها، و نروژی‌هایی که به هنگام اشغال و طغیان توسط آلمانی‌ها، به وطن خیانت کردند، بسیار است، همانطور که تعداد زیادی از سربازان آمریکایی به عنوان اسیر جنگی در کره و ویتنام با دشمن همکاری کردند.

به‌جای اینکه از دیگران انتظار وفاداری داشته باشید، هر بار که مطلبی در مورد خیانت می‌شنوید، همانند رسولان از خود بپرسید «خداوندا، آیا من آنم؟» ما همگی یهوداهای بالقوه هستیم و تنها فیض خداست که می‌تواند ما را نسبت به خدا و هموعانمان امین نگاه دارد.

# ۱۹ فوریه

«کسی که زمین خود را زرع کند از نان سیر خواهد شد.» (امثال ۱۱:۱۲)

بشر برای کشتن هر موجود زنده، سه برابر بیشتر از حد لازم تسلیحات دارد، اما فقط نصف مقدار مواد غذایی مورد نیاز را داراست. در هر ثانیه چندین انسان یا از گرسنگی می‌میرند و یا دچار سوء تغذیه می‌باشند. اعتصابها، آشوبها و انقلابها نه تنها بر تولید مواد غذایی نمی‌افزاید، بلکه زیان بیشتری به هموعانمان می‌رساند.

طرقی را که خدا برای اینگونه موقعیت‌ها نشان داده است، امتحان کنید:

۱) با کلماتی که خداوندمان به ما آموخته است، مطمئناً دعا کنید: «نان روزانه ما را ... به ما بده.»

۲) مطیع خدا باشید. چنین آمده است: «اگر در فرایض من سلوک نمایید و اوامر مرا نگاه داشته، آنها را به‌جا آورید، ... نان خود را به سیری خواهید خورد» (لایوان ۳:۲۶-۵).

۳) مراقب باشید که چگونه خوراک خود را می‌خورید. «خدا [خوراکهایی] آفرید، تا آنها را به شکرگزاری بخورند» (اول تیموتاؤس ۴:۳). «نان خود را به شادی بخور» (جامعه ۷:۹). مسیحیان اولیه «خوراک را به خوشی و ساده‌دلی می‌خوردند» (اعمال ۲:۴۶).

۴) تمامی عُشرها را به مخزنهای من بیاورید ... و یهوه صباوت می‌گوید مرا به اینطور امتحان نمایید ... آیا چنان برکتی بر شما نخواهم ریخت» (ملاکی ۳:۱۰).

۵) اگر لازم باشد رفتار خود را تغییر دهید تا لایق این وعده باشید: «اما آنکه به صداقت سالک باشد و به استقامت تکلم نماید و سود ظلم را خوار شمارد، و دست خویش را از گرفتن رشوه بیفشاند و گوش خود را از اصغای خون‌ریزی ببندد و چشمان خود را از دیدن بدیها بر هم کند ... نان او داده خواهد شد» (اشعیا ۳۳:۱۵، ۱۶).

حال آنکه ما «نقره برای آنچه نان نیست» (اشعیا ۲:۵۵) صرف می‌کنیم. ما همگی اسرافکار هستیم و به نیازهای دیگران کمتر توجه داریم.

در شرایطی که می‌دانیم گرسنگی زمین را تهدید می‌کند، باشد که امروز روش خود را به‌خاطر سلامتی روحانی خودمان و به‌خاطر کسانی که گرسنگی می‌کشند، تغییر دهیم.



## ۲۰ فوریه

(یوحنا ۱۱:۲۰)

«اما مریم، بیرون قبر، گریان ایستاده بود.»

زنی گریان وارد اداره پلیس شد.

- «شوهرم را پیدا کنید. من نمی‌توانم بدون او زندگی کنم. او ناپدید شده است!»  
- «خواهش می‌کنم خانم، اجازه دهید که مسائل را به ترتیب بررسی کنیم. شوهرتان کی ناپدید شده است؟»  
- «یک هفته پیش!»

- «پس چرا تا امروز صبر کردید و به ما خبر ندادید؟»

- «امروز روز دریافت حقوقش می‌باشد!»

بسیاری از ما فقط هنگامی که به کمک خداوند نیاز داریم و دوره بحرانی را می‌گذرانیم، او را می‌جوئیم، نه به‌خاطر اینکه او را دوست داریم.

آیا می‌توانید نجات‌دهنده‌ای را دوست بدارید که آویزان بر صلیب، می‌گوید که خدا فراموش کرده است؟ آیا محبت و عطریات خود را صرف نجات‌دهنده‌ای مرده می‌کردید که نمی‌توانست به کسی کمک کند؟ مریم مجدلیه این کار را کرد.

وی سراپا محبت، در کنار قبر او ایستاده، می‌گریست. کسی تمثیل‌وار می‌گفت که عیسی برای همین، این قدر زود از مردگان برخاست، چون روحش مریم را گریان در کنار قبر دید و نتوانست اشکهای او را تحمل کند.

نسبت به خدا و هموعانتان محبتی بی‌شائبه و بی‌طمع نشان دهید که در اثر شرایط تغییر نیابد.

## ۲۱ فوریه

(یوحنا ۵:۲)

«... که آن را به عبرانی می‌گویند...»

(اعمال ۲۱:۳۷)

«آیا زبان یونانی را می‌دانی؟»

کتابمقدس در زبانهای اصلی آن (عبری، آرامی و یونانی) کلام خداست. آنچه که امروز ما در اختیار داریم، ترجمه کلام است. امتیاز آگاهی از زبانهای کتابمقدس امری است بدیهی. هر کسی که از تحصیلات دبیرستانی برخوردار باشد، می‌تواند زبان عبری یا یونانی را با اختصاص دادن یک ربع ساعت در روز فراگیرد. شما را ترغیب می‌کنم که زبانهای اصلی کتابمقدس را بیاموزید.

در ترجمه سنتی انگلیسی (Authorized Version)، برخی کلمات به ایتالیک نوشته شده‌اند تا جمله‌ای در کتابمقدس را که از نظر مترجم ناتمام جلوه می‌کرد، تکمیل نماید. لذا به‌عنوان مثال، متن عبری دوم سموئیل ۸:۵ از این قرار است: «داود گفت: هر که بیوسیان را بزند ... که مبعوض جان داود هستند.» در عبری جمله در همینجا تمام می‌شود. اما در انگلیسی، مترجم افزوده است که «رئیس و سرکرده خواهد شد.» چنین وعده‌ای در متن اصلی نیامده است. سربازان داود از روی محبت نسبت به سرزمینشان، میل او را متحقق ساختند و نه به‌خاطر اینکه ارتقاء رتبه کسب کنند.

در پیدایش ۹:۱۳، ابرام به لوط می‌گوید: «ملتس اینکه از من جدا شوی؛ سمت چپ، نگاه به راست خواهم رفت؛ یا اگر به سمت راست، نگاه به چپ خواهم رفت.» مترجمین با حروف کج چنین افزوده‌اند: «اگر به جانب چپ روی، من به سوی راست خواهم رفت؛ و اگر به طرف راست روی...» متن اصلی از نظر دستور زبان واضح نیست، لیکن به ما می‌آموزد که آنها هر دو یک بدن بودند؛ جدایی میان ایمانداران، به مانند بریدن دست می‌باشد.

پیدایش ۲۷:۳۰ به زبان ساده‌ای به عبرانی چنین می‌گوید: «لابان وی [یعقوب] را گفت: کاش که منظور نظر تو باشم.» کلمه «تفألاً» توسط مترجمین افزوده شده است. این یعقوب بود که می‌بایست راه حلی را که بهترین می‌دانست، در پیش گیرد. محبت هیچ چیز را بر دیگران تحمیل نمی‌کند. لابان فقط خواهان این بود که منظور نظر یعقوب واقع شود. کتابمقدس را در زبان اصلی اش تفحص نمایید و تعلیم و موعظه خود را بر آن استوار نمایید.

در روزگار مزمورنگار، مردم زندگی طبیعی داشتند و فقط تعدادی نادان می‌توانستند وجود خدا را انکار کنند؛ با این حال، حتی ایشان نیز تصویری را از خدا در ذهن داشتند. اما این امر دیگر مصداق ندارد. خدانشناسی مدرن پدیده‌ای است مربوط به زندگی شهرنشینی و پندار انسانهایی را تشکیل می‌دهد که در شهرهای پر ازدحام زیسته، بر روی بتون راه رفته، و رانندگی می‌کنند و تماسی با طبیعت ندارند. ساکنین شهرها هوا و آب را آلوده کرده‌اند. و اکنون سؤال می‌کنند که خدا کجاست. اما کسانی که در جایی زندگی می‌کنند که آسمانش آبی، هوایش پاک و آبش زلال است، پاسخ این سؤال را می‌دانند. در بین کشاورزان تعداد خدانشناسان، هیچ یا بسیار اندک است.

اولین گل‌های زعفران، اولین سینه‌سرخ بهار، آهنگ فصلها، جنگلهای تیره و مزارع با محصول رسیده، کار حشرات، مهاجرات پرندگان، طرح پیچیده دانه برف - همگی حکایت‌ها از خالق خود دارند. «روز سخن می‌راند تا روز و شب معرفت را اعلان می‌کند تا شب» (مزمور ۲:۱۹).

«سیاتل» رئیس سرخپوستان اسکوامیش در واشنگتن، در سال ۱۸۵۴ گفت: «مردان سفیدپوست وقتی می‌میرند، هنگامی که می‌روند تا از میان ستارگان عبور کنند، زادگاه خود را فراموش می‌کنند. اما مردگان ما هرگز این زمین زیبا را فراموش نمی‌کنند، زیرا که آن جزئی از ماست. گل‌های معطر خواهران ما هستند و غزال، اسب، و عقاب باشکوه برادران ما می‌باشند. رایحه علفزار، گرمای بدن اسب نوزاد، و موجود انسانی همگی به یک خانواده تعلق دارند.»

اما این سرزنش مرد سرخپوست علیه سفیدپوستان تا آنجا که به مسیحیان مربوط می‌شود، غیر منصفانه است. ما به زمین به‌عنوان کرسی خدا می‌نگریم. عیسی بر روی زمین راه رفت و در آن مدفون شد. بدن او از عناصر زمین تشکیل شده بود. وی این بدن را با خود به آسمان برد. او عناصر زمینی را که سرود جلال خدا را می‌خوانند، دوست می‌داشت.

در بین کسانی که در طبیعت پرورش یافته‌اند، خدانشناسی وجود ندارد. باشد که این اطمینان، ایمان شما را به خدا تأیید کند.

## ۲۳ فوریه

---

«و چون آب مشک تمام شد ... خدا چشمان او را باز کرد تا چاه آبی دید.»  
(پیدایش ۲۱:۱۵، ۱۹)

---

هاجر را ابراهیم به بیابان راند. بعد از آنکه به اتفاق پسرش اسماعیل مسیری طولانی را پیمود، متوجه شد که محتوای تنها مشک آبی که داشت، به پایان رسیده است. وی در مکانی بی آب قرار داشت و امیدی نمی‌دید. کودک را زیر بوته‌ای گذاشت و «به اندازه تیر پرتابی رفته» مقابل او نشست، «گریست». ظاهراً کودک از دست رفته به نظر می‌رسید. کودکی تشنه، مشکی خالی و خورشیدی سوزان، امیدی برای زنده ماندن طفل باقی نمی‌گذاشت.

اما عاملی وجود داشت که او از یاد برده بود. ما نیز هنگامی که در مشکلات به سر می‌بریم، آن را فراموش می‌کنیم. از یاد می‌بریم که خدایی وجود دارد. او «چاه آبی» را بر زن آشکار کرد، حال آنکه زن با «مشکی خالی» سرگردان بود. گاه خدا شما را از امکاناتی ناچیز محروم می‌سازد تا امکانات قابل ملاحظه‌تری را بر شما عرضه کند. ما مشکها را با خود حمل می‌کنیم، حال آنکه خدا چاههایی دارد. باشد که از چاههای نجات آب بیرون بکشیم.

چهارده جنایتکار جنگی ژاپنی که محکوم به مرگ شده بودند، توبه کرده، ایمان آوردند. آخرین نامه یکی از آنان، به نام نیشیگاوا، چنین می‌گوید: «روزها را با شکرگزاری می‌گذرانم، با این ایمان که نجات یافته‌ام ... نجات به واسطه فیض خدا؛ زندگی اینک برایم مسیح است و مردنم سودی عظیم!» یک ملحد در بستر مرگ چنین گفت: «یک چیز هست که در تمام عیش و عشرت زندگی‌ام مرا نجات می‌دهد، و آن ترس از این است که مبادا کتابمقدس درست باشد. اگر فقط می‌توانستم به‌طور یقین بدانم که مرگ، خوابی ابدی است، آنگاه خوشبخت می‌شدم. اما در اینجا چیزی هست که وجودم را می‌آزارد و آن این است که اگر کتابمقدس حقیقت داشته باشد، برای ابد از دست رفته‌ام.»

لویی چهاردهم، پادشاه فرانسه، به‌هنگام مرگ این توصیه را به دخترش نمود: «تو را سوگند می‌دهم تا خداوندمان را با تمام وجود دوست بداری، زیرا که این شالوده‌ تمامی نیکویی‌هاست. آرزو دارم که بتوانی آنچه را که پسر خدا برای رستگاری ما انجام داد، درک کنی. هرگز از روی اراده، مرتکب گناه مشو، حتی اگر برای نجات جانت باشد.» فیلیپ ملانکتون (Philip Melancthon)، نزدیکترین همکار مارتین لوتر در اصلاحات مذهبی گفت: «هیچ چیز نمی‌خواهم مگر آسمان را؛ لذا مرا بیش از این میازارید.» فرانسیس اسپیرا (Francis Spira)، که سالهای متمادی واعظی انجیلی بوده است، در حضور تعداد کثیری از مردم، مسیح را از ترس شکنجه انکار نمود. آخرین کلمات او از این قرار است: «مسیح را از روی اراده و برخلاف اعتقاداتم انکار کردم. احساس می‌کنم که او دل مرا سخت کرده و جای هیچ امیدی باقی نگذاشته است. افتادن در دستان خدای زنده، چیزی هولناک است.»

خادمی در حال مرگ گفت: «آسمان و زمین را شاهد می‌گیرم که اگر سلامتی را باز می‌یافتم، در راه قدوسیت زحمت می‌کشیدم، زیرا که ثروت‌ها و لذایذ و تحسین و تمجید مردم، در نظرم همچون تفاله‌ای بی‌ارزش است. لیکن اکنون بهترین تصمیمات بی‌معنی است، زیرا که بسی دیر است.»

به‌خاطر داشته باشید که شما نیز خواهید مرد. مادامی که فرصت هست، توبه کنید.

«و به فیض او مجاناً عادل شمرده می‌شوند، به وساطت آن فدیه که در عیسی مسیح است.»  
(رومیان ۳: ۲۴)

مرتاض فقیری به درگاه خدا دعا می‌کرد تا رزق او را برساند. آوایی الهی در خواب به او رسید و او را هدایت نمود تا به محلی برود و تیر در کمان گذاشته، رو به شرق بایستد تا هر جا که تیر افتاد، زمین را برای یافتن گنج حفر کند. مرتاض تیرهای بسیاری در جهات مختلف پرتاب کرد و هر بار زمین را حفر می‌کرد بدون اینکه به گنجی دست یابد. سپس صدایی از آسمان به او گفت: «به تو گفته شد که تیری در کمان بگذاری، اما گفته نشد که کمان را با چنین قدرتی که تو کشیدی، بکشی. تا حد امکان با ملایمت این کار را انجام بده، طوری که تیر در نزدیکی تو بر زمین افتد، زیرا که گنجی مخفی نزدیک توست.»

برای مذهبی بودن، تلاش طاقت‌فرسا نکنید. هنگامی که پسرم خردسال بود، از من پرسید که چگونه باید خود را تفتیش کند تا ببیند که آیا آنگونه که در اول قرتیان ۱۱: ۲۸ توصیه شده است، در ایمان قرار دارد یا نه. به او گفتم که قاعدتاً در ایستگاههای قطار باید دیده باشد که مکانیکها چگونه با چکش بر چرخها می‌زنند تا مطمئن شوند که چرخها ارتعاش مناسبی دارند. آنگاه با قدرت بر سینه‌ام زده، گفتم: «تو نیز باید اینطور بر سینه‌ات بزنی و بارها و بارها بررسی: "ای دل، آیا عیسی را دوست می‌داری؟"»

پسرم در پاسخ گفت: «پدر، تو اشتباه می‌کنی، یک بار در ایستگاه قطار از مکانیکی خواستم تا به من اجازه دهد که چکش را بگیرم و چرخها را امتحان کنم. متوجه شدم که چکش بسیار سبک است. ما نیز باید سینه خود را به آرامی بکوبیم. اگر از ته دلم فقط نجوای آهسته‌ای بشنوم که می‌گوید «عیسی را دوست می‌دارم»، همین باید کافی باشد.» افرادی هستند که دوست دارند سختی‌های بسیاری را در طریق مذهب بر خود تحمیل کنند، به جای اینکه فقط باور داشته باشند که خون عیسی مسیح در حد اعلای خود نجات می‌دهد. محبوب درست همینجاست. کافی است که او را در آغوش بگیریم.

## ۲۶ فوریه

«از منازعات مردم فاسدالعقل... اعراض نما.» (اول تیموتاؤس ۵:۶)

دو مرد در مورد معنی کلمه «لیوان» منازعه می کردند. اولی گفت: «لیوان یک استوانه است؛ لعنت بر کسی که خلاف این را بگوید.» دومی گفت: «لیوان ظرفی است برای آشامیدن و هر شکلی می تواند داشته باشد؛ لعنت بر کسی که خلاف این را بگوید.» لیوان را می توان به اشکال مختلف تعریف کرد. از آن به طرق گوناگون می توان استفاده کرد. به عنوان مثال، می توان از آن به عنوان گلوله توپ استفاده کرد و به هنگام خشم آن را بر سر کسی پرتاب نمود. اما در نهایت، لیوان فقط لیوان است. واقعیت آن هیچ ربطی به نام آن که «لیوان» باشد ندارد. در زبانهای گوناگون کلمات متفاوتی برای آن وجود دارد. مثلاً در زبان انگلیسی به آن Glass می گویند، در زبان فرانسه، Verre و در زبان روسی Stakan. تعاریف ما از پدیده ها، ذهنی و ناکامل بوده، از نقطه نظر خاصی ارائه می شوند.

هرگز فراموش نکنیم که هر نقطه نظری، به نحوی دچار کوری است زیرا که دیگر نقطه نظرها را که ممکن است به همان اندازه معتبر باشند، نادیده می انگارد. اگر به بالا نگاه کنم، دیگر کف اتاق را نمی بینم. و اگر به پایین بنگرم، دیگر سقف را نخواهم دید. من تنها به واسطه نوعی شهود بر کل واقعیت با تمام پیچیدگی هایش، به حقیقت دست می یابم. اما واقعیت فقط مادی نیست، بلکه روحانی است و بر خود إشعار دارد. مسیح تجلی این وقوف بر کل واقعیت است. به همین دلیل می گوید: «من راستی هستم» (یوحنا ۶:۱۴).

توجه داشته باشید که او هرگز نگفت: «او راستی است». گفت: «من راستی هستم.» ما اجازه نداریم که ضمیر را تغییر دهیم. اگر عیسی برای شما «او» است، نمی توانید راستی را دریابید؛ او باید بدل به «من» شود. او می خواهد در قلب شما زیست کند، همانطور که حقیقتاً در بطن مریم باکره زیست نمود. در این صورت، هنگامی که خود را با او یکی گردانید، شک و شبهه شما محو خواهد شد. شما نیز بدل به تجسم حقیقت خواهید شد. ناکامل خواهید بود؟ بله، اما با «مسیح در شما» «امید جلال» را دارا می باشید. (کولسیان

۲۷:۱)

## ۲۷ فوریه

«بگذارید که هر دو تا وقت حصاد با هم نمو کنند.» (متی ۱۳: ۳۰)

باغبانی در ایالات متحده، یک بار به وزارت کشاورزی نامه‌ای نوشت بدین مضمون: «هر چه که تاکنون در مورد ریشه‌کن کردن گل‌های خودروی قاصدک شنیده یا خوانده‌ام، از جمله تمام نشریه‌های شما را به کار برده‌ام، ولی آنها همچنان می‌رویند.» وی در پاسخ به نامه خود، نامه‌ای دریافت کرد که آخرین حرف را در مورد موضوع بیان می‌کرد: «آقای محترم، اگر با وجود امتحان کردن همه روشهای دفع قاصدک، باز هم قاصدک دارید، تنها یک کار باقی می‌ماند و آن این است که سعی کنید آنها را دوست بدارید.»

هر وسیله‌ای که به کار ببرید، هرگز از شر دوستان کاذب، دشمنان، رقبای مخالفین، یا گرفتاریهایی که با همسر خود یا بستگان خود دارید، خلاص نخواهید شد. اما می‌توانید از طریق بددل کردن آنها به موضوعات مورد محبت خود، یک بار و برای همیشه از باری که آنها بر دوش شما می‌گذارند، خلاص شوید. انتخاب دیگری جز دوست داشتن دشمنان خود ندارید، مگر اینکه بخواهید خود را با پروردن کینه در وجودتان، تدریجاً بکشید.

دشمنانتان را به خاطر رفتاری که در قبال شما در پیش می‌گیرند، داوری نکنید، بلکه شرایط زندگی آنها را در نظر بگیرید. شاید ایشان هرگز مورد محبت واقع نشده باشند. شما ممکن است قربانی خشم و کینه ایشان بشوید، خشمی که نسبت به اشخاص دیگری دارند اما جرأت حمله به آنان را ندارند. مردی که در محل کارش، کارفرمایی خشن و بددهن دارد، ممکن است خشم فروخورده خود را در منزل بر سرزنش تخلیه کند. وی مجبور است در مقابل سرزنش رئیسش سکوت اختیار کند؛ برای همین، همسرش هدف خشم او واقع می‌شود.

شما همواره می‌توانید مسیر زندگی را تغییر دهید. آن را با هر چه که دربر دارد دوست بدارید. عیسی گفت: «من حیات هستم» - یعنی حیات در تمام جنبه‌های خود. آن را مقدس بشمارید و با آن با احتیاط برخورد کنید.



## ۲۸ فوریه

(دوم قرتیان ۱۷:۶)

«از میان ایشان ... جدا شوید.»

دهقانی ابلاغیه حاکم را شنید که می‌گفت هر کس پیام او را ظرف چهار روز به سمرقند برساند، پاداش قابل ملاحظه‌ای دریافت خواهد کرد. دهقان شتابان خود را به حاکم رساند. اما مردم شهر مضطرب بودند زیرا می‌پنداشتند که تعجیل بیش از حد او به خاطر اعلام مصیبتی قریب‌الوقوع است. هنگامی که دهقان به حضور شاهزاده بار یافت، عرض کرد: «قربان خدمت رسیدم که فقط عرض کنم که من نمی‌توانم با این سرعت به سمرقند بروم!»

من اغلب در کلیسا دعای افرادی را می‌شنوم که شتاب‌زده وارد خدمت خدا شده‌اند، اما بعد از مدتی، به خاطر ضعف‌هایشان نزد خدا اعتراف می‌کنند که قادر به انجام آن خدمت یا احکام او نیستند. این مرا به یاد حکایت مولوی در کتاب مثنوی می‌اندازد.

فایده اینکه نزد خدا بیاییم و این را بگوییم چیست؟

اگر شما ایمان‌داری ضعیف هستید، خدا انتظار چندانی از شما ندارد جز اینکه خود را با بی‌ایمانان هم‌یوغ نکنید، چرا که در این صورت شما نیز همان محکومیت آنان را دریافت خواهید کرد.

یک روز، موشی به دوستی یک قورباغه شدیداً دل بست؛ پس برای اینکه بتواند دائماً با دوست خود باشد، ریسمانی را به پای قورباغه بست و سر دیگر آن را به پای خود. کمی که گذشت، کلاغی بر موش حمله‌ور شده او را به هوا بلند کرد؛ از آنجا که قورباغه نیز به موش وصل بود، او نیز دچار سرنوشت موش شد. اگر قورباغه به موش وصل نمی‌شد، جاننش را از دست نمی‌داد، زیرا که کلاغ نمی‌توانست داخل آب بشود.

به‌جای اینکه دائماً به خدا بگویید که نمی‌توانید احکامش را به‌جا آورید، هر قدر هم که ضعیف باشید، خود را از جهان جدا کنید، و یکباره در محیط جدیدی قرار خواهید گرفت که برای انجام اراده خدا مساعد خواهد بود.

«خدا بدین رضا داد ... که پسر خود را در من آشکار سازد.»  
(غلاطیان ۱: ۱۵، ۱۶)

هنگامی که میکل آنژ برای ساختن مجسمه‌ای از مسیح، از یک سنگتراش به‌عنوان مدل استفاده کرد، مورد انتقاد استاد خود، گیرلاندايو (Ghirlandaio) قرار گرفت. میکل آنژ از خود دفاع کرده، گفت: «اما مسیح در عین حال کارگر نیز بود، او نجار بود.» استاد پاسخ داد: «مردم فلورانس یک مسیح متعلق به طبقه کارگر را نخواهد پذیرفت. آنها عادت کرده‌اند که مسیح را یک نجیب‌زاده تصور کنند.»

در نظر برخی، مسیح فقط نجات‌دهنده‌ای است متعلق به تاریخ؛ آنها مسیح درونی را نمی‌پذیرند. اما واقعیت این است که مسیح باید در دل ساکن باشد.

در یک داستان فرانسوی مشهور، آمده است که یک لرد انگلیسی عاشق یک زن شد که خواننده برجسته اپرا بود. هر شب به اپرا می‌رفت تا به آواز او گوش فرا دهد. برای او گل و جواهرات می‌فرستاد. خواننده برجسته به او علاقمند شد و تریبی داد تا در یک میهمانی با او ملاقات کند. در آن میهمانی، زن را با نام حقیقی‌اش به وی معرفی نکردند و لرد نه در آن هنگام و نه طی ملاقاتهای بعدی به او توجهی نشان نداد. او آن زن را فقط در نقشهایی که بر روی صحنه ایفا می‌کرد دوست می‌داشت. او حتی ظاهر و هویت واقعی او را تشخیص نداد.

بسیاری از ما در برابر عیسای تصویر شده در صفحات کتاب مقدس تعظیم می‌کنیم؛ در برابر او آنگونه که در عشاء ربانی مجسم شده یا در یک مجسمه ادای احترام می‌کنیم. اما هنگامی که او در قالب مردی گرسنه از کنار ما می‌گذرد، یا در یک زندان یا بیمارستان رنج می‌برد، نه تنها به او ادای احترام نمی‌کنیم، بلکه حتی وقتی هم به او نمی‌گذاریم. بیایید عیسی را دعوت کنیم تا در دل ما ساکن شود؛ بیایید او را در شکل و شمایل نیازمندی بازشناسیم که در اطراف ما هستند! همچنین بیایید حضور او را در زندگی خود و اطرافیانمان تشخیص دهیم.

# ۱ مارس

«جسم ناتوان است.»

(متی ۲۶:۴۱)

در ایام لنین و استالین بود که هشتاد هزار کشیش ارتودوکس کشته شدند. پدر میخائیل جزو معدود کسانی بود که هنوز دستگیر نشده بود، اما او ایمانش را از دست داده بود. از دست دادن ایمان او بطور ناگهانی حادث شد. وی طی مراسم عبادی بعد از گفتن جمله «مبارک باد خدا»، طنین نجوایی را در گوش خود شنید که می‌گفت: «خدای نیست.» شک وجود او را فرا گرفت. آیا خدای مهربان اجازه می‌دهد که پیروانش اینچنین به دست افسراد خون‌خوار از بین بروند؟ وی سعی کرد که این فکر را از خود براند و کلمات این مزمور را با خود تکرار کرد: «احمق در دل خود می‌گوید که خدای نیست.» اما این هم کمکی به او نکرد. بعد از آن لحظه، همچنان به عنوان کشیش غیررسمی کار خود را ادامه داد اما دیگر ایمان نداشت. اجتماع اطراف او پر از اندوه بود. وی به سختی خود را نگه می‌داشت تا به آن دهقانانی که به کلیسا می‌آمدند، فریادکنان نگوید که: «بروید به خانه‌هایتان، ای مردم بدبخت! خدای نیست! اگر خدایی بود، هیچ وقت اجازه نمی‌داد چنین خون‌ریزی اتفاق بیفتد!»

عده‌ای کمونیست مست او را در شب عید پاک دستگیر کردند. در بین ایشان سرودخوان کلیسای او نیز حضور داشت که وی او را به خاطر رفتار غیر اخلاقی بیرون کرده بود. اکنون او نیز بولشویک شده بود. رئیس گروه به کشیش گفت: «می‌خواهیم تو را بکشیم. چیزی داری بگویی؟» چون زندگی دیگر برایش ارزشی نداشت، در پاسخ گفت: «هر طور که میل شماست.» اما به گفتند که اگر مسیح را انکار کرده، صلیب را لگدمال کند، آزاد خواهد شد. او پیش خود فکر کرد: «من که ایمان ندارم، پس صلیب چه معنی برای من دارد؟ بهتر است جانم را نجات دهم.» اما وقتی دهان گشود، جمله‌ای بر زبان راند که خودش نیز تعجب کرد: «من به خدای واحد اعتقاد دارم!»

آن روز، جمعه‌الصلیب بود. به یاد تاج خار عیسی، ایشان کلاه‌پوست او را که داخل آن کتانی بود، بر سرش گذاشته و یک گونی را به‌عنوان ردای شاهانه بر روی شاهانه‌اش انداختند، و سرودخوان سابق کلیسا در مقابل او زانو زده، گفت: «درود بر تو، ای پادشاه یهود!» و همگی او را زدند. وی رو به آسمان کرده، خطاب به آن وجودی که دیگر به او ایمان نداشت، گفت: «اگر وجود داری، مرا نجات بده!» و با صدای بلند تکرار کرد: «من به خدای واحد اعتقاد دارم!»

این حرف چنان تأثیری بر روی قاتلین مست گذاشت که وی را آزاد کردند. او به خانه رفته، خود را در گوشه‌ی دعای خود بر زمین افکند و گریان گفت «ایمان دارم!»

هنگامی که شک و شبهه بر شما حمله‌ور می‌شود، به دنبال راه حل عقلانی نگردید. به‌خاطر عیسی، قدری از بار را بر دوش بکشید. جایی که عقل شکست می‌خورد، ایمان پیروز می‌شود.

## ۲ مارس

«و حال آنکه به سبب تقصیرهای ما مجروح گردید.» (اشعیا ۵۳:۵)

عیسی گناهان ما را بر دوش گرفت و به خاطر آنها متحمل زحمت گردید. آیا من نباید به خاطر هموعانم همان کار را بکنم؟

دختری قبل از ازدواج، حامله شد و برای مصون نگاه داشتن معشوق خود از غضب پدر، به وی گفت: «شبان کلیسا این کار را کرده است.» پدر کینه را علیه شبان در دل می‌پروراند. هنگامی که نوزاد متولد شد، وی صبح یکشنبه نوزاد را به کلیسا برد و در مقابل جماعت حاضر، آن را به آغوش شبان افکند و فریاد زد: «بفرمایید، این ثمرهٔ هرزگی شما با دخترم!» پدر درحالی که فحاشی می‌کرد و ناسزا می‌گفت، کلیسا را ترک کرد. جماعت متحیر، انتظار توضیحی از جانب شبان را داشتند، اما او فقط نوزاد را نوازش کرده، گفت: «پس تو مال منی؟ مطمئناً عزیز من خواهی بود!» لازم به گفتن نیست که او تمام پیروانش را از دست داد و درحالی که مورد تحقیر مردم واقع شد، کودک را در تنگدستی زیاد بزرگ کرد.

بعد از چند سال، دختر دچار عذاب وجدان شد و حقیقت را به پدرش اعتراف کرد. پدر که از این خبر گیج شده بود، با عجله نزد شبان رفت و طلب بخشایش کرد؛ و سپس حقیقت را به تمام کلیسا گفت. بار دیگر جماعت انتظار کشید تا شاید اکنون شبان سابق رفتار عجیبش را توضیح دهد. اما شبان فقط این کلمات را بر زبان راند: «می‌خواهید به من بگویید که او مال من نیست؟ او عزیز من است.» اکنون جماعت عظیم تری دنباله‌رو او شدند. هنگامی که از روی بی‌انصافی مورد اتهام واقع شد، از خود دفاع نکرد؛ اکنون نیز که بی‌گناهی‌اش به اثبات رسیده بود، به آن فخر و مباهات نمی‌کرد.

خداوند ما فرمود: «اگر کسی بخوهد، مرا پیروی کند، می‌باید نفس خود را انکار نماید» (لوقا ۹:۲۳). اگر کسی خود را انکار کند، نفس هر کس دیگری بَدَل به نفس او می‌شود و درمی‌یابد که هر انسانی مسؤول گناهان دیگران است. چنین شخصی هیچ اتهامی را به خاطر اینکه مربوط به او نیست رد نمی‌کند و خوشوقت می‌شود که بار برادرش را نیز بر دوش گیرد. این است معنی داشتن تفکر مسیح.

## ۳ مارس

(عبرانیان ۱۱: ۳۴)

«در جنگ شجاع شدند.»

به ماجرای یک قهرمان ایمان گوش فرا دهید.  
نام این مرد، فلوریا بود و در زندان گرلا در رومانی جان سپرد. او را آنقدر کتک زدند که هر دو دست و هر دو پایش فلج شد زیرا که از کار اجباری در روز خداوند امتناع ورزیده بود. او فقط می توانست گردنش را حرکت دهد. در چنین موقعیتی حتی به سر بردن در بیمارستان یا در میان خانواده به اندازه کافی ناگوار است، چه برسد به اینکه انسان در سلول زندان باشد، جایی که دیگر زندانیان نه آب داشتند، نه ملحفه و نه هیچ چیز دیگری که بتوانند به او کمک کنند.

می بایست به او با قاشق غذا می دادیم، اما قاشق از کجا می آوردیم؟ با اینحال او از همه ما آرامتر و شادتر بود. چهره اش می درخشید. هنگامی که ما زندانیان به دور تخت او نشستیم، زانوی غم به بغل می گرفتیم و شکایت می کردیم از اینکه چشم انداز خوبی نداریم، او در پاسخ می گفت: «اگر چشم انداز مقابل رویتان بد است، به چشم انداز بالا بنگرید. هنگامی که استیفان قدیس توسط مردانی احاطه شده بود که او را سنگسار می کردند و دیگر اعضای کلیسا او را رها کرده، در آن لحظه حساس، با او نماندند، با وجود این، به بالا نگرسته، عیسی را دید که در دست راست پدر ایستاده است. این امر دلش را تسلی داد، همانطور که دل شما را نیز تسلی خواهد داد. به بالا بنگرید!»

بعد از آنکه از زندان آزاد شدم، با پسر نه ساله او صحبت کرده، حکایت ایمان و وفاداری پدرش را به او بازگو کردم و اضافه نمودم: «امیدوارم که تو هم مثل او مرد نیکی بشوی!» وی در پاسخ گفت: «برادر، میل دارم که برای مسیح متحمل رنج و زحمت شوم، همانطور که پدرم چنین کرد.»

قانونی وجود ندارد که مسیحیان را گرفته، ولرم، و دودل نماید. مسیحیت می تواند قهرمانانه باشد. تلفظ صحیح کلمه «محبت» عبارت است از «ف-د-ا-ک-ا-ر-ی».

## ع مارس

---

«عیسی گفت: این است جسد من که برای شما داده می‌شود.» (لوقا ۲۲: ۱۹)

---

هنگامی که شبان کلیسا در مراسم عشاء ربانی، عبارت تقدیس یعنی «این است جسد من» را تکرار می‌کند، منظور او کدام جسد است؟

عیسی در یک بدن، دو ماهیت را توأم داشت، یکی ماهیت الهی و دیگری ماهیت انسانی. او همچنین دو بدن دارد: یکی بدن انسانی جلال یافته که با آن به آسمان رفت، و دیگری کلیسا که آن هم بدن اوست. در عشاء ربانی، ما به بزرگداشت بدنی می‌پردازیم که در جلجتا رنج برد؛ اما در عین حال بدن معنوی یعنی کلیسای جهانی را نیز به یاد می‌آوریم که در همه اعصار شهیدانی داشته که خون ایشان به خاطر جلال خدا ریخته شده است.

می‌توانیم پرستش خود را نثار بدن جلال یافته مسیح نماییم. ما قلب سوراخ شده‌ او را که خون آن به خاطر ما جاری شد می‌پرستیم. در مورد بدن معنوی او یعنی کلیسای جهانی می‌توانیم کارهای بیشتری انجام دهیم. می‌توانیم در صلیب شهیدان امروز سهیم شده، رنج آنان را تخفیف بخشم.

هر بار در مراسم عشاء ربانی، هر دو بدن را به یاد آوریم.

## ۵ مارس

«همه گناهان از بنی آدم آمرزیده می شود و هر قسم کفر که گفته باشند.»  
(مرقس ۳: ۲۸)

یک بار، مسافری در کوپه قطار در کنار مرد جوانی نشسته بود که به نظر افسرده می آمد. سرانجام مرد جوان به او گفت که مجرمی بوده که به تازگی از زندان آزاد شده است. همچنین تصدیق می کرد که زندانی شدن او باعث شرمسازي خانواده اش شده، و ایشان نه به ملاقات او آمده و نه به او نامه نوشتند. وی سعی می کرد خود را متقاعد سازد که بی توجهی ایشان فقط به خاطر فقر بوده که به ایشان اجازه نمی داد تا سفر کنند؛ نامه نوشتن آنان نیز به خاطر بی سوادی شان بوده است. علیرغم بدگمانی اش، همچنان امیدوار بود که ایشان او را بخشیده باشند.

وی برای آنکه حتی الامکان کار آنان را ساده سازد، به ایشان طی نامه ای اشاره کرد که اگر او را بخشیده باشند، می توانند به عنوان علامت، یک نوار سفید به درخت سیب بزرگ نزدیک خط آهن آویزان کنند؛ و اگر خواهان بازگشت او نزد خود نباشند، نیاز به انجام هیچ کاری نیست، زیرا که او در قطار نشسته به سمت غرب خواهد رفت.

هنگامی که قطار به زادگاه او نزدیک می شد، دلهره اش آنقدر شدید شد که نمی توانست از پنجره بیرون را نگاه کند. آن مرد جایش را با او عوض کرده، گفت که او این کار را بر عهده می گیرد. بعد از چند دقیقه وی دستش را بر روی بازوی مرد مجرم نهاد و زمزمه کنان گفت «نوار آنتجاست!» کمی بعد، با صدای لرزان گفت: «همه چیز روپراه است، تمام درخت پر از نوارهای سفید است.»

در زبان عبری کلمه «رحمت» به صورت مفرد به کار نمی رود، بلکه همیشه به صورت جمع است، یعنی «رحمت‌ها» (rahamim). هر کلمه عبرانی که با "m" ختم شود، جمع است.

شما هر کاری که کرده باشید، در خون عیسی به اندازه کافی آمرزش وجود دارد.

## ۶ مارس

«جمعیت بسیار شده، و خوراکی نداشتند ... پس خورده، سیر شدند.»  
(مرقس ۸: ۱، ۸)

در حدود پنجاه میلیون نفر در سال می‌میرند. و بیش از یک سوم این افراد در اثر سوء تغذیه یا گرسنگی جان خود را از دست می‌دهند.

به‌خاطر داشته باشید که هر صبحی که از خواب بر می‌خیزید، در جهانی گرسنه بر می‌خیزید. استفاده بی‌رویه و اسراف در مواد غذایی گناهی بزرگ است. هنگامی که غلات برای تغذیهٔ چارپایان به کار می‌رود تا گوشت بدست آید، سه چهارم ارزش غذایی آن از دست می‌رود. آمریکایی‌ها قریب به یک تن غلات سالانه برای هر نفر مصرف می‌کنند، در حالی که در آسیا تنها یک پنجم این مقدار مصرف می‌شود. اگر سه بار در هفته از مصرف گوشت خودداری کنید، محصولات کشاورزی که اینک صرف خوراک دام می‌شود، برای تغذیهٔ فقرا و گرسنگان به کار خواهد رفت.

موقعیت مواد غذایی هر روز بدتر می‌شود. بسیاری از کودکان هندی را «داشکال» یعنی گرسنه می‌خوانند. تولید مثل از تهیه مایحتاج زندگی آسانتر است. به‌عنوان مثال، جمعیت مراکش، کنیا، عراق و هندوستان در ظرف بیست و پنج سال دو برابر خواهد شد. این روند بطور بالقوه فاجعه‌آمیز است.

این واقعیت که من نمی‌توانم مشکل جهانی را حل کنم، نباید مرا از مسؤولیت حداقل کاری که می‌توانم از طریق هر سازمان نیکوکاری انجام دهم تا دست کم یک کودک گرسنه به بقاء خود ادامه دهد، میرا سازد.

عیسی در ایام کودکی فقیر بود. هنگامی که او جمعیت گرسنه را دید، به ایشان بی‌اعتنایی نکرد و آنان را به حال خود وانگذاشت. وی به ایشان نان و ماهی داد. شما نیز همان کار را بکنید. آنچه که دارید با نیازمندان قسمت نمایید.



## ۷ مارس

«شخص قیروانی، شمعون نام را یافته، او را به جهت بردن صلیب مجبور کردند»  
(متی ۲۷:۳۲)

شما می‌توانید کل سرزمین ایالات متحده، تمامی اروپا، چین، هندوستان و ژاپن را در آفریقا جای دهید، با اینحال باز هم جا باقی می‌ماند. یعنی وسعت آفریقا اینقدر زیاد است. لذا نگرانی هر مسیحی نیز برای آفریقا باید به همان میزان باشد.

برای اینکه این قاره به مسیح تعلق یابد، پرپتوآی قدیس و شوهرش حاضر شدند که در همین روز، یعنی هفتم مارس ۲۰۱ میلادی تکه تکه شوند زیرا که از سوزاندن عطریات در مقابل مجسمه سزار امتناع ورزیدند. برای آنکه آفریقا متعلق به مسیح شود، مبشر بزرگ لیوینگستون، درحالی که درمقابل تختش زانو زده بود در چیتامبو در تانزانای امروزی جان سپرد. مبشر فرانسوی فرانسوا کوآیار در بولاوایو (رودزیا) جان باخت. او در یکی از آخرین نامه‌هایش چنین نوشته: «چادر قدیمی فرسوده شده است، اما قلب من هنوز جوان است. قلب من به آفریقا تعلق دارد. کارهایی در اینجا هست که انتظار مرا می‌کشد و قبر من هم اینجا است. اشتیاق عظیم من این است که یک روز بیشتر از روزی که توان کاری داشته باشم، زنده نمانم.»

هنگامی که رابرت لاوز به همراه پنج مبشر دیگر به آفریقا رفت، آنجا یکپارچه جهنم بود. بومیان بی ملاحظه، یکدیگر را در جنگهای قبیله‌ای می‌کشتند. لیوینگستون فریاد زده بود: «خون، خون، همه جا خون است!» دکتر لاوز و همراهانش پیش از جذب یک ایماندار مدت شش سال آنجا کار کردند که به بهای مرگ چهار مبشر در اثر تب تمام شد. یک مرد اسکاتلندی به نام دان کراوفورد، اولین مبشری بود که گفت: برای جذب سیاهپوستان، «باید همچون یک سیاهپوست اندیشید و سخن گفت.» وی یکی از آنان شد، و در معرض بی‌رحمی «میشیدی» حکمران کاتانگا قرار گرفت. وی پانصد زن داشت و از قبیل فروش برده، کائوچو، و عاج روز به روز ثروتمندتر و فربه‌تر می‌شد و هر روز مطابق میل خود، تعداد زیادی از انسانها را به دیار عدم می‌فرستاد.

حتی تا امروز نیز تقریباً تمامی کشورهای آفریقایی استبدادی هستند و بت پرستی و فلسفه‌های غیر روحانی بر آن حاکمند. کمونیزم نیز در بسیاری از کشورها رواج دارد.

هنگامی که عیسی صلیب را حمل می‌کرد، یک آفریقایی به او کمک نمود.  
کمک کنید تا آفریقا به سوی مسیح آید.

# ۸ مارس

«[داود] به حضور ایشان خویشتن را دیوانه نمود.» (اول سموئیل ۱۳:۲۱)

کاردینال «تروکتا» از اهالی چکسلواکی، هنگامی که کشیش بود، اسیر نازیها گردید. طی یک کشتار دسته‌جمعی وی فقط مجروح شد و خود را به مردن زد. هنگامی که اجساد را به بیرون بردند، وی از این فرصت استفاده کرد و گریخت. بدین سان تروکتا نازیها را فریب داد. تظاهر به مردن دروغ قلمداد شده است.

برطبق نظر اخلاقیون سختگیر، وی می‌بایست مطیع قدرت‌هایی می‌شد که تصمیم به کشتن بی‌گناهان داشتند. او می‌بایست فریاد می‌زد: «من هنوز نمرده‌ام، لطفاً یک گلوله دیگر نثار من کنید.»

هر قاعده‌درستی اگر به‌طور افراطی از آن پیروی شود، مضحک جلوه خواهد کرد. ما یقیناً وظیفه داریم که حقیقت را بگوییم. همچنین وظیفه داریم که از خود در برابر جنایتکاران دفاع کنیم، از خانواده خود، از کلیسا و همچنین از قوم خود.

قاعده‌اعلای مسیحی، نه محبت است، نه عبوسی، نه حقیقت، نه حکمت، نه جستجوی لذت، نه ریاضت، نه سخاوت، نه صرفه‌جویی، نه فداکردن خود، نه دفاع از خویشتن. برحسب گفته آنتونی، آن قدیس بزرگ، این قاعده عبارت است از «میان‌ه روی در هر چیز!»

هنگامی که در کتاب مقدس تفحص می‌کنیم، وجدان ما که از سوی روح القدس منور می‌شود، راه درست را در هر موقعیتی به ما نشان خواهد داد.

## ۹ مارس

«زیرا هان از کنون تمامی طبقات مرا خوشحال خواهند خوانند.» (لوقا ۱: ۴۸)

نویسنده مشهور یهودی به نام «شولم آش» که مسیحی شده بود، چنین نوشته است: «ای مریم، گامهای تو همانند ضربان قلبم برای من عزیز است، و هوایی که در حضور تو تنفس می‌کنم، وجودم را طاهر می‌سازد، زیرا که تو، ای مریم، پاک هستی و به تمام کسانی که به تو نزدیک می‌شوند، تقدس می‌بخشید.»

هر بار که به عیسای مصلوب می‌نگریم، مادرش را می‌بینیم که بدن در حال تشنج پسرش را نظاره می‌کند. وی همان بدن را در کودکی پرورش داده، شستشو کرده، و تغذیه نموده بود. بوسیدن او چه قدر باعث شعف وی می‌گشت. اکنون به خطوط سرخی که ضربات تازیانه سربازان بر بدنش ایجاد کرده بود، خیره می‌شد. وی آوای بلند کوفته شدن ضربات شلاق را بر روی پوست پسرش می‌شنید و از وحشت جرأت لمس کردن جراحات را نمی‌یافت.

چه چیزی را باید بیش از همه در او بستاییم، او که این قدر نزد خدا التفات یافته بود؟

من پاکی او را خواهم ستود. او، باکره‌ای که مردی را شناخت، کسی بود که والاترین موجود، یعنی خدا-انسان را به دنیا آورد.

«قرضهای ما را ببخش، چنانکه ما نیز قرضداران خود را می‌بخشیم.»  
(متی ۱۲:۶)

طی جنگ جهانی دوم، سیمون ویسنتهال، یهودی مشهوری که صیاد جنایتکاران جنگی بود، نوشته است که هنگامی که در اردوگاه کار اجباری در Lvov (اوکراین) به سر می‌برد، پرستاری از او خواست تا بر بالین مرگ «کارل» یک افسر نازی حاضر شود. این افسر به او گفته بود که مادرش مسیحی بود و بعد از گرویدن او به سازمان جوانان هیتلری، و بعداً به ارتش هیتلر، بسیار آزرده گردیده است. وی در واحدی خدمت می‌کرد که شهرک Dnepropetrovsk در اتحاد شوروی را اشغال کرده بودند. در آنجا، دو یست یهودی را که شامل زن و کودک و نوزاد می‌شد، در خانه کوچکی محبوس کردند و واحد کارل چند نارنجک به سوی خانه پرتاب کردند. خانه آتش گرفت. برخی یهودیان که کودکانی در آغوش داشتند، سعی کردند که از پنجره خود را نجات دهند، اما کارل آنها را می‌کشت. چند روز بعد، واحد کارل دستور یافت که دست به حمله زند. در این حمله، وی به کلی نابینا شد و به سختی صدمه دید. آخرین چیزی که به یاد می‌آورد، یک یهودی بود در میان آتش که کودک در حال سوختن خود را در آغوش داشت و به سوی او می‌آمد. اکنون او در بستر مرگ بود و تصویر دائمی زنان و کودکان یهودی قربانی شده، او را زجر می‌داد. کارل میل داشت که توسط یک یهودی بخشوده شود. اما ویسنتهال کلمه مورد انتظار بخشایش را بر زبان نیاورد.

ما می‌توانیم با این مرد که تقریباً تمام خانواده‌اش را به خاطر بی‌رحمی نازیها از دست داده بود، همدردی کنیم. جنایتکاران باید به مجازات برسند. اما ویسنتهال به عنوان یک انسان، دیگر چیزی به نام خطر را نمی‌شناخت. وی هراس مرگ را بارها چشیده بود. پس شاید می‌توانست در اینجا کلمه‌ای از روی بخشایش ابراز کند. اما برای بخشیدن، نخست باید در نور بخشایش مسیح، گناهکار بودن خود را دریافت. تنها در آنصورت است که شخص خواهد توانست دیگران را ببخشد.

# ۱۱ مارس

«داوری مکن!»

(متی ۱:۷)

خداوند عیسی به پطرس گفت: «کلیدهای ملکوت آسمان را به تو می سپارم» (متی ۱۹:۱۶). هر یک از فرزندان خدا با اعلام بخشایش مسیح می توانند دروازه ملکوت را بر هر کسی، حتی بر بدترین انسانها بگشایند. اما همان عیسی می گوید: «کلیدهای موت ... نزد من است» (مکاشفه ۱:۱۸). این کلیدها را به هیچکس نسپرد و آنها را برای خود نگاه داشت. در غیر اینصورت برخی از ما با حماقت خود، خود را به جهنم می افکنیم؛ آنانی را نیز که مانند ما ایمان ندارند، به سوی جهنم هدایت می کردیم. یک مادر به کودک خود اسباب بازی می دهد و نه یک چاقو که با آن خود را مجروح سازد. بنابراین، پطرس کلیدهای آسمان را گرفت و نه کلیدهای جهنم را.

لوتر در مورد اراسموس، مخالف فلسفی خود چنین گفته است: «وی بدون نور، بدون صلیب و بدون خدا مرد!» به عبارت دیگر، او را محکوم به جهنم نمود. اما آخرین کلمات اراسموس چنین بود: «ای خدای محبوب!»

تنها یک کلید به شما سپرده شده است. دروازه های آسمان را به روی دیگران بگشایید. هیچکس را محکوم نسازید، خود را نیز ملعون ننمایید.

چرا خدا کلام خود را به ما داده است؟ چرا به جای آن یک تصویر نداده است؟ اتم قابل تصویربرداری نیست؛ واقعیت هم قابل تصویربرداری نیست؛ و خدا کمتر از هر چیز دیگری. حتی انواع عطرها و طعم‌ها نیز نمی‌توانستند ما را به اندازه کلام خدا آگاه سازند.

اما آیا «کلمه» بهترین وسیله برای برقراری ارتباط است؟ برخی کلمات معانی متعددی دارند. در زبان عبرانی barack هم به معنی «برکت» است و هم «لعنت»؛ Kedeshah هم به معنی «فاحشه» است و هم «قدیس»؛ hesed هم به معنی «فیض» است و هم «نجاست». در زبان یونانی، afes هم به معنی «بخشیدن» است و هم «ترک کردن». آیه‌های کتاب مقدس را می‌توان به طرق مختلف تعبیر کرد. ما احتیاج به اطمینان داریم. حیات ابدی ما بستگی به شناخت روشن اراده خدا دارد.

شبانی، به یک پسر دوازده ساله یهودی گفت: «اگر عیسی واقعاً مسیحایی باشد که خدا فرستاده و به او ایمان نداشته باشی، تا ابد گمگشته باقی خواهی ماند.» پسرک پاسخ داد: «اگر عیسی واقعاً آن کفرگویی باشد که دادگاه ما اعلام کرد، تو به عنوان واعظی که به او چسبیده است، ابدیت را در جهنم سپری خواهی کرد.» مذهب، شوخی بردار نیست. اگر مسیح از مردگان برنخاسته بود، ما که از این همه لذایذ دنیوی به امید رستخیز چشم‌پوشی کرده‌ایم، «از جمیع مردم بدبخت‌تر» خواهیم بود (اول قرنتیان ۱۵: ۱۹). اگر رستخیزی وجود داشته باشد و ما زندگی خود را در لذایذ باطل سپری کرده باشیم، احمقیم.

خود را فقط محدود به ظاهر کلمات کتاب مقدس نکنید، بلکه کل مکاشفه خدا را بپذیرید. وی خود را از طریق تمام اعمالش آشکار می‌کند. قوم یهود که از طریق ایشان کلام خدا داده شده است، کلمه‌ای برای «کلمه» ندارند. ایشان برای آن از اصطلاح *davar* استفاده می‌کنند که به معنی «چیز، چیزی واقعی» می‌باشد. کل واقعیت بیرونی و درونی، مکاشفه مطمئن خداست - یعنی تمام وقایع در جلجتا، کل زندگی شما با گناهان و توبه‌هایش، لغزشها و بازگشت‌هایش، اندوه‌ها و شادیهایش. به حیات ایمان داشته باشید، به حیات او. او را در زندگی خود بپذیرید. در اینصورت اطمینان حیات ابدی را خواهید داشت.

یک صهیونیست به نام «شیفین» در روسیه زندانی شد. در زندان با «سولودیانکین» که یک باپتیست هفتاده و دو ساله بود، ملاقات کرد. نیکویی و پاکی زلال این مرد تأثیر عمیقی بر همگان می‌گذاشت. حتی سربازان نگهبان ما نیز هنگامی که او حضور داشت، رفتار بهتری داشتند. وی تقریباً کور بود زیرا عینکش طی بازجویی شکست. تمام درآمد حاصل از کار اجباری خود را بدین ترتیب خرج می‌کرد: نیمی از آن را به دختر بیمارش اختصاص می‌داد و ۲۵٪ را برای کلیسا کنار می‌گذاشت. مقدار کمی را برای خرید مقداری قند و نان برای خود خرج می‌کرد و بقیه را به زندانیان بیمار اردوگاه می‌داد.

Shifrin به او گفت که کتاب مقدس دارد و حاضر است برای او بخواند. شب هنگام سولودیانکین آمد. پیراهنش را عوض کرده، موهایش را با دقت شانه کرده بود، زیرا که عقیده داشت که خواندن کتاب ابدی به مثابه یک ضیافت است. مرد یهودی بخشی از کتاب اشعیا را برای مرد مسیحی خواند. لحظاتی بعد، سولودیانکین مرد یهودی را از قرائت باز داشته گفت: «در خواندن، یک اشتباه کردی.»

حق با او بود. مرد یهودی گفت: «پس تو متن را از حفظ می‌دانی؟»

- «البته»

- «در اینصورت چرا آن را برای تو می‌خوانم؟»

- «زیرا که شنیدن کتاب مقدس برای من یک شادی است. ایده‌های جدیدی به انسان

می‌دهد.»

ما فقط هنگامی به ارزش چیزی پی می‌بریم که آن را نداشته باشیم. باشد که از کسانی بیاموزیم که از کتاب مقدس محرومند و باشد که آن را ساعیانه بجویم.

ما به کلیسا به خاطر معقول بودن اصول آن تعلق نداریم. قابل باور بودن آن اصول را به واسطه اعتقادی که از پیش در مورد صحت آن در ما شکل گرفته است، می‌سنجیم. اکثریت انسانها مذهب والدینشان را دنبال می‌کنند. اگر یک مرد و زن کاتولیک با هم ازدواج کنند، فرزندشان از همان کودکی چیزهایی را خواهد شنید که وی را به مذهب کاتولیک متمایل خواهد ساخت. بعدها وی به‌عنوان فردی بالغ گرایش خواهد داشت تا تمامی ادله مربوط به این مذهب را بپذیرد، درست همانند کسی که از والدین یهودی یا باپتیست متولد می‌شود و متمایل به باورهای مربوط به این مذاهب خواهد شد.

در مورد تغییر کیش و مذهب نیز همین امر صادق است. هنگامی که فردی مرحله بحرانی را پشت سر می‌گذارد و یا باورهای قبلی اش درهم می‌شکنند، یک هواخواه مذهب دیگر ممکن است درک خود را از طریق خدا به او نشان دهد. فرد با پذیرفتن آسودگی و معنی جدید زندگی که در آن لحظه بدان نیاز دارد، بدون دید انتقادی، به سهولت جذب تعدادی از اصول، باورها، یا مناسک پیشنهادی می‌شود.

یافتن حقیقت دشوار است. ابتدا به بررسی و پرس و جو در مورد مذهب اجدادی بپردازید، روندی که به واسطه آن صدها میلیون انسان خود را مسیحی، هندو، مسلمان یا یهودی می‌نامند.

مذهب واقعی با این آمادگی آغاز می‌شود که تصدیق کنید که تمامی باورها، از جمله عزیزترینشان، ممکن است اشتباه باشد و اینکه مذهب شما ممکن است مجموعه‌ای از پیش داوریها باشد، درست همانگونه که مذاهب دیگر را چنین تلقی می‌کنید. فقط انسانهای فرهیخته به درکی فراتر از باورهای مبهم اجتماع خود دست می‌یابند.

دل خود را ژفت و روپ کرده، هر چه را که ناشی از تجربه شخصی تان با خدا نیست، به دور افکنید. این همان کاری است که من انجام دادم... در دل تخلیه شده - دل انسانی که نه تنها باورهای خود، بلکه حتی خویشتن را انکار می‌کند - خدا، این سرچشمه و مقصود تمامی مذاهب، خواهد درخشید.

تصدیق کنید که به دلیل محل تولد و نیز در اثر تعلیم و تربیت، پیش داوریهایی را کسب کرده‌اید. در اینصورت به واسطه کلام خدا «همه چیز را تحقیق کنید و به آنچه نیکوست متمسک شوید.» (اول تسالونیکیان ۵:۲۱)



## ۱۵ مارس

«[خدا به ابراهیم گفت] اکنون پسر خود را که یگانه توست یعنی اسحاق را برادر و ... [بر روی کوه موریا] برای قربانی سوختنی بگذران» (پیدایش ۲۲:۲)

دختری به نام ماری حکایت جلسه دادگاه را در اتحاد شوروی بازگو می‌کند که طی آن مادرش از حقوق مادری محروم گشت. ایشان بر سرش فریاد کشیده، گفتند: «تو یک مادری. خدا را انکار کن! او به تو چه داده است؟ چه کسی را بیشتر دوست داری، فرزندان یا بت خود را؟ چطور می‌توانی چنین کاری بکنی؟» و مادرش در حالیکه چشمانش را با شال گردنش می‌پوشاند تکرار می‌کرد: «خدا همه چیز را می‌بیند و طبق آن پاداش خواهد داد.» هنگامی که فرزندانش، از جمله ماری X گریان به او گفتند: «مادر، ما را رها نکن»، وی حتی به سمت ایشان هم نگاهی نکرد.

این صحنه دقیقاً شبیه به صحنه‌هایی است از تاریخ مربوط به شهیدان قرن اول که در میدان مسابقات روم، طعمه حیوانات وحشی می‌شدند. ایشان از گوش فرا دادن به التماس عزیزان خود که از ایشان می‌خواستند که اعتقاد خود را انکار کرده، به‌خاطر فرزندانشان جان خود را نجات دهند، امتناع می‌ورزیدند.

در راز مرگ مسیح نیز خدا مرگ پسرش را بر موت ابدی گناهکاران ترجیح داد. در مورد قدیسین، راز ترجیح از دست دادن فرزندانشان بر انکار خدا وجود دارد. خدای ما چنین است و ما نیز باید اینگونه باشیم. هیچ نمی‌توانیم بکنیم مگر آنکه در هر شرایطی او را بستاییم.

جایی که باید دست به انتخاب بزنید، تردید به خود راه ندهید. به‌خاطر خدا حتی آن چیز یا کسی را که بیش از همه دوست می‌دارید، فدا کنید. او همه چیز را به‌خاطر شما فدا کرد.

## ۱۶ مارس

«اگر ایمان به قدر دانه خردلی می داشتید، بدین کوه می گفتید از اینجا بدانجا منتقل شو، البته منتقل می شد.» (متی ۱۷:۲۰)

من سعی کردم که کوهها را منتقل کنم، اما موفق نشدم. همچنین هیچیک از فرزندان خدا را نمی شناسم که بتوانند چنین کاری را انجام دهند.

از خداوند پرسیدم که چگونه است که سخنانش با واقعیت انطباق ندارد. شاگرد مسیح نباید در دعا یکطرفه سخن بگوید، بلکه باید انتظار داشته باشد که به سؤالاش پاسخ داده شود. من پاسخی برای سؤال خود دریافت کردم، که از اینقرار است:

«تو ای محبوب من، علت اینکه نمی توانی کوهها را منتقل کنی این نیست که به اندازه یک دانه خردل ایمان نداری. تو پر از ایمان هستی. هیچکس از یک چکش هزار تنی، نظیر آنچه که در صنایع سنگین به کار می رود، برای شکستن یک فندق استفاده نمی کند. چنین چکشی فقط می تواند کارهای عظیم به انجام رساند. به واسطه این آیه، خواننده شده ای که کارهای عظیم تری از سرگرم کردن خود با چیزهایی نظیر انتقال کوهها، انجام دهی. تو می توانی خدا را به حرکت واداری. به خاطر آور که خدا چگونه تصمیم گرفت که قوم یهود را به خاطر پرستش گوساله طلایی نابود سازد و موسی با دعای خود تصمیم خدا را تغییر داد. ایجاد تغییر در احکام آسمانی مهم تر از انتقال کوههاست.»

از آن به بعد، دیگر سعی نکردم که کوهها را منتقل سازم. ما با مسیح در جایگاههای آسمانی نشستیم و در اموری که آنجا به وقوع می پیوندد شرکت داریم. و هنگامی که در زندگی زمینی خود با کوهها مواجه می شویم، لزومی ندارد که آنها را منتقل نماییم. بلکه می توانیم از سرمشق مسیح پیروی کنیم که عروس او در موردش چنین می گوید:

«محبوب من اینک بر کوهها جستان و بر تلها خیزان می آید» (غزل غزلها ۲:۸).

سعی نکنید که کوههای مشکلات را در زندگی تان نقل کنید؛ از روی آنها بپرید و با وجود آنها وظیفه مسیحی خود را به جا آورید.

حادثه ذیل در سلول زندان یک کشور کمونیستی به وقوع پیوست:  
 روزی نگهبانان، زندانی جدیدی را به درون سلولی افکندند که مسیحیان در آن  
 محبوس بودند. وی کثیف و لاغر بود و موهایش را تراشیده بودند. ابتدا هیچکس او را  
 نشناخت. اما بعد از چند دقیقه یک نفر با تعجب گفت: «او همان کاپیتان X است» وی  
 یکی از خبیث‌ترین شکنجه‌گران مسیحیان بود. او بسیاری از کسانی را که اینک با ایشان  
 هم‌سلول بود دستگیر کرده، مضروب ساخته بود. ایشان دور او را گرفته، از او پرسیدند  
 که چگونه شد که به زندان افتاده است. وی در حالی که اشک می‌ریخت حکایت خود را  
 بازگو کرد.

حدود دو ماه قبل، هنگامی که در دفترش نشسته بود، پسری دوازده ساله وارد شد و  
 گل‌هایی را برای همسرش آورد. پسر به او گفت: «کاپیتان، شما کسی هستید که پدر و  
 مادرم را به زندان انداختید. امروز روز تولد مادرم است. من همیشه در این روز برای او  
 گل می‌خریدم. در اثر کار شما من امروز دیگر مادری ندارم که او را خوشحال کنم. اما او  
 یک مسیحی است و به من آموخته است که دشمنانم را دوست بدارم و بدی را با خوبی  
 جبران کنم. لذا فکر کردم که برای مادر فرزندان شما گل بیاورم. لطفاً اینها را به همسرتان  
 بدهید و محبت مرا و محبت مسیح را به او ابلاغ کنید.»

این واقعه به‌راستی بیش از ظرفیت این کاپیتان کمونیست بود. او نیز مخلوق خدا بود  
 و با «نور حقیقی که هر انسان را منور می‌گرداند و در جهان آمدنی بود» (یوحنا ۱: ۹) منور  
 شده بود. وی کودک را بوسید و دیگر نتوانست به شکنجه دادن مسیحیان ادامه دهد، لذا  
 موقعیتش را نیز از دست داد. او اکنون افتخار می‌کرد که با کسانی که روزی ایشان را  
 زندانی کرده بود، هم‌زندان شده است.

محبتِ بخشاینده، کلید زندگی مسیحی ظفر مندا نه است.

دریادار نلسون پیروزیهای خود را با وجود نقصها و ضعفهای جدی جسمی اش متحقق ساخت.

وی درحالی که نحیف و ضعیف بود، در هندوستان دچار تب زرد گردید و در هند غربی به نوعی بیماری نامشخص دیگری مبتلا شد. او که یک فرمانده ناوگان بود، تمام زندگی از دریازدگی رنج می برد. یک چشم خود را در جزیره کورس از دست داد و در یکی از جنگها دست راستش قطع شد. در جنگ دیگری، زخم عمیقی در ناحیه سینه برداشت.

لیکن او فراگرفته بود که بر درد پیروز شود. و هم او بود که نیروهای فرانسه و اسپانیا را در «ترافالگار» منهزم ساخت.

دریادار نلسون قهرمان، نقطه ضعفی نیز داشت. وی به خاطر رابطه‌ای که با بانو همیلتون، همسر مردی دیگر برقرار کرده بود، در لندن و در ناپل، رسوایی بسیار بزرگی را متوجه خود ساخت. عیوب و نواقص جسمی نیست که زندگی یک مرد را متلاشی می سازد، بلکه ضعف شخصیت اوست که چنین عواقبی را به همراه می آورد. «هر که بر روح خود مالک باشد، از تسخیرکننده شهر افضل است» (امثال ۱۶: ۳۲).

عیسی به عنوان یک موجود انسانی با ضعفهای جسمی وارد زندگی شد. در مورد تولد او شایعاتی بر سر زبانها بود، و از طرفی او به خانواده‌ای فقیر در بین قومی مظلوم تعلق داشت. وی هرگز از تحصیلات فقهی یهود برخوردار نگشت اما نشان داد که با ایمان می توان موانع را از سر راه برداشته، انسانی شایسته شد. عیسی پسر خداست. کسانی که به او ایمان می آورند، فرزند خدا می گردند. وی گفت: «برای آنکه ایمان دارد، همه چیز ممکن است.»

در مورد نواقص جسمانی خود یا هر نوع نقص دیگری که دارید، غصه نخورید. آنها می توانند بدل به بهترین محرک برای تحقق کارهای بزرگ شوند.

ضعف ویژه خود را بیابید و به واسطه قدرت مسیح، آن دیوار از دژ خود را که بیش از همه در معرض حمله دشمن است، تقویت نمایید.

«او را بر هر بشری قدرت داده‌ای تا هر چه بدو داده‌ای به آنها حیات جاودانی بخشد.»  
(یوحنا ۱۷:۲)

جیاکومو پوچینی تجسم توفیقی عظیم در زندگی بود. اپراهای او تحت عنوان مانون لسکو و مادام باترفلائی او را به شهرت جهانی رساند. وی هم ثروت داشت و هم شهرت. زنان به دنبال او بودند. به نظر می‌آمد که او هر آنچه که برای خوشبخت ساختن یک زن لازم بود داشت. اما او همه چیز بود جز مردی خوشبخت.

هنگامی که قلّه افتخار را فتح کرده بود، چنین نوشت: «موفقیت به چه دردی می‌خورد وقتی که پیری و مرگ از راه می‌رسند. میل داشتم که اپراهای جدیدی را خلق می‌کردم و قطعات موسیقی بیشتری را می‌نوشتم، اما افسوس که دیگر قدرت آن را ندارم.»

مائوتسه تونگ که در سن هشتاد و دو سالگی میزبان صدر اعظم آلمان غربی بود، به او گفت که برنامه‌های بلند پروازانه‌ای برای چین سرخ در نظر داشته است. صدر اعظم پاسخ داد که با پشتکار نمی‌تواند آنها را متحقق سازد و بعد این ضرب‌المثل را نقل کرد که: «اگر آب همیشه در نهر روان باشد، سنگ را سوراخ می‌کند.» مائو در پاسخ گفت: «درست است؛ اما دیگر به اندازه کافی آب ندارم!»

کیروف یکی از رهبران عالی رتبه روسیهٔ بلشویکی توسط استالین به قتل رسید. آخرین کلمات او چنین بود: «می‌خواستم زندگی کنم، زندگی کنم، زندگی کنم.» اگر همه چیز منتهی به مرگ می‌شود، حتی بزرگترین زندگی همچون ضیافتی خواهد بود به افتخار کسی که محکوم به مرگ است. انگار که غذایی لذیذ می‌خورید تا بعد به دار آویخته شوید.

آیا در آرزوی انجام کارهایی پایدار و انرژی بی‌پایانی برای ایجاد چیزهایی ارزشمند می‌باشید؟ در این صورت اولین اولویت شما مطمئن شدن از یافتن حیات ابدی است. عیسی گفت: «هر که زنده بود و به من ایمان آورد، تا به ابد نخواهد مرد» (یوحنا ۱۱:۲۶).

«در آنچه مثل حیوان غیر ناطق بالطبع فهمیده‌اند، خود را فاسد می‌سازند.»  
(یهودا ۱۰)

بی معنی است که تصور کنیم انسان زادهٔ میمون است. میمونها به زنان خود وفادارند. میمونها سقط جنین نمی‌کنند. میمونها بمبهایی ندارند که با آن هموعان خود را از بین ببرند. جنایت، اعتیاد به الکل و به مواد مخدر و فحشا در بین آنان ناشناخته است. ایشان نه فیلمهای غیر اخلاقی می‌سازند و نه آنها را تماشا می‌کنند.

میمون، این مخلوق خدا که همانگونه که خدا او را خلق کرد، باقی مانده است، هرگز ادعا نمی‌کند که نوع بشر نوادهٔ اوست. نظریهٔ داروینستی یک توهین به میمون است. هیچ میمونی هرگز کتاب بی پایه و اساسی همچون «اصل انواع» را در ذهن نپرورانده است. انسان، منشأیی بس رفیع‌تر را داراست. وی توسط خدا و به صورت او آفریده شده است. هر چه موقعیت اولیه رفیع‌تر باشد، سقوط از آن فاجعه‌آمیزتر خواهد بود. انسان در هوش خود، نشانه‌هایی از حالت اولیه را نشان می‌دهد، اما غالباً شباهت بیشتری با گرگ، روباه، مار و خوک می‌یابد. هنگامی که انسان بدّل به حیوان می‌شود، از وحشی‌ترین حیوانات هم وحشی‌تر می‌گردد. هبوط او تماماً ناشی از اولین والدین انسانی است، که توسط نسلهای بعدی مداوم و وخیم گردید.

این گفته صحت دارد که: «گاو مالک خویش را و الاغ آخور صاحب خود را می‌شناسد، اما اسرائیل نمی‌شناسد» (اشعیا ۱: ۳). آنچه که انسان بدان نیاز دارد، این نیست که به او بگویند که خویشاوند حیوانات است. قلمرو حیوانات بطرز متمایزی از بشریت مجزاست. حیوانات به دلیل هبوط انسان متحمل انحطاط گردید، اما در مقایسه با انسانها، به حالت اولیهٔ خود نزدیکتر است. نیاز فوری انسان، بازگشت به امتیاز اولیه‌اش و کسب دوبارهٔ بی‌گناهی است که آدم آن را از دست داد.

عیسی به واسطهٔ خون خود، ما را از تمامی گناهان این دنیا شسته، به حالت فدیّه داده شده‌مان در دنیای آینده عودت خواهد داد، هنگامی که «این فاسد بی‌فسادی را بپوشد» (اول قرنیتیان ۱۵: ۵۴).

## ۲۱ مارس

«به جهت آنانی که خدا را دوست می‌دارند، همه چیز برای خیریت (ایشان) با هم در کار می‌باشند.»  
(رومیان ۸: ۲۸)

حکایت هست در باره تنها بازمانده یک کشتی در هم شکسته که در جزیره‌ای غیر مسکون افتاد. بازمانده تنها بعد از مدتی برای خود کلبه بی‌قواره‌ای ساخت تا تمام آن چیزهای مختصری را که توانسته بود از کشتی غرق شده همراه بیاورد، در آن جای دهد. وی همواره برای نجات خود دعا می‌کرد و هر روز با نگرانی افق را نظاره می‌کرد تا شاید کشتی از آن حوالی عبور کند.

یک روز پس از بازگشت از شکار، با وحشت متوجه شد که کلبه‌اش در آتش می‌سوزد! تمام آنچه که با خود از کشتی آورده بود، اکنون بدل به دود و خاکستر می‌شد! ظاهراً بدترین واقعه ممکن رخ داده بود. اما آنچه که ابتدا مصیبت عظیمی به نظر می‌آمد، در واقع بهترین اتفاق ممکن بود، هر چند که با دیدگاه محدود انسانی، خسارتی جبران ناپذیر به وقوع پیوسته بود.

خسارت وارد شده بر او، در حکمت بی‌پایان خدا، در واقع پاسخی به صمیمانه‌ترین دعاها و همان روز کشتی‌یی از راه رسید و ناخدای آن گفت: «ما علامت دود شما را مشاهده کردیم!»

آیا نمی‌توانیم فجایع ظاهری را تحمل کرده، بهترین اراده خدا را در آنها بجویم؟ حتی مصیبت مرگ نیز در مورد ایلعازر برای جلال خدا به کار رفت. یوحنا نیز که عیسی او را دوست می‌داشت، هنگامی که در جزیره پطمس در تبعید به سر می‌برد، رؤیاهای عظیم مربوط به آینده جهان را دریافت داشت.

[چون] داود و رفقاییش محتاج و گرسنه بودند... به خانه خدا درآمده، نان  
تقدمه را خورد که خوردن آن جز به کاهنان روا نیست. (مرقس ۲: ۲۵، ۲۶)

نیازهای مبرم و ضرورت‌های نیرومند گاه انسان را در موقعیتی قرار می‌دهد که مجبور می‌شود قواعد عادی الهی و یا فرهنگ خود را نقض نماید. هیچگاه در مورد آنچه که باید در آن شرایط انجام دهید، بحث و استدلال ننمایید. در مورد شریعت هشیار باشید؛ همچنین نسبت از شرایط خود و عقده‌های روانی‌تان هشیار باشید که همچون فلز واقعی هستند! برای حالت انسان لغزش خورده‌ای تأسف خورید که گاهی اوقات نمی‌تواند بدون نقض قانون، حتی گرسنگی مشروع را نیز اقناع کند. همانند رسول چنین بگویید: «والحال من دیگر فاعل آن [کار نامشروع] نیستم بلکه آن گناهی که در من ساکن است» (رومیان ۷: ۱۷). «من» خود را قاطعانه از آن نان ممنوعی که گرسنگی، شما را وادار به خوردن آن می‌کند، جدا سازید.

«دادگو»، کشیش ارتدوکسی که بیش از همه مورد آزار واقع شد، این حکایت را در مورد یک دختر در شوروی که برای اعتراف آمده بود، نقل می‌کند. دختر چنین گفت: «من به خدا ایمان دارم، اما ایشان مرا وادار می‌کنند که دستمال گردن قرمز را که نشان پیشروان، یعنی سازمان کودکان کمونیست ملحد می‌باشد به گردن بیندم. من کاری از دستم بر نمی‌آید.» اگر او از این کار امتناع می‌ورزید، او را مضروب کرده، از مدرسه اخراج می‌نمودند و والدینش را به زندان می‌افکندند. لذا بر روی دستمال گردن سرخ آب مقدس پاشید و برای آن، کشیش طبق مناسک ارتدوکسی، دعا‌های مخصوصی خواند. وی چنین اقرار کرد: «من آن دستمال گردن را تنها بعد از پاشیده شدن آب مقدس، به گردن بستم.»

در دنیای آزاد نیز ما گاهی اوقات مجبور به انجام کارهایی می‌شویم که قاعدتاً نباید بکنیم. در این صورت، با واقعیات آنگونه که هستند مواجه شوید؛ سعی نکنید که عذری بیاورید، بلکه آنها را در نام مسیح انجام دهید. شما فقط انسان هستید و همه چیز به واسطه دعا تقدیس می‌شود (اول تیموتاؤس ۴: ۵). «خوشابه حال کسی که بر خود حکم نکند در آنچه نیکو می‌شمارد» (رومیان ۱۴: ۲۲).



«خانه من خانه عبادت است لیکن شما آن را مغاره دزدان ساخته‌اید.»  
(لوقا ۱۹:۴۶)

سیاری از مسیحیان از کلیساهایشان ناراضی هستند. چنین نارضایتی با توجه به خرابکاریهایی که اسقف‌ها و شبانان بی‌ایمان مرتکب می‌شوند، تعجب‌آور نیست. آیا عیسی کلیساهای امروزی را نیز «مغاره دزدان» می‌نامید؟ اعلام این مطلب توسط عیسی تعمیم وسیعی بود که در ایام او نیز صحت داشت.

در خانه عبادت چه تعداد «دزد» وجود داشت؟ برخی از رهبران عالی‌رتبه هیکل ریاکار بودند و معبد را به بدنامی کشاندند. اما قطعاً کاهنان و عابدان درستکار و پرهیزکار نیز کم نبودند. زکریا، یکی از کاهنان، و همسرش الیصابات، والدین یحییای تعمیددهنده، «هر دو در حضور خدا صالح بودند» (لوقا ۱:۵، ۶). ایشان در مغاره دزدان صالح بودند. «شمعون» به راهنمایی روح به هیکل درآمد (به مغاره دزدان). «همان مرد، صالح و متقی بود... و روح القدس بر وی بود» (لوقا ۲:۲۷، ۲۵). لذا روح القدس حتی موقعی که معبد بدل به مغاره دزدان شده بود، در آن مکان کار می‌کرد.

باجگیری در هیکل، یعنی در مغاره دزدان ایستاده، تشویقی برای ادامه زندگی گناه‌آلودش نیافت؛ در عوض «به سینه خود زده، گفت: خدایا بر من گناهکار ترحم فرما... این شخص عادل کرده شده به خانه خود رفت» (لوقا ۱۸:۱۳، ۱۴). لذا یک انسان می‌تواند حتی در معبدی که آنقدر منحط شده که بدل به مغاره دزدان گردیده است، نجات را بیابد.

هیکل یهود، یک کلیسای مرده یا مرتد نبود. بلکه مغاره دزدانی بود که مسیح آن را ترک نکرده، بلکه در آن عبادت نمود؛ مکانی بود که در آن مراسم مقرر شده خدا انجام می‌شد و شریعت قرائت می‌گشت؛ مکانی بود که در آن مقدسین بسیاری حضور داشتند. شما نیز در کلیسای خود به جستجوی مقدسین بپردازید. کلیسا را بطور سرسری یا از روی بی‌قیدی ترک نکنید، بهتر این است که بمانید و مقدس باشید.

«پادشاه به اصحاب طرف راست گوید: بیا بیید ... پس اصحاب طرف چپ را  
گوید: از من دور شوید.» (متی ۲۵: ۳۴، ۴۱)

وجود راست و چپ به طور عینی و واقعی، یعنی اینکه برخی در سمت راست برای حیات ابدی جدا می‌شوند و بعضی دیگر در سمت چپ به هلاکت جاودانی واصل می‌گردند، زمانی فقط یک استعاره تلقی می‌شد. اما این امر پدیده‌ای واقعی است. برخی مولکولها به دو شکل وجود دارند: یکی آینه دیگری است، یعنی همانند دست چپ و دست راست به هم مربوطند. اگر دست چپم را در مقابل آینه بلند کنم، آنچه که در آینه خواهم دید، بلند شدن دست راستم می‌باشد. در مورد این مولکولهایی که ایزومر نامیده می‌شوند نیز چنین است. پروتئین‌ها منحصراً از اسیدهای آمینه L (دست چپی) تشکیل شده‌اند. این امر به عنوان تنها ویژگی حیات در نظر گرفته شده است - یعنی حیات، آنگونه که آن را در خلقت هبوط کرده می‌شناسیم. کل مقصود زندگی گذشتن از چپ، یعنی حالت گناه آلودی که طبیعتاً به آن تعلق داریم، و رسیدن به راست یعنی مکان فیض می‌باشد. اسیدهای آمینه - D (مربوط به سمت راست) هرگز در پروتئینها یافت نشده‌اند، اما در آنتی‌بیوتیکها که زندگی به‌مخاطره افتاده را نجات می‌دهند، وجود دارند.

راست و چپ تنها در ماده زنده به چشم می‌خورد. در سال ۱۹۵۷ فیزیک‌دانان ذره‌ای، در ماده‌ای که عالم ما از آن تشکیل شده است، عدم تقارن اساسی را کشف کردند. الکترونهای ساطع شده طی تجزیه بتای (beta) هسته رادیواکتیو نظیر کوبالت 60 عمدتاً دست چپی هستند. چرخش ذره‌ای آنها با نیروی حرکت آنی‌شان همانند یک پیچ دست چپی جفت شده است. پوزیترون دست راستی است.

طبیعت مطلقاً میان راست و چپ تمایز قائل است، درست همانگونه که میان فرزندان نور و فرزندان ظلمت تمایزی مطلق وجود دارد. گروه اخیر می‌توانند طی عمر کوتاهی که بر روی زمین سپری می‌کنند، به واسطه توبه همانند گروه اول شوند. کسانی که در سمت چپ باقی مانده‌اند، به دریاچه آتش افکنده خواهند شد. وقت در شرف اتمام است. بشتابید!

## ۲۵ مارس

«و فقیری مقروح بود ایلعازر نام که او را بر درگاه [مرد دولتمند] می‌گذاشتند.»  
(لوقا ۱۶: ۲۰)

ایلعازر بی آنکه هرگز علیه نابرابری اجتماعی اعتراضی کند، گدایی می‌کرد. امروزه دیگر چنین نیست. فقرا معترض شده‌اند. هیچ موعظه‌ای به ایشان نمی‌گوید که حفظ آرامش سودمند خواهد بود. مریم باکره، در «سرود» الهام یافته‌اش زمانی را پیشگویی کرد که گرسنگان به چیزهای نیکو سیر شده و دولتمندان تهی دست رد خواهند شد (لوقا ۱: ۵۳). ما امروز در ایام انقلاب جهانی تمام و کمالی زندگی می‌کنیم.

ماری آنتوانت، هنگامی که مردم پاریس به خاطر نداشتن نان طغیان کرده بودند، به ایشان پیشنهاد کرد که «شیرینی بخورند». خانواده سلطنتی فرانسه که کاملاً با احساسات و نیازهای مردم بیگانه بود، به سرنوشت بدی دچار گشت. برطبق همان اصل، تزار نیکولای دوم هرگز نوشته‌های لنین را نخواند.

در آمد سالیانه یک میلیارد از فقیرترین مردم جهان حدود یک سی‌ام درآمد یک میلیارد از ثروتمندترین مردم دنیا است. بسیاری از مردم در حصار آبادها در گرسنگی بسر می‌برند و زندگی‌شان در فقر و بی‌سوادی سپری می‌شود. شصت درصد جمعیت جهان بی‌سواد است.

با اینحال در نظر خدا مردم بسیار با ارزشند. خداوند به ما می‌گوید که «آنچه دارید بفروشید و صدقه دهید» (لوقا ۱۲: ۳۳). فقط چیزهای به درد نخور را ندهید، بلکه آنچه که مورد نیاز است ببخشید. مردم گرسنه مهم‌تر از خانه، اتومبیل، شکلات یا اپرا هستند. در ظرف سی سال آینده، جمعیت جهان با نیازها و امیدهایش دو برابر خواهد شد. در مورد پیش‌بینی نیازهای مادی و روحانی‌شان فهیم و سخاوتمند باشید. در غیر اینصورت ممکن است که خود شما جزو دولتمندانی شوید که تهی دست رد خواهند شد.

## ۲۶ مارس

«فریسیان در مورد عیسی گفتند: این شخص گناهکار است.» (یوحنا ۹: ۲۴)

این فریسیان هرگز شخصاً عیسی را ملاقات نکرده بودند، و بر پایه شایعاتی در ارتباط با واقعه، به استنتاجات عجولانه‌ای در مورد هویت او دست زدند. عیسی در رابطه با رویه‌های عجولانه به ما هشدار داده است: «... کسانی می‌باشند که چون کلام را بشنوند، در حال آن را به خوشی قبول کنند ... لکن ریشه‌ای در خود ندارند بلکه فانی می‌باشند» (مرقس ۴: ۱۶، ۱۷). تحت تأثیر یک پیام بشارتی هیجان‌انگیز، عیسی را عجولانه نپذیرید. از طرفی بدون گوش فرا دادن دقیق به استدلالات مربوط به او، با شتاب او را رد نکنید.

یک نگاه سریع به یک انسان یا یک واقعه، هرگز نمی‌تواند حقیقت را بر شما آشکار سازد. مریم، خواهر مرتا، تمام مدت پای صحبت عیسی نشست و با دقت به حرفهای او گوش می‌داد و در مورد آنها تعمق می‌کرد. لذا بَدَل به شاگرد امینی گشت. تو ما مدرکی برای قیام عیسی خواست و آن را دریافت کرد و بعداً بَدَل به مبشر موقی در هندوستان شد.

از شما نمی‌خواهم که اگر انگیزه کافی ندارید، فوراً نزد عیسی بیایید. عیسی گفت که باید ترجیحاً «کتب را تفحص کنید» (یوحنا ۵: ۳۹)، کاری که مدت زمان زیادی را اقتضا می‌کند. اما بدون بررسی دقیق ادعاهای عیسی، او را رد نکنید. مسیحیان از هیچکس نمی‌خواهند که کورکورانه ایمان آورد. تنها تحقیق کامل و تصمیم هوشیارانه می‌تواند مسیحیان خوبی را پدید آورد.

برای چین دعا کنیم. امروزه از بین چهار نفر انسان در جهان، یک نفر چینی است. در اکثر مناطق چین، مسیحیت به کلی قدغن است، اما روح خدا طرق عجیبی برای نفوذ در مکانهای تاریک را داراست.

در کلبه‌ای واقع در یک دهکده، خانواده دور پدر بزرگ گرد آمده بودند و او ایشان را با حکایت‌های فولکلور غنی چین سرگرم می‌ساخت. این بار حکایت تسو-پو-تائو را نقل می‌کرد، مردی که مظهر نیکویی بود. وی یک بار با دوستش یانگ-چیو-آی همسفر شده، عازم تسو-یوآن-وانگ بودند؛ اما بعد از چند روز راهپیمایی، گرفتار چنان برف سنگینی شدند که دیگر لباسها و خوراکشان کافی نمی‌نمود. امکان نداشت که هر دو زنده بمانند. تسو-پو-تائو با اصرار گفت: «من یک خادم هستم. لباسهای هر دو فرمان و کل خوراک را بردار و خود را به مقصد برسان. چرا باید هر دو بمیریم؟»

«وانگ» مایل به این کار نبود، اما پیش از آنکه بتواند تصمیمی بگیرد، «تسو» لباسهایش را درآورد و بر روی برف دراز کشید و دستهایش را در دو طرف خود دراز کرد، گویی می‌خواست تمام بشریت را با محبت خود در آغوش بگیرد و در ظرف چند دقیقه، از سرما جان سپرد. آنگاه «وانگ» لباسهای او را پوشید؛ او برای رسیدن به مقصد به اندازه کافی خوراک داشت. وی همواره آنچه را که تسو برای او انجام داده بود، با قدردانی به یاد می‌آورد.

یکی از کودکان وقتی این داستان را شنید، از پدر بزرگ پرسید: «آیا این داستان واقعی بود؟ آیا آدمهای نیکی مثل تسو وجود دارند؟ من هرگز به چنین انسانی برخورد نکرده‌ام. اکثر اطرافیان ما بی‌رحم و حیوان صفت هستند!»

پدر بزرگ در پاسخ گفت: «تصور نمی‌کنم که با «تسو»های بسیاری برخورد کنی! اما یک بار شنیدم که مرد سفید پوستی داستانی را در مورد روزگاران گذشته و مربوط به سرزمینی دوردست تعریف می‌کرد. مردی با حلم و فروتنی جاننش را همچون بره‌ای برای نجات بسیاری فدا کرد. مرد سفید پوست گفت که به همین دلیل است که در خط چینی علامتی که برای مفهوم «عدالت» به کار می‌رود یک "I" است که روی آن تصویر یک «بره» را می‌کشیم؛ و گفت که ما به‌واسطه این موجود نیک نجات یافته‌ایم. اما من بی‌سواد هستم و چیز زیادی از حرفهای او نمی‌فهمم. به‌رحال ای فرزند، خوب است که تو هم تسو را سرمشق زندگیت قرار دهی.»

«خدا که در زمان سلف به اقسام متعدد و طریق‌های مختلف به وساطت انبیا به پدران ما تکلم نمود...» (عبرانیان ۱:۱).

## ۲۸ مارس

«لکن تا به مرگ امین باش تا تاج حیات را به تو دهم.» (مکاشفه ۲: ۱۰)

(سی. تی. استاد) (C. T. Studd) در سال ۱۹۰۸ در لیورپول اعلان عجیبی را مشاهده کرد که طنز آن توجهش را جلب نمود: «آدمخواران خواهان مبشرینی هستند.» وی وارد سالن تجمع شد. کارل کیم حکایت سفرش را به آفریقا و مطالب مربوط به قبایلی را تعریف می‌کرد که هرگز ماجرای عیسی مسیح را نشنیده بودند. کاشفان با وجود اینکه می‌دانستند که آن مناطق محل سکونت آدمخواران است، به آنجا رفته بودند. شکارچیان، مبلغین مذاهب دیگر، تجار اسلحه و الکل، افسران اروپایی و دانشمندان زندگی خود را به مخاطره انداخته بودند، اما هیچ مبشر مسیحی هرگز به آنجا نرفته بود تا در مورد عیسی صحبت کند.

«استاد» از خود پرسید که چرا مسیحیان به آن مناطق نرفته‌اند. خدا در پاسخ گفت: «چرا خود به آنجا نمی‌روی؟» «استاد» کار تبشیری طولانی مدتی را در چین و هندوستان پشت سر گذاشته بود. ولی با وجود اینکه بیمار بود، عازم آفریقا شد و آدمخواران را به سوی مسیح هدایت کرد.

همواره اشخاص، قبایل، و کشورهایی وجود دارند که از شکنجه و کشتار مسیحیان لذت می‌برند. امروزه ممکن است که زندگی خود را در بین مردم عصر حجر آمریکای لاتین، فیلیپین و گینه پاپوا از دست بدهید. متعصبین مسلمان همیشه آماده هستند که مسیحیان را بکشند. ایشان طی همین قرن در ترکیه و لبنان تعداد کثیری را کشتند. کمونیستها آماده‌اند تا هر که را که جرأت کند کتاب مقدس را به کشورهای کمونیستی ببرد زندانی کنند. قبایل عقب مانده و دور افتاده همچنان در آفریقا وجود دارد. به آنجا بروید حتی اگر پیر و بیمار هستید. اگر هم نمی‌توانید بروید، با دعا و پشتیبانی مالی، به کسانی که به آنجا می‌روند، کمک کنید.

باشد که همگی برای مسیحیانی که در مناطق پرخطر، جان برکف، بشارت می‌دهند، می‌کنند، دعا کنیم.

در سال ۱۹۶۴، Kingese، حاکم دیوانه Stanleyville و دیگر رهبران Sambi عهد بستند که به تعالیم مذهبی در کشورشان پایان بخشند و نام خدا را از کنگو پاک کنند. در یک دهکده، هر کسی که به جای لنگ، شلوار پوشیده بود کشته شد. در Kindu، شورشیان، در مقابل مجسمه لومومبا آنقدر جسد سوزاندند که پیاده‌رو در اثر حرارت دائمی ترک برداشته بود. در Paulis، شاهدان عینی تلفات را چهار هزار نفر برآورد کردند. برخی در اثر قطع دست و پا مردند و به عده‌ای بنزین خوراندند و آنها را آتش زدند.

بیست عضو یکی از گروه‌های میسیونری و نه عضو از سایر گروه‌ها به عنوان شهید جان سپردند. هفتاد نفر از مبشرین کاتولیک نیز در این سرزمین جان خود را از دست دادند. همه آنها برای مسیح و به خاطر حماقت اعطای استقلال به مردمی که در مرحله طفولیت به سر می‌بردند، کشته شدند.

تنها تسلی مبشرین این است که می‌دانند که بسیاری از اهالی کنگو در تعهد خود نسبت به مسیح علی‌رغم ترور و وحشت استوار ایستاده‌اند.

خوشه‌های گندم به زمین افتاده، مردند و سرمشق آنها حصادی از جانهای تازه‌ای برای مسیح بیار آورد. همه ما خوانده نشده‌ایم که شهید شویم، اما می‌توانیم همکار شهیدان مسیحی باشیم. ما باید مسیح را همانند ایشان با تمامی دل محبت نماییم و به نیابت آنان در دعا، در اندوه، تجربه‌ها و ظفرهایشان شرکت جویم. باشد که مرتباً برای آفریقا شفاعت کنیم.

«نیت سینت» (Nate Saint) یکی از پنج مبشری که در جنگلهای اکوادور در سال ۱۹۵۶ شهید شد، پیش از ترک Quito، موعظه همدار دهنده‌ای در مورد ایثار ایراد کرد. وی گفت: «طی جنگ اخیر آموختیم که برای رسیدن به هدفمان باید بخواهیم که از خود مایه بگذاریم، و بسیاری، با فدا کردن جان خود، بهای آزادی ما را از اسارت سیاسی پرداختند... ما می‌دانیم که هنگامی که کشورمان از ما می‌خواهد که بهای آزادی را پردازیم، تنها یک پاسخ وجود دارد - با اینحال هنگامی که خداوند عیسی از ما می‌خواهد که بهای تبشیر جهانی را پردازیم، غالباً پاسخ ما سکوت است. می‌گوییم که نمی‌توانیم برویم زیرا که بهای آن بسیار سنگین است... مبشرین دائماً از خود مایه می‌گذارند و ایثار می‌کنند.»

سپس وی به میان سرخپوستان Auca اعزام شد. مبشرین می‌دانستند که آنها وحشی‌اند، لذا از «تاکتیک یعقوب» استفاده کردند. هنگامی که برفراز سرزمینشان پرواز می‌کردند، هدایایی را به پایین پرتاب کردند. ایشان نیز به نوبه خود هدایایی دریافت کردند. در آخرین پرواز، بومیان طوطی زیبایی را در کیسه‌ای ریسمان‌دار که از هواپیما پایین فرستاده شده بود، نهادند.

سپس پنج مبشر در بین «اکا»ها فرود آمدند. «سینت» نیز یکی از ایشان بود. ابتدا از ایشان استقبال خوبی به عمل آمد، اما روز بعد همگی کشته شدند. «بتی الیوت» همسر یکی از شهیدان، همان شب چنین نوشت: «هیچ چیز در دل "جیم" فروزان‌تر از این نبود که نام مسیح در میان آکاها برده شود.»

یک قوم، یک قبیله، یک قشر اجتماعی را انتخاب کنید و برای خدمت به آن به‌خاطر مسیح، قلب خود را وقف نمایید. ممکن است که به‌عنوان مبشر خوانده نشوید که نزد آنان بروید، اما می‌توانید از طریق دعاها، اتان، اطلاع به دیگران در مورد کار ایشان، و کمک مالی، بَدَل به همکار مبشرین شوید.



آیا هرگز در مورد جانهای ابدی در سومالی، واقع در شمال غربی شاخ آفریقا، اندیشیده‌اید؟ در شنهای سومالی سنگ‌نوشته ساده‌ای با این مضمون به چشم می‌خورد: «مرلین گزو، ۹ فوریه ۱۹۲۹ - ۱۶ ژوئیه ۱۹۶۲. عیسی گفت: «هیچکس نزد پدر جز به وسیله من نمی‌آید. (یوحنا ۱۴:۶)»

«گزو» (Grove) یک مبشر بود. یک ملای مسلمان از روی خشم به او حمله کرده، دوازده ضربه چاقو به او وارد آورد. دوروتی، همسر گزو بعد از شنیدن سر و صدا، سراسیمه از خانه بیرون آمد و دید که شوهرش در حال مرگ است. قاتل به سمت او برگشته، ضربه چاقویی به ناحیه شکمش وارد کرد.

دوروتی قبلاً از خود سؤال کرده بود که آیا به عنوان مبشر در جای مناسبی قرار گرفته است، زیرا که مطمئن نبود که بتواند سومالیایی‌ها را دوست بدارد زیرا که ایشان را تنبل، متکبر، و آماده برای کشتن می‌دانست. اکنون که بر روی زمین در خون خود می‌غلطید، محبت جلجتا نسبت به سومالیایی‌ها در قلبش جاری شد. وی سلامت خود را باز یافت و دیگر در مورد دعوت خود شک نکرد.

سریع‌ترین راه برای مطمئن شدن از نجات این است که نوعی زحمت را به عنوان واقعیت نجاتتان تحمل کنید؛ و سریع‌ترین راه برای اطمینان حاصل کردن از خواننده شدتتان این است که صلیب خاصی را در ارتباط با این خواننده‌شدگی بر دوش بگیرید. اگر بتوانید نوعی بار سنگینی را به‌خاطر شوهر یا همسر یا دوستتان تحمل کنید، در این صورت همان شوهر، همسر یا دوستی را انتخاب کرده‌اید که می‌بایست انتخاب می‌کردید.

امروزه سومالی کمونیست است. آیا کسی هست که بخواهد از بهترین جنبه‌های وجودش مایه بگذارد تا سومالیایی‌ها نجات یابند؟

# ۱ آوریل

اول تیموتاؤس (۱۰:۶)

«طمع ریشه همه بدیهاست.»

اگر طمع و گناهان شخصی برخی از روحانیون مسیحی نبود، شاید اصلاحات مارتین لوتر و دو دستگی غیرقابل جبران مسیحیت هرگز به وقوع نمی پیوست. من همچنان در شگفت هستم که آیا اصلاحات کلیسا یک ضرورت بود یا نه.

کلیسا تداوم تجسم مسیح است. مسیح یعنی سر کلیسا همواره نظر بر آن دوخته است تا عملکرد نیکویی داشته باشد؛ لذا کلیسا نمی تواند بمیرد. حتی دروازه های جهنم نیز نمی تواند بر آن غالب شود.

با اینحال نهادهایی انسانی وجود دارد به نام کلیسا که پر از مردان و زنانی است که تولد تازه نیافته اند. آنها نیاز به اصلاح ندارند بلکه نیاز به تبدیل دارند. تولد دوباره می تواند هر انسانی را بَدَل به فرزند خدا کند.

در سطحی انسانی، رسوایی های بسیاری طی سالها در کلیسا به وقوع پیوسته است. بخشش نامه ها، و به همراه آنها سرنوشت ابدی جانها در معرض فروش نهاده شد. فرزندان نامشروع جیمز، پادشاه اسکاتلند، درحالی که هنوز طفل بودند، در ثروتمندترین دیرهای کشور به مقامات روحانی منصوب شدند. اعمالی نظیر این، اکراه عمومی را بر انگیخت و مطمئناً کار را برای هنری هشتم ساده تر ساخت تا علیه پاپ قد برافرازد و ملت خود را از سلطه روحانی رُم بگرداند، چون نمی توانست همسرش را طلاق دهد. هر دو جناح، مجازات مرگ را برای طرفداران جناح مخالف تعیین کردند. از یک سو، واتیکان متهم به طمع بود و از سوی دیگر پادشاه متهم به هوس رانی و شهوت. وقایع مشابهی در دیگر کشورها نیز رخ داده است.

امروزه ما باید به روحانیون و رهبران جماعت مذهبی مان نظری بیفکنیم و ببینیم که آیا اولویت های ایشان در زندگی مشخص است یا نه. از نفوذ مسیحی وقف شده خود استفاده کنید تا ایشان را در پندار و کردار مقدس نگاه دارید. کلیسای خود را برطبق الگویی که مسیح ارائه داده است تغییر دهید، اما قبل از هر چیز مطمئن شوید که فقط به یک نهاد انسانی تعلق ندارید.

به واسطه تولد دوباره بَدَل به عضوی از (کلیسای مجید) شوید (که لکه و چین یا هیچ چیز مثل آن نداشته باشد) (افسیان ۵: ۲۷).

## ۲ آوریل

«خدا نیز... نامی را که فوق از جمیع نامهاست بدو بخشید» (فیلیپیان ۲:۹)

بر برخی از انسانها نامهایی نهاده شده است که بر سرنوشتشان سایه می افکند. نام ولادیمیر در زبان روسی به معنی «حاکم جهان» است. تاریخ روسیه شاهد دو مرد بانفوذ بوده است که این نام را داشتند. در سال ۹۹۸ میلادی، ولادیمیر، شاهزاده کیو (Kiev)، مسیحی شد. از آنجا که می بایست میان آئین کاتولیک و آئین ارتدوکس یکی را انتخاب کند، رسولانی را به اروپا اعزام کرد تا ببیند که کدامیک از این دو آئین مناسب تر است. این فرستادگان تحت تأثیر موسیقی زیبای آئین ارتدوکس قرار گرفته، شاهزاده را بر آن داشتند تا این شکل از مسیحیت را بپذیرد. در نتیجه دستور داد تا همه اتباعش تعمیم گیرند و به کلیسای ارتدوکس بپیوندند.

حدود نهمصد سال بعد، ولادیمیر دیگری در روسیه چشم به جهان گشود. وی در سن شانزده سالگی ملحد گشت، آن هم در اثر یک اتفاق احمقانه. گناه یک مسیحی می تواند باعث شود که کسی که پرستنده خدا بوده، از خدا متنفر شود. ماجرا از این قرار بود: ولادیمیر لنین همانند بسیاری از جوانان همسن و سال خود، برای مدتی از رفتن به کلیسا غافل شد. و روزی شنید که پدرش از یک کشیش سؤال می کند که در این مورد چه باید بکند. کشیش در پاسخ گفت: «او را بزنید؛ اگر نیامد، باز هم بزنید.» لنین خشمگین، صلیب را از گردنش به در آورد و تصمیم گرفت که دیگر هیچ سروکاری با مذهب نداشته باشد. او اکنون از مذهب متنفر بود. در نتیجه انقلابی که او به راه انداخت، میلیونها مسیحی کشته شدند. شاید اگر کشیش پاسخ خردمندانه تر و محبت آمیزتری داده بود، این اتفاق هرگز نمی افتاد.

عاقلانه این است که بدانیم که یک کلمه از جانب ما می تواند روحی را احیا کند و یک حرف خطا می تواند باعث نابودی آن شود.

شاهزاده ولادیمیر نتوانست تمامی مردم تحت حکومت خود را شاگرد مسیح کند. لنین نیز نتوانست تمام خلق را ملحد سازد. در هر حال، هیچیک از ایشان «ولادیمیر»، یعنی حاکم جهان، نشد. تنها یک نفر چنین مقامی را داراست و آن عیسی مسیح است. او سلطنت خواهد نمود و در برابرش همه زانوان خم خواهد شد.

# ۳ آوریل

(رومیان ۱:۱۲)

«بدنهای خود را قربانی زنده بگذرانید.»

طی جنگ ویتنام، کاهنان بودایی که دیدند مذهبشان به مخاطره افتاده است، خود را آتش زدند. دو راهب بودایی بر روی کاهنشان بنزین ریختند و درحالی که هزاران نفر زانو زده صحنه را نظاره می‌کردند، اقدام به خودکشی آئینی نمود. «یان پولاک»، مسیحی چک، و «بروسویتس» شبان انجیلی آلمان شرقی نیز به‌عنوان اعتراض به بی‌عدالتی کمونیستی اقدام به انتحار نمودند.

مسیحیان می‌توانند درسی از این موضوع بگیرند. خودکشی در مفهوم جاری کلمه به‌طور عادی توسط مذهبمان قدغن شده است، اما ما همگی باید خود را به‌عنوان قربانی زنده برای تنها هدفی که واقعاً ارزش دارد فدا کنیم.

مرگ عیسی را می‌توان یک خودکشی پیچیده تلقی کرد. وی گفت، «من جان خود را می‌نهم... کسی آن را از من نمی‌گیرد بلکه من خود آن را می‌نهم» (یوحنا ۱۷:۱۰، ۱۸). به‌نظر می‌رسید که او تمام سعی خود را می‌نمود تا خشم نهایی دشمنانش را برانگیزد. وی تمام انگیزه‌هایی را که انسان را به زندگی امیدوار می‌سازد، در خود نفی کرد. گفت که حتی نباید به زنی به دیده شهوت نگاه کنید! باشد که سخن شما آری، آری و نه، نه باشد تا هرگونه شایعه و انتشار اکاذیب را ناممکن سازد! دروغ‌نگوید حتی به قیمت جان خود! مسیح برخی از معجزاتش را در روز سبت انجام داد، باوجود اینکه می‌دانست که این امر چقدر دشمنانش را خشمگین می‌ساخت. او خواهان این بود که مصلوب شود، زیرا که می‌دانست مرگش تنها وسیله نجات نوع بشر است.

مسیحیان نیز علیه معیارهای این جهان گام برمی‌دارند، زیرا آنان نیز خواهان این هستند که به‌واسطه برداشتن صلیب روزانه خود قربانی شوند.

«با مسیح مصلوب شده‌ام ولی زندگی می‌کنم، لیکن نه من بعد از این بلکه مسیح در من زندگی می‌کند.» (غلاطیان ۲:۲۰).

## ۴ آوریل

«آنکه در اندک امین باشد در امر بزرگ نیز امین بود.» (لوقا ۱۶: ۱۰)

اگر بر این باور باشیم که با پرداخت ده یک وظیفه مالی مان را نسبت به خدا به جا آورده ایم، خود را فریب داده ایم. مسیحیان دریند که تحت آزار قرار داشتند و در عرض هفته یک برش نان و سوپی محتوی قطعات سبب زمینی کثیف دریافت می کردند، ده یک خود را می پرداختند. ایشان هر ده هفته یکبار، قطعه نانشان را به کسی که بیمار یا ضعیف تر از ایشان بود می دادند. اما ماجرا به همینجا ختم نمی شد. ایشان می دانستند که مسؤولیت انسان درقبال صد درصد دارایی اش می باشد. بسیاری از مسیحیان نان خود را هر سه یا پنج هفته می دادند. برخی اصلاً هیچگاه نان نمی خوردند و آن را همواره به کس دیگری می دادند و خود به سوپ کثیف اکتفا می کردند.

نه تنها ده درصد بلکه کل پول ما متعلق به خداست. حقیقت ندارد که بعد از پرداخت ده درصد، می توانیم با باقیمانده هر کاری که میل داریم بکنیم. ما باید برای هر ریالی که خرج می کنیم به او حساب پس بدهیم. یک تاجر در حال مسافرت نمی تواند از چنین حسابی یک پالتوی پوست برای همسرش بخرد. ما نیز اجازه نداریم که برای تجملات از این حساب برداشت کنیم.

آیا وجدانتان آسوده است؟ آیا می توانید خود را در حضور خدا به خاطر مخارجی که صرف خوراک و لباستان در جهانی گرسنه و برهنه می کنید، توجیه نمایید؟ آیا در شرایطی که گروههای تبشیری حتی یک دلار ندارند که کتابمقدس را در محل خدمتشان توزیع کنند، می توانید بناهای مجلل کلیساها، لباسهای دسته های کر، و نیمکتهای چرمی را توجیه کنند؟ آیا می توانید مخارج خود را در خرید لوازم آرایش یا در سرگرمیها توجیه کنید؟ آیا قادر خواهید بود که در روز داوری به چهره عیسی نگریسته، به او بگویید: «آیا پول خود را به خوبی صرف کرده ام؟» و او به شما بگوید: «آفرین ای غلام نیک متدین؟»

## ۵ آوریل

---

«پس موسی به خداوند گفت: ای خداوند، من مردی فصیح نیستم.»  
(خروج ۴: ۱۰)

---

«ریچارد هِکس» با دستان و پاهای فلج به دنیا آمد. دستانش بعد از یک عمل جراحی کاملاً عادی می‌نمودند، اما کوچکترین قدرتی در آنها نبود.

این امر مانع از این نشد که وی آرزوی بزرگ خود یعنی نقاش شدن را متحقق نسازد. مدت هفت سال در مدرسه نقاشی حضور یافت و سپس معاش خود را از همین راه نقاش تأمین کرد، درحالی که قلم مو را با دندان می‌گرفت. برخی از نقاشی‌های او آنقدر زیبا هستند که در قصر باکینگهام آویخته شده‌اند.

موسی با وجود اینکه مشکل تکلم داشت، بَدَل به واعظی بزرگ گشت. راحاب، یک قدیس و جدۀ خداوند شد، گرچه در ابتدا فاحشه‌ای در بین قومی کافر بود. پطرس درحالی که طبیعتاً ترسو بود، یک شهید گشت. ابتدا او را می‌بینیم که در برابر کنیزی که قادر نبود به او صدمه‌ای بزند، می‌لرزد. اما همین مرد بعد از قیام در بازار می‌ایستد و حکام قوم و انبوه جمعیت را به مبارزه می‌طلبد. تاریخ به ما می‌گوید که وی مآلاً برطبق درخواست خود برای خداوند مرد، درحالی که او را به‌طور معکوس به صلیب کشیدند. مسیحی که مرتکب به زنا و قتل باشد، احتمالاً آمیدی نخواهد داشت که بتواند بار دیگر برای خداوند خود مفید واقع شود. اما داود توبه کرد و مزامیر زیبایی را سرود که باعث تقویت روحانی ما می‌باشند. سلیمان در ورطۀ بت‌پرستی و بسی‌قیدی اخلاقی سقوط کرد، اما بَدَل به مؤلف سه کتاب از کتب کتاب مقدس شد.

هیچ نقص جسمانی، عقلانی یا اخلاقی وجود ندارد که نتوان بر آن فائق آمد. اگر دست ندارید، با دندان نقاشی کنید، اما تصاویری برای خداوند بکشید.

## ۶ آوریل

«با هم یک فکر کنید و همان محبت نموده، یک دل بشوید و یک فکر داشته باشید.»  
(فیلیپان ۲:۲)

گناه انسان، تاریخ مسیحیت را لکه دار کرده است، عالم مسیحیتی که می توانست بس زیبا باشد اگر کسانی که حامل نام مسیح بودند، از احکام استاد خود پیروی می کردند. تفتیش عقاید کاتولیکها بسیار فجع بود، اما پروتستانها نیز می توانستند به همان اندازه بی رحم باشند.

علیاحضرت ملکه انگلستان، الیزابت اول، اسقف پلانکت را به خاطر اعتقادات کاتولیکی اش محکوم به مرگ کرد. وی دستور داد تا او را به طور نیمه کاره حلق آویز کرده، سپس از دار پایین آورند و بعد شکمش را بشکافند و درحالی که هنوز زنده است، اعضاء و احشایش را بسوزانند و سپس او را چهار قطعه کنند. کاتولیکها در جیووانی میکیالین پروتستان و چهار فرزندش را توقیف کردند. هنگامی که سه فرزند او را مقابل چشمانش قطعه قطعه می کردند، هر بار از او می پرسیدند آیا حاضر است اعتقادش را انکار کند و او هر بار امتناع می ورزید. وقتی که این پاسخ برای چهارمین بار از او پرسیده شد، یکی از سربازان، کودک را از پایش کشید و با یک ضربه، مغز او را پریشان ساخت. در ایام جنگ، کاتولیکها، هزاران اورتدوکس را در کروآسی کشتند. کشیسهای اورتدوکس، مسیحیان انجیلی را در رومانی شریانه آزار داده، آنها را تعاقب کردند و ایشان را به زندان انداختند. کشیسهها، کشتارهای دسته جمعی یهودیان را رهبری کردند. امروزه پروتستانها و کاتولیکها در ایرلند شمالی به نام آن کسی که محبت را حتی نسبت به دشمن توصیه کرده بود، یکدیگر را می کشند.

بیایید یکبار برای همیشه تصمیم بگیریم که هر نوع فکر کینه توزانه یا خصومت بار را نسبت به شخصی که مذهبی به غیر از مذهب ما دارد، ریشه کن سازیم. باشد که از کاربرد هر نوع سخن فتنه انگیز نسبت به مذهب دیگری برحذر باشیم. این امر ممکن است فردی غیر مسؤول را به اعمال خشن و حتی قتل وادار کند. اختلافات مذهبی را باید در محبت مورد بحث قرار داد. هرگاه که به نظر آید که اختلافات آشتی ناپذیرند، هر یک از طرفین باید اعتقادات خود را بر پایه کلام خدا حفظ کند. اما اعلی ترین حکم محبت است.

## ۷ آوریل

---

«پس از همه چیز اول، سفارش می‌کنم که صلوات و دعاها و مناجات و شکرها را برای جمیع مردم به‌جا آورید، به جهت پادشاهان و جمیع صاحبان منصب.»  
(اول تیموتاؤس ۲: ۱، ۲)

---

این آیات به ما نمی‌گویند که باید فقط برای حکام و دولت خود دعا کنیم. این همان کاری است که روحانیون انگلیسی، آلمانی، روسی و آمریکایی در جنگ دوم جهانی انجام دادند. با این کار، شخص می‌تواند به راحتی سربازان متعلق به ارتش کشور دیگر را بکشد. غلط است که فقط برای پادشاه یا رئیس جمهور خود دعا کنیم.

حکام و پادشاهان، طبقه خاصی از جامعه هستند که برای آنها باید دعا کنیم درست همانطور که برای گرسنگان و بیماران دعا می‌کنیم. لذا یک مسیحی وقتی دعا می‌کند، هم برای فرمانروای کشور خود دعا می‌کند و هم برای فرمانروای کشور همسایه و نیز برای رئیس یک قبیله بومی.

با دعا برای فرمانروایان خود و دوست داشتن ایشان حتی اگر ظالم باشند، قادر خواهیم شد تا «به آرامی و استراحت عمر خود را به سر ببرید» زیرا که فکر شورش و عصیان هرگز در ما نضج نخواهد گرفت. به‌علاوه با چنین نگرشی می‌توانیم خمیرمایه نیکویی در جامعه شویم. «بنابراین .... دعا کنید.»



# ۸ آوریل

---

«و مست شراب مشوید که در آن فجور است، بلکه از روح پر شوید.»  
(افسیان ۱۸:۵)

---

آمار زیر مربوط به یک کشور اروپایی است که کمترین شهرت فسق و فجور را داراست.

از جنگ جهانی دوم به بعد، مصرف مشروبات الکلی در سوئیس دو برابر شده است. تعداد الکلی‌ها از صد هزار نفر نفر به صد و سی هزار نفر رسیده است. بیست درصد جرائمی که به دادگاه کشیده می‌شوند، و ۲۳ درصد طلاقها ناشی از مصرف الکل بوده است. الکل مسبب یک سوم خودکشی‌هاست. هر ساله ۱۳۰۰ نفر در اثر زیاده روی در مصرف مشروبات الکلی روانه بیمارستانهای روانی می‌شوند. آمار سایر کشورها خیلی بدتر از این است.

کتاب مقدس در مورد مست محبت شدن صحبت می‌کند، یعنی آنچه‌آنچه از روح القدس پر شدن که به نظر آید می‌گساری کرده‌ایم. آیا کسی اثرات سوء چنین مستی مقدسی را دیده است؟

بنابراین، از شراب معجزه‌آسایی که عیسی در قانا به رسولان داد بنوشید. ممکن است که بسیاری از نشانه‌های مستی در شما ظاهر شود: می‌گساران شرابشان را می‌ستایند، شما نیز شراب خود را خواهید ستود؛ می‌گساران آواز می‌خوانند، شما نیز میلی مقاومت‌ناپذیر برای سرآیدن جلال نجات دهنده‌تان خواهید داشت؛ می‌گساران آماده نزع هستند، شما نیز مایل به مبارزه خواهید بود، حتی اگر بسیار ضعیف باشید، مبارزه با دشمنی نادیدنی و شریر.

من مخالفتی با مستی ندارم، اما به‌نظرم، الکل نوشیدنی نادرستی است. بیایید از شرابی بنوشیم که عیسی سخاوتمندانه به تشنگان می‌دهد.

# ۹ آوریل

«مجاهده کنید برای آن ایمانی که یک بار به مقدسین سپرده شد.» (یهودا ۳)

از اغماض در امور ایمان برحذر باشید. دو مدرسه را در نظر بگیرید که یکی توسط مردی خردمند اداره می‌شود و دیگری توسط مردی نادان. در مدرسه اول به کودکان آموزش داده می‌شود که ۲ به اضافه ۲ می‌شود ۴؛ و در دومی گفته می‌شود که ۲ به اضافه ۲ می‌شود ۳. آنگاه معلمی از راه می‌رسد که می‌گوید بهتر است با محبت با هم رفتار کنیم و راه حلی معتدل بیابیم چونکه نباید میان معلمین ریاضی اختلاف وجود داشته باشد. به توصیه او، هر معلم باید اندکی از موضع خود عقب نشیند تا هر دو بتوانند به یک نحو تدریس کنند. در نتیجه، از آن پس به کودکان آموخته می‌شود که ۲ به اضافه ۲ می‌شود ۳. بعد گفته می‌شود که هر کس که چنین راه حل محبت‌آمیز و مطبوعی را رد کند، یک متعصب و خرافاتی است و دیگر شایسته این نیست که معلم ریاضی باشد. نظرتان در مورد این حکایت چیست؟

مسیحیان وحدت را دوست می‌دارند اما نه به بهای فدای حقیقت. کلیسای مسیحی حقیقت قطعی را در اختیار دارد که مطمئن‌تر از ریاضیات است زیرا که توسط خود خدا آشکار شده است. از کیف پولم می‌توانم هر قدر که بخواهم به کسی پول بدهم، زیرا که پول از آن منست. اما از حقیقت خدا هیچ چیز نمی‌توانم ببخشم. ممکن است که بین مسیحیان در امور غیر اساسی تنوع نظرات وجود داشته باشد، همانطور که گل‌های ارکیده انواع مختلف دارند. گل رز هر رنگی که داشته باشد، همچنان گل رز است، اما نمی‌توانم بوته خار را به عنوان گل رز بپذیرم. محبت دلیل کافی برای این نیست که یک کلمه یا یک حرف کتاب مقدس نادیده انگاشته شود. می‌توانم با شخص مرتد محبت کنم، اما نمی‌توانم کفر و ارتداد را دوست بدارم.

مسیح خداست و انسان شد. از مریم باکره زاییده گردید و به خاطر گناهان ما مرد. او جسماً قیام کرد و به آسمان صعود نمود. هر کسی آزاد است که جز این را باور بدارد، اما در آنصورت نه خواهان وحدت با او هستم و نه گفت و شنود با او. معلمین ریاضیات در خصوص امور ریاضی با شاگردانشان دیالوگ و گفت و شنود نمی‌کنند. ایشان حقیقت را اعلام می‌دارند که باید پذیرفته شود. مسیحیان نیز حقیقت را اعلام می‌کنند. هر که آن را نپذیرد، هلاک خواهد شد.

نجات جوانان خیلی مهم‌تر از نجات شیوه قدیمی عبادت یا سرودهای قدیمی است که به آنها عادت کرده‌ایم. ما در جهانی زندگی می‌کنیم که در آن انقلابی در افکار و دلها پدید آمده است. سرودهای نو و شیوه‌های نوین عبادت سر برآورده‌اند. نسل قدیم مسیحیان احساس می‌کنند که مورد اهانت واقع شده‌اند، گویی که خدا به طرز جداً نشدنی تنها به آن آیین عبادی وصل شده است که ایشان از کودکی شناخته‌اند. آنان فراموش می‌کنند که آنچه که امروز کهنه است، در زمان خود نو بوده است.

موسیقی مصائب متای قدیس اثر باخ در روزگار خود پذیرفته نشد. و بعد از چند اجرا مدت یکصد سال به بوته فراموشی سپرده شد. اثر بزرگ هایدن یعنی عشاء ربانی برای ارگ از سوی بنیانگذار فرقه مذهبی سسیلیان آلمانی، توهین به مقدسات اعلام شد و درباره آن چنین نوشت: «این موسیقی در مقایسه با موسیقی خالص کلیسایی، شبیه به فاحشه‌ای است در برابر یک ملکه؛ یا همانند والسی است در مقابل مرگ مسیح!» کشیش مزبور خطاب به پاپ نوشت که به عقیده او این موسیقی بیشتر برای مجالس مناسب است: «ریتم‌های نظامی و پر سروصدای آن با صمیمیت جلسات عبادی کلیسا و فداکاری بر روی صلیب مطابقت ندارد.»

مبشرین در آفریقا بیان می‌کنند که دل نو ایمانان بعد از جایگزین شدن ارگ توسط طبلهای مانوس ایشان تا چه حد به وجد آمد.

دل خود را بروی موسیقی و مراسم کلیسایی که شخصاً آنها را نمی‌پسندید بکشاید چرا که ممکن است برای کسی که ذهنیت دیگری دارد سودمند باشد. حتی ممکن است کمک کنند تا دیگران، خداوند را بهتر تسبیح نمایند.

# ۱۱ آوریل

«همسایه خود را مثل خود محبت نما.»

(متی ۲۲: ۳۹)

تنها به این اکتفا نکنید که زیبایی این حکم را ستوده یا حتی آن را برای دیگران بازگو کنید. بهتر آنست که نشسته، بر روی ورق کاغذی نام همسایگانی که نیاز به محبت شما دارند بنویسید.

چه کسی در حالت محرومیت به سر می برد؟ چه کسی تنهاست؟ چه کسی از سوی همسر یا فرزندانش رها شده است؟ چه کسی بیرون رانده شده است؟

«اسکیکی فروم» از اعضاء مسلک بدنام «مانسون» هیچگاه مورد محبت والدینش نبود؛ عاقبت هم از خانه بیرونش کردند. هنگامی که عاجز و رها شده، بر لب جوی آب نشسته بود، «مانسون» که بعدها جنایتکار از آب درآمد، از کنار او رد شد و پرسید: «آیا نیاز به محبت داری؟ من تو را دوست دارم. با من بیا.» وی دنبال او روان شد و عضو فرقه شیطانی گشت که خود را در پشت سخنان فریبنده و محبت آمیز پنهان کرده بود. وی معتاد به مواد مخدر شد و به جان رئیس جمهور اسبق یعنی جراللد فورد سوء قصد کرد. اکنون او در زندان در حال محکومیت بسر می برد. به این بیندیشید که چه تفاوتی حاصل می شد اگر یک مسیحی در برابر این دختر گریان که کنار خیابان نشسته بود، ظاهر می شد و دوستی خود و محبت مسیح را به او نشان می داد.

همسایه شما که نیاز به محبت دارد، ممکن است که یک پناهنده خارجی باشد، ممکن است که یکی از گرسنگان آفریقا یا هندوستان باشد، ممکن است که یکی از کسانی باشد که در یک جزیره اقیانوس آرام، یا در کشور خودتان که ظاهراً مسیحی است، از مسیح بی خبر باشد. صبر نکنید که گفته «همسایه خود را دوست بدار» را همچون تابلویی در یک نمایشگاه نقاشی تحسین کنید، بلکه شروع به اقدام نموده، به طریقی عملی محبت کنید.

## ۱۲ آوریل

(متی ۱۹:۶)

«آنچه را خدا پیوست، انسان جدا نسازد.»

خدا از طلاق نفرت دارد (ملاکی ۲:۱۶). تنها یک علت اساسی برای طلاق وجود دارد و آن این است که انسان انگیزه واقعی برای ازدواج ندارد. ایشان به هنگام ازدواج، این قصد را نداشتند که کل زندگی شان را برای خیریت دنیایی و ابدی همسر خود فدا کنند، یا اگر چنین قصدی داشته‌اند، آن را به کلی فراموش کرده‌اند.

گاه باید بپذیریم که بهترین راه برای یک زوج، جدایی است، در غیر اینصورت، واقع بینانه عمل نکرده ایم. عیسی به مسأله زنا اشاره می‌کند و منظور او تنها یک مورد ارتکاب گناه نبوده بلکه شیوه زندگی دائمی همسر مطرح است. از طرفی هم نمی‌توانیم اجازه طلاق را محدود به این مورد بنماییم. در غیر این صورت شبیه به کسی خواهیم بود که از کتاب مقدس نقل قول «عشر دادن نعناع و شبت و زیره» (متی ۲۳:۲۳) را می‌آورد تا توجیه کند که نباید از سایر منابع درآمد ده یک داد. اقلام قید شده در این آیه تنها نمونه‌هایی از انواع مختلف درآمد هستند.

به همان ترتیب، تذکر عیسی در مورد زنا به عنوان انگیزه طلاق مبین آنست که باید انگیزه‌ای به همان اندازه مهم وجود داشته باشد تا طلاق صورت گیرد. شخص چه کار می‌تواند بکند وقتی که همسرش قماربازی قهار، یا معتاد به مواد مخدر یا مشروبات الکلی است، هنگامی که تربیت فرزندان را به مخاطره انداخته، خانواده را رها می‌کند، یا اینکه به‌طور علنی خشن و بی‌رحم یا همجنس‌باز است؟ اگر همسر خطاکار از اصلاح خود سر باز زند، انسان نمی‌تواند شریک زندگی او را وادار کند تا در بیماری او شرکت جوید. من هیچگاه زندگی خود را با کسی ادامه نخواهم داد که مرا وادار می‌سازد تا شریک جرم او باشم.

بهترین راه پیشگیری از طلاق، دعا و تمایل به باز کردن چشمان شخص و دعوت به تفکر عمیق است و نیز مشورت با افراد باتجربه در ارتباط با امور زناشویی و فرزندان. آمار نشان داده است که ازدواج دختران کمتر از بیست سال سه برابر بیشتر از کسانی که دیرتر ازدواج می‌کنند، منجر به طلاق می‌شود. یک بررسی آشکار کرده است که ۳۱ درصد دخترانی که بین سنین چهارده و هیجده ازدواج کرده‌اند، به هنگام ازدواج حامله بوده‌اند.

شما ای والدین، یکدیگر را محبت نموده، محترم شمارید، نه فقط به خاطر خوشبختی خودتان و پیشگیری از طلاق، بلکه همچنین به خاطر آنکه سرمشقی باشید برای فرزندانان تا بدانند که ازدواج چگونه باید باشد تا منجر به طلاق نگردد.

در ماداگاسکار، طی تمام دورهٔ آزار و شکنجهٔ بین سالهای ۱۸۳۶ و ۱۸۶۱، مسیحیان نه تنها از طریق مطالعهٔ مخفیانهٔ کتاب مقدس ایمان خود را زنده نگاه داشتند، بلکه کلیسا نیز تحت این تجربه ده برابر رشد کرد. قیائل کوه‌نشین فورمز که تا قبل از جنگ جهانی دوم اطلاعی از مسیحیت نداشتند، در برابر فشار نیروهای ژاپنی مقاومت کرده، بصورت جماعتهای مسیحی سر برآوردند که تنها براساس مطالعهٔ کتاب مقدس، بطرزی مستحکم بنا شده بودند. در کنیا، به هنگام رویارویی با خطر مائوئائو، فقط مسیحیانی که زندگی‌شان عمیقاً با کتاب مقدس پیوند خورده بود، در برابر تمام فشار برای ادای سوگند و پیمان کافرانگیکیویا مقاومت ورزیدند. دوام کلیساهای بومی بستگی به میزان وقفشان به کتاب مقدس دارد. سازمان کلیسا و حتی خادمین و کشیشان آن ممکن است نابود شوند، اما تا زمانی که مردم کتاب مقدس داشته باشند و آن را بخوانند، مصیبت، عواقب وخیمی نخواهد داشت.

در همه جا تعقیب و شکنجه وجود ندارد، اما در همه جا، دنیا با مسیحیت واقعی خصومت دارد. اگر می‌خواهیم که ایمانمان پابرجا بماند، باید کتاب مقدس را تفحص کنیم.

در چین سرخ کتاب «افکار» مائو، مهلک‌ترین کتابی که تاکنون از دهان جهنم قی شده است، به‌طور اجباری در هر خانه و هر خیابانی سراییده می‌شود. اراسموس، یکی از مترجمین بزرگ کتاب مقدس گفته است: «آرزو می‌داشتم که کشاورزان به هنگام شخم زمین بخشهایی از کتاب مقدس را بصورت سرود بخوانند.» با یکدیگر با مزامیر و کتاب مقدس صحبت کنید! نجات کلیسا در گرو این امر است.

خدا را شکر کنید که به قشر ممتازی تعلق دارید که خواندن را می‌دانند (یعنی فقط ۴۰ درصد بشریت). خدا را شکر کنید که به حلقهٔ خیلی محدودتر کسانی تعلق دارید که می‌توانند کتاب مقدس داشته باشند (در نیمی از جهان دسترسی به آن ممکن نیست). همچنین این امتیاز را دارید که می‌توانید یک کتاب مقدس بخرید (بسیاری از مسیحیان مشتاق در آمریکای لاتین، آفریقا و هندوستان پولی برای خرید کتاب مقدس ندارند). تفحص در کتاب مقدس را بَدَل به مشغلهٔ روزانهٔ خود کنید.

## ۱۴ آوریل

«زندگی می‌کنم لیکن نه من بعد از این، بلکه مسیح در من زندگی می‌کند.»  
(غلاطیان ۲:۲۰)

از بین تمامی نویسندگان کتاب مقدس، کسانی را به‌طور خاص دوست می‌دارم که نامشان ناشناخته است. موسی از «کتاب جنگهای خداوند» (اعداد ۱۴:۲۱) نقل قول می‌آورد. نویسنده آن کیست؟ یوشع (۱۳:۱۰) «کتاب یاشر» را قید می‌کند که به معنی «عادل» است. چه کسی ممکن است آن را نوشته باشد؟ پولس از یک شاعر یونانی نقل قول می‌آورد که گفته است «از نسل او [خدا] می‌باشیم» (اعمال ۱۷:۲۸). گفته‌ام او چنان ماهیت والایی دارد که فراسوی اهمیت نویسنده‌اش می‌رود.

هنگامی که مردم اشعار شما را بخوانند، این امر حکایت از زیبایی اثر شما دارد. اما هنگامی که یکی از رسولان مسیح از شاعری به‌عنوان مرجعی معتبر نقل قول می‌آورد تا پشتوانه استدلالش باشد، دیگر نیازی نیست که نام او را به‌خاطر بسپاریم.

چنین است جلال کسانی که سرودهای واقعی خدا را می‌نگارند، درست مثل اینکه اصلاً توسط انسان نوشته نشده‌اند. یک افسانه بودایی حکایت می‌کند که مردی چنان تصویر شاهکاری را از بودا نقاشی کرد که بعد از اتمام کار، تنها نقاشی برجای ماند. نقاش دیگر آنجا نبود. همان مطلب در مورد یک نویسنده، شاعر یا واعظ مسیحی و خادم غیررسمی که به‌عنوان یکی از نفرات لشکر مسیحیت به دیگران شهادت می‌دهد، صدق می‌کند. وی باید از خویشتن خویش دست برداشته، با وجود شنونده‌اش که آغاز به ایمان می‌کند وحدت حاصل نماید. او باید با مسیح که درباره‌اش نوشته یا صحبت می‌کند، یکی شود.

هنگامی که برای عیسی می‌نویسید، سخن می‌گویید، یا کاری انجام می‌دهید، به او اجازه دهید که دل شما را با روح مقدس خود پر نماید. ممکن است با این کار نام خود را از دست بدهید، اما ابدیت را به دست خواهید آورد. خدا بی آنکه از شما نام ببرد، از شما نقل قول خواهد کرد، زیرا که ازدواج عرفانی به‌وقوع خواهد پیوست و با او وحدت خواهید یافت.

# ۱۵ آوریل

«بزرگتر از اینها محبت است.»

(اول قرن تیان ۱۳:۱۳)

افسانه‌ای کهن می‌گوید که در ابتدا خدا بود و دو پرستو. یکی از پرستوها در گوش خدا زمزمه کرد که: «چیزی را خلق کن. ما باید درختانی داشته باشیم که بر روی آنها لانه بسازیم، و هوا داشته باشیم تا در آن پرواز کنیم، و سرزمینهای بسیار تا بتوانیم به آنها مهاجرت کرده و از آنها بازگردیم. زندگی در خلأ کسل کننده است.» پرستوی دیگر اینگونه جیک جیک کرد: «خدای من، دست به خلقت هیچ چیز نزن. یکبار که ماده، انرژی و حرکت را خلق کنی، چه کسی می‌داند که کدام مولکول به کدام مولکول می‌پیوندد. برخی پرندگان شکاری احتمالاً ظاهر خواهند شد و همه ما را خواهند خورد، ممکن است طوفانهایی بپا شود که ما را هلاک کند و که می‌داند چه چیزهای دیگری می‌تواند به وقوع بپیوندد. بگذار که همه چیز همانگونه که هست باقی بماند.» خدا پاسخ داد: «میل دارم بیافرینم. میل دارم موجوداتی حضور داشته باشند تا محبت خود را به ایشان ارزانی بدارم و ایشان نیز مرا محبت نمایند.»

پرستو بار دیگر هشدار داد: «یکبار که موجوداتی با احساسات، افکار و خلق و خویی متغیر خلق کنی، ممکن است که در لحظه‌ای دیگر تو را دوست نداشته باشند و از تو روگردان شوند. حتی یک خدا هم نمی‌تواند تمام احتمالات چنین آفرینش عظیمی را محاسبه نماید. بگذار تا همانطور که هستیم باشیم، یعنی تو و دو پرستو.» پرنده دیگر با اصرار گفت: «جهانی را خلق کن. قول می‌دهم که حتی اگر اوضاع جهان به بدی گراید، حتی اگر بدانم که پرندگان شکاری در کمینم نشسته‌اند و بچه‌های شرور برایم دام افکنده‌اند تا مرا بگیرند، باز هم جیک جیک کنم.»

به این ترتیب، خدا تصمیم گرفت که جهان را بیافریند. وی تمام مخاطرات محبت را به جان پذیرفت، مخاطراتی که هر کس به هنگام آغاز یک دوستی یا ازدواج و یا تحقق اندیشه‌ای نوین، باید تقبل کند. خدا تصمیم گرفت که محبت کند، و از آنجا که او محبت می‌کند، می‌آموزیم که ما نیز باید اعتماد کنیم، امیدوار باشیم، و به یکدیگر یاری رسانیم.

تنها شق مقابل محبت، عدم وجود است. اگر قرار باشد که محبت تماماً از جهان محو گردد، جهان دیگر وجود نخواهد داشت. در این مورد بیندیشید.



# ۱۶ آوریل

(فیلیپیان ۲:۱۴)

«و هر کاری را بدون مهمه و مجادله بکنید.»

شش مرد نابینا سعی کردند فیل را تعریف کنند. یکی، پهلوی او را لمس کرد و گمان برد که فیل یک دیوار است. دیگری گوش او را لمس کرد و پنداشت که فیل یک بادبزن است. سومی بر پای او دست کشید و تصور کرد که فیل ستون است. چهارمی خرطوم او را لمس کرد و فکر کرد که مار است و الی آخر. الان جزئی معرفت داریم (اول قورتیان ۱۲:۱۳).

حکایتی نقل شده است در مورد چند مرد نابینا که توسط خداوند شفا یافته بودند. ایشان در یک مهمانی دربارهٔ اینکه عیسی چگونه یک کور را شفا می‌دهد مباحثه می‌کردند. یکی گفت: «می‌توانم آن را از روی تجربهٔ شخصی بیان کنم، او صرفاً گفت: «ایمانت تو را شفا داده است!» دیگری اعتراض‌کنان گفت: «این همان عقیدهٔ پروتستانهاست که کارهای نیک را نادیده می‌گیرند. ایمان صرف کافی نیست. در ضمن، لمس عیسی بسیار مهم است.» نفر سوم افزود: «این کار باید دو بار انجام گیرد. اگر فقط یکبار چشمان شما را لمس کند، در آنصورت انسانها را مثل درختانی خواهید دید که در حال راه رفتن هستند.» نفر قبل با اصرار گفت که عیسی چشمان او را فقط یکبار لمس کرد و با وجود این، بینایی‌اش را به‌طور کامل بدست آورد. نفر چهارم گفت: «همگی تان حرفهای بی‌معنی زدید. عیسی با آب دهان و خاک گل درست می‌کند و آن را بر چشمتان می‌نهد، سپس باید بروید و خود را در حوضی در فلسطین بشویید. هیچ حوض دیگری هم فایده ندارد. هر چه که تاکنون گفتید، اوهام بوده است.»

به این ترتیب چهار مرد کور درگیر مشاجرهٔ سختی شدند و هر یک مبادرت به تشکیل انجمن خود کرد. یکبار عیسی سران چهار انجمن را گرد آورد و به ایشان گفت: «من همگی شما را شفا دادم، هر یک را به‌طریقی متفاوت. آیا برای شما بهتر نمی‌بود که برای تشکر از من به‌خاطر آنچه که انجام دادم، متحد می‌شدید؟ آیا اختیار این را ندارم که هر یک را به‌طریقی که صلاح می‌دانم شفا دهم؟ آنچه را که شما به‌عنوان خطای برادران محکوم می‌کنید، ممکن است که بهترین تجربهٔ شخصی مؤثر او با خداوند عیسی باشد.»

# ۱۷ آوریل

(زکریا ۴: ۶)

«نه به قدرت و نه به قوت، بلکه به روح من...»

یکی از دستداران نقاشی مدرن در یک روزنامه انگلیسی چنین نوشت: (این هنری است دموکراتیک. همه کس می‌تواند آن را ایجاد کند.) می‌توانید با قلم مو دو ضربه با رنگ زرد و سه ضربه با رنگ آبی بر روی بوم وارد کنیم و دور آنها را دایره‌ای قرمز رنگ بکشید. حتی لزومی ندارد که دایره گرد باشد. با خمیر یک بینی درست کرده، تصویر چشم دختری که از روزنامه بریده‌اید، بر روی بوم بچسبانید و آن را «آینده ظفر مندانۀ نوع بشر» بنامید. منتقدین به احتمال زیاد نقاشی شما را هیجان‌انگیز توصیف خواهند کرد. واقعاً هم هیجان‌انگیز است، اما در چه مورد هیجان بر می‌انگیزد؟

انسانهای بی‌استعداد و تعلیم نیافته به اصطلاح آثار هنری ایجاد می‌کنند. واعظینی بی‌استعداد نیز موعظه می‌کنند. در نتیجه بسیاری از کلیساها خالی می‌شوند. لوتر، موعظه را کانون جلسۀ عبادی نمود، در حالیکه عشاء ربانی قبلاً این نقش مهم را ایفا می‌کرد. او فراموش کرده بود که جهان به اندازه کافی واعظین خوب ندارد.

به مجسمۀ Pieta بنگرید. دو مجسمه به اندازه‌های طبیعی به صورتی توأم تراشیده شده‌اند. میکل آنژ سنگ را تراشیده، پیکر مردی بالغ را در کنار دوشیزه‌ای مجسم کرده است. دوشیزه بسیار جوانتر از پسرش به نظر می‌آید. وی زیبایی باکره را حفظ کرده است. در کنار او «مرد غمها» قرار دارد. چهره زن جوان آرام است و پارتاخیز آشناست. چنین هنرمندانی در گوشه هر خیابانی یافت نمی‌شوند. همچنین نمی‌توانید از طریق گذراندن امتحانات الهیاتی، سخنگویان کسل‌کننده را تبدیل به واعظینی نظیر یوحنا زرین‌دهان (John Chrysostom) نمایید.

پیش از اینکه در باره عیسی موعظه کنیم یا سخن بگوییم، او اول باید در دل ما زندگی کند و دوستش داشته باشیم. «زبان از زیادتی دل سخن گوید» (متی ۱۲: ۳۴). واعظینی که استعداد این کار را ندارند، باید شغل دیگری برای خود بیابند، یا اینکه با عطیۀ موعظه از نو متولد شوند. اما حتی یک انسان تحصیل‌نکرده و بدون استعداد سخنرانی، می‌تواند در مورد شخصی که خیلی دوستش دارد، به‌طور بسیار جذابی سخن بگوید؛ مثل مادرانی که با شور و شوق از هنرهای فرزندانشان تعریف می‌کنند. فقط کسانی باید در مورد عیسی موعظه کنند که او را بسیار دوست می‌دارند. در غیر اینصورت شهادت ما بر او شبیه به نقاشی مدرن خواهد بود. همه می‌توانند آن را انجام دهند، اما زیبا و معنی‌دار نخواهد بود. فصیح بودن در شهادت شخصی یا موعظه، بستگی به تحصیلات ندارد، بلکه وابسته به شور و شوق و غیرت روحانی است.

# ۱۸ آوریل

(یوئیل ۲: ۱، ۲)

«روز خداوند ... روز تاریکی و ظلمت است.»

خداوند به ما آموخته است که بگوییم: «ملکوت تو بیاید!» منظور او این نبود که این جمله را با حالتی سبک بگوییم. اگر قرار بود که ملکوت او هم امروز بیاید، معادل می شد با ورود تعداد کثیری از انسانها به درون آتش ابدی. هر که ایمان نیاورد، بر او حکم خواهد شد» (مرقس ۱۶: ۱۶). ایمانداران به مسیح اقلیت بسیار اندکی را تشکیل می دهند. دیگران، ابدیت خود را در کجا خواهند گذراند؟ معنی ظهور ملکوت برای کسانی که دوستشان می دارید، چه خواهد بود؟

غریب شدن در کار خواهد بود. برخی به سمت راست و بقیه به سمت چپ خواهند رفت. شاید عزیزان شما در سمت چپ قرار گیرند. آیا در اینصورت می توانید با تمام وجود بگویید که «ملکوت تو بیاید»؟ آیا می خواهید که بسیاری از اعضاء خانواده و ملت شما ابدیت را در جهنم سپری کنند؟

دعای «ملکوت تو بیاید» از این جهت به ما آموخته شد تا حس اضطراب و فوریت به ما القا شود. با توجه به اینکه هم معرفت و هم میل به آمدن آن را داریم، باید انجیل را با تمام قدرت خود در اطرافمان انتشار دهیم.

در مورد کتاب های مربوط به تفسیر نبوت های کتاب مقدس محتاط باشید. متوجه شده ام که هر کتابی که بیش از بیست سال از عمرش می گذرد، نادرست از آب درآمده اند. لوتر بر این باور بود که پیشروی ترکها به معنی پایان جهان خواهد بود. در مورد موسولینی گفته می شد که وی مردی است که سلطنت روم را که توسط دانیال پیشگویی شده بود از نو مستقر خواهد ساخت. هیتلر به عنوان وحشی که در مکاشفه از آن صحبت شده، تلقی می شد که همان شماره ۶۶۶ را بر خود دارد (مکاشفه ۱۳: ۱۸).

ما غالباً کنجکاوای ناسالمی را در خود داریم. هنگامی که خداوند در مورد عمارت معبد اورشلیم گفت که سنگی بر سنگی گذارده نخواهد شد مگر آنکه بزیر افکنده شود (مرقس ۱۳: ۲)، شاگردان خواهان دانستن جزئیات وقوع این امور شدند، به جای آنکه همچون ابراهیم و موسی شفاعت کنند تا مصائب پیشگویی شده به وقوع نپیوندند.

امروزه مسیحیان شادند که روح القدس در بسیاری جاها ریخته می شود. کسانی که عطایای او را دریافت می کنند، نباید فراموش کنند که بلافاصله بعد از نبوت مربوط به نزول روح در یوئیل ۲: ۲۸، ۲۹، داورهای هولناکی بر نوع بشر اعلام شده است. ما نباید صرفاً درصدد این باشیم که این نبوت ها را تعبیر نماییم، بلکه با داشتن روح و آگاهی از خطرات، باید بذل به شفیعانی شویم که از فجایع پیشگیری می کنند. با دعا می توان خدا را از مجازات گروه های مردم منصرف ساخت.

در طول اصلاحات کلیسا، توماس مونتزر (Thomas Muntzer)، لوتر را مسخره می‌کرد که کاتبی است معتاد به حروف مرده کتاب مقدس. وی به او لقب «بلعنده کتاب مقدس» را داده، می‌گفت: «یکصد هزار بار بلعیدن کتاب مقدس هیچ فایده‌ای ندارد». مکتب مونتزر بیشتر به برخورداری از روح القدس تأکید می‌ورزید. لوتر در مقابل می‌گفت که مونتزر گرچه روح القدس را دریافت داشته است، اما تا زمانی که از کتاب مقدس شاهد نیاورد، به او گوش فرا نخواهد داد.

لوتر در این مورد حق داشت. ژروم قدیس مدتها پیش نوشته بود: «ناآگاهی از کتب مقدس به معنی شناختن مسیح نمی‌باشد... کسی که کتاب مقدس را به خوبی می‌داند، گنجی است برای کلیسا.»

تضاد میان قرار داشتن تحت هدایت روح و تحت هدایت کتاب مقدس، امری است تصنعی، زیرا کسانی که به‌طور باطنی تحت تعلیم روح قرار دارند، یک نوع تسلیم شدگی کامل را درقبال کتب مقدس احساس می‌کنند و در می‌یابند که «اعتبار و سندیت آن در خود آن قرار دارد» (کالون).

یک شخص باید به اثبات برساند که رفتار و گفتارش واقعاً الهام یافته از روح القدس است. درمورد کتاب مقدس چنین نیازی وجود ندارد و آن نباید موضوع اثبات و استدلالهای عقلی واقع شود. ما آن را از دهان خدا به واسطه خدمت انسانها دریافت کرده‌ایم، که ورای قضاوت انسانی است. هنگامی که کتاب مقدس را با ایمان می‌خوانید، به درک خود خدا نائل می‌شوید. غلط است که به کتاب مقدس از این جهت اعتقاد داشته باشیم که دلائل و شواهد بیرونی، صحت آن را تأیید می‌کنند. ما کلام خدا را داوری نمی‌کنیم، کلام خداست که ما را داوری می‌کند زیرا که حقیقت مغلوب نشدنی است. مسیحیان تماماً مطیع آن می‌باشند. اجازه ندهید که هیچ روحی شما را از کوچکترین جزء آن جدا سازد.

«دنیای هرگز قومی اینچنین تشنه به خون و کینه توز همچون قوم یهود به خود ندیده است، قومی که همواره در فکر قتل و خفه کردن کافران هستند. هیچ امت دیگری بر روی زمین، همانند ایشان طمع کار نبوده و نخواهد بود، چنانکه نزول خواری نفرین شده ایشان گواهی می دهد.»

اینها سخنان مارتین لوتر می باشند. گفته های دیگری نیز نظیر این در نوشته های دیگر متفکرین مسیحی، پاپها و آباء کلیسا یافت می شود.

احساسات فراتر از صرفاً کلمات رفته اند. قوم یهود که تا این حد نفرت انگیز توصیف شده است، طی قرنهای توسط کسانی که خود را مسیحی می نامیدند، سلاخی شدند. هیتلر تعلیمات اولیه خود را در یک مدرسه کاتولیک دریافت کرد. احتمالاً وی بارها حکایات مربوط به قتل مسیح به دست یهودیان را شنیده بود. تعجبی ندارد اگر یهودیانی که بطرز غیر منصفانه ای مورد نفرت قرار گرفته اند، به مسیح ایمان نداشته باشند.

از سوی دیگر، کتاب مقدس می گوید که قوم یهود، پسر خدا را به جهان تقدیم کرد (رومیان ۹: ۵).

غریبه ای سرگردان که در یک روز طوفانی راه می پیمود، پالتوی خود را تنگ تر و تنگ تر به دور خود می پیچید. سپس خورشید با گرما و نور خود تابیدن گرفت و مرد سرگردان بالاپوش خود را در آورد. تنها محبت گرم مسیحی، «قوم برگزیده خدا» را که منحرف گردیده است هدایت خواهد کرد تا پیش داورهای خود را نسبت به عیسی رها کرده، او را به عنوان نجات دهنده شان بپذیرند. باشد که ما به عنوان مسیحی نور و گرمای خورشید عدالت را بر ایشان منعکس سازیم.

## ۲۱ آوریل

«روز سبت را یاد کن، تا آن را تقدیس نمایی.» (خروج ۲۰:۸)

بسیاری از تجار زندگی خود را صرف تلاشی دیوانه‌وار در انداختن پول می‌کنند که قسمت اعظم آن را حتی لازم هم ندارند (بهترین گواه آن ذخیره کردن پول در بانکهاست). این انباشت ثروت ایشان را قادر می‌سازد تا چیزهایی بخرند فقط برای اینکه مردمی را که دوست ندارند، تحت تأثیر قرار دهند؛ در حالیکه می‌توانند از خرید این چیزها صرف نظر کنند.

فایده این تلاش عنان‌گسیخته برای جمع‌آوری ثروت چیست؟

یکی از مهم‌ترین احکام خدا، حکم مربوط به استراحت است: روز سبت را همواره به یاد داشته باشید. از دنبال پول رفتن لحظه‌ای درنگ کنید. هیجان دائمی خود را برای انجام کار فرو بنشانید. تعهدات خود را مدتی رها کنید. از فشار زندگی کمی بیارامید. به خلوت رفته، استراحت کنید.

سبت، کهن‌ترین نهاد الهی است. حتی کافران نیز اهمیت آن را درک می‌کنند - آیا آن را از آدم فرا گرفته‌اند؟ حتی الامکان در بین کار به استراحت بپردازید، حتی در بین کارهای مهم. سقراط برای فراغت از تجربه‌های فشارآور به بازی با کودکان می‌پرداخت. در فرقه یسوعی‌ها قبلاً این قاعده وجود داشت که بعد از دو ساعت مطالعه، به مدت پانزده دقیقه استراحت کرده، به کارهای دیگری بپردازند. کاردینال ریشولیو برای تمدد اعصاب به ورزشهای سخت می‌پرداخت، نظیر مسابقه با خدمتکارش در پرش ارتفاع. به خود اجازه ندهید که قربانی میل به پول اندوختن هر چه بیشتر شوید. افزایش درآمدتان ممکن است یک ضرورت نباشد، بویژه اگر بر غم و غصه‌های شما نیز بیفزاید. وقتی را برای ورود به آرامش سبت اختصاص دهید. به تمدد اعصاب بپردازید. عیسی گفت: «بیاید نزد من ای تمام زحمتکشان و گرانباران، و من شما را آرامی خواهم بخشید» (متی ۱۱:۲۸، ۲۹). و مادامی که استراحت می‌کنید، او که حافظ اسرائیل است، نمی‌خواهد و به خواب نمی‌رود (مزمور ۱۲۱:۴).

کسانی که فلسفه مادی‌گرایانه زندگی را می‌پذیرند، بر این باورند که موجودیت فرد بعد از مرگ منقطع می‌شود. این عقیده در تضاد با اصل بقای انرژی است که اساس علم را تشکیل می‌دهد. انرژی متراکم در اتمهایی که بدن ما را شکل بخشیده‌اند، به‌هنگام مرگ از میان نمی‌رود. هنگامی که جسد تجزیه می‌شود، این اتمها ترکیبات دیگری را بوجود می‌آورند. همچنین انرژی حرارتی بدنم نیز از بین نمی‌رود، بلکه به کل انرژی دائمی عالم می‌پیوندد. هنگامی که بخاری سرد می‌شود، حرارت قبلی آن به اتاق منتقل شده است. این امر در مورد بدن من نیز که بدل به جسد سردی می‌گردد صادق است.

همچنین من دارای انرژی روحانی هستم، یعنی قدرت اراده، احساسات و خودآگاهی. هیچ نوع انرژی را نمی‌شناسیم که در این عالم محو شود. کوچکترین دلیلی وجود ندارد که ما را متقاعد سازد که انرژی روحانی یک استثنا خواهد بود. مرگ فقط می‌تواند آن را به بُعد دیگری انتقال دهد، ولی نمی‌تواند آن را نابود سازد.

ماکسول، فیزیک‌دان مشهور چنین نوشت: «پیشرفت علم ... شخص را بر آن می‌دارد که تمایز قطعی میان بخش قابل رؤیت وجود انسان که طبعاً از بین می‌رود و آنچه که "من" را تشکیل می‌دهد قائل شود و این باور را برگزیند که شخصیت انسانی به واسطه ماهیت و دعوت شدگی‌اش، در فراسوی مرزهای علم قرار دارد.» ما نمی‌توانیم درک کنیم که خودآگاهی چگونه می‌تواند بعد از آنکه مرگ پیوند آن را با مغز از هم می‌گسلد، وجود داشته باشد، زیرا مادامی که زنده هستیم، فکر و مغز به هم مربوطند؛ اما این عدم درک ثابت نمی‌کند که بعد از مرگ خودآگاهی از میان می‌رود.

گوته شاعر آلمانی گفته است: «اعتقاد من مبنی براینکه تا ابد زنده خواهیم ماند، ناشی از مفهوم فعالیت است. اگر از لحاظ انرژی تا آخر عمرم فعال باشم، طبیعت وقتی ببیند که بدنم دیگر نمی‌تواند بار روح را حمل کند، مجبور خواهد شد که شکل دیگری از هستی را برایم تدارک ببیند.»

ساعیانه به کارهای نیک ادامه دهید و نگران مرگ نباشید. خدا که برای کار کنونی، بدنی را به شما ارزانی داشته است، اگر کارتان مطبوع او واقع شود، به‌هنگام مرگ نیز بدن دیگری به شما اعطا خواهد کرد.

در باب ۳۱ اعداد گفته می‌شود که خدا چگونه پیروزی بزرگی را نصیب یهودیان در برابر قوم مدیان نمود. یهودیان غنایم بسیاری بدست آوردند. خدا به ایشان گفت که پنج پانصدم آن را به معبد تقدیم کنند. خدا فروتن است. مواقعی هست که تقاضای او بسیار اندک است.

هنگامی که پسر خدا جسم پوشید، آخور را به‌عنوان محل تولد انتخاب کرد و به‌عنوان طریق زندگی، اندوه را برگزید و شیوه مرگ او مصلوب شدن بود. وی دوازده مرد محقر را به‌عنوان شاگرد انتخاب کرد (اول قرن‌تیا ۱:۲۸). و به جهان اجازه داد تا گاهی توسط خونخواران اداره شود و برای خود گله کوچکی را نگاه داشت. شریان فاتح می‌شوند و مسیحیان متحمل زحمت می‌گردند.

اگر سؤال کنید که «چرا خدا فروتن است؟» پاسخ چنین خواهد بود که «بس گستاخانه است که خالق را مورد سؤال قرار دهیم. نپرسید چرا بلکه فقط جایگاه فروتنانه خود را در کنار خدای فروتنان اشغال کنید.»

کلیسای مسیح و مسیحیان واقعی هرگز از انجام کارهای بزرگ مغرور نمی‌شوند. ملکوت او از آن این جهان نمی‌باشد. در اینجا کارهای بزرگ متعلق به مستبدان و کلاه‌برداران است. موفقیت‌های خدا در این جهان همواره محقر است، زیرا که ظفر او در قلمرو روح است.

از انجام کارهای کوچک خود مسرور شوید.



## ۲۴ آوریل

«من که بیهوش، خدای تو می باشم، خدای غیور هستم.» (خروج ۲۰:۵)

نقاش بزرگ، وان گوک، هنگامی که بسیار بیمار بود، به برادرش چنین نوشت: «با خود عهد بسته‌ام که بیماری خود را هیچ بینگارم. هنر حسود است و نمی‌خواهد که بیماری را به او ترجیح دهیم، لذا آن کاری را می‌کنم که او می‌خواهد. وقت زیادی از دست رفته است و دست‌انتم بسیار سفید شده‌اند. افرادی مثل من اجازه ندارند که بیمار شوند یا حتی حرف بزنند. لذا تصمیم دارم که منظم‌اً از صبح تا شب نقاشی کنم.»

ما نیز خدایی داریم که همچون هنر حسود است. او نمی‌خواهد که ما از مشکلات، یأسها، شکستها و شرارتها گریخته، به دامان پریشانی عصبی یا بیماری روانی پناه ببریم. مسیحیان اجازه ندارند که به بهانه بیماری از انجام کار خود طفره روند. بیماری روحانی نباید وجود داشته باشد.

مردی میکل آنژ را که در حال تراشیدن مجسمه‌ای بود، نظاره می‌کرد. از او پرسید: «چه می‌کنی اگر چکشت بینی مجسمه را کمی بیش از حد لازم بتراشد؟»

میکل آنژ پاسخ داد: «چنین چیزی اتفاق نمی‌افتد.»

مرد با اصرار گفت: «فرض کنیم که این اتفاق بیفتد. آیا می‌توانی اشتباه را ترمیم کنی؟»

مجسمه‌تراش بار دیگر گفت: «این اتفاق نمی‌افتد.»

مرد نمی‌توانست درک کند و گفت: «اگر اتفاق افتاد، چه؟»

میکل آنژ با عصبانیت فریاد زد: «ساکت باش و مرا تنها بگذار! این اتفاق نمی‌افتد!»

«هر که در وی [عیسی] ثابت است، گناه نمی‌کند» (اول یوحنا ۳:۶)، بدین معنی که هرگز به خود اجازه نمی‌دهد که به خاطر گناه یا مشکلات، از هنر و دعوت خود دست بکشد. وی سلوک خود را در طریق خداوند ادامه می‌دهد. خداوند غیور است. وی حامد نمی‌پذیرد و به ما اجازه نمی‌دهد که در گناه، اندوه یا تنبلی غوطه‌ور شویم.

## ۲۵ آوریل

«چونکه ما نیز چنین آبرِ شاه‌دان را گرداگرد خود داریم...» (عبرانیان ۱:۱۲)

از یک زندانی مسیحی در کوبا خواسته شد که اظهاریه‌ای را امضاء کند که حاوی اتهاماتی علیه برادرانش بود که منتهی به دستگیری‌شان می‌شد. وی گفت: «زنجیرها مانع از این می‌شوند که این را امضاء کنم.»

افسر کمونیست در پاسخ گفت: «اما تو که زنجیری به دست و پا نداری.» مسیحی گفت: «چرا من در بند هستم، در بند زنجیرهای شاهدانی هستم که طی قرن‌ها زندگی خود را برای مسیح داده‌اند. من با چنین زنجیری بسته شده‌ام و آن را نخواهم گسست.»

توماس آکوئیناس بعد از آنکه شهادت را بزرگترین گواه محبت تمام عیار نامید، اضافه کرد: «کلماتی که توسط شهیدان در حضور صاحب‌منصبان ادا می‌شود، کلمات انسانی یعنی بیان ساده‌ی یک اعتقاد انسانی نمی‌باشند، بلکه کلماتی هستند که توسط روح‌القدس از طریق اقرارکنندگان عیسی ادا می‌شوند.»

از شهیدان بیاموزید. شما نیز در چنین زنجیری بسته شده‌اید.

وفادار بمانید!

نیول سادونایت (Nijole Sadunaite) یک بانوی مسیحی جوان در حضور دادگاه لیتوانی، بعد از آنکه به‌خاطر ایمانش محکوم شده بود، چنین گفت: «این خوشترین روز زندگی من است. من به‌خاطر حقیقت و محبت به انسانها محاکمه شده‌ام. سرنوشتی ظفرمندان‌ای یافته‌ام که دیگران به آن غبطه خواهند خورد. محکومیت من پیروزی من خواهد بود. تنها تأسفم از این است که کار اندکی برای انسانها کرده‌ام... باشد که یکدیگر را دوست بداریم تا خوشبخت شویم. کسی خوشبخت نیست که انسانها را دوست نمی‌دارد... ما باید گناه را محکوم کنیم، اما انسان را حتی اگر در اشتباه باشد دوست بداریم. این را فقط می‌توانید از مکتب عیسی مسیح بیاموزید.»

این است درسی که روح‌القدس به‌واسطه زجرهای مسیح به شما می‌دهد. آن را در زندگی خود به کار برید.

«ثمره روح محبت است ... که هیچ شریعت مانع چنین کارها نیست.»  
(غلاطیان ۵: ۲۲، ۲۳)

بیش از یک سوم جهان تحت سلطه کمونیسم می‌باشد. یکی از اهداف کمونیستها ریشه‌کن ساختن مذهب است و در اکثر کشورهای بلوک شرق کتاب مقدس بصورت قاچاق توزیع می‌شود. آیا درست است که مسیحیان گاهی دست به کارهای غیر قانونی بزنند، کارهایی که عموماً برخلاف معیارهای اخلاقی پذیرفته شده است؟

خدا به کاهنان اعظم یهود قول داد که از بین دو کروبی تابوت عهد، واقع در هیکل، با ایشان صحبت کند. و ایشان در امان بودند. مسیح نیز پیش از اینکه ورودش را به ایشان اعلام کند، هرگز مبادرت به آمدن نمی‌کرد. رئیس هیچ کشوری بدون اطلاع از کشوری دیگر بازدید نمی‌کند بدین سان فرماندار رومی نیز احساس ایمنی می‌کرد زیرا که پادشاه یهود نیز ظهور نمی‌کرد مگر آنکه به او اطلاع دهد.

اما یک شب، «نور عالم» به‌طور «قاچاق» بصورت نوزادی از باکره‌ای مقدس در سرزمین فلسطین زاده شد، چیزی که برخلاف معیارهای اخلاقی پذیرفته شده و قوانین زیست‌شناسی است.

سپس مصلوب گردید و مدفون شد و مأموران حکومتی قبر او را مهر و موم کردند. همه خوب می‌دانستند که هیچکس نباید مهر حکومتی را بشکند. اما فرشتگان مشمول قوانین بشری نیستند. فرشته‌ای بی‌اعتنا به مهر، سنگ قبر را غلطاند.

آیا به عیسی توصیه می‌کردیم که قانون را رعایت کرده، و در قبری که مقامات آن را مهر و موم کرده بودند باقی بماند؟ عیسی «به‌طور قاچاق» از قبر بیرون آمده، دوباره به زندگی بازگشت.

برخی گمان می‌برند که نباید قوانین مستیدان کمونیست را نقض کنیم. اما عیسی قانون جاذبه را «نقض» کرد و به آسمان صعود نمود.

آگوستین اصلی را تعلیم داد که در تمام حوزه‌های زندگی معتبر است: «اگر محبت خدا در دلت باشد، هر چه می‌خواهی بکن!»

آناتولی کرازنوف-لویتین (Anatolii Krasnov - Levitin) نویسنده اتحاد شوروی چنین گفت: «محبت و خشم خواهرند. هر جا که خشمی نباشد، محبت نیز وجود ندارد. سخنان انبیای قدیم پر از قهر و غضب تند بود زیرا که دل ایشان مملو از محبتی نیرومند در قبال قومشان بود و محبت، غضب را نه تنها علیه کسانی که به قومشان ستم می‌کردند، بیار می‌آورد، بلکه در مورد خود قوم نیز که در طرق راستی سلوک نمی‌کردند ظاهر می‌ساخت. همچنین در سخنان نجات‌دهنده مان در مورد کاتبان و فریسیان، خشم و غضب شدیدی به چشم می‌خورد... کسی که در برابر گناه، احساس بی‌زاری و خشم نمی‌کند، فاقد احساسات مسیحی یا حتی انسانی است.

مشفق بودن با خاطیان همواره خردمندانه‌ترین رفتار نمی‌باشد. ایشالوم مرتکب قتل شد. وی غلامانش را بر آن داشت که برادرش امنون را بکشند (دوم سموئیل ۱۳: ۲۸). بعد از ارتکاب چنین قتلی، ایشالوم از حضور داود پادشاه گریخت. تبعید، تنبیه مناسبی برای کسی است که خود مجری قانون شده، کسی را می‌کشد که از سوی تنها قاضی یعنی پادشاه محکوم به مرگ نشده است. می‌بایست ایشالوم در همان تبعیدی که خود برگزیده بود، رها می‌شد.

اما در عوض، داود به توصیه نامناسب گوش فرا داد و قاتل را که هیچ نشانی از توبه و تغییر شیوه زندگی در او مشهود نبود، بخشید. او حتی خود را آنقدر فروتن نساخت تا عذرخواهی کند. لذا ایشالوم دوباره در اورشلیم از مقام بلندی برخوردار گردید و آزادانه شورش خونینی را علیه پدرش، داود سازماندهی کرد. خون بسیاری ریخته شد و حزن و اندوه همه جا را فرا گرفت. اگر داود در این مورد به جای ملایمت، غضبی مقدس از خود نشان می‌داد، می‌توانست به راحتی از خونریزی اجتناب ورزد.

هر کسی باید بهای گنااهش را بپردازد، مگر آنکه به واسطه تولد دوباره بدّل به شخصی جدید شود، تولد دوباره‌ای که ناشی است از اعتقاد به اینکه عیسی تاوان گنااهش را پرداخته است. چنانکه مکتوب است: «تأدیب سلامتی ما بر وی آمده» (اشعیا ۵۳: ۵). تنها در آن هنگام است که تضمین داریم که نیکویی مورد سوءاستفاده قرار نخواهد گرفت.

## ۲۸ آوریل

(یوحنا ۱۱: ۳۹)

«عیسی گفت: سنگ را بردارید...»

در شهر کوچکی، راننده اتومبیل نعش کش شخصی بی ایمان بود. شبان کلیسا بارها سعی کرده بود تا او را به راه خدا بیاورد اما موفق نشده بود. یکی از روزها اتومبیل شبان در تعمیرگاه بود و او می بایست مراسم ترحیمی را برگزار کند. لذا در اتومبیل نعش کش در کنار راننده نشست و بار دیگر سعی کرد تا راننده را بسوی ایمان رهنمون شود.

او سخن را اینطور آغاز کرد: «آقا، کتاب مقدس حاوی آیه ای است که در مورد شغل شما صحبت می کند. به من کمک کنید تا آن را درک کنم. خداوند ما عیسی گفته است: "بگذار که مردگان مردگان را دفن کنند." اما یک راننده مرده اتومبیل نعش کش نمی تواند جسدی را به قبرستان برساند. و یک گورکن مرده، نمی تواند گوری را حفر کند. یک شبان مرده نمی تواند مراسم ترحیم را به جا آورد. پس معنی این کلمات چیست؟»

راننده خندید و گفت: «شبان عزیز، مگر همیشه نمی گفتم که کتاب مقدس پوچ و بی معنی است؟ همین کلمات عیسی که خواندید، گواه بر پوچی این کتاب است.»

شبان در پاسخ گفت: «پیش از رد کردن آن، اجازه بدهید که کمی در مورد آن بیندیشیم. هنگامی که تابوت متوفی را از خانه خارج می کردیم، شنیدید که همسرش گریه کنان می گفت: جورج، مرا تنها نگذار! برگرد! فرزندان نیز به پدرشان التماس می کردند که نزد ایشان بماند. اما همه بیهوده بود؛ مرده پاسخ نمی داد، زیرا که مرده بود. همان اتفاق در مورد شما نیز افتاده است. طی سالها، مسیح، فرشتگان و مسیحیان شما را دعوت به توبه کردند لیکن پاسخ ندادید، زیرا که شما نیز از نظر روحانی مرده اید. لذا مردی که از لحاظ روحانی مرده است، مردی را دفن می کند که جسماً مرده است. پس کلمات خداوند مان مفهوم پیدا می کند.»

هر انسانی که مسیح را نداشته باشد، از لحاظ روحانی مرده است. ممکن است که وی جسماً در خانه زیبایی بسربرد، اما از نظر روحانی جایش در درون قبر است. عیسی مایل است که او را از قبر نجات دهد، همانگونه که ایلعازر را قرنهای پیش جسماً از قبر بیرون آورد. قیام جسمانی از بین مردگان نادر بوده است، اما خداوند خواهان قیام روحانی تمام کسانی است که در گناه و خطا مرده اند. وی از ما ایمانداران می خواهد که در این مورد همکاران او باشیم. او تنها کسی است که می تواند مرده را زنده کند، اما ما نیز خوانده شده ایم که سنگها را از روی قبور بغلطانیم.

## ۲۹ آوریل

«و کتاب چون پیش دید که خدا امت‌ها را از ایمان عادل خواهد شمرد، به ابراهیم بشارت داد که جمیع امتها از تو برکت خواهند یافت» (غلاطیان ۳: ۸)

کدام کتاب مقدس، این خبر خوش را به ابراهیم بشارت داد؟ اولین کتاب از کتاب مقدس که اینک در اختیار داریم، قرن‌ها بعد از مرگ ابراهیم نوشته شده است. در این صورت چگونه کتاب مقدس خبر مربوط به برکت یافتن جمیع امتها از او را به وی ابلاغ کرد؟

کتاب مقدس به ابراهیم توضیح داد که این وعده در یکی از اعقاب او یعنی عیسی مسیح متحقق خواهد شد. کتاب با چنان قدرتی با ابراهیم سخن گفت که وی هزاران سال پیش از واقعه، از دیدن روز مسیح شادمانی کرد (یوحنا ۸: ۵۶).

حال، کدام کتاب مقدس با ابراهیم سخن گفت؟ او کتاب مقدس ما را در اختیار نداشت. اما کتاب مقدس ما به ما می‌گوید که آن بر پایه کتب مقدس کهن توری قرار دارد که غریب ارزشهای ابدی است به زبان ساده انسانی که برای بیان آن فاقد کلمات مناسب می‌باشیم. در دانیال ۲۱: ۱۰ آمده است که موجودی از آسمان به دانیال گفت: «تو را از آنچه در کتاب حق مرقوم است اطلاع خواهم داد؛» و وی به او چیزهایی نشان داد که در هیچ بخشی از کتاب مقدس که تا آن زمان نوشته شده بود، به چشم نمی‌خورد. در اعداد ۱۴: ۲۱ «کتاب جنگهای خداوند» قید شده است و یوشع ۱۳: ۱۰ «کتاب یاشر» را قید می‌کند (که به عبرانی به معنی «عادل است»).

تحت شرایط ویژه‌ای، مردانی که موهبت خاصی را از خدا دریافت کرده‌اند، از این امتیاز برخوردار می‌شوند که این کتب را بخوانند. این همان کاری بود که ابراهیم انجام داد. کتاب مقدس ما افکار الهی را از طریق الهام، به گونه‌ای قابل درک، به ما رسانده است. آن کتب دیگر نیز حاوی همان افکار هستند، اما پیش از قرار گرفتنشان در چارچوب تنگ زبان انسانی.

به بلندبهای روحانی صعود کنید. آنگاه فقط در چارچوب کتاب مقدس باقی نمانده، بلکه به رازهای خدا دست خواهید یافت که به دشواری در کلام انسانی جای می‌گیرند. این رازها در لحظات وجد و «بی‌خودی» (اعمال ۱۰: ۱۰) به ما القا می‌شوند.

## ۳۰ آوریل

«خدا جهان را آنقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد.» (یوحنا ۳:۱۶)

خادمی سعی کرده بود که رهبر اتحادیه بزرگ راه آهن را بسوی ایمان هدایت کند، اما نتوانسته بود. سپس اعتصابی صورت گرفت و ادامه یافت. اعتصاب کنندگان علی‌رغم گرسنگی و بدهی‌های فزاینده‌شان، بر روی تقاضاهایشان پافشاری می‌کردند.

خادم به ملاقات رهبر اتحادیه رفت و گفت: «پیشنهادی دارم که شما را قادر خواهد ساخت که برنده این اعتصاب شوید و تمام افکار عمومی را به نفع خود برانگیزید.»

برای اولین بار رهبر اتحادیه به سخنان خادم علاقه نشان داده، از او خواست تا پیشنهاد خود را ارائه دهد. خادم چنین توضیح داد: «برای نشان دادن شرایط اسف‌بار کارگران و برای برانگیختن دلسوزی نسبت به ایشان، پسر خود را به خط آهن بسته، با یک لوکوموتیو از روی او رد شوید. در این صورت پیروز خواهید شد.»

رهبر اتحادیه در حالی که به خشم آمده بود، گفت: «ترجیح می‌دهم که تمام جهان از گرسنگی بمیرد، تا اینکه تنها پسر خود را قربانی کنم.»

خدا می‌توانست یک قدیس قدیمی یا فرشته‌ای را بفرستد تا در راه ما بمیرد، اما در عوض، وی بهترین را در آسمان یعنی عیسی مسیح را داد. با درک گستره این قربانی، قلب ما مملو از توبه می‌شود. عیسی در روز جمعه برای گناهان ما مرد، لیکن موت بر او غالب نگشت. موت پدیده‌ای است با خاصیت پست و نمی‌توانست بهترین را در خود جای دهد. او از مردگان برخاست و این همان چیزی است که ما در یکشنبه عید قیام (عید پاک) جشن می‌گیریم یعنی سالروز پیروزی مسیح بر موت.

خدا بهترین را که داشت داد. ما نیز باید بهترین خود را بدهیم. رسوم دقیق هیکل یهود تصریح کرده که هدایایی که برای خداوند گذرانده می‌شوند، باید از مرغوب‌ترین آرد تهیه شوند.

«موزه‌ای در پاکنید و دو قبا در بر نکنید» (مرقس ۹: ۶).

در ایام شکنجه و آزار مسیحیان تحت حکومت امپراطور روم، دیوکلیسیان، یک مسیحی به نام «انسترات» را وادار کردند تا کفشهای آهنی به پا کند که از داخل میخهای بلند و تیزی داشت و با آنها بدود. وقتی از پا می‌افتاد، او را آنقدر کتک می‌زدند تا سریع‌تر بدود؛ او به این شکل شهید شد. کلیسا یاد او را گرامی می‌دارد.

ما همگی خواننده نشده‌ایم که متحمل چنین رنجهایی شویم. شهادت امری استثنایی است. همه کفشهای میخ‌داری به پا نمی‌کنند که گوشت پا را سوراخ کند.

اما خدا به قفسه لباسهای ما می‌نگرد. وی به شاگردان اولیه‌اش آموخت که پوشاکی ساده بپوشند. امروزه، برخی مسیحیان وسواس زیادی در مورد عقاید درست دارند و

برخی دیگر در مورد روش عبادت. اما در مورد تعداد درست کفش و لباس چه؟ مسیحیان باید هر آنچه را که دارند به خداوند بدهند و خود را نه مالک بلکه مباشر اموال مادی خود تلقی کنند. ایشان باید خود را از هر چیزی که دارند تهی کنند تا به دنبال مسیح، برهنه در راه جلجتا روان شوند.

مسیحیان باید مراقب باشند که چه مقدار لباس و خوراک دارند. میلیاردها انسان به انجیل نیاز دارند و ما به فکر پوشاک و ظاهر خود هستیم. اگر فکر می‌کنیم که پوشاکمان باعث جلالمان می‌شود، فراموش نکنیم که فرزندان خدا در آینده به جلال آراسته خواهند شد.



و آن هفت نان را گرفته، شکر نمود و پاره کرده، به شاگردان خود داد تا پیش مردم گذارند... پس خورده، سیر شدند» (مرقس ۸: ۶، ۸).

فرض کنید که شاگردان به جای آن هفت نان، فقط سه یا یک نان می‌داشتند؛ در آنصورت چه اتفاقی می‌افتاد؟ جمعیت به همان اندازه سیر می‌شدند؛ به‌عنوان مثال، در موردی دیگر، عیسی به جای هفت نان، فقط پنج نان در اختیار داشت. با وجود این، حتی جمعیتی بیش از جمعیت قبلی سیر شدند و تعداد زیادی زنبیل پر از خرده نان باقی ماند (مرقس ۴۱: ۶-۴۳). شما می‌توانید با هر چیز اندکی که دارید، خدا را خدمت نمایید. برکات او به اندازه یا کمیت آنچه دارید بستگی ندارد، بلکه بستگی به این دارد که آنها را نزد خدا بیاورید.

فرض کنید که من چیزی نداشته باشم؛ در آنصورت چه خواهد شد؟ این غیر ممکن است؛ هیچکس وجود ندارد که چیزی برای آوردن به حضور عیسی نداشته باشد. به‌همین دلیل، کلمه یا حتی نماد «صفر» در کتاب مقدس قید نمی‌شود.

کسی که می‌گوید: «من هیچ ندارم»، یا «هیچ چیز نیستم»، لااقل می‌تواند شخص خود را نزد عیسی بیاورد. او یقیناً چیز باارزشی داراست که همانا خودش و منتهای فقرش می‌باشد. وی می‌تواند گناهایش را نزد عیسی آورد. سولس طرسوسی از شکنجه‌گری متعصب، به رسولی غیور تبدیل یافت. مریم مجدلیه از زنی گناهکار و بی‌بند و بار، بَدَل به قدیسی ثابت قدم در محبت گردید.

ضعف‌های خود را نزد مسیح آورید. این را مطمئناً دارید. قوت او، کاملیتش را در ضعف شما نشان خواهد داد.

با چیزهای اندک شروع کنید؛ اما به جای مصرف کردن همین اندک، آن را نزد عیسی آورید؛ او آن را فزونی داده، رفیعاً برکت خواهد بخشید.

مسیحیان باید آثار مائوتسه تونگ را مطالعه کنند. وی پیش از ستیز با رفقای روسی اش، در کتاب خود به نام جنگ طویل المدت، تاکتیکهای همه کمونیستها را بیان کرده است: «به اشتباه انداختن عمدی دشمن و آنگاه دست به حمله غافلگیرکننده زدن و حفظ برتری و به دست گرفتن ابتکار عمل. تصورات غلط به دشمن دادن چیست؟ ... تظاهر به بودن در شرق و آنگاه حمله در غرب یکی از طرق به اشتباه انداختن دشمن است ... در جنگ همیشه برای فریب جایی وجود دارد.»

به این واقعیت، این امر را نیز اضافه کنید که برای مائوئیستها، نزاعهای طبقاتی و جنگهای انقلابی، حالت مطلوب و دائمی امور برای قرنهای آتی می باشد؛ برطبق گفته ایشان، فرا خواهید گرفت که خدعه و نیرنگ باید چهره عمده شخصیت انسان باشد. عیسی می آموزد که: «سخن شما بلی بلی، نی نی باشد» (متی ۵: ۳۷). ما باید میان یک زندگی مملو از دروغ و زندگی استوار بر روی راستی، یکی را انتخاب کنیم.

«پس چون به خشکی آمدند، آتشی افروخته و ماهی بر آن گذارده و نان دیدند»  
(یوحنا ۶:۲۱)

شاگردان گرسنه بودند و خداوند عیسی برای ایشان خوراک تهیه کرد. این بار، وی خوراک را خودش آماده کرد. در مواقع دیگر فرشته‌ای را مأمور می‌کرد تا نیاز فردی مقدس را برآورده سازد. هنگامی که ایلای نبی در زیر درختی خوابیده بود، فرشته‌ای او را لمس کرده، گفت: «برخیز و بخور!» و چون نگاه کرد، اینک نزد سرش قرصی نان بر ریگهای داغ و کوزه‌ای از آب بود» (اول پادشاهان ۱۹:۶).

باور کردن این معجزات بعد از سیر شدن راحت است، اما در برخی نقاط جهان مسیحیان در زندان بسر می‌برند و غذای ایشان سوپی است که با روده‌های نئُسته تهیه شده است، طوری که مدفوع بر روی سوپ شناور می‌ماند. و برای چنین خوراکی باید کار اجباری سختی کرده باشید.

برادران زندانی ما تنها از لحاظ جسمانی در رنج نمی‌باشند. ایمان ایشان نیز تحت فشار قرار می‌گیرد و شک و شبهه سر بر می‌آورد. ممکن است بگویند: «خداوند قادر است. وی توانست برای شاگردان خود یا برای ایلیا خوراک تهیه کند. پس چرا برای من ماهی بریان یا نان برشته تهیه نمی‌کند؟ چرا من باید روده‌های نئسته بخورم؟»

خدا، خوراک لازم را برای زندانیان مسیحی فراهم می‌کند. فقط در این هنگام، فرشتگان را مأمور آن نکرده، بلکه برادران مسیحی ایشان را مجری این کار کرده است. همانطور که قبلاً فرشته‌ای را مقرر کرد تا برای ایلیا خوراک فراهم آورد، اکنون مسیحیان دنیای آزاد را مسؤول تهیه خوراک برای برادران دربندشان نموده است. اسف بار است که بسیاری از کسانی که مسؤول تغذیه شهیدان هستند، آنچه را که خدا برای این منظور به ایشان داده است می‌زدند و شهیدان را از آنچه که حق آنان است محروم می‌گردانند.

آیا شما یکی از این دزدان هستید؟

همچنین خدا آزادی مسیحیانی را که در حکومت‌های ضد مسیحی بسر می‌برند، فراهم کرده است. اما موسی‌ها و یوشع‌های امروزی، یعنی کسانی که خدا به ایشان مسؤولیت آزادی جهان و قومش را محول کرده است، در حال اعتصاب بسر می‌برند! فرعون آنان را تطمیع کرده است و اکنون جانب او را می‌گیرند!

آیا کاری برای آزادی جهان انجام می‌دهید؟

«ناگاه فرشته خداوند در خواب بروی [یوسف] ظاهر شد.» (متی ۱: ۲۰)

یک شاعر چینی چنین گفته است: «شب قبل خواب دیدم که یک پروانه هستم و اکنون نمی دانم که آیا مردی هستم که خواب دیده است که پروانه است، یا اینکه پروانه‌ای هستم که خواب می بیند که یک مرد است!»

کتاب مقدس اهمیت زیادی برای مفهوم خواب قائل است و سی و شش خواب و تعبیر آنها را بازگو می کند. آیا یوسف عهد عتیق اساساً یک چوپان بود که خواب حاکم بودن را دید یا اینکه شخصیت و استعدادهاى یک حاکم را داشت که در حال بیداری خواب دید که یک شبان است؟ آیا نبوکدنصر پادشاهی بود که شبانگاه خواب دید که یک حیوان است یا اینکه اساساً حیوان وحشی بود که در طول روز این رؤیا را می پروراند که شایسته تکریم شاهانه است؟

هر که می خواهد خود و دیگران را بشناسد، باید به خوابهای خود توجه کند. اگر یوسف عهد جدید خواب را منبع معرفت نمی شمرد، حامله شدن غیر متعارف مریم باکره را بر ملا می ساخت و مریم، به اتهام عروس خیانتکار سنگسار می شد. به هنگام رفتن به بستر، قلم و کاغذ در کنارتان داشته باشید. در اینصورت خوابهایتان را تاریخ گذاری کرده، یادداشت نمایید. آنگاه متوجه خواهید شد که چیزهایی را که در کتاب مقدس باور نکردنی شمرده اید، وقایع روزمره در خوابهای شما می باشند. با تمرین می توانید خوابهایتان را درک کنید. تلمود چنین می گوید:

«خوابهای تعبیر نشده، شبیه به نامه های ناگشوده می باشند.»

در آلاسکای وحشی، جایی که سگهای آبی هرگز انسانی را ندیده و از ایشان نمی‌ترسند، می‌توانید ساعتها ایشان را نظاره کنید که چگونه با دندانهای تیزشان درختها را بریده، شاخه‌ها را به آبروهای مصنوعی که ساخته‌اند و به دریا منتهی می‌شود، منتقل می‌کنند و دژهایی در دریا می‌سازند که سر از آب بر می‌آورد. آنچه ایشان انجام می‌دهند، یک معجزه است. هیچ ملحدی نمی‌تواند توضیح دهد که سگهای آبی که به زعم ایشان نتیجهٔ تکامل تصادفی هستند، چگونه می‌توانند سطح آب را در دریاچه‌هایی که به این شکل می‌سازند، در ارتفاع دقیق که برایشان مناسب است، تنظیم کنند.

آنها سدهایی دارند که برطبق جریان متغیر آب باز شده و بسته می‌شود، درست مانند اتفاقی که در سدهای ساختهٔ دست انسان روی می‌دهد. لذا سطح آب در تمام طول سال یکسان باقی می‌ماند. سگهای آبی چگونه این مسائل را محاسبه می‌کنند؟ برای ایجاد کانالها و سدهایی نظیر آنچه که سگهای آبی به وجود آورده‌اند، ما انسانها نیاز به هیأتی از مهندسين طراز اول داریم. آنچه که در دنیای فنون انسانی کشفی تازه به‌شمار می‌رود - یعنی دادن انحنایی خفیف به سد به سمت جلو تا فشار آب در حال حرکت به‌طرزی مساوی توزیع شود - رازی است که سگهای آبی هزاران سال است که بر آن وقوف دارند. جایی که سرعت آب زیاد است، ایشان انحنایی مقعر به سد می‌دهند تا فشار آب را از مرکز به سوی کناره جابجا کنند.

لازم است که هوش را موجودی هوشمند بیافریند. اگر دنیای انسانها باعث نمی‌شود که به خدا ایمان داشته باشید، به آن کسی ایمان بیاورید که سگهای آبی و مورچه را خلق کرده است.

«چونکه ظاهر شده‌اید که رسالهٔ مسیح می‌باشید.» (دوم قرنتیان ۳:۳)

یکی از شواهد وجود خدا، وجود انسانهای نیک است. یک متفکر ملحد گفته است که عالم، اتفاق عظیمی است که نتیجهٔ توالی بی‌نهایت رویدادهای خوش است.

فرض کنید که عالم مادی در اثر تصادف پدید آمده باشد. هیچ موجود منطقی این واقعیت را نخواهد پذیرفت که نیکویی، خصائل والا، فداکاری، بخشش، سخاوت، و نظایر آن، نتیجهٔ گرد آمدن تصادفی اجزاء اولیه می‌باشند. علائم نت را به هوا پرتاب کنید، آیا بَدَل به سفونی نهم بتهون خواهد شد؟

چرا یک انسان باید خود را درگیر سخت‌ترین نزاع‌ها سازد، یعنی نزاع و کشمکش درونی بَدَل شدن به انسانی نیکو، در حالی که وی ترکیب تصادفی مولکولهایی است که فردا تجزیه شده و از آن هیچ خاطره‌ای برجای نمی‌ماند؟ برخی‌ها نیک هستند زیرا که انسان برای خوب بودن طرح ریزی شده؛ این دست از افراد فراخواندگی خود را متحقق کرده‌اند.

خودتان برطبق سرمشق استاد الهی‌مان، بَدَل به انسانی نیک شوید؛ به این ترتیب، زندگی شخصی‌تان گواهی خواهد بود بر وجود خدا.

«زیرا خدا جهان را اینقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاودانی یابد.» (یوحنا ۳: ۱۶)

این آیه، قلب کتاب مقدس است و حاوی مهم‌ترین پیام می‌باشد. هر کلمه آن عظمت دارد:

- «خدا»: وی بزرگترین منبع تمامی نیکی‌هاست.
- «این قدر محبت نمود»: محبت در رفیع‌ترین قله آن.
- «جهان»: بزرگترین پدیده‌ای است که می‌تواند مورد محبت واقع شود.
- «داد»: دادن، بهترین جلوه محبت است.
- «پسر یگانه خود را»: بزرگترین هدیه‌ای که می‌توان داد.
- «هر که»: یعنی بیشترین تعداد قابل تصور.
- «ایمان آورد»: ساده‌ترین شرط ممکن.
- «به او»: کسی که به نهایت قابل اعتماد است و ایمان به او هیچ شکلی در بر ندارد.
- «تا هلاک نگردد»: رها شدن از بدترین سرنوشت.
- «بلکه»: بزرگترین شق در برابر هلاک شدن.
- «یابد»: بزرگترین اطمینان - ملموس است و فقط امید نیست.
- «حیات جاودانی»: حیاتی که طولانی‌تر و بهتر از آن وجود ندارد.

وقتی که پسر من شش ساله بود، از او پرسیدم که آیا این آیه شگفت‌آور نیست. او گفت: «ابدأ! به نظر من طبیعی است. طبیعی است که یک مرد ثروتمند، بخشش زیاده بکند؛ در مورد خدا نیز تعجب‌آور نیست که چیزی کمتر از پسرش را به ما ببخشد، و حیاتی به جز حیات جاودانی بدهد.»

چرا خدا نادیده است؟ به همان دلیل که یک دانهٔ برف بر روی پتویی سفید دیده نمی‌شود! خدا بسیار نیکوست. «و هر چه را ساخته بود... همانا بسیار نیکو بود» (پیدایش ۱:۳۱). چگونه می‌توانید بسیار نیکو را از بسیار نیکو تمیز دهید؟ او تمام نیکویی را که در خود داشت، به مخلوقاتش منتقل کرده است.

او همانند آن ملکهٔ خبیث در حکایت زیبای سفید برفی (Snow White) نیست که درمقابل آینه بایستد و بگوید: «ای آینه، آینهٔ آویخته بر دیوار، کدامیک از ما زیباتر است؟» او نمی‌تواند زیباترین باشد چرا که هیچ صفت تفصیلی را نمی‌توان به او نسبت داد، زیرا که هیچ زیبایی در وجود او نیست که او آن را با پرندگان نغمه‌سرا، با جویبارها، با قله‌های شکوهمند کوهها، و با کودکان تقسیم نکرده باشد.

آیا عاشق شدن یک دختر جوان به یک شاهزادهٔ زیبا نیاز به تلاش و کوشش دارد؟ لذا هر نوع جد و جهد در دوست داشتن خدا با تمامی دل خطاست چرا که دوست داشتن او اجتناب‌ناپذیر است. فرشتگان به یکی از انبیا گفتند: «تمامی زمین از جلال او مملو است» (اشعیا ۶:۳) و نه کمتر از جلالی که وی بر روی تختش داراست. «خوشابحال پاکدلان، زیرا ایشان خدا را خواهند دید» (متی ۵:۸).

خدا در همه چیز و در همهٔ وقایع دیده می‌شود. آنچه که باعث می‌شود او نادیده به نظر آید، ناپاکی ماست. در خون مسیح خود را شستشو داده، روح القدس را دریافت کنید و آنگاه با چشمانی گشوده، همچون در آینه، جلال خداوند را خواهید دید؛ بلی، درحقیقت به همان صورت متبدل خواهید شد (دوم قرنتیان ۳:۱۸).



بی‌اساس‌ترین امید، پایه‌دارتر از پایه‌دارترین نومییدی‌هاست. من این را بر مبنای تجربه شخصی‌ام می‌گویم.

من به بیست و پنج سال کار اجباری محکوم شده بودم. در زندان تا سرحد مرگ بیمار شدم و پزشکان هرگونه امید به بهبودی را از دست دادند. تحت آن شرایط، امیدی کاملاً بی‌اساس در مورد رسالت جهانی‌ام داشتم، با این هدف که به مسیحیان تحت آزار کشورهای کمونیستی کمک نمایم. نومییدی و خودکشی منطقاً قابل توجیه می‌بود. به نظر می‌آمد که هیچ امیدی برای دیدار دوباره پسر و وجود نداشت، اما هم اینک نوه‌ام بر روی زانوئیم نشسته است.

هیچ‌گاه امید را از دست ندهید. تلمود می‌گوید که اگر مردی به مرگ محکوم شده و سرش بر روی سکوی اعدام قرار داشته باشد، و اگر جلاّد تبرش را بلند کرده باشد تا سر را از تن جدا کند، و اگر در آن لحظه آن اعدامی به خود بگوید که «دیگر از دست رفتم»، مردی بی‌ایمان است. تبر ممکن است از دست جلاّد بیفتد. نظیر این اتفاق در مورد میکائیل شجاع، پادشاه رومانی افتاد.

راحت کردن بیماری که امیدی به شفایش نیست (euthanasia) کار غلطی است. انسانهایی که از نظر پزشکان تمام جهان در آستانه مرگند، ممکن است زنده بمانند. امید برای شغلان، برای فرزندانمان، امید برای بهتر شدن خُلق و خویمان حتی اگر علیرغم هزاران بار تلاش، بهبود نیافته باشد. امید ما به خدایی است که «زمین را بر نیستی» آویزان کرده است (ایوب ۷:۲۶). امیدی که او می‌دهد حتی بدون هرگونه پایه و اساسی، به خوبی انسان را حفظ می‌کند.

«من هستم یهوه، خدای تو که تو را از زمین مصر و از خانه غلامی بیرون آوردم.» (خروج ۲۰:۲)

برخی مسیحیان چنین می‌پندارند که نباید کاری با سیاست داشته باشیم. آیا لیوینگستون انجیل را می‌شناخت؟ هنگامی که به آفریقا رفت، تجارت برده همچنان رواج داشت. آیا لیوینگستون می‌بایست اجازه می‌داد که برده‌ها برده باقی بمانند؟ وی در کتاب مقدس خوانده بود که خدا چگونه بردگان را آزاد کرد. هنگامی که او می‌دید که دسته‌هایی از بی‌گناهان، از مچ دست به زنجیر بلندی بسته شده، با شلاق مضروب می‌شوند، دقیقاً مانند همان اتفاقی که امروزه به‌هنگام انتقال زندانیان در بسیاری از کشورها روی می‌دهد، نمی‌توانست خونسرد باقی بماند.

این چیزهای وحشتناک آتش خشم دکتر لیوینگستون را برمی‌انگیخت. بسیاری از مسیحیان امروزه، فضیلت خشمگین شدن در برابر برده‌داری را از دست داده‌اند. برخی هرگز خشمگین نمی‌شوند، مگر علیه کسانی که با برده‌داری مبارزه می‌کنند.

لیوینگستون هرگز فراموش نکرد که از مردم انگلیس استدعا کند که تجارت هولناک جسم و خون انسانی را متوقف سازند. وی موفق شد. برده‌داری در امپراطوری بریتانیا ملغی شد. امروز پیکر لیوینگستون در کلیسای «وست‌مینستر» غنوده است.

تابوت عهد یهود تنها یک شیء آئینی نبود، بلکه نشان جنگ نیز بود. هنگامی که یهودیان که قبلاً برده بودند از رود اردن گذشتند تا برای آزاد زیستن در سرزمینی که متعلق به ایشان بود مبارزه کنند، تابوت توسط لاویان حمل می‌شد، همانطور که امروزه یک پرچم حمل می‌شود. تابوت نماد مبارزه برای آزادی بود.

مسیحیان نه فقط مبارزین عدالت شخصی می‌باشند، بلکه همچنین باید برای عدالت در روابط اجتماعی نیز مبارزه کنند.

«زیرا ما که ایمان آوردیم، داخل آن آرامی می‌گردیم.» (عبرانیان ۴:۳)

انسانها آفریده نشده‌اند که شکنجه‌گر و قاتل باشند. جنایتکار بودن غیر طبیعی است. بنابراین جنایتکاران بطرز وحشتناکی در عذاب هستند. تنها یک انسان معذب، دیگران را عذاب می‌دهد.

در «کتاب سفید مربوط به محاکمه Siniavski-Daniel» توصیفی را در مورد لنین می‌خوانیم که وی چگونه برطبق عادت، اطاقش را در ساعت دو صبح ترک گفته، به حیاط می‌رفت و در برابر ماه زوزه می‌کشید. او هر شب این کار را می‌کرد. او کمی زوزه می‌کشید، سپس گوش فرا می‌داد تا ببیند که همه چیز آرام است، سپس دوباره زوزه می‌کشید تا وقتی که شروع به بیخ زدن می‌کرد. آنگاه دوباره وارد اتاقش می‌شد تا برای سرنوشت آینده روسیه، برنامه ریزی کند.

این حکایت توسط محافظ خود لنین تعریف شده است.

همه انسانها عذاب‌دهندگانی در سطح لنین و هیتلر نمی‌باشند، اما بسیاری از افراد «خمیره» یک بولشویک را دارند. ما همسر، والدین، دوستان و کارمندان خود را عذاب می‌دهیم و می‌توانیم وحشی و سادیک باشیم.

خوشی خود را در عذاب دیگران می‌یابیم، اما در واقع ما خود در عذاب هستیم. تنها یک انسان آشفته می‌تواند یک آشوبگر باشد.

اگر فقط به دعوت فیض آمیز عیسی گوش فرا دهید که می‌گوید: «بیاید نزد من ای تمامی زحمتکشان و گرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید»، (متی ۱۱:۲۸)، در آنصورت خواهید توانست دیگران را از شرارت خودتان رهایی داده و خود نیز آزاد شوید.

در زندان معمولاً سارقین، قاتلین را به سختی محکوم می‌کنند. ایشان چنین می‌گویند: «ما می‌توانیم توبه کنیم و آنچه را که دزده‌ایم بازگردانیم؛ حتی اگر این کار را نکنیم، قربانیان ما می‌توانند کار کنند و باز پولی به دست آورند. اما شما نمی‌توانید زندگی را که از انسانی گرفته‌اید، دوباره باز پس دهید. شما جنایتکار هستید!»

در گفته آنها حقیقتی نهفته است. هر گناهی، رابطه میان انسانها را نابود می‌سازد و از طرفی انسان را بیش از پیش نسبت به دعوت خدا بی‌احساس می‌گرداند. اما قتل، گناهی غیر مسؤولانه است. اگر اموال کسی را به سرقت برده، یا به حیثیتش لطمه نزنید، همه چیز از دست نرفته است. شخص مورد ستم این فرصت را دارد که بار دیگر موقعیت خوبی را به دست آورد. اما قتل، امری غیر قابل بازگشت است و انسان را در مقابل داورش قرار می‌دهد و اگر هم برای این امر آماده نشده باشد، به دوزخ افکنده خواهد شد. قتل گناهی سوای دیگر گناهان است، «گناهی است که منتهی به موت می‌شود.»

بنابراین روحانیونی که خشونت را مورد اغماض قرار داده، انقلاب را ترویج می‌کنند، راه خطا را در پیش گرفته‌اند. دولتهایی نیز که کشورشان را درگیر جنگ می‌کنند، در صورتی که قابل اجتناب باشد، خطا می‌ورزند. این مطلب شامل شورشیان خونریز نیز می‌شود.

چه لزومی دارد که انقلابی صورت گیرد؟

«تارسیس» (V. Tarsis) نویسنده شوروی در کتابش تحت عنوان «پیامی از یک آسایشگاه روانی»، حکایت مردی را نقل می‌کند که کمونیستها او را دیوانه می‌پنداشتند. این مرد می‌گفت: «شروع به خواندن روزانه کتابمقدس نمودم. باید اقرار کنم که آن خطرناک‌ترین و اغواکننده‌ترین کتاب است. تعجبی ندارد که رفقا متوجه آن شده، توزیع آن را قدغن کرده‌اند. زیرا اگر سخنان خردمندانه کتابمقدس را خواننده باشید، فقط می‌توانید به انقلابها قاه‌قاه بخندید.»

هنگامی که حتی در فقر و مظلومیت می‌توانید آرامش کامل روحی داشته باشید، هنگامی که به زندگی زیبا و ابدی در بهشت اطمینان دارید، به ذهنتان خطور نخواهد کرد که برای تغییر نظم اجتماعی در این جهان موقتی دست به خونریزی بزنید.

مسیحیان در چنین اموری شرکت نمی‌کنند زیرا که کلمات خدا را در مورد «قتل مکن» به خاطر می‌آورند.

رئیس مجلس داماد را مخاطب ساخته بدو گفت: هرکسی شراب خوب را اول می آورد و چون مست شدند، بدتر از آن. لیکن تو شراب خوب را تا حال نگاه داشتی؟» (یوحنا ۹:۲، ۱۰)

شریر گاهی اوقات چیزهای نیکو را اول می دهد: وعده های زیبا، لذا یند فردی، و غیره. بعد از آنکه بخش اعظم زندگی در مستی سپری شد، شراب بد به دنبال اینها می آید: یعنی زندگی متلاشی شده، پشیمانی، کوری روحانی و سرانجام برتر از همه - هلاکت جاودانی.

محبت می داند که بهترین چیزها در پیش است. او از قبل شادی اطاعت از احکام خدا، رفاقت با مسیح، با فرشتگان قدوسش و مشارکت عظیم مقدسین را چشمیده است. در حال حاضر این شادی با تلخی صلیب آمیخته است. اکنون جلال و شاید ما همراه است با تجربه ها، یأس ها، ستم ها، فقر، خونریزی، و اشک؛ اما عروس مسیح هرگز از امید دست نمی شوید. او می داند که دامادش در خانه ضیافت، بهترین شرابها را برای اعصار آینده ذخیره کرده است. او همانند کسانی که زندگی را محدود به این جهان می پندارند، عجله نمی کند. محبت برای حصول نتایج تعجیل نمی کند. او می تواند نقصانها، رنجها و شکستهای موقتی را تحمل کند، زیرا که پیروزی نهایی از آن اوست. مسیحیان بی آنکه از اختلافات متوحش شوند، از آنها الهام گرفته، به پیش می روند. مخالفین ما بی خبرند از شادیهای غیر قابل وصف که مسیح برای کسانی که به هنگام رنجهایش در کنارش می ایستند، آماده ساخته است. ما محبت می کنیم و باور داریم که محبت پیروز خواهد شد.

کلیسای مسیح را جهان گناه آلود به مخاطره نمی اندازد. حتی دروازه های جهنم نیز نمی توانند بر آن فائق آیند. در واقع این جهان گناهکار است که به خاطر وجود کلیسا به مخاطره افتاده است، زیرا که پیروزی نهایی از آن ماست.

«و انسانیت تازه را که به صورت خدا در عدالت و قدوسیت حقیقی آفریده شده است ببوشید.» (افسیان ۴:۲۴)

معمولاً انسانها قدوسیت و نیکویی را یکی می‌انگارند، حال آنکه این دو فضیلت از یکدیگر متمایزند. «خدا هر چه ساخته بود، دید همانا بسیار نیکوست» (پیدایش ۱:۳۱). بعد از عبارت «کاملاً نیکو» مطلبی کاملاً متفاوت می‌آید: «پس خدا روز هفتم را مبارک خواند و آن را تقدیس نمود» (پیدایش ۲:۳). تقدیس به حوزه‌ای به غیر از نیکویی تعلق دارد.

یک شخص ممکن است بسیار نیکو باشد، بی‌آنکه الزاماً مقدس یا وقف خدا باشد. مواردی وجود دارد که انسانها مقدسند بی‌آنکه نیکو باشند. نیکویی جدئون، یائیل، یوشع در چیست؟ ایشان جنگاورانی بودند برای پیروزی قوم خدا. به همین دلیل مقدس بودند. کسانی که زندگی آناناسیوس، لوتر و کالون را خوانده‌اند، نشان اندکی از نیکویی را در ایشان می‌بینند. این مردان به خاطر حقیقتی که به آن ایمان داشتند، بی‌باکانه جنگیده، با مخالفین خود بی‌رحمانه برخورد نمودند. حقیقت باید پیروزمند باشد. ما با تغذیه از خوراک روحانی درست، مقدس می‌شویم.

در طول یک آزمایش، متوجه شدند که کرمهایی که معمولاً در تاریکی زندگی می‌کنند، می‌توانند طوری شرطی شوند که مکان تاریک را ترک گفته، روشنایی را ترجیح دهند. آنها هر بار که مبادرت به رفتن به تاریکی می‌کردند، شوک الکتریکی به ایشان وارد می‌شد، حال آنکه اگر به روشنایی می‌آمدند، خوراک فراوانی می‌یافتند. اگر بخواهیم اصطلاح کتابمقدسی به کار ببریم، این موجودات به مرور زمان لباس «کرم تازه را پوشیدند»، و برخلاف عادات نوع خود، از آن هنگام به بعد، روشنایی را بر تاریکی ترجیح دادند. سپس این کرمها را به قطعات ریزی بریدند و به خوراکی که به کرمهای دیگر داده می‌شد، اضافه کردند. کرمهای جدید نیز عاداتشان را تغییر دادند. با اضافه شدن گوشت نوع جدید کرمها، کرمهای تحت آزمایش، اسید ریبونوکلیتیک خود یعنی مخزن حافظه را افزایش دادند. آنها درست همانند آن موجوداتی که از آنها تغذیه کرده بود، از تاریکی پرهیز کرده، روشنایی را ترجیح می‌دادند. آزمایشهای مشابهی نیز با دیگر حیوانات انجام شده است.

اگر می‌خواهید که انسانیت تازه را ببوشید، یعنی عدالت و تقدس را، از مسیح تغذیه کنید. او جسم شد تا بتواند بدل به خوراک روزانه شما شود.

«و یهوه خدا کدویی رویانید و آن را بر بالای یونس نموداد تا بر سرروی سایه افکنده... و یونس از کدو بی نهایت شادمان شد.» (یونس ۴:۶)

در کتاب مقدس، سایه نشانه و نماد موقتی بودن است. بلدد می گوید: «روزهای ما سایه ای بر روی زمین است» (ایوب ۸:۹) و خود ایوب چنین می گوید: «[انسان] مثل سایه می گریزد و نمی ماند» (ایوب ۱۴:۲). سلیمان نیز می فرماید: «انسان ... مدت ایام حیات باطل را ... مثل سایه صرف می کند» (جامعه ۶:۱۲). او این اندیشه را از پدر خود داود به ارث برده بود که می فرماید: «ایام ما بر زمین مثل سایه است و هیچ دوام ندارد.» (اول تواریخ ایام ۱۵:۲۹).

حتی انبیایی نظیر یونس نیز گاهی اوقات در امور زودگذر «بی نهایت شادمان» می شدند. یونس ابتدا برای خود سایبانی ساخت تا در زیر سایه آن بنشیند و فراموش کرده بود که هر چه انسان می سازد، موقتی است. روز بعد باد شدیدی وزید و سایبان را درهم شکست. چیزی نیست که ما برای خود بسازیم و نابود نشود. هیچ چیز تا ابد دوام نمی یابد، نه حتی تمدنها و نه ما که در این دنیا زندگی می کنیم.

آنگاه یونس از سایه گیاه شادمان شد. اما روز بعد کرمی آن را زد و خشک شد. همه درختان روزی می میرند، همینطور آن کرمی که آن را خورده است؛ همینطور آن نبی که بر زیر سایه درخت نشسته بود. نیتوا نیز که یونس به او بشارت می داد از میان رفت با وجود آنکه در ایام یونس توبه کرد. ایمانداران همانند بی ایمانان می میرند. پس شادمان شدن از یک سایه چه مفهومی دارد؟ ممکن است که فردا به خاطر از دست دادن این شادمانی آرزو کنید که کاش مرده بودید. با اینحال نومییدی نیز دوامی نخواهد داشت. آن نیز مثل همه احساسات دیگر موقتی است. آنگاه زمینی که بر روی آن درختان می رویند و انسانهایی که گاه شادمان و گاه خشمگین هستند نیز خواهند سوخت.

تنها خدایی که می گوید «آیا دل من نسوزد؟» (یونس ۴:۱۱) تا ابد پایدار است. وی نیتوا را تا ابد محافظت نکرد. و هیچ کس را نیز بر روی زمین تا ابد محافظت نمی کند. ایلعازر همانند دیگر کسانی که عیسی آنان را زنده کرد، بعداً دوباره مردند. تنها خدا تا ابد باقی است. و این سخن او باقی می ماند که «آیا دل من نسوزد؟». آیا دل من به حال جانمایی که به من اعتماد کردند، در ابدیت نسوزد؟

«نان هیچکس را مفت نخوردیم، بلکه به محنت و مشقت شبانه روز...»  
(دوم تسالونیکیان ۸:۳)

کانون توجه پولس در رساله هایش آن کسی بود که سیمایش همانند هزاران خورشید پر فروغ، چشمانش پاک و کل وجودش برفاگون بود.

مسیح موضوع اصلی گفته‌های او بود؛ اما تنها موضوع نبود. گاهی اوقات مانند آیه نقل قول شده در بالا، او از خود و همکارانش نیز می‌نویسد.

برای ما نیز، مشغله اصلی ما آن کسی است که فضائل او همچون اقیانوسی بی‌کران بوده، در او جواهرات بی‌نهایت شگفت‌آور انباشته شده است. هنگامی که او را شناختید، افکارتان در شادمانی غوطه‌ور می‌شوند.

با وجود این، نمی‌توانیم از صحبت کردن در مورد شبانان اجتناب ورزیم. شبانان باید به نکات زیر توجه داشته باشند:

۱) نباید نان ایمانداران خود را مجانی بخورند. یک پزشک در پایان سال گزارش می‌دهد که چه تعداد بیمار را معالجه کرده، و چه تعداد را شفا داده است. یک کفاش می‌تواند گزارش دهد که چند جفت کفش تولید کرده است. یک شبان باید بتواند در مورد کار ترویج انجیل و سودمندی کارش گزارش دهد.

۲) باید روز و شب زحمت بکشند. روز تنها کافی نیست. «خوشا بحال کسی که ... روز و شب در شریعت [خداوند] تفکر می‌کند» (مزمور ۱:۲). ثمرات هنگامی بسیار می‌آیند که شب هنگام نیز کار کنید.

مسیحیان باید شبان شبانان خود باشند.



در کشوری که شکنجه و آزار حاکم بود، یک افسر پلیس، شبانی را دستگیر کرده، از او پرسید: «آیا تو هم مثل دیگران مرا یک عفریت می‌پنداری؟»

شبان در پاسخ گفت: «عفریت؟ نه، اما مردی ناکام که عقیده دارد که هیچکس او را دوست نمی‌دارد. درحقیقت خدا تو را دوست می‌دارد، به‌طور خاص. به‌خاطر افراد پلید بود که وی انسان شد. وی بدین جهت که ما پاک بودیم بر روی زمین نیامد، بلکه به این خاطر که چرکین بودیم. هر چه چرکین‌تر باشیم، حق بیشتری برای برخوردار شدن از رحمتش داریم.»

افسر از خود دفاع کرده، گفت: «ولی من آنقدرها هم بد نیستم. من که دزد نیستم.» شبان پاسخ داد: «چرا هستی. تو از خدا دزدی کرده‌ای!»

«چه چیزی را؟»

«تو گناهانت را از او دزدیده‌ای. گناهان ما به او تعلق دارند و ما می‌باشند. وی آمد تا به صورت پسر انسان زاده شود تا آن گناهان را بر دوش کشد. تمام چرک کارهای بد ما به او تعلق دارد و نه به ما. اگر از دادن گناهانت به او، یعنی به بره‌خدا که گناهان جهان را زدود - و حق زدودن آنها را دارد زیرا که از آن اوست و نه کس دیگر - امتناع ورزی، در آنصورت یک دزد و یک سارق خواهی بود. چرا که چیزی را نگاه می‌داری که از آن کس دیگری است.»

در آن شب، شبان زندانی نشد و افسر پلیس گناهانش را به او اقرار کرد. آیا شما هم یک دزد هستید؟ آیا همچنان اعلام می‌کنید که گناهانی که مرتکب شده‌اید، متعلق به شما هستند، درحالی که عیسی ذیحق است که مالک آن باشد؟

«و در نصف شب صدایی بلند شد که اینک داماد می آید به استقبال وی  
بشتابید.» (متی ۲۵:۶)

زمین به حول محور خود می چرخد. نیمه شب لحظه ای است که زمین بیشترین فاصله را با خورشید دارد. نیمه شب روحانی، دوره بیشترین جدایی انسانها از خدا می باشد. ما به این نیمه شب و وقایع هولناکش نزدیک می شویم. اما فرزندان خدا نیمه شب را با همان دید افراد دنیوی نمی نگرند. در نیمه شب، نخست زادگان مصری مردند، اما قوم برگزیده آزادی اش را به دست آورد. خداوند گفته است: «شب می آید که در آن هیچ کس نمی تواند کاری کند» (یوحنا ۴:۹). اما هنگامی که چیزی در کتاب مقدس غیر ممکن اعلام می شود، این امر شامل ایمانداران نمی گردد. در مورد ایشان عیسی فرموده است: «مؤمن را همه چیز ممکن است» (مرقس ۹:۲۳).

قوم قدوس حتی در نیمه شب هم می تواند کار کند. در نیمه شب بود که شمشون دروازه های شهر غزه را از جا کند (داوران ۱۶:۳). در نیمه شب بود که روت از بوغز این وعده را دریافت کرد که «هر آنچه به من گفתי برایت خواهم کرد» (روت ۱۱:۳). در نیمه شب پولس و سیلاس زندانیان فیلیپی را به سوی خداوند هدایت کردند (اعمال ۱۶:۲۵). در نیمه شب، قوم خدا بزرگترین پیروزیهای خود را به دست آوردند. لذا مزورنگار چنین می گوید: «در نصف شب برخاستم تا تو را حمد گویم» (مزور ۱۱۹:۶۲). ما در جهان از تاریکی ترسیده، کار می کنیم. داماد بزودی می آید و نباید با دست خالی به استقبال او برویم.

«ای حقیر شمارندگان، ملاحظه کنید و تعجب نمایید و هلاک شوید...»  
(اعمال ۴۱:۱۳)

پولس در اینجا از حقوق ۵:۱ نقل قول می‌کند و به‌خاطر اقتداری که به‌عنوان رسول دارد، به نبوت او عبارت «هلاک شوید» را اضافه می‌کند یعنی عبارت نفرین خطاب به مخالفین انجیل. خداوند قبلاً اورشلیم را نفرین کرده بود. وی درخت انجیر را نفرین کرد که خشک شد. در اینجا پولس به بزرگان یهود هشدار می‌دهد که هلاک خواهند شد، و مدتی بعد چنین نیز شد.

از نظر ما غیر متعارف است که یک رسول بتواند به مخالفین بگوید که «هلاک شوید». ما می‌دانیم که خدا محبت است. این حرف حقیقت دارد اما کتابمقدس در هیچ کجا نمی‌گوید که او فقط محبت است. شما نمی‌توانید توصیف خدا را تنها با یک کلمه «محبت» به پایان برسانید. هیچ انسانی را با یک کلمه نمی‌توانید توصیف کنید. من یک مسیحی هستم اما در عین حال مذکر، بلندقد، شبان، گناهکار، پدر و غیره نیز می‌باشم. لذا محبت تنها یکی از صفات خداست. عدالت، غضب، و ترس خداوند نیز وجود دارد. این صفات به همان روشنی در کتابمقدس ابراز شده‌اند که محبت او. پولس بعد از ستایش محبت در اول قرتیان ۱۳، در همان رساله (۲۲:۱۶) می‌نویسد: «اگر کسی عیسی مسیح خداوند را دوست ندارد، انا تیما باد.»

مسیحیان قدرت گشودن و بستن، برکت دادن و لعن کردن را دارا می‌باشند. ایشان مخالفین خود را به‌عنوان افراد دوست داشته، تمام تلاش خود را می‌کنند تا آنان را به‌سوی نجات هدایت کنند، اما به‌نهادهایی که ایشان را مورد آزار و شکنجه قرار می‌دهند، نبوت‌گونه می‌گویند «هلاک شوید» و هلاک هم خواهند شد.

چنگیزخان و تاتارهای قدرتمند را به‌خاطر آورید. ایشان در قرن سیزدهم بدون هواپیماهای جت و تسلیحات اتمی از چین تا میانه اروپا را مورد تاخت و تاز قرار دادند. برای او تنها نصف زمانی که شوروی‌ها اروپا را تصرف کردند لازم بود تا این ناحیه را به تصرف درآورد. اما چنگیزخان از میان رفت. ما از انبوه بمبیهایی که دشمنان انجیل ساخته‌اند نمی‌ترسیم. سلیمان، فرمانده ترک و سربازانش را به‌خاطر آورید. مسیحیان دعا کرده، نفرین «هلاک شوید» را بر زبان راندند. دشمن هلاک شد. اسلحه‌های روحانی نیرومند هستند و مرگبار، یک کلمه پطرس باعث مرگ مسیحیان بی‌ایمانی چون حناتیا و سفیره گردید.

«کرازنوف-لویتین» (A. Krasnov-Levitin) یک نویسنده مسیحی یهودی الاصل که به مدت ده سال را در زندانهای شوروی بسر برده بود، بحثی را مطرح می سازد که با یک مسیحی صلح جو داشته است. لویتین این سؤال را از او پرسید: «اگر سارقی مسلح به خانواده تو حمله ور شود، چرا نباید تیر را به زور از او بگیری و بر سرش بکوبی؟» فرد صلح جو در پاسخ گفت: «این کار از سوی کتابمقدس ممنوع شده است، زیرا که عیسی چنین تعلیم داد که اگر کسی بر گونه تو طیانچه زند، گونه دیگر را نیز به طرف او بگردان. لویتین گفت: «اما عیسی هرگز تعلیم نداده است که اجازه دهید تا فرزندان تو توسط راهزنان کشته شوند.»

لویتین ادامه داد و گفت: «رفتاری که به هنگام مورد حمله واقع شدن خودتان درست می نماید، وقتی که جان دیگران مطرح باشد، حماقت محسوب می گردد. مردی که در کمال آرامش ناظر این است که شخص بی دفاع دیگری مضروب می شود و به نفع او مداخله نمی کند، بزدل و خودخواه است. این امر را نمی توان با اصل مقاومت منفی توجیه کرد. مردی که به هنگام پیروزی دروغ، سکوت اختیار می کند نیز بزدل و خودخواه است... ملایمت و فراموش کردن اهانتهایی که به شخص شما می شود ضروری است تا اراده انسان بر روی مبارزه با بی عدالتی، دروغ و شرارتی متمرکز شود که بر جهان مسلط است.»

عبارت «خوشابحال گرسنگان و تشنگان عدالت» را لویتین به عنوان برکتی توضیح می دهد که فقط مختص کسانی نیست که سعی در پیروزی عدالت در جهان می نمایند. یهودا در مورد «نجات عام» می نویسد. هر انسان نجات یافته ای مبارزه می کند تا نجات عمومیت یافته، اصول مسیح بر جهان حاکم شود.

همه مسیحیان واقعی بر علیه بی عدالتی و شقاوت مبارزه می کنند. به همین دلیل هم تحت تعاقب و آزار قرار می گیرند. به نجات شخصی اکتفا نکنید. دیگران را نیز نجات دهید.

این عبارت معمولاً بدین مفهوم درک می‌شود که از یک مسیحی نباید رفتار بی‌ادبانه سر بزنند. اما خود پولس گاهی اوقات بطرز وحشتناکی بی‌ادب بود. همین طور خداوند. و نیز مصلحان و معارضینشان. جایی که سرنوشت کلیسا و جهان در معرض مخاطره قرار می‌گیرد، ادب می‌تواند بسیار زیانبار باشد.

کلمه یونانی برای «ناپسندیده» "aschemon" می‌باشد که ترجمه تحت‌اللفظی آن می‌شود «محبت رفتار غیر مدبرانه ندارد.»

مسیح، انسانها را همانند یک جانورشناس طبقه‌بندی می‌کند. یعنی آنها را در چارچوب یک سیستم یا یک نقشه قرار می‌دهد. برخی انسانها «گوسفند»، عده‌ای «گرگ»، برخی «سگ» و بقیه «روباه» می‌باشند. وی برخی را احق، ریاکار و افعی نامید. بقیه نیز شاگردان محبوب هستند. وی یک حیوان، یک اژدهای سرخ و یک کبوتر دست‌آموز را از یکدیگر تشخیص می‌دهد. محبت بطرزی ناپسندیده رفتار نمی‌کند، یعنی بدون در نظر گرفتن این واقعیات.

همه انسانها باید مورد محبت قرار گیرند، اما من نمی‌توانم با انسانهای «گوسفند صفت» همان رفتاری را داشته باشم که با افراد «گرگ صفت». نمی‌توانم با ریاکاران و شاگردان محبوب، با مستبدان و قربانیان رفتار یکسانی داشته باشم. لعنت بر چوپانی که تفاوتی میان گوسفندان و سگهایش و گرگها قائل نشده، رفتار یکسانی با آنها دارد. محبت همان رفتار را با شوهر خوب و شوهر بد، یا با فرزند مطیع و فرزند نافرمان ندارد. رفتار با محبت تابعی است از موقعیت.

فرض کنید که عده‌ای تبهکار به مردی حمله‌ور شوند. من باید همگی‌شان را دوست بدارم، اما سعی خواهم کرد که از شخص مورد حمله محافظت نمایم و در صورت لزوم به‌سوی تبهکاران شلیک کنم. در غیر اینصورت ناپسندیده یا aschemon رفتار کرده‌ام، و این واقعیت را در نظر نگرفته‌ام که در طرح کلی دنیا ایشان مواضع متفاوتی را دارا هستند. این امر در مورد رفتارمان با کسانی که به کلیسا فایده می‌رسانند و کسانی که به آن زیان وارد می‌کنند، کسانی که از کشور خود دفاع می‌کنند و کسانی که به آن حمله می‌نمایند نیز صادق است.

محبت اطوار ناپسندیده ندارد. محبت برطبق جایگاهی که هر انسان در طرح و نقشه‌ای اشغال کرده است، تنوع حاصل می‌کند.

در قبال رنج انسانها، گاه بی تفاوتی، بی احساسی، و کرختی مغلوب نشدنی وجود دارد.

در جلجتا جمع کثیری از مردم به هنگام مصلوب شدن آن سه مرد حضور می یافتند و در واقع فریادهای ایشان را موقعی که میخها با چکش بر دستان و پاهایشان کوبیده می شد می شنیدند. ایشان می بایست می دانستند که دست کم یکی از سه مرد مصلوب شده در آن روز جمعه، انسانی نیک بوده است، در غیر اینصورت برای شکنجه گرانس دعا نمی کرد، در غیر اینصورت، در لحظاتی که خود درد جسمانی غیر قابل وصفی را تحمل می کرد، اعتنایی به هدایت یک دزد نزد خدا نمی نمود. اما همین عیسی از روی نو میدی فریاد زد: «خدایا، خدایا، چرا مرا رها کردی؟»

واکنش مردم چه بود؟ ایشان به یکدیگر می گفتند: «بگذار تا ببینیم...» حتی به ذهنشان نیز خطور نمی کرد که حداقل با دادن کمی آب و یا گفتن سخنی تسلی بخش رنج او را تخفیف بخشند. «بگذار تا ببینیم که آیا الیاس می آید او را برهاند.»

الیاس فقط نام خاص نبی عهدعتیق نمی باشد. در زبان عبرانی آن جمله ای است بدین معنی «یهوه خدای منست». در این مفهوم هر کسی می تواند الیاس باشد. در همین مفهوم خداوند گفت که یحیی تعمید دهنده الیاس است. هر یک از ما باید یهوه را به عنوان خدا داشته باشیم. اگر خدای رحیم، یهوه، ارباب زندگی ما باشد، هرگز در برابر رنج یک معصوم منفعل باقی نمی مانیم.

درواقع کسانی که خدا را ندارند، رفتارشان همان «بگذار تا ببینیم» خواهد بود. این نوع انسانها شاهد مصلوب شدن در جلجتا بودند و از آن متأثر نشدند. چنین افرادی توسط پیام رنجهای کنونی نیز متأثر نمی شوند. ایشان ملعون هستند و توجهی به این ندارند که برادران کوچک عیسی گرسنه و یا در بند می باشند. این افراد را به داوری خدا می سپاریم.

حتی در بین برگزیدگان خدا نیز بی تفاوتی و کرختی بسیاری وجود دارد که باید بر آن فائق آمد. هر کجا که نیازی وجود دارد، منفعل باقی نمانید. اگر می توانید، کمک کنید.

یکی از بزرگترین زیبایی‌های کتابمقدس این واقعیت است که دو آیه در آن وجود ندارد. پیش از هر چیز در کتابمقدس هیچ آیه‌ای وجود ندارد که در آن عیسی از کسی پرسیده باشد که: «گناهان تو چه هستند؟ چه مقدار هستند؟ تحت چه شرایطی بودند؟ با چه کسی بودند؟ به من بگو که آیا گناهانت شامل گناهان قابل اغماض و اهانت‌های ناچیز می‌شد و یا جرایم بزرگ.» در عوض کتابمقدس به ما می‌گوید که عیسی از نزد شخصی به نزد شخصی دیگر رفته، می‌گفت: «آسوده‌خاطر باش پسر، آسوده‌خاطر باش دختر، گناهانت بخشوده شد» - بی آنکه از ایشان سؤال کند که گناهانشان چه بوده است. همچنین در مورد گذشته‌تان نیز سؤال نمی‌کند.

ثانیاً هیچ موردی در کتابمقدس وجود ندارد که طی آن کسی از عیسی پوزش یا بخشش بطلبد. بعد از شام آخر، همهٔ رسولان به استثنای یوحنا، گریختند؛ پطرس او را انکار کرد. هنگامی که ایشان خداوند قیام کرده را ملاقات کردند، دلپسند می‌بود اگر ایشان می‌گفتند که «متأسفیم». اما این کار را نکردند. این بدین خاطر بود که هر که بر چهرهٔ عیسی می‌نگرد، در آن آنقدر فهم و محبت می‌بیند که از پیش مطمئن می‌شود که او «همه چیز را بخشیده است.» مسیح خیلی بیش از خود من خواهان نجات من است. او خیلی بیش از من آرزو دارد که به آسمان بروم. یک انسان باید خیلی سریع بدود تا از خدا دور شود زیرا که او با تمام برکاتش به دنبال وی روان است.

به این دو آیه‌ای که در کتابمقدس نمی‌باشند تکیه کنید. ایمان داشته باشد که او گناهان شما را بر علیه شما نگاه نمی‌دارد و منتهای آرزوی او این است که شما را بیامرزد.

«لکن شما قومی که ملک خاص خدا باشد هستید.» (اول پطرس ۲:۹)

شاه لیر چنین گفت: «هنگامی که زاده می شویم، می گریستیم بدین جهت که وارد صحنه نمایش عظیم ابلهان شده ایم.» حق با او بود. خود او نیز یک ابله بود زیرا که بی موقع تمام دارایی اش را به فرزندانش سپرد. وی می بایست می دانست که ایشان در معصیت سرشته شده و مادرشان در گناه به ایشان آبتن شده است (مزمور ۵۱:۵).

به راستی که این جهان، جهان نادانان است. از بهترین کس به بدی یاد می کند و او را شیطان می نامد. حاملت حق داشت که بگوید: «اگر چون یخ عقیف باشی و چون برف پاک، از اتهام میرا نمی شوی.» اتللو، دزد مونا ی پاک را هرزه نامید. «یک ولگرد در مستی چنین کلماتی را به کار نمی برد.»

ژولیت نیز احمق بود. او تماماً حق داشت که در سن چهارده سالگی بدان شیوه عاشق شود. اما فقط از روی نادانی عشق ورزید. وی به رومئو گفت: «وجود دلپذیر تو خدای بتکده منست.» احمقانه است که از موضوع مورد محبت خود بتی بسازید. اگر او یک سال بیشتر می زیست، به احتمال زیاد بت دیگری را جایگزین رومئو می کرد.

هاملت به افلیا گفت: «با یک احمق عروسی کن، زیرا که مردان عاقل به خوبی می دانند که از ایشان چه عفریت هایی می سازی.» چه تعداد از انسانها خردمند و آگاه هستند؟

یاگو در مورد کاسیوس چنین گفت: «اگر فقط می توانستم یک جام دیگر به او بنوشانم، آنگاه او همان قدر به هرزه دری می پرداخت که سگ معشوقه من.» تولید کنندگان مشروبات الکلی موفق می شوند که به ما جامهای بی شماری بنوشانند. جهان مست میگساری است.

عیسی چه نیکو گفت که نباید به این جهان دل ببندیم. ما در آن بیگانه و زائر هستیم. نباید در حماقت آن سهیم شویم.



«هر فضیلت و هر مدحی که بوده باشد، در آنها تفکر کنید.» (فیلیپیان ۴:۸)

هنگامی که کلیوپاس به اتفاق دوستی عازم دهکده‌ای به نام عموآس بود، عیسی به ایشان ملحق شد. اما چون او تغییر یافته بود، ایشان نتوانستند او را بشناسند. کلیوپاس از عیسی پرسید: «مگر تو در اورشلیم غریب و تنها هستی و از آنچه در این ایام در اینجا واقع شد واقف نیستی؟ به ایشان گفت: «چه چیز است؟» (لوقا ۲۴:۱۸، ۱۹).

عیسی علاقمند شد، چرا که در روزهای اخیر، وقایع بسیاری در اورشلیم روی داده بود. دو سارق مصلوب شده بودند. آیا یکی از شاگردانش برای تسلی مادران داغ‌دیده ایشان می‌رفت؟ آیا یکی از ایشان از پیلطس اجساد این دزدان را مطالبه می‌کرد تا بر روی صلیب توسط کرکسها خورده نشوند؟ یکی از این دزدان، برادر ایمانی شده بود. شاگردانش حداقل می‌توانستند تدفین مناسبی برای او ترتیب دهند. در مورد اجراکنندگان حکم اعدام چه، که شرارت نشان داده بودند؟ ایشان نیازمند نجات بودند. آیا یکی از شاگردان عیسی ایشان را محبت می‌نمودند تا طریق آموزش را دریابند؟

سه روز گذشته بود. چه چیزهایی در آن سه روز به‌وقوع پیوسته بود؟ مثل همیشه، خانواده‌هایی از هم پاشیده شدند، افرادی صدمه دیدند، عده‌ای داغ‌دیده، عزاداری کردند، برخی نیز مرتکب قتل می‌شدند. برخی احتمالاً در تسبیح بیهوش، سرودهایی سراییده بودند. مادران مراقب فرزندانشان بودند. دیگران نگران این بودند که هموعانشان نان داشته باشند. بسیاری چیزها در سه روز اتفاق می‌افتد. عیسی پرسید: «چه چیز است؟» وی علاقمند زندگی انسانها در تمام جنبه‌هایش، با تمامی فضائل و رذائلش، شادی‌ها و اندوه‌هایش بود. او مایل است که در همه چیز با ما سهیم باشد.

شاگردان هنگامی که در مورد «چیزهایی» که در اورشلیم اتفاق افتاده بود صحبت می‌کردند، تنها به یک چیز توجه داشتند: چه اتفاقی برای عیسی افتاده بود، برای شخصی که او را دوست می‌داشتند.

بسیاری از مسیحیان تنها دغدغه‌شان رابطه شخصی‌شان با خداوند صعود کرده است، یعنی کسی که می‌تواند در این دنیا و در بهشت آتی به ایشان آرامی دهد. اما مسیح زندگی است، زندگی اطراف ما. در برادرانش، در گرسنگان، تشنگان، برهنگان، بیماران و بشریت دریند، او را می‌توانید ببینید. او را مکرراً به‌هنگام ملاقات یکی از فرزندان خدا، ملاقات می‌کنید.

شک دارای ارزش مثبتی است. سرنوشت علوم از چه قرار می‌بود اگر کپرنیک نظریهٔ عموماً پذیرفته شدهٔ زمین به‌عنوان مرکز عالم را مورد شک قرار نمی‌داد؛ یا اگر آینشتاین ارزش مطلق هندسهٔ اقلیدس و مکانیک سماوی نیوتن را مورد تردید قرار نمی‌داد؟ بر سر مذهب چه می‌آمد اگر ابراهیم به مذهب بت‌پرستی که از اجدادش به ارث برده بود شک نمی‌کرد - یا اگر رسولان به داوری اعلام شده توسط کاهنان اعظم قومشان در مورد اینکه عیسی یک کفرگوست شک نمی‌کردند؟

شک، مشروع و ضروری است. در شک صادقانه، درایت بیشتری نهفته است تا در قطعیت ظاهری یقین‌ها. برخی افراد مذهبی که ظاهراً از جایگاهشان در آسمان غره هستند، هلاک خواهند شد. برخی از واعظین نیز به‌هنگام بازگشت خداوند به او خواهند گفت: «خداوندا، خداوندا، آیا به نام تو نیوت ننمودیم و به اسم تو دیوها را اخراج نکردیم و به نام تو معجزات بسیار ظاهر نساختم؟» و عیسی به ایشان خواهد گفت: «هرگز شما را نشناختم! ای بدکاران از من دور شوید» (متی ۲۲:۷، ۲۳).

هنگامی که او فقط در تخیل شماسست، به جای اصرار بر اینکه خدا را می‌شناسید، باید یک جوینده باشید. جویندگان خدا در امان هستند. اگوستین معلم بزرگ مسیحیت چنین نگاشت: «ترا نمی‌جستم، اگر از پیش تو را در اعماق دل خود نیافته بودم.» شک بی‌شائبه چیزی جز جستجوی حقیقت نمی‌باشد. اما آنگاه تقلا می‌رود. «چنانکه آهو برای نهرهای آب شدت اشتیاق دارد، همچنان ای خدا جان من اشتیاق شدید برای تو دارد» (مزمور ۴۲:۱). تپش دل آهو به‌خاطر موعظه و کتب مربوط به آب نیست. او به مباحثات مربوط به اطفاء تشنگی علاقه‌ای ندارد. رفیع‌ترین اطلاعات، شاعرانه‌ترین جملات در مورد خنکی و زیبایی آب، عطش انسان تشنه را فرو نمی‌نشانند. و نه حتی تجزیهٔ دقیق ترکیب شیمیایی آب. او خواهان خود آب است.

جویندهٔ خدا نیز همین‌گونه است. مردم به‌خاطر از دست دادن ثروت و یا یک فرزند، نهرهایی از اشک جاری می‌سازند. چه تعداد از افراد به‌خاطر عدم توانایی در یافتن خدا قطره اشکی ریخته‌اند؟ چه تعداد از افراد می‌توانند از صمیم دل کلمات مزمورنگار را بر زبان آرند: «جان من تشنهٔ خداست، تشنهٔ خدای حی... اشکهایم روز و شب نان من می‌بود...» (مزمور ۴۲:۲، ۳)؟

«در خداوند و در توانایی قوت او زور آور شوید.» (افسیان ۶: ۱۰)

در ایالات متحده دست کم ده درصد کودکان مدارس ابتدایی مبتلا به dyslexia می‌باشند، یعنی اختلال ادراکی که قابلیت خواندن، هجی کردن یا خوانا نویسی را سد می‌کند. درصد افراد مبتلا بطور تقریبی در دیگر کشورهای متمدن نیز همین میزان است. هشتاد درصد افراد زندانی در ایالات متحده از این بیماری رنج می‌برند یعنی حالت ذهنی که گاهی اوقات موروثی است و باعث می‌شود که فرد به زحمت حروف و اعداد را بخواند. سقف ممکن است با کف اتاق اشتباه شود، کلمه "hostile" (خصومت‌آمیز) با "hospitable" (مهمان نواز) جایجا تلقی می‌شود. "A" ممکن است بَدَل به "D" شود؛ و مجموعه اعدادی نظیر 1-2-3 بَدَل به 2-1-3 می‌شوند.

خشم و محرومیت ناشی از شکست تحصیلی دائمی اغلب بصورت بزهکاری و رفتارهای ضد اجتماعی ابراز می‌شوند.

لیکن همیشه نیز چنین نیست. نلسون راکفلر، معاون اسبق رئیس جمهور ایالات متحده گفته است که وی نیز در تمام زندگی از این اختلال رنج برده است. او گفته: «به‌طور برعکس قرائت می‌کنم. اعداد را وارونه می‌بینم. حتی بطور وارونه آنها را مجسم می‌کنم و این بدترین حالت است.» وی هیچگاه بر هجی کردن مسلط نشد، لیکن توانست بطور ساده با پذیرفتن آن، بر این نقص فائق آید. ادیسون نیز دچار dyslexia بود و این اختلال مانع از این نشد که وی مخترعی بزرگ گردد. ژنرال پاتون در سن دوازده سالگی نمی‌توانست مکتوب چاپی را بخواند. پوزیدنت ویلسون هم مبتلا به این اختلال بود. و نیز آلبرت آینشتاین، فیزیکدانی که تمام عالم نام او را تحسین می‌کند.

کودکان باید با دو داروی مهم پرورش یابند: یعنی ویتامینهای M و R، که تغذیهٔ کودکان امروزی فاقد آنهاست. آنها علایم اخلاقیات (morality) و مذهب (religion) می‌باشند. کودکان باید بیاموزند که وظیفهٔ اخلاقی‌شان حکم می‌کند که بر نقصانها مسلط شوند و کار مفیدی را در زندگی انجام دهند. ثانیاً باید بیاموزند که کسی هست که به ایشان کمک می‌کند تا بر این نقص و نقایص دیگر فائق آیند.

شما نیز می‌توانید بر نواقص خود مسلط شوید.

زیگموند فروید، بنیانگذار روانکاوی، دائماً فخر می‌کرد به اینکه «تاج را از سر انسان برداشته است!»

انسان تاج خلقت تلقی شده بود. آنگاه کپرنیک نشان داد که زمین یعنی مسکن انسان، چنانکه تا آن زمان تصور می‌شد مرکز عالم نیست. خورشید ما یکی از میلیاردها ستاره‌ای است که اکثر آنها بسیار بزرگتر از خورشید ما می‌باشند. کپرنیک یک مسیحی معتقد بود و حتی بعد از اکتشاف خود نیز مسیحی معتقد باقی ماند؛ اما دیگران چنین نتیجه‌گیری کردند که با تقلیل اهمیت زمین در عالم، انسان حق محسوب کردن خود را به عنوان موجودی با ارزشی خاص از دست داده است. گفته شده است که داروین نشان داد که حتی بر روی زمین نیز انسان چیزی منحصر بفرد نبوده و نمی‌تواند نتیجه نقشه خدا برای برخورداری از یک دوست باشد، دوستی که با او ارتباط برقرار کند. برطبق فرضیه داروین، انسان فقط یکی از نتایج تکامل تصادفی است، همانند شامپانزه‌ها و گوریل‌ها. این دومین ضربه به برتری انسان بود.

اگر ما واقعاً حاصل تصادف باشیم، اگر فقط ماده و نه روح باشیم، اگر صرفاً حیواناتی شکمبار و شهوت پرست باشیم - پس از کجاست که مقاومت در برابر این نظریه‌ها سر برمی‌آورند؟ آیا میمون‌ها و سگ‌ها از اینگونه تلقی شدن رنجیده خاطر می‌شوند؟ آیا مورچه‌ها می‌رنجند از اینکه فیل تلقی نمی‌شوند؟ پس اطمینان انسان به این اندیشه که مخلوق محبوب خدا و برتر و متفاوت از تمامی جانوران است چه می‌شود؟ ندای وجدان و اشتیاق به رسیدن به قله‌های روحانی از کجاست؟

«خدا انسان را بصورت خود آفرید» (پیدایش ۱:۲۷). هیچ چیز مشابهی در مورد هیچ مخلوق عالم گفته نشده است. «[خدا] تاج جلال و اکرام را بر سر او گذارد». انسان تاج خلقت است. وقتی که خدا خواست جسم بپوشد، به صورت «انسان» بر روی زمین ظاهر شد. در میان انسانها، کودکی مولود شد؛ و به انسانها پسری بخشیده شد که نامش چنین بود: خدای قدیر و پدر سرمدی (اشعیا ۹:۶).

به خواننده‌شدگی منحصر بفرد و عظیم خود ایمان داشته باشید. بگذارید تا صورت خدا در شما دیده شود. بگذارید تا نور شما طوری بدرخشد که انسانها پدر را جلال دهند.

«همانا هفت سال فراوانی بسیار در تمامی زمین مصر می آید.»  
(پیدایش ۲۹:۴۱)

علت این برکت استثنایی بر سرزمین مصر چه بود؟ چرا می بایست فراوانی بسیار نازل می شد، و بعد از آن خشکسالی بسیار سخت؟ سه دلیل برای این امر وجود دارد که راز هر کار مسیحی موفقیت آمیز نیز بشمار می رود.

۱- فرعون وقت یک پادشاه واقعی بود؛ او فقط به هنگام بیداری همچون یک پادشاه عمل نمی کرد. ضمیر باطن او نیز دغدغه بهزیستی مردمش را داشت و شبها نیز در این باره خواب می دید.

لوتر گفته است که «هر مسیحی، یک پادشاه است و خادم هیچکس نیست». اما یک مسیحی پادشاهی مهربان است؛ لوتر می افزاید: «یک مسیحی خادم وظیفه شناسی برای همگان است و به همه کس خدمت می کند.»

یک مسیحی برای صید جانها تلاش و کوششی خارق العاده به خرج نمی دهد. خدمت به کلیسا برای او امری تحمیلی نیست. اعتقاد و ایمان مسیحی او ضمیر باطنش را تسخیر کرده است؛ لذا وی بدون تلاشی جانکاه، جانها را صید می کند و ملکوت خدا را در اولویت قرار می دهد.

۲- فرعون، این خواب بیننده نیکویی ها، خواب بیننده دیگری را به نام یوسف ملاقات می کند و با او متحد می شود. شما نیز همین کار را بکنید.

۳- فرعون انسانی کاملاً بدون پیش داوری بود. به او توصیه شد که بیگانه ای را با رنگ پوستی متفاوت و مذهبی غریب، و اعتقاد به خدایی نادیدنی به دربارش دعوت کند. آن هم یک زندانی با شهرتی بد. اتهامی که باعث زندانی شدن او گشته بود، حمله به زنی بود با نیت سوء هتک حرمت.

اما در نظر فرعون، هر انسانی در وهله اول یک انسان است. از هر انسانی می توان برای بهزیستی کشور استفاده کرد. انسانهایی که دیروز اعمال بد انجام دادند، امروز می توانند بدل به انسانهای نیکی شوند. و از سوی دیگر، چه کسی می دانست که اتهامات وارد به یوسف حقیقت داشته است؟ کسانی که همچون فوطیفار، غلام و برده نگاه می دارند، غالباً برده های خود را بدون محاکمه منصفانه روانه زندان می کنند.

فرعون مصر واجد همه این دیدگاههای نیکو بود؛ برای همین، سرزمینش مستحق داشتن فراوانی بسیار و ذخیره غذایی برای خود و همسایگانش در ایام قحطی بود. این خصوصیات شما را نیز بدل به صیاد جانها خواهد کرد.

هنگامی که شهر قرنطس توسط فیلیپ مقدونی محاصره گشت، همگان به دفاع از شهر برخاستند. برخی دیوارها را ترمیم می‌کردند و برخی دیگر به پرتاب نیزه و تیر می‌پرداختند. دیوجانس فیلسوف نیز وادار به فعالیت شد و بشکه‌اش را به پشت خیابانی غلطاند. هنگامی که از او پرسیدند که چرا این کار را می‌کند، در پاسخ گفت: «خوب، من هم نمی‌خواهم که در بین این همه افرادی که کار می‌کنند، تنها فرد بی‌کاره و تنبل باقی بمانم.»

به او گفتند: «اما دیگران کار مفیدی برای شهر انجام می‌دهند، درحالی که تو چنین کاری نمی‌کنی.»

دیوجانس، با ابهت هرچه تمام‌تر به غلطاندن بشکه‌اش ادامه داد. درنظر او کار دیگران همان قدر بی‌فایده بود که کار او. قرن‌تس و امپراطوری مقدونی بدون توجه به اینکه چه کسی در این جنگ پیروز شد، نابود شدند. سربازان هر دو جناح بزودی مردند، چه فاتحین و چه شکست خوردگان. بعد از چند سده، چه کسی به جزئیات این نزاع اعتنا می‌کرد؟ آیا امروز کسی هست که نام آن جنگجویان را به‌خاطر آورد؟ شهروندان شهر مشغول به کارهایی بودند که درنظر ابدیت همان قدر بطلت بود که غلطاندن بشکه.

در این جهانی که همه چیز درگذر است، تنها یک چیز باقی ماند: و آن کاری است که مسیح، آن یگانه ابدی، در جلجتا برای ما انجام داد. دیگر کارها، نهایتاً بی‌فایده می‌بودند. صلیب مسیح، گناهکاران را نجات می‌دهد و آنان را در ابدیتی سهیم می‌گرداند که پسر خدا مالک آن است.

یوحنا زین‌دهان (John Chrysostom)، از آباء کلیسا در قرن چهارم میلادی، درمورد صلیب مسیح گفته است: «صلیب عبات است از اراده پدر، فخر پسر، شادی روح‌القدس، جواهر فرشتگان، اطمینان ایماندار، و جلال پولس.»

کسانی را که وقت خود را در سرگرمی‌ها سپری می‌کنند، مورد تمسخر قرار ندهید، در شرایطی که زحمت خالصانه‌ای که می‌کشید و بدان مباحثات می‌کنید، نتایج بهتری برای ابدیت دربر ندارد. مسیح مصلوب شده و قیام کرده از مردگان را خدمت کنید. این تنها کاری است که بطلت نمی‌باشد.

# ۱ ژوئن

«والان حکیمان و منجمان را به حضور من آوردند تا این نوشته را بخوانند و تفسیرش را برای من بیان کنند، اما نتوانستند تفسیر کلام را بیان کنند.» (دانیال ۵:۱۵)

هنگامی که بلشصر پادشاه بابل با شادمانی ضیافتی به همراه امرا و زوجه‌هایش برپا ساخته بود، پیامی به زبان آرامی بر روی دیوار نقش بست. پادشاه از مستی درآمده، وحشت زده، مشاورینش را خواند تا معنی این واقعه غیر معمول را بیان کنند. با اینحال هیچ یک از ایشان نتوانست نوشته را تعبیر کند. سپس دانیال را خواند و به او شکایت کرد که مشاورینش زبان آرامی را نمی‌دانند.

این زبان توسط یهودیان تکلم می‌شد. اسرای اسرائیل در بابل اقلیت قومی مهمی شده بودند، و به امپراطوری نخست وزیر و رهبران سیاسی دیگری را عرضه کرده بودند. اما هیچ یک از حکیمان بابل به خود زحمت نداده بود که زبان، مذهب یا ذهنیت یهودیان را فراگیرد. دشمنان بابل یعنی مادها و پارسها، در آن لحظات که پادشاه و امرایش مشغول تفریح و عیش و نوش بودند، مخفیانه وارد شهر شدند؛ همان شب بلشصر کشته شد و امپراطوری عظیم او به دست دیگران افتاد. حکیمان او بی حکمت شدند و چون قریب‌الوقوع بودن خطر را تشخیص ندادند، نتوانستند پادشاه را آگاه کنند.

امروزه مشابه همان نادانی اسف‌بار این مشاورین باستانی را مشاهده می‌کنیم. حکیمان امروزی - که بسیاری از ایشان رهبران کلیسای جهانی هستند - فقط به آن حد زیرک هستند که برای خود مواضع رفیع، عواید و شهرت به همراه مقام دست و پا کنند. لیکن مردمی را که باید به سوی مسیح هدایت نمایند، درک نمی‌کنند: نیروهای مخربی را که کلیسا را تهدید می‌کند نیز تشخیص نمی‌دهند. مردان «حکیم» امروزی، رهبران روحانی، ظاهراً متوجه خطر بزرگی که تعصب مذهبی، کمونیسم و لامذهبی شایع در مقابل مسیحیت بر پا کرده‌اند، نیستند.

هشدار به بلشصر پادشاه، توسط دستی بر روی دیوار نوشته شد. هشدار به دنیای آزاد با خون نوشته شده است و مردان حکیم ما نمی‌توانند آن را بخوانند.

## ۲ ژوئن

(غلاطیان ۱:۲)

«و همه برادرانی که با من می باشند.»

پولس تصمیم گرفت که رساله آموزنده‌ای به کلیسای غلاطیه بنویسد. آنچه که او نوشت، کلام ابدی خدا بود که برای بنای مسیحیان تا اقصای عالم بکار می‌رفت. در چنین مواردی شما عقیده خود را نمی‌نویسید. شما با تمام برادرانتان متحد می‌شوید. ایمانی عام وجود دارد که یکبار به مقدسین سپرده شد: ایمان وحدت بخش تمام برادران همیشه و در همه جا. تنها در مشارکت با تمامی مقدسین است که شخص قادر می‌شود که حقیقت جاودانی را درک کند. بنابراین پولس، رساله‌اش را به غلاطیان به اتفاق «همه برادرانی» که با او بودند نوشت.

کسی که پولس بیش از همه بر او تکیه داشت، عیسی بود، عیسایی که به او اعتماد داریم. مسیح، برادر و خداوند ما، فرشتگان مقدس بسیاری دارد. آنها نیز برادران ما می‌باشند. به علاوه مقدسین جلال یافته نیز با ما هستند.

هنگامی که عیسی با موسی و ایلیا بر روی کوه تبدیل هیأت سخن گفت، از شاگردانش خواست که به کسی چیزی نگویند. هیچ کس بعد از ملاقات یک فرد، به کسی نمی‌گوید که: «می‌دانید او یک بینی داشت.» داشتن یک بینی، امری غیر طبیعی نیست. ما گرایش داریم که امور مافوق طبیعی را بسیار بزرگ جلوه دهیم، اما عیسی خواهان این بود که ما دائماً خود را در مشارکت با مقدسین فوت شده قرار دهیم.

ما با احضار ارواح مخالفیم و میل نداریم که نزدیکی آنها را احساس کنیم. اما بر این باوریم که مقدسین فوت شده که با خداوند هستند، خیلی دور نمی‌باشند.

کتاب مقدس می‌گوید: «چون که ما نیز چنین ابر شاهدان گرداگرد خود داریم» (عبرانیان ۱:۱۲). در زندگی نامه یوحنا زین دهان (John Chrysostom)، بزرگترین واعظ مسیحیت که تاکنون شناخته شده است، آمده است که هنگامی که وی وعظ‌های خود را می‌نوشت، یک مسیحی پولس و یوحنا را دیده که در کنار او افکاری را در گوشش زمزمه می‌کنند. کسانی که همچون کودکان باشند، می‌توانند این حکایت را باور کنند. در مورد اینگونه تجارب به کرات صحبت نمی‌شود زیرا که صحبت زیاد نشان خواهد داد که ما معجزه را در زندگی مسیحی، عادی تلقی نکرده، مشارکت مقدسین را در تجربه روزمره باور نداریم.

باشد که نامه‌های خود را با «همه برادرانی که با ما می‌باشند» بنویسیم.



«شخصی دولت‌مند را ... بود ...»

(لوقا ۱:۱۶)

«شخصی را ... بود.»

(لوقا ۱۱:۱۵)

کتاب مقدس، مکاشفه خداست. مکاشفه کلمه‌ای است با ریشه لاتینی که دو معنی دارد. از یکسو امور پنهانی را که تاکنون ناشناخته بود مکشوف می‌سازد و از سوی دیگر برخی امور را نیز در پشت حجابی مستور می‌سازد.

از آغاز، سخنان خداوند ما عیسی به زبان یونانی به ما انتقال یافت، یعنی زبانی به غیر از زبانی که خودش بدان تکلم می‌کرد. ما سخنان او را از وراء پرده ترجمه می‌خوانیم که البته هرگز نمی‌تواند مفهوم کامل زبان اصلی را به ما برساند. حتی زبان عبرانی عهد عتیق افکار خدا را پنهان ساخته، آنها را در پوشش زبان ناچیز انسانی پیچیده است. هدف کتاب مقدس، بیدار کردن اشتیاقی در ماست برای رسیدن به آن حالت متبارک زمانی که خالق از خلقت جدا نبود، زمانی که ما در خدای یگانه یکی بودیم، هنگامی که ارتباط میان انسانها و بیان والاترین اندیشه‌ها از طریق کلمات ناقص صورت نمی‌گرفت، یعنی همان حالتی که بار دیگر بعد از انقضای اعصار پدید خواهد آمد.

عیسی به زبان آرامی تکلم می‌کرد، یعنی لهجه‌ای از زبان عبرانی. کلمه «داشتن» نه در زبان آرامی وجود دارد و نه در زبان عبرانی. عیسی هرگز این کلمه را بر زبان نیاورد. عیسی هیچگاه چیزی نگفت که آن را «داشته» باشد. بنابراین می‌توانست هنگامی که لباس او را به‌در آوردند تا او را شلاق زنند، بسیار شادمان شود. ایشان لباسهایی را از او برگرفتند که وی هرگز درباره آنها نگفت که «آنها را دارم». او هرگز نگفت که «بدنی دارم». بدنی را که شکنجه کردند از آن او نبود. وی صاحب هیچ چیز نبود. عیسی پیش از آنکه او را بکشند، بدن خود را به عنوان قربانی زنده به پدرش تسلیم کرد.

وی به شاگردان اولیه‌اش آموخت که به همان شیوه بیندیشند. «هیچ کس چیزی از اموال خود را از آن خود نمی‌دانست» (اعمال ۴:۳۲). همه چیز به خدا تعلق دارد و ما مباشران اموال او هستیم. او آزاد است که هر موقع که بخواهد ثروتهای مادی، سلامتی، فرزندی محبوب، نام نیک، دوستان، و شهرت را بگیرد. این چیزها تنها امانتی است به ما. و اگر برگرفته شوند، ما چیزی را از دست نمی‌دهیم. زیرا که از آن ما نمی‌باشند. این یکی از شادیهای زندگی مسیحی است. تمامی مسیحیان «ندار» هستند و مایل نیستند که «دارا» باشند. کسانی که دارا هستند، درمورد امکان از دست دادن نگران می‌شوند. این امر برای ما ممکن نیست. زندگی ما زندگی سرشار از صفاست.

## ع ژوئن

«لهذا دیگر غلام نیستی، بلکه پسر، و چون پسر هستی، وارث خدا نیز.»  
(غلاطیان ۴:۷)

از هنگامی که ژنها و DNA کشف شده‌اند، چیزهای جدیدی را در مورد وراثت دریافته‌ایم. می‌دانیم که چه نیروهای غیرقابل مقاومتی، چه خیر و چه شر، بواسطه وراثت از اجداد ما به ما منتقل شده‌اند. وراثت روح نیز وجود دارد. خدا حقیقتاً پدر ماست؛ اورشلیم آسمانی مادر ماست. ما از خدا نه تنها ملکوتش را بلکه همچنین خصلتش را نیز به ارث می‌بریم. ژن خدا در ماست (اول یوحنا ۳:۹).

فرزندان والدین انگلیسی زبان، انگلیسی حرف می‌زنند و فرزندان رومانیایی‌ها، زبان رومانی حرف می‌زنند. فرزندان خدا با کلمات خدا صحبت می‌کنند. پطرس در رساله اول خود می‌گوید: «اگر کسی سخن گوید، مانند اقوال خدا بگوید» (۱۱:۴). اگر کسی وارث خداست، سخنان یا نوشته‌هایش نیز باید بطور عادی اقوال خدا باشد. در غیر اینصورت، نه باید حرف بزند و نه بنویسد.

ما باید بتوانیم هم‌زبان با پولس بگوییم: «مرا چون فرشته خدا و مثل مسیح عیسی پذیرفتید» (غلاطیان ۴:۱۴). این شیوه عادی پذیرفتن کسی است که مانند اقوال خدا می‌گوید.

یک خواهر سوئدی می‌نویسد که هنگامی که ترجمه یک کتاب مسیحی را به پایان رساند، فرشته‌ای بر وی ظاهر گشت و از او تشکر نمود. این امر ممکن است باعث لبخند برخی مسیحیان شود. اما اگر حداقل اولین صفحه عهد جدید را که گفته می‌شود که فرشتگان ظاهر شدند، باور نداشته باشم، وقت خود را در مسیحیت تلف می‌کنم. هنگامی که مانند اقوال خدا سخن می‌گویید، تأیید مسیحیان و فرشتگان را دریافت می‌دارید.

## ه ژوئن

(متی ۱۹:۲۸)

[عیسی گفت] «همهٔ امته‌ها را تعلیم دهید.»

اگر فردی در کنار جاده‌ای بایستد و کل جمعیت چین را نظاره کند که از کنار او رد می‌شوند و در هر ثانیه یک نفر می‌گذرد، بیش از بیست سال وقت لازم خواهد بود تا آخرین نفر بگذرد. سخت‌ترین قواعد لئینیستی بر این قوم حکومت می‌کند. لئین چنین نوشته است: «هر چه که برای نابودی نظم کهن استعمارگرانه ضروری است، اخلاقی نیز می‌باشد.» بنا به گفتهٔ لئین، مذهب نیز جزو این مقوله است و باید نابود شود.

اما مسیحیانی در چین وجود دارند که از مرگ نمی‌هراسند. این طریقی در آغوش کشیدن داماد آسمانی و دریافت بوسهٔ مقدس می‌باشد. گزارشی قابل توجه از ایالت «هونان» به دست رسیده است. واعظی توسط کمونیستها به دار آویخته شد ولی فوراً او را رها کردند. برادران توانستند او را پایین آورند و او اکنون زنده است. وی می‌گوید هنگامی که طناب به دور گردنش بوده و در شرف آویخته شدن از شاخهٔ درخت بود، تمام آنچه که توانست به آن بیندیشد، خداوندمان بود که بر روی صلیب قیام کرد. برای ملت بزرگ چین و ایمانداران آن دعا کنید. خدا چینی‌ها را بسیار دوست می‌دارد، چرا که آنان را به تعداد زیاد آفریده است.

## ۶ ژوئن

«با کسانی که از شما نفرت کنند، احسان کنید.» (لوقا ۶: ۲۷).

پاتریک قدیس، «اعترافات» خود را با این کلمات آغاز می‌کند: «من، پاتریک گناهکار، ناهنجارترین و کمترین تمامی ایمانداران!» در قرن چهارم، وی که یک انگلیسی بود، به دنبال تاخت و تاز ایرلندی‌ها، به اسارت گرفته شد و تبدیل به برده شد. او می‌بایست در حال گرسنگی و برهنگی، گوسفندان را چوپانی می‌کرد. شقاوت ایشان در دل نوجوان مسیحی محبتی را نسبت به برده‌داران بر افروخت.

بعدها وی موفق به فرارگشت. در انگلستان او آزاد بود و آنگاه رؤیایی دید. مردی با نامه‌ای در دست، به پاتریک نزدیک شد؛ پاتریک نامه را گشوده، چنین خواند: «صدای ایرلندی‌ها» سپس صدای ایرلندی‌های بسیاری را شنید که فریاد می‌زدند: «ای نوجوان مقدس، از تو استدعا داریم که نزد ما بیایی و بار دیگر در بین ما بخرامی.»

برای یک برده فراری، گرفتار برده‌دار قبلی شدن به معنی مرگ می‌بود. اما دل پاتریک پر از محبت بود، و خطر برای او به حساب نمی‌آمد. در همان اثناء، او گناه بزرگی را نزد یک کشیش اعتراف کرد. این امر باعث شد که گناه او به طور علنی بر همگان آشکار شود؛ لذا کلیسا دیگر نمی‌توانست پاتریک را به ایرلند بفرستد. بنابراین، وی به میل خود نزد ایرلندی‌ها بازگشت و برده‌داران اسبق خود را نزد مسیح آورد.

باشد که شکنجه‌گران خود را نزد نجات‌دهنده بیاوریم. در مورد کسی بیندیشید که بیشترین خیانت را به شما کرده است؛ آنگاه هدف افتخارآمیز خود را این قرار دهید که او را به سوی توبه هدایت نمایید.

# ۷ ژوئن

«به حجره خود داخل شو.»

(متی ۶:۶)

معلمین فلسفه توصیه‌ای غیر طبیعی به انسانها ارائه داده‌اند. مارکوس اورلیوس چنین نگاشت: (مردم، عزلت را در دهکده‌ها، سواحل و کوهها می‌جویند... این کاری است عوامانه، زیرا هرگاه که بخواهید می‌توانید در درون خودتان معتکف شوید. انسان، در هیچ جای دیگری جز در وجود خود، انزوایی ساکت‌تر و آرام‌تر را نخواهد یافت.» شما یقیناً می‌توانید حتی در شلوغی، به آرامشی باطنی دست یابید، منتها برای این کار تلاش عظیمی لازم است.

چرا از سرمشق بهتر یعنی تعلیم استاد پیروی نکنیم که به مکانهای خلوت یا به کوهها رفته، دعا می‌کرد؟ و هنگامی که این امر میسر نباشد، چرا آرامش خود را در یک حجره پیدا نکنیم؟

هیاهوی عصر تکنولوژی جزئی از توطئه علیه عالم روحانی است. رادیو و تلویزیون در بین سایر چیزها هرگز آرامشی برای شما باقی نمی‌گذارند.

عشاق و دوستان، هنر نشستن و راه رفتن در سکوت را به اتفاق یکدیگر فراموش کرده‌اند. به طور قطع ۸۰ درصد کلماتی که گفته یا نوشته می‌شوند، بیهوده می‌باشند. عبرانیان یعنی کسانی که خدا اولین مکاشفه‌اش را به ایشان داد، کلمه‌ای برای «کلمه» ندارند. بواسطه آنها کلمه خدا داده شد، لیکن نمی‌توانید آن را به زبان عبرانی بگویید. ایشان، به جای «کلمه»، davar را بکار می‌برند به معنی «چیز واقعی». باشد که فقط کلماتی را بر زبان آوریم و به کلماتی گوش دهیم که گپ بیهوده نبوده، بلکه واقعیات باشند.

در زبان عبرانی، مقدمه انجیل یوحنا می‌گوید «در ابتدا چیز واقعی (davar) بود و چیز واقعی با خدا بود، و چیز واقعی خدا بود.»

به جای تلف کردن وقت خود در گفتگوهای بی‌اساس در مورد امور بی‌اهمیت، باشد که وقت بیشتری را در حجره‌های خود در مشارکت آرام با خدا سپری سازیم.

# ۸ ژوئن

«هر آینه به شما می‌گویم هر که بدین کوه گوید منتقل شده، به دریا افکنده شو و در دل خود شک نداشته باشد، بلکه یقین دارد که آنچه گوید می‌شود، هر آینه هر آنچه گوید بدو عطا شود.» (مرقس ۱۱: ۲۳)

عیسی این سخنان را در راه، میان اورشلیم و بیت عنیا بر زبان راند. زمین هموار بود و هیچ کوهی دیده نمی‌شد. هنگامی که گفت «این کوه»، منظور او این بود که هیچ چیز نمی‌تواند مانعی بر سر راه باشد.

کوههای مشکلات و موانع همه در تخیل ما وجود دارند. ما این وعده را دارا هستیم: «چیزی به شما ضرر هرگز نخواهد رسانید» (لوقا ۱۰: ۱۹)، و «به جهت آنانی که خدا را دوست می‌دارند، همه چیزها برای خیریت (ایشان) با هم درکار می‌باشند» (رومیان ۸: ۲۸). چیزها و وقایع هرگز جانهای ما را لمس نمی‌کنند، بلکه در بیرون باقی می‌مانند. آنچه که ما را آشفته می‌سازد، عقاید و برخوردهای ما نسبت به اشخاص و وقایع می‌باشد. ما بر اینها اقتدار داریم. اینها را می‌توانیم به دریا بیفکنیم.

شرایطی که خداوند تحت آنها این سخنان را گفت، نشان می‌دهد که به کوههای واقعی و مادی اشاره نمی‌کند. جهان به چه صورتی در می‌آمد اگر هر یک از میلیونها شاگرد عیسی کوهها را به سمت راست یا چپ بنا به میلش نقل می‌کرد؟ هر شاگردی عقیده متفاوتی در مورد محل درست کوه می‌داشت. عیسی هنگامی که در مورد چگونگی انتقال کوهها به ما تعلیم می‌دهد، درباره واقعیات روحانی صحبت می‌کند.

بگذارید که وقایع حادث شوند. بگذارید که اشخاص هر طور که میل دارند با شما رفتار کنند. هیچ چیز را کوهی بر سر رهاقتان تلقی نکنید. دو و دو می‌شود چهار. میوه‌ها حاوی عصاره هستند. انسانها گاهی اوقات رفتار بدی دارند. وقایع ممکن است نامطبوع باشند. با اینحال همه چیز با یکدیگر برای خیریت من درکار است. مشکلاتی که بر سر راه من به سوی آسمان قرار دارند، متعلق به جهان تخیلات می‌باشند. می‌توانم آنها را به دور افکنم.

«شمعون گفت: ای استاد، تمام شب را رنج برده، چیزی نگرفتم، لیکن به حکم تو، دام را خواهیم انداخت.»  
(لوقا ۵:۵)

«ویلیام برنز» (William Chalmers Burns) در سال ۱۸۴۷ به عنوان مبشر عازم چین شد. بعد از هفت سال چنین نوشت: «حتی یک نفر هم توسط من نزد مسیح نیامد.» خداوند مقرر کرده بود که او در مکتب پشتکار پرورش یابد.

در خاورمیانه، هم اکنون می توان مشاهده کرد که ماهیگیران به همان شیوه ابتدایی ۲۰۰۰ سال پیش دام را به دریا می افکنند. این کاری بسیار سخت است. آیا ما حاضر می شویم بعد از یک شب زحمت، بار دیگر دام خود را به درون آب بیفکنیم؟ عقل و نیز میل به استراحت خلاف آن را می گوید. اما کلمه باشکوه «لیکن» وجود دارد. شمعون پطرس دام را دوباره به آب افکند و حتی بعد از معجزه، به استراحت نپرداخت، بلکه همچنان ماهیگیر می کرد. او و رفقایش قایقها را به خشکی آوردند و برای استراحت به بستر نرفتند. «ایشان از عقب او روانه شدند» (لوقا ۵:۱۱).

نکته مهمی که باید به خاطر داشته باشیم، این است که علیرغم تجربیات ناموفق و نتایج نامطلوب باید در محل کار و زحمت خویش باقی بمانیم.

من رئیس انجمن بشارتی جهانی هستم. من توسط یک نجار به نام «ولفکز» به سوی مسیح جذب شدم. او سالها بی آنکه نتیجه ای حاصلش گردد، دعا کرده بود تا پیش از مرگ لااقل یک یهودی را نزد مسیح آورد. خدا دو نفر را برای او مقرر کرد: من و همسرم. ما نیز به نوبه خود چند یهودی دیگر را به سمت نجات دهنده هدایت کردیم و اینان نیز به نوبه خود عده بیشتری را جذب کردند. نتیجه را اکنون می توان در انجمنهای مذهبی یهودی-مسیحی در حال رونق در شهرهای اسرائیل مشاهده کرد. بسیاری از ایمانداران از موطن «ولفکز» یعنی رومانی می آیند. یکبار که حکایت ایمان خود را در یک دهکده رومانی بازگو می کردم، متوجه شدم که یک مرد بسیار کهنسال در بین حضار می گریست. در پایان جلسه وی به من گفت: «خدا مرا بکار گرفت تا آن نجار را به سوی مسیح هدایت کنم. همیشه چنین می پنداشتم که در تمام زندگی زحماتم به هدر رفته است. اکنون از شما شنیدم که من پدر بزرگ ایمانی بسیاری از یهودیان هستم.» شما نیز با تکیه بر کلمه «لیکن» وظیفه خود را همواره بجا آورده، ادامه دهید.

«لیکن نه من بعد از این، بلکه مسیح در من زندگی می‌کند.» (غلاطیان ۲: ۲۰)

رابطه میان عیسی و ایماندار رابطه‌ای است منحصر بفرد که نمی‌توان آن را به خوبی با کلمات بیان کرد، زیرا که معادل واقعی برای آن وجود ندارد. در انتقال خون، خون یک انسان بَدَل به خون انسانی دیگر می‌شود. اگر فرد اخیر زخمی شده، بلافاصله بعد از انتقال خون دچار خونریزی گردد، این خون دهنده نیست که خارج می‌شود، بلکه خون گیرنده است. آن خون متعلق به او شده است. در عمل پیوند قلب نیز، قلب دیگر متعلق به جسد نبوده، بلکه متعلق به انسانی زنده است.

بین عیسی و ایماندار نیز چنین است. خون منتقل شده، پیوند قلب صورت گرفته، و تغییر شخصیت به وقوع پیوسته است.

لوتر این مطلب را بدین ترتیب توضیح می‌دهد: (پدر به مسیح می‌گوید: «تو بَدَل به پطرس می‌شوی که انکار می‌کند، سولس می‌شوی که آزار می‌دهد، یهودا می‌شوی که تسلیم می‌کند، مریم مجدلیه می‌شوی که گناه می‌ورزد. آنگاه شریعت، عیسی را می‌بیند که پر از این خطاهاست و به او می‌گوید که باید بمیرد.» عیسی بزرگترین جنایتکار، سارق، ریاکار، و زناکاری است که بشریت تاکنون به خود دیده است. نه در این مفهوم که او این جرما را مرتکب شده است، بلکه از این جهت که آنها را از آن خود کرد.» او بَدَل به شخصیت گناهکار من گردید. در عوض، شخصیت خود را به من داد. لوتر در تفسیر رساله به غلاطیان با جرأت هر چه تمام‌تر می‌گوید: «مسیحی، مسیح است.»

لوتر در اینجا بر آیات کتاب مقدس تکیه دارد. بزرگترین معلم مسیحیت همان چیز را تعلیم داده است. ایگناتیوس چنین نوشته است: «مسیح، زندگی جدایی ناپذیر ماست.» توماس آکوئیناس گفته است که مسیح و مسیحیان «تقریباً یک شخص عرفانی» را تشکیل می‌دهند. در تعالیم مذهبی اسکاتلندی (Craig's) چنین آمده است که: «مسیح به طور دقیق شخصی به جز قومن نمی‌باشد.»

عیسی را تسلیم کردند تا مصلوب شود. امروز نیز همچنان عیسی است که تسلیم می‌شود تا در شخص شاگردانش مصلوب شود. تمامی رنجها و زحمات ما از آن اوست.



# ۱۱ ژوئن

(لوقا ۱۱:۱)

«خداوند، دعا کردن را به ما تعلیم نما.»

فرانسیس آسیسی قدیس اینگونه دعا می‌کرد:

خداوند!

مرا وسیله سلامتی خود کن؛

هر کجا که نفرت است، بگذار تا بذر محبت را بیفشانم،

هر کجا که شک هست، ایمان،

هر کجا نومیدی است، امید،

هر کجا که تاریکی است، روشنایی،

و هر کجا که اندوه است، شادمانی را به ارمغان ببرم.

ای استاد الهی، عطا کن که بیشتر تسلی دهم تا خود تسلی بجویم؛ بیشتر

درک کنم تا درک شوم؛ محبت کنم تا مورد محبت واقع شوم؛ زیرا که در دادن

است که دریافت می‌کنیم، در بخشیدن است که بخشیده می‌شویم، و در مردن

است که در حیات ابدی مولود می‌شویم.

چگونه است که بسیاری از ما اینگونه رفتار نمی‌کنیم؟ این بدین جهت است که ما

اسیر «من» هستیم. در زبان انگلیسی کلیه اسامی و ضمائر با حروف کوچک نوشته

می‌شوند به جز "I" که با حرف بزرگ نوشته می‌شود. با داشتن "I" یا "من"، ناراحتی‌های

زیادی می‌تواند برایمان پیش آید، و به خاطر آن خوشی و محبت را از دست می‌دهیم.

اگر "I" یا "منی" نداشته باشید، چه شری می‌تواند بر شما نازل شود؟

بنا بر این خداوند می‌گوید: «هر که می‌خواهد از عقب من بیاید، باید خود را انکار

کند.» باشد که "I" یا "من" خود را انکار کنیم. تنها هنگامی نجات خواهیم یافت که دیگر

"منی" برای نجات دادن وجود نداشته باشد.

متداول ترین گله و شکایتی که امروزه شنیده می شود این است که مردم وقت ندارند. این امر مطمئناً بدین خاطر است که ایشان نیز همانند مرتا درگیر امور بسیاری هستند. شما هرگز نمی شنیدید که مریم بگوید که وقت ندارد. او فقط به یک چیز نیاز داشت و آن گوش فرا دادن به محبوب خود و سرفرصت انجام دادن همان یک چیزی بود که او حکم کرده بود. او هرگز به ما حکم نکرد که در یک لحظه دو کار را انجام دهیم. برای هر لحظه زندگی مان تنها یک وظیفه وجود دارد. و مادامی که این یک وظیفه را به جا می آورم، وظیفه دیگری بر عهده من نیست. بنابراین ایمانداران همواره وقت دارند.

یک مبشر جدید به دهکده ای آمد و همه را به واسطه موعظه نیرومندش متحیر ساخت. خیر بلافاصله پخش شد و یکشنبه بعد کل دهکده در کلیسا جمع آمدند. او همان موعظه را ارائه داد. یکشنبه سوم، هنگامی که مردم از دهکده های مجاور آمده بودند، بار دیگر او همان موعظه را عرضه کرد. همین طور یکشنبه چهارم. بزرگان کلیسا به یکدیگر گفتند: «او حتماً یک کلاه بردار است که فقط یک موعظه را از حفظ فرا گرفته است.» پس از او پرسیدند: «آیا نمی توانید موعظه دیگری بکنید؟»

وی در پاسخ گفت: «هنوز ندیده ام که شما آنچه را که در موعظه اول تعلیم دادم، به کار برده باشید! بنابراین چرا باید شما را با موعظه دیگری خسته و گرانبار کنم؟»

چرا باید این همه روزنامه بخوانیم و به این همه اخبار گوش دهیم، درحالی که هیچ کاری برای کمک به مصیبت زدگان اطراف خود انجام نمی دهیم؟ چرا باید این همه کتب جدید بخوانیم درحالی که هیچ یک از چیزهای خوبی را که تاکنون خوانده ایم در عمل پیاده نکرده ایم؟ چرا باید به تماس تلفنی دیگری پاسخ دهم، درحالی که وقت نداشته ام که نسبت به مردی که بار اول با من تماس گرفت، دقیق، دلسوز و مهربان باشم؟

خداوند ما حرفهای اندکی زد و کارهای اندکی کرد! شما می توانید مطالب اساسی را در شانزده باب مرقس گرد آورید. اما هر عمل واحد و کلمه آن خالص و همچون زرناب است. سخنان و اعمال خود را ملاحظه کنید. متوجه خواهید شد که اکثر آنها غیر لازم بوده اند. آنها را کنترل کنید و آنگاه وقت و آرامش خواهید داشت. هر شب وجدان خود را تفحص نمایید. روز را مرور کنید و گام به گام از خود بپرسید که آیا کارهایی را که انجام داده اید ضروری بوده اند یا نه. هر نوع فکر و عمل بیهوده را حذف کنید.

«و اما به آن کسانی که او را قبول کردند قدرت داد تا فرزندان خدا گردند.»  
(یوحنا ۱: ۱۲)

یکبار ناپلئون سوار بر است، از سپاه خود سان می دید؛ ناگهان اسپش رم کرد. یک سرباز پیاده با مشاهده اینکه امپراطور در شرف افتادن است، به قیمت جان خود، افشارهای گسیخته اسب را با حرکت ناگهانی گرفته، اسب متوحش را به شدت متوقف ساخت و آن را نگاه داشت.

ناپلئون گفت: «متشکرم، جناب سروان!»

سرباز که پیام امپراطور را درک کرده بود، مستقیماً به غذاخوری افسران رفت. وقتی که نشست، افسران را به عنوان رفقای هم رتبه خود مورد خطاب قرار داد.

ایشان به او گفتند: «چطور جرأت می کنی خود را با ما همردیف قرار دهی؟»

او در پاسخ گفت: «چرا که نه، من یک سروان هستم!»

ایشان مسخره کنان گفتند: «یک سروان؟ تو؟ اما تو نه لباس و نشان سروانی را داری، نه آموزش آن را دیده ای، و نه گروهی را تحت فرمان خود داری!» وی به طور محرمانه گفت: «درست است هنوز هیچ کدام از اینها را ندارم، اما من یک سروان هستم زیرا که ناپلئون مرا چنین خوانده است.»

هیچ یک از فرزندان خدا نباید وحشت زده شود از اینکه رفتار یک قدیس را ندارد، یا اینکه معرفت ضروری را دارا نیست، یا اینکه از سوی اطرافیانش، به عنوان یک هم ایمان تلقی نشده است. او از طرف شاه شاهان «فرزند خدا» نامیده شده است. و این کافی است.

کسی که این عنوان را به شما داده است، در زندگی و در فراز و نشیب و حتی در مرگ شما را به سوی تحقق انتصاب رفیعتان هدایت خواهد کرد. فقط این را باور داشته باشید که فرزند خدا هستید. بقیه خود به خود خواهد آمد.

یوحنا زین دهان (John Chrysostom) گفته است: «اگر ما جسمی نمی داشتیم، خدا امور روحانی را در نهایت سادگی شان به شکلی غیر عادی به ما عطا می کرد. اما از آنجا که جانهای ما در جسم زیست می کنند، وی عطایای روحانی را به شکل امور قابل رؤیت به ما می دهد.» وی در مورد آئین ها صحبت می کرد. زندگی مسیحی بدون آنها غیر ممکن است.

آگوستین چنین نوشته است: «شما نمی توانید انسانها را به نام مذهبی درست یا غلط گرد آورید، بی آنکه از طریق استفاده عام از نشانه های قابل رؤیت یا رازهای مقدس به آنان وحدت بخشید.»

تعمید، عشاء مقدس، دست گذاری، همگی نشانه های قابل رؤیت فیضی نامرئی می باشند که به شما داده شده است.

یک حلقه ارزان قیمت که توسط داماد داده می شود، ارزش تازه ای پیدا می کند. همان مطلب در مورد هر فلزی که به صورت سکه ای با مهر دولتی درآید صدق می کند. همین طور در مورد آب تعمید: که بدل به نماد ظاهر گرداننده گناه می شود.

به واسطه همان نشانه است که نان و شراب در عشاء مقدس ارزش جسم و خون خداوند را پیدا می کند.

خطاست که طی عشاء مقدس به اطراف خود بنگریم تا ببینیم که آیا کسی بطور ناشایست آن را دریافت می کند یا نه. خود را تفحص کنید. هر کس آن را بنا به مسؤولیت شخصی دریافت می کند. از شرکت در عشاء ربانی به رهبری شبانی که زندگی او را شایسته نمی دانید تردید مورزید. ارزش آئین بستگی به خصلت کسی که آن را به جا می آورد ندارد؛ همین طور ارزش یک نامه دریافت شده از سوی یک عزیز، بستگی به خصلت مأمور پست ندارد.

تصور نکنید که آئین ها به خودی خود به شما کمک خواهند کرد. آنها تنها در صورتی که با ایمان ما برگزار شوند، ما را در مسیرمان به سوی آسمان تقویت می کنند. اگر این امور را در چشم اندازی مناسب در نظر گیرید، می توانند بدل به خوراک حقیقی جان شما شوند.

«آنگاه عیسی از جلیل به اردن نزد یحیی آمد تا از او تعمید یابد.»  
(متی ۱۳:۳)

«ایگناتیوس قدیس» گفته است که عیسی تعمید گرفت تا «آب را ظاهر سازد.» اکثر علمای الهیات خواهند گفت که او این کار را کرد تا ترحم خود را نسبت به گناهکاران نشان دهد. آیا عیسی خود را گناهکار احساس می‌کرد؟ آیا مایل بود تا ظاهر شود؟ عیسی از ژنهای تخمک بارور شده مریم به وجود آمد و خصوصیات جسمانی بسیاری از اجداد را که همه گناهکار بودند به ارث برد. هفتاد درصد خصائل انسان موروثی است. اگر عیسی خدایی است که در مفهوم اکمل کلمه بَدَل به انسان شد، در معرض قانون وراثت قرار می‌گرفت. و به‌عنوان یک انسان می‌توانست تحت تأثیر قرار گیرد. «او پرورش یافته بود» (لوقا ۴:۱۶). معلمین و تمامی اطرافیانش گناهکار بودند. او همانند همه ما وسوسه می‌شد. او نیز غرایز و انگیزه‌های ما را داشت و به‌عنوان یک انسان معرفتش محدود بود. وی برای نجات فروتنان می‌بایست با سوداگران و فریسیان برخورد سخت می‌کرد.

وی هرگز مرتکب گناهی نشد، اما تمام گناهانی که درقبال او صورت پذیرفته بود، از همان کودکی، مانند وراثتی که بر او تحمیل شده بود و نیز سلاخی نوزادان در بیت‌لحم را، گناهان خود شمرد. وی حزن تمام کسانی را که مرتکب جرم و جنایت شده بودند از آن خود دانست. هیچ کس هرگز خود را به اندازه او مقصر احساس نکرده است. از آنجا که او تمام گناهان ما را تقبل کرد، بَدَل به بزرگترین مجرم تاریخ گردید. احساس جرم و گناه در معصوم‌ترین افراد شدیدترین شکل را دارد. پولس خود را بزرگترین گناهکاران می‌نامد. شاید می‌گفتیم که بزرگترین گناهکاران، قیافا، پیلاتس و یهودا هستند. آن انسان کاملاً بی‌گناه، نهایت شدت گناه را احساس کرد.

بنابراین او نیاز داشت که تعمید یابد.

در معصومیتی که عیسی به شما ارزانی داشته است نغلطید. درست به این دلیل که سفیدتر از برف شده‌اید، گناه همگان را از آن خود بدانید.

اسقفی مرتکب عمل زنا شد. هیچ کس بر آن واقف نگشت. با اینحال او گناه خود را در کلیسا در حضور همگان اعتراف کرد. ردای خود را بر روی منبر نهاد و گفت: «دیگر نمی توانم اسقف شما باشم.»

مردم هم گریسته، گفتند: «بگذار که گناه تو از آن ما باشد، اما سمت اسقفی خود را حفظ کن.»

آنگاه او بر روی کف کلیسا در کنار در دراز کشیده، گفت: «هر که به هنگام بیرون رفتن مرا لگدمال نکند، سهمی با خدا نخواهد داشت.» آنان نیز همین کار را کردند. وقتی که آخرین نفر او را پایمال کرد، صدایی از آسمان شنیده شد که: «بخاطر فروتنی عظیم او، گناهِش را آمرزیدم.»

این اتفاق در قرن چهارم روی داد. در آن زمان، مسیحیان جمع مقدسین بودند. اما امروز، توصیه خواهم کرد که هیچ فردی والامقام در کلیسا یا هیچ خادم کلیسایی آنچه را که آن اسقف انجام داد، انجام ندهد.

یک مورد را متذکر می شوم. در اتحاد شوروی دختری را می شناختم که قهرمان ایمان بود. وی به خاطر اینکه به کودکان در مورد مسیح آموزش داده بود، زندانی شد. او در برابر بازپرسان و دادگاه شجاعت بسیاری نشان داده بود. در سلول زندان، یک مسیحی هم بند که همواره برای او حکم رهبری بزرگ را داشت، گناه مکتومی را به وی اعتراف کرد. این امر باعث شد که او ایمانش را از دست بدهد چرا که انتظار نداشت که یک رفیق مسیحی مرتکب چنان گناه فاحشی شود. مواقعی هست که اعتراف گناهانتان می تواند باعث لغزش دیگری شود. گناهان خود را به خداوند اعتراف کنید. بار خود را به حضور او آورید.

فقط مراقب باشید که برادران و خواهرانتان شما را یک گناهکار تلقی نکنند. خود را یک قدیس نشان ندهید و خدا به خاطر فروتنی تان، گناهان شما را خواهد آمرزید.

«اگر تو سخن نگویی تا آن مرد شریر را از طریقش متنبه سازی ... خون او را از دست تو خواهم طلبید.»  
(حزقیال ۸:۳۳)

در یک روز زمستانی و طوفانی، یک کشتی در دریاچه میشیگان، نه چندان دور از ساحل غرق شد. یک شناگر ماهر موفق شد تا ده نفر را یکی پس از دیگری نجات دهد. دوستان او آتشی را در ساحل برافروختند. «نجات دهنده» که خسته شده بود، خود را در کنار آتش گرم می کرد. وقتی که دید عده ای در حال کشمکش با امواج هستند، آماده شد تا دوباره به درون آب رود.

دوستانش به او توصیه کردند که این کار را نکنند و گفتند: «خیلی خسته ای؛ خودت هم غرق خواهی شد!»  
وی در پاسخ گفت: «نمی توانم دست روی دست بگذارم و ببینم که انسانها هلاک می شوند!»

او تمامی قوای خود را جمع کرد و پنج نفر دیگر را نیز نجات داد. او نهایت سعی خود را کرده بود. خود نیز به دشواری از آب بیرون آمد.  
هنگامی که از شدت خستگی در کنار آتش دراز کشیده بود، متوجه شد که دو مرد به سختی تلاش می کنند تا با چسبیدن به تخته ای خود را بر روی آب نگاه دارند. وی فریاد زد: «باید اینها را نیز نجات دهم.»

بقیه گفتند: «این دیوانگی است؛ کار تو خودکشی است!»  
او به حرفهای ایشان توجه نکرد و آن دو نفر را نیز نجات داد.  
اکنون او از رمق افتاده بود؛ با اینحال، نمی توانست خود را بی گناه به حساب آورد.  
در حال احتضار بود و در هذیان تب بارها و بارها از خود می پرسید: «چگونه در حضور خداوند خواهم ایستاد درحالی که فقط هفده نفر را نجات داده ام؟ آیا نمی توانستم لااقل یک نفر دیگر را نیز نجات دهم؟»

ما مسؤول خون کسانی هستیم که می توانستیم زندگی جسمانی یا روحانی شان را نجات دهیم، اما این کار را نکرده ایم. آیا ما همه قاتل نیستیم؟  
Philjo Neri وقتی که مجرمی را دید که به پای چوبه دار می رود گفت: «اگر به خاطر فیض خدا نبود، من نیز سزاوار این می بودم که به جای آن مرد باشم.»

«خدایی که هر کس را به سخاوت عطا می‌کند.» (یعقوب ۵:۱)

«گراهام گرین» در کتاب مهم خود تحت عنوان «قوت و جلال»، از زبان یکی از شخصیت‌های کتاب خود، این جمله را به کشیش بی‌نوا که سرگذشت او موضوع کتاب است، می‌گوید: «نمی‌توانم تصور کنم که چگونه مردی مثل شما می‌تواند این چیزها را باور کند. اگر سرخپوستان باور کنند، مسأله‌ای نیست، چرا که اولین بار که نور چراغ برق را دیدند، فکر کردند که این یک معجزه است.»

کشیش پاسخ می‌دهد: «به جرأت می‌گویم که اولین بار که شاهد زندن شدن مرده‌ای بوده‌اید، همین طور فکر کرده‌اید. چه قدر جالب است، نه؟ مردم دیگر این قبیل چیزها را معجزه نمی‌نامند بلکه نام دیگری بر آن می‌نهند. دکترها را نمی‌بینند که به دور مرده‌ای حلقه زده‌اند؟ مرده دیگر نفس نمی‌کشد، نبضش متوقف شده است، قلبش نمی‌تپد: او مرده است. آنگاه پزشکان زندگی را به او باز می‌گرداند. و آنها همگی - اصطلاح آن چیست؟ - عقیده خود را برای خود نگاه می‌دارند. آنها نمی‌گویند که آن یک معجزه است، زیرا که این کلمه را نمی‌پسندند. آنگاه این اتفاق بارها و بارها می‌افتد - زیرا که خدا در همه جای زمین حضور دارد - و ایشان می‌گویند که: اینها معجزه نیست، بلکه صرفاً ما درک خود را از زندگی وسعت بخشیده‌ایم. اکنون می‌دانیم که شما می‌توانید بدون نبض، بدون تنفس و بدون طپش قلب زنده باشید. و ایشان کلمه جدیدی را برای توصیف این حالت حیات اختراع کرده‌اند و می‌گویند که علم بار دیگر معجزه را نفی می‌کند. شما هم کاری نمی‌توانید بکنید.»

معجزات خدا را در کار روزانه پزشکان، مهندسين، تکنیسینها، روانپزشکها، مخترعین، کشاورزان، کارگران کارخانه که به زندگی ما بر روی زمین بهبود و رفاه می‌بخشند، مشاهده کنید. آنها همگی وسیله‌اند. دهند، یعنی تحقق‌بخشنده معجزات خداست.



یک مسیحی عطا‌یای عظیمی را از خدا دریافت کرده بود و به خاطر زندگی مقدسش شهرت داشت. شهرت او به گوش امپراطور رسید و او را فرا خواند تا تعالیمش را بشنود. امپراطور بسیار خرسند شد و به او طلا بخشید و او نیز آن را پذیرفت.

مسیحی مزبور، بعد از بازگشت، زمین و تعدادی خانه خرید. چنانکه قبلاً نیز اتفاق افتاده بود، شخصی دیو زده را نزد او آوردند. مسیحی به دیو فرمان داد: «او را رها کن!»

دیو با تمسخر گفت: «از تو اطاعت نمی‌کنم.»

آن ایماندار که هرگز پیش از این با چنین مقاومتی روبرو نشده بود، با تعجب پرسید: «چرا از من اطاعت نمی‌کنی؟»

دیو در پاسخ گفت: «از آنجا که تنها مشغله‌ات یعنی با خدا بودن را رها کرده‌ای. تو نیز شبیه ما شده‌ای. بنابراین از تو اطاعت نمی‌کنم.»

یک کلیسای ثروتمند در مبارزه با شیطان قدرتی ندارد. همین طور یک مسیحی ثروتمند. یک مسیحی می‌تواند ثروت‌های عظیمی را اداره کند، اما فقط به شرط آنکه از آن او نباشند، بلکه از آن خدا که به او این عطا را داده است تا آنها را تکثیر کرده، برای جلالش به کار برد.

همان لحظه‌ای که ثروت را از آن خود تلقی کنید، دچار لعنت خداوند می‌شوید که فرمود: «گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسانتر است از دخول شخص دولتمند در ملکوت خدا» (متی ۱۹:۲۴).

پیش از مبادرت به اداره آنچه که آن را پول خود می‌دانید، عمیقاً در مورد این امور بیندیشید.

می دانیم که عیسی در سن دوازده سالگی چه گفت. اما اناجیل در مورد هجده سال بعدی زندگی اش سکوت کامل اختیار کرده اند. این سکوت هنگامی که او به سن سی سالگی می رسد شکسته می شود. اولین سخن او این است: «بگذار...»

یحیای تعمیددهنده نمی توانست درک کند که نجات دهنده باید توسط او تعمید گیرد، کاری که در مورد گناهاران انجام می داد. عیسی فرمود: «بگذار بشود.»  
 «بچه های کوچک را بگذارید» تا به جلسه عبادت بیایند، حتی اگر جلسه را برهم زنند (متی ۱۴:۱۹). «بگذارید (در زبان یونانی هم همان کلمه است afiemi) تا کرکاسها با گندم هر دو با هم نمو کنند» (متی ۱۳:۳۰).

«بگذارید کوران راهنمای کوران باشند.» ما چنین افزودیم: «اجازه ندهید که ایشان این کار را ادامه دهند.» عیسی می گوید: «ایشان را واگذارید» (متی ۱۴:۱۵).

مردی می خواست درخت انجیری را بدین جهت قطع کند که میوه نمی داد. باغبان که در این تمثیل، نماد عیسی است، پاسخ می دهد: «امسال هم آن را مهلت ده» (لوقا ۸:۱۳).

انسانها و اشیاء و امورا را واگذارید. آنها را به حال خودشان بگذارید.  
 به جای نگران شدن در مورد بدیهایی که دیگران می کنند، از زنبورها بیاموزید. آنها به هیچ کس اعتنایی نمی کنند، اما بشریت را با عسل تغذیه می نمایند. شما نیز همان کار را بکنید.

آگوستین چنین نوشته است: «اگر حکم می‌شد که برای روح القدس معبدی از چوب و سنگ بسازیم، در اینصورت گواه روشنی از الوهیت او می‌داشتیم زیرا که پرستش تنها سزاوار خداست. اما ما گواه روشن تری برای الوهیت روح القدس داریم، و آن این است که لازم نیست برای او معبدی "بنا کنیم"، بلکه باید معبد او "باشیم".»  
روح القدس باید خدا باشد چرا که کفرگویی در قبال او تنها گناه نابخشودنی است. حضور روح در زندگی ایماندار باید اساسی باشد. یهودیانی که به سامره می‌رفتند، زندگی شان در معرض خطر قرار می‌گرفت زیرا که مکروه سامری‌ها بودند. با اینحال، پطرس و یوحنا جانشان را به خطر انداخته، با یک هدف به آنجا رفتند تا ایمانداران را از روح القدس بهره‌مند سازند.

بدون روح القدس، تمام اعمال مذهبی بیهوده است، همانند چراغ برای نابینایان یا موسیقی برای ناشنویان. مسیح تعمید گرفت زیرا که می‌دانست که بعد از آن روح بر او نازل خواهد شد. این نیز باید در همه اعمال مذهبی، هدف ما باشد.  
«هرگاه کسی روح مسیح را ندارد وی از آن او نیست» (رومیان ۸:۹).  
از سوی دیگر هیچ قصاص بر آنانی که در مسیح عیسی هستند نیست، کسانی که برحسب جسم سلوک نکرده، بلکه برحسب روح القدس (رومیان ۸:۱).

عیسی بعد از آنکه تعمید گرفت، مایل بود که روح القدس بر او نازل شود. و روح چنین نیز کرد.

هنگامی که در دعا، عطایی را از خدا تقاضا می‌کنید، دعا را رها نکنید تا زمانی که تجربه باطنی کسب نمایید، تا زمانی که ببینید تقاضایتان به شکلی تقریباً مادی پاسخ داده شده، تا زمانی که از دهان خدا، تأیید درخواست خود را بشنوید.

این است مفهوم کلمه «آمین!» شما با خدا صحبت کرده‌اید، اما خدا در شما زیست می‌کند، پس دهان خود را به کار برید تا به دعایتان پاسخ داده شود. «آمین» تأیید آن چیزی است که طلب کرده‌اید.

دختری از فاصله دور شنید که پزشک به پدرش چنین می‌گوید: «امیدی برای همسران نیست.» دختر به اتاق مجاور رفته، زانو زده، برای سلامتی مادرش دعا کرد.

سپس وی صدایش را تغییر داده، گفت: «بله ماری، من مطمئناً او را شفا خواهم داد.» سپس دوباره صدایش را تغییر داد و گفت: «خدایا متشکرم.»

وی وارد اتاق دیگر شده، به پدرش گفت: «خدا هم اینک به من قول داد که مادر را شفا خواهد داد!»

مادر شفا یافت. این است مفهوم «آمین» ما! آمین، مَهر تأیید خداست که توسط دهان ما ادا می‌شود تا بیان کند که شفاعت شما پذیرفته شده است. به دنبال همه دعاها باید کلمه «آمین» بیاید.

«ما را همچنین مناسب است تا تمام عدالت را به کمال رسانیم.» (متی ۱۵:۳)

هیچ حکمی در عهد عتیق، یک یهودی را مجبور نمی‌کند که تمعید گیرد. عیسی می‌گوید که برای ما مناسب است که تمام عدالت را از طریق انجام چیزهایی که حکم نشده‌اند، به کمال رسانیم.

حکمی وجود ندارد که برحسب آن، خدا سیگار کشیدن، آویختن جواهرات (پس خدا برای چه زمرد و یاقوت را پدید آورد؟)، رفتن به آرایشگاه، صرف ساعتها وقت در پای تلویزیون را قدغن کرده باشد. حکمی وجود ندارد که خدا در آن دست‌آموز کردن حیوانات یا امتحان کردن مواد افیونی را ممنوع کرده باشد. عدالت با اطاعت از احکام به کمال رسانده نمی‌شود، بلکه از این طریق که از خود این سؤال ساده را بپرسیم: «آیا عیسی این کار را می‌پسندید یا آن را انجام می‌داد؟»

اگر مقداری خاک بر سر انسانی بریزید، صدمه‌ای به او نخواهید زد. اگر آب هم بر روی او بریزید، رنجی نخواهد برد. اگر گاه هم بر او پاشید، زبانی به او نمی‌رسد. اما با خاک و گاه و آب می‌توان آجر درست کرد که اگر آن را بر سر کسی بکویید، ممکن است سرش متلاشی شود.

به همین ترتیب، بسیاری چیزهای کوچک وجود دارد که به خودی خود بی‌ضرر هستند؛ اما اگر مجموعه آنها را در زندگی در نظر بگیرید، بدّل به بار سنگینی می‌شوند که ممکن است جانهای ما را نابود سازند. «شغالهای کوچک ... تاکستانها را خراب می‌کنند.» (غزل غزله‌ها ۱۵:۲).

در شریعت خدا، حکمی برای مبارزه با شغالهای کوچک وجود ندارد، اما خوب است که باغبان این کار را انجام دهد. نیکوست که شما نیز با برخی عادات مبارزه کنید. حتی اگر هر یک به خودی خود چیزی کم‌اهمیت باشد، اما مجموع آنها بدّل به باری می‌شود که حیات روحی تان را مختل می‌سازد.

«روح خدا را دید که مثل کبوتری نزول کرده ...» (متی ۳: ۱۶).

کبوتر، ملایم بوده، با انسانها حالتی دوستانه دارد، همانند روح القدس؛ و لذا سمبل مناسبی برای مسیح می باشد. این دو وجه مشترک دیگری نیز با یکدیگر دارند. شخص، برای مشاهده کبوتران باید بسیار حساس و آرام باشد. این مخلوقات کوچک طبیعت، طوق خود را به انسانهای پر سر و صدا نشان نمی دهند. کسی که مایل است آنها را بشناسد، باید این کیفیات را در خود پرورد؛ باید مشاهده کند بی آنکه مشاهده شود؛ گوش فرا دهد، بی آنکه شنیده شود.

در مورد روح نیز چنین است. شخص باید در حضور او آرام و ساکت باقی بماند (حقوق ۲: ۲۰). روح القدس، مانند کبوتر، هنگامی که حس می کند که مورد مشاهده است، رفتاری متفاوت دارد تا زمانی که احساس آسودگی و فارغ بال می کند. وقتی حس می کند که مورد مشاهده و تحت نظر است، نگران آن است که اعمالش چگونه تعبیر می شوند. خداوند زمانی که می خواست بنی اسرائیل را به خاطر ناطاعتی شان در بیابان هلاک سازد، به علت تعبیری که دشمنان می توانستند بکنند، از این عمل منصرف شد (تثنیه ۳۲: ۲۶، ۲۷).

روح می داند که دشمنانش او را تحت نظر دارند؛ او نمی خواهد که اعمالش مورد سوء تعبیر قرار گیرند؛ او نمی خواهد عملی بکند که در مواقع عادی نمی کند. خداوند فرمود: «به جهت خاطر این گروه که حاضرند، گفتم» (یوحنا ۱۱: ۴۲). برای درک سخنانی که عیسی قصد گفتنش را داشت، باید با احتیاط خود را به کناری بکشیم. روح القدس همانند یک کبوتر، هنگامی که توسط دشمنان، شاکیان یا کنجکاوان نظاره می شود، واکنشهایی متفاوت از خود نشان می دهد. پس سکوت کرده، دخالت ننمایند و بگذارید تا روح آنچه را که میل دارد انجام دهد.

اگر می بینید که کسی در حال غرق شدن است، طنابی را به سویش افکنده، سعی کنید او را از آب بیرون آورید. اگر وزن او برای شما بیش از حد سنگین است، تلاش خود را رها کنید. در غیراینصورت ممکن است شما را نیز به داخل آب ببرد و دو نفر به جای یک نفر هلاک شوند.

مسیر کوشش برای هدایت انسانها به سوی نجات ابدی نیز مملو از خطر است. تلاش بسیاری که یک مرد جوان برای نجات دختری به خرج داد، باعث شد که هر دو درگناه سقوط کنند.

مبشرینی به کشورهای آسیایی رفتند تا مردم را از مسیح باخبر کنند. اما درعوض، برخی به کیش بودا گرویدند و برخی دیگر پیرو مسلکی شدند که مخلوطی بود از مذاهب بیگانه و مسیحیت. هیأت های تیشیری برای این تشکیل می شوند که انجیل را به دیگر ملل ابلاغ کنند؛ و آنگاه مسیحیان آن قدر درگیر امور مالی سازمان می شوند که مسیح از زندگی شان ناپدید می گردد.

برخی مسیحیان به مکان های فقر زده یعنی زاغه ها رفتند تا محبت مسیح را به ارمغان ببرند - اما درعوض آلوده روح یاغی گری شدند که در آنجا حاکم بود و اکنون عضو سازمان های شورشی هستند. هنگامی که با افرادی کفرگو در مورد امور روحانی صحبت می کنید، این خطر وجود دارد که شما را به سطح شیوه گفتار کفرآمیز خود پایین آورند.

چگونه جانهای دیگران را نجات خواهید داد اگر مراقب طاهر نگاه داشتن نفس خود نباشید؟ قلعه مشارکت خود را با خداوند به ندرت ترک کنید، آن هم بعد از آنکه در دعا به خوبی آماده شده باشید.

مراقب هرگونه مانور دشمن باشید. از نزاع هایی که برای شما بیش از حد خطرناک هستند بپرهیزید. بی پروایی، شجاعت نیست. با خوف رحمت کنید.

«اینک بره خدا که گناه جهان را برمی دارد.» (یوحنا ۱: ۲۹)

اگر کودکی را به مغازه خواروبار فروشی بفرستید تا با یک دلار چیزی را بخرد، و فروشنده از او دو دلار مطالبه کند، نمی‌توانید کودک را به خاطر انجام ندادن مأموریت تنبیه کنید. یک معلم نیز نمی‌تواند از شاگرد کلاسهای ابتدایی بخواهد که مسائل پیچیده جبری را حل کند.

به همان گونه خدا نیز از ما نمی‌خواهد که جان خود را نجات دهیم. ما توانایی انجام این کار را نداریم و به خاطر نجات ندادن جانمان تقصیری متوجه ما نمی‌شود. تنها تصور ما این است که نزد عیسی نیامده باشیم، نزد کسی که قدرت بی‌حدی در نجات کل جهان دارد. اگر او می‌تواند کل جهان را نجات دهد، چرا مرا نجات ندهد؟

آگوستین چنین نوشته است: «اگر تنها یک گناهکار در جهان می‌بود، عیسی شادمانه همان فداکاری را برای او انجام می‌داد که برای کل جهان انجام داده است.»

عیسی هرگز نمی‌خواهد که شما برای خود کاری را انجام دهید که نمی‌توانید. فقط کافی است که جان خود را در اختیار او بگذارید. بقیه کار را او انجام خواهد داد.

لئوناردو داوینچی به هنگام نقاشی صحنه که در آن یحیی تعمید دهنده می‌گوید: «اینک بره خدا که گناه جهان را برمی دارد»، به چشمان یحیی، حالت چشمان یک می‌گسار را داد. این حالت آن قدر مشخص بود که برخی گمان بردند که او Bacchus یا خدای شراب را نقاشی کرده است.

یحیی تعمید دهنده هنگامی که دریافت که چنین نجات دهنده‌ای ظاهر شده است، قاعدتاً می‌بایست مست شادی شده باشد.

برای نجات از تمامی گناهانتان، به عیسی متوسل شوید.



«مگر می شود که از ناصره چیزی خوب پیدا شود؟» (یوحنا ۱: ۴۶)

ناصره شهری بود که به فساد شهرت داشت. اما نتنائیل که این سخن را بر زبان راند، مرتکب یکی از مخرب ترین گناهان شد یعنی، اکراه نسبت به کل گروه انسانها. هر گروه از مردم متشکل از تنوعی از اشخاص است با شخصیت ها و خصلت های متفاوت. یک شبان لوتری به من گفت: «من یک عقده احساسی نسبت به باپتیستها و پنطیکاستی ها دارم»، وی درک نمی کرد که گناهی که اعتراف کرده است، بسی فاحش تر از (سالها در زنا بسر بردن) است. وظیفه او رها کردن فوری پیش داوری اش بود زیرا که ما باید هر گناهی را ترک کنیم. هر پیش داوری امکان درست اندیشیدن را از فردی که دارای آن است، می گیرد. بسیاری عیسی را به خاطر یهودی بودنش نمی پذیرند؛ عده ای دیگر به خاطر سفید بودنش.

فریسیان نمی توانستند بپذیرند که یک نبی از جلیل بیاید (یوحنا ۷: ۵۲). برخی به خاطر تعلق او به طبقه فقیر توهین می کردند. و با لحنی تمسخرآمیز می گفتند: «آیا این پسر نجار نمی باشد؟» (متی ۱۳: ۵۵). برخی از خود می پرسند که آیا این کلیسایی که این همه بدی در مورد آن گفته می شود، می تواند چیز ارزشمندی ارائه دهد.

خدا پدر تمامی انسانهاست و در همه گروهها، افراد نیک وجود دارند. موآبی ها به طور کلی با مردم یهود بد رفتاری کرده اند. اما در بین ایشان روت نیز وجود داشته است یعنی یکی از زنان مقدس در کتاب مقدس. سامریها از مذهب راستین منحرف شدند، اما عیسی حکایت سامری نیکور را برای ما نقل می کند.

از هر نوع پیش داوری نژادی، ملی، یا مذهبی بگریزید. هر شخصی را بر مبنای خصائل خودش قضاوت کنید.

آنتونی قدیس هنگامی که در خلوت خود دعا می‌کرد، صدایی را شنید که می‌گفت: «آنتونی هنوز به پای آن دباغ نرسیده‌ای» آنتونی بلافاصله به دیدن آن دباغ رفت تا طرق قدوسیت را از او فراگیرد.

دباغ تعظیم کرد و از اینکه سزاوار چنین ملاقاتی گشته بود، متحیر شد.

آنتونی از او پرسید: «اعمال مسیحی تو چگونه است؟»

وی چنین پاسخ داد: «صبح هنگام، وقتی که برمی‌خیزم، به خود می‌گویم که تمامی افراد ساکن شهر از من بهترند. آنها مطبوع خدا هستند و من بزرگترین گناهکاران می‌باشم و مستحق مجازات.»

گناهان دیگران به ما مربوط نمی‌شوند. من که هستم که داوری کنم؟ تنها تکبر است که قضاوت کرده، ممنوعان را محکوم می‌کند.

مردی نزد شبانش آمد و پرسید: «چه باید بکنم؟ خیلی دچار وسوسه تکبر می‌شوم.»

شبان در پاسخ گفت: «فقط آن را بپذیر. وقتی ببینی که آسمان و زمین را خودت خلق کرده‌ای، جای تکبر و افتخار زیادی خواهی داشت!»

مرد جوان چیزی از این گفته درک نکرد.

شبان او را با این سخن روانه کرد: «اگر آن کسی که به واسطه او جهان خلق شده، با فروتنی آمد، چرا باید تو، که فقط غبار و خاکستر هستی، مغرور شوی؟ کارهای تو چیستند، ای مرد ناکام؟»

«بلکه هرگاه مسیح را هم به حسب جسم شناخته بودیم، الان دیگر او را نمی‌شناسیم.»  
(دوم قرنتیان ۵:۱۶)

آگوستین چنین می‌نویسد: «چهره عیسی هنگامی که در جسم بود، به شکل‌های گوناگونی توسط انسانها مجسم شده است. اما هیچ مشخص نیست که چهره عیسی چگونه بوده است.»

ما از طریق مجسمه‌ها و سکه‌ها دقیقاً می‌دانیم که ژولیوس سزار یا امپراطوران روزگار عیسی نظیر اوکتاویان، آگوستوس، و تیرریوس چه هیأت و سیمایی داشته‌اند، اما هیچ تصویری از شاه شاهان در اختیار نداریم. مشیت خدا این بوده است که چنین باشد. دلیل آن این است که سزارها فقط شخصیت‌های تاریخی بودند حال آنکه عیسی خداست، وجود سرمدی که تنها به مدت کوتاهی در بُعد زمان توقف کرد. ما نباید او را با چهره‌ای که جلوه خاص سنی، جنسیت، نژاد و آب و هوا را داشته باشد انطباق دهیم. عیسی در بسیاری از انسانها زیست می‌کند: برخی گدا هستند، برخی دیگر امپراطور؛ برخی سفید هستند و برخی سیاه؛ بعضی سرخند و بعضی دیگر زرد؛ برخی کودک هستند و برخی افراد سالخورده؛ برخی مقدسند و برخی در راه تقدس مبتدی‌اند؛ و برخی مرتکب گناهان بزرگی شده‌اند که از آن پشیمانند. ما باید بیاموزیم که عیسی را در همه اینها ببینیم.

بنابراین در کلیسا مخالفت‌های بسیاری با شمائل و تندیسها شده است، زیرا که بعد از مانوس شدن با نوعی تصویر از عیسی، دیگر او را در نیازمندان نزدیک به خود نخواهید دید.

پنج مبشری که نزد سرخپوستان «اوکا» در اکوادور رفته بودند، در یک روز کشته شدند. همسران ایشان این خبر را با آرامش پذیرفتند. قاعده زندگی مسیحی مردن در راه ایمان است. هیچ کس قانون خدا را واقعاً به عنوان قانون خدا تصدیق نخواهد کرد مگر آنکه حاضر باشد برای آن بمیرد.

هر کسی امتیاز شهید شدن را نمی‌یابد، اما هر مسیحی باید پیش از مرگ مرده باشد. او باید پیش از مرگ برای دنیا، برای قوانین و گناهان آن بمیرد.

از ماکاریوس پرسیدند «مردن برای دنیا یعنی چه؟»

وی در پاسخ گفت: «به قبرستان بروید، بر برخی از مردگان برکت بطلبید و بر بقیه لعنت کنید. آنگاه بیایید و به من بگویید که چه اتفاقی افتاد.»

سؤال کننده مطابق دستور این کار را کرد. سپس بازگشته به ماکاریوس گفت: «هیچ کدام حرفی نزدند.» ماکاریوس گفت: «شما هم همین کار را بکنید!»

آن پنج شهید به هنگام مرگ اسلحه همراه داشتند. ایشان می‌توانستند از جانشان دفاع کنند، اما ترجیح دادند که بمیرند ولی بر روی سرخپوستان شلیک نکنند. ایشان پیش از مرگ مرده بودند. یک جسد چگونه می‌تواند به کسی شلیک کند؟ ایشان فقط برای خدا زنده بودند.

این شهیدان جان خود را در راه اعلام انجیل به قبیله‌ای که آن زمان فقط متشکل از پنجاه و شش نفر بود فدا کردند. مردم از تمام قبائل، کوچک و بزرگ، باید جزو نجات یافتگان باشند.

خون شهیدان بذری بود که کاشته شد. چیزی نگذشت که سرخپوستان «اوکا» اولین شهید خود را در راه بشارت به قبیله مجاور تقدیم کردند.

باشد که منظمأ برای بسیاری از انسانهایی که همچنان دور از تمدن در عصر حجر بسر می‌برند دعا کنیم.

# ۱ ژوئیه

«ما نیز چنین آبر شاهدان را گرداگرد خود داریم...» (عبرانیان ۱:۱۲)

بیایید از مقدسین بزرگ درسها بیاموزیم.

جان دو لا سال (John De La Salle)، پدر تعلیم و تربیت امروزی است. وی اولین دبیرستان و مدرسه تربیت معلم را در فرانسه بنیانگذاری کرد. از آنجا که بسیار محبت داشت، کارهای بسیاری هم کرد. وی می‌گفت: «نمی‌توانم ببینم که این همه کودک از جهل هلاک شوند و اشکی نریزم.» ما به خاطر امور بی‌اهمیت زندگی شخصی مان مضطرب می‌شویم، اما چه تعداد از ما برای جاهلین اشک می‌ریزند؟

از آنجا که وی توانست این بار را با بی‌تفاوتی بر دوش کشد، ثروت عظیم خود را بین فقرا تقسیم کرد و خود بدّل به معلم فقیر فقرا گردید. من این روحیه را با روحیه معلمینی مقایسه می‌کنم که از حقوق و مزایای فراوان خود ناراضی بوده، برای کسب حقوق بیشتر دست به اعتصاب می‌زنند. ایشان برای دانشجویان خود سرمشق خودخواهی می‌باشند. فاجعه‌ای را که ایشان به واسطه طمع خود در ذهن کودکان می‌آفرینند، هرگز توسط زیبایی‌هایی که آموزش می‌دهند محو نخواهد شد.

De La Salle حتماً از همکیشان مسیحی و معلمین بی‌کار رنج بسیار برده باشد.

«پاسیفیکو اهل سان سِورینو» دائماً به یک چیز می‌اندیشید و آن گفته خداوند بود مبنی بر اینکه حصاد بسیار است و عمله کم. وی می‌گفت: «جهان به رسولان نیاز دارد، نه به عالمین الهیات.» وی تصمیم گرفت که یک رسول باشد و به‌عنوان مبشر نزد خداشناسان رفت. اما خدا او را به رسالت دیگری منصوب کرده بود و آن رسالت رنج بود. پاهایش آماس کرد طوری که دیگر نتوانست به هدایت انسانهایی بپردازد که آن قدر دوستشان می‌داشت. سپس دچار کوری گشت. وجودش مورد هجوم طوفانهای درونی واقع شد. دوستان به او توهین کرده، او را ملعون خدا می‌خواندند زیرا که متقاعد شده بودند که رنجهایش بدین خاطر است.

وی تمام مشقات را شجاعانه تحمل کرد زیرا که می‌دانست که این اراده خداست که باید در همه امور بشود و نه اراده او. پاسیفیکوس همچنان سه قرن بعد از مرگش، جانها را نزد مسیح می‌آورد. تعداد کثیری به خاطر حکایت بردبارانه رنجهایش جذب خداوند گشتند، نه به خاطر اینکه وی میان خداشناسان موعظه کرده بود. باشد که بیاموزیم که عاری از خودخواهی، مطیع اراده خدا باشیم.

## ۲ ژوئیه

(متی ۷:۷)

«بطلبید که خواهید یافت.»

در زندگی روزمره، عیسی را از طریق دعا می‌یابید. «تیرزا اهل آویلا» چنین نوشته است: «شریر می‌داند که هر کس با ثابت قدمی دعای ذهنی دارد، از دستش رفته است.» او همچنین در مورد این عمل تعریفی را به دست داده است: «دعای ذهنی چیزی نیست جز دوستی صمیمانه، گفتگوی دائمی و دل-به-دل با کسی که به واسطه او خود را مورد محبت می‌دانیم.»

این چیزی تماماً متفاوت است با ذکر دعاها صبحگاهی و شبانگاهی به هنگام صرف غذا. کسی که تنها زانوزده دعا می‌کند، بسیار اندک و بسیار کم‌مایه دعا می‌کند. ما باید به واسطه دعاها کوتاه و تعمق در مورد هر چه که اتفاق می‌افتد، تمام روز در تماس با عیسی باشیم. در همه شرایط هشیار باشید زیرا که خدا حاضر است و با او که بهترین دوستان می‌باشد صحبت کنید. این بهترین کاری است که می‌توانید انجام دهید؛ به خاطر همه چیز او را شکرگزار باشید.

در کتاب «تقلید از مسیح» چنین می‌خوانیم: «انسانی که عیسی را نمی‌طلبد، آن قدر که خودش به خودش زیان می‌رساند، کل جهان و تمامی دشمنانش به او زیان نمی‌رسانند.» ما به خاطر اهانتی که به ما می‌شود یا به خاطر فجایع جنگ و انقلابهایی که افراد شیر برپا می‌کنند مضطرب و پریشان می‌شویم، اما درک نمی‌کنیم که بزرگ‌ترین دشمنان خودمان هستیم.

مردی بود که دست به هر کاری که می‌زد، شکست می‌خورد. دشمنی نامرئی تمام اهداف او را خنثی می‌ساخت. یک شب در بستر خواب در حالی که در مورد تمام شکستهایش می‌اندیشید، دستی را دید که از پشت پرده دراز شده تا او را خفه کند. او به خود گفت: «اکنون می‌توانم دشمنم را رو در رو ببینیم. قوی هستم و بر او پیروز خواهم شد.» وی با یک حرکت سریع پرده را کنار زده، دشمن را دید. دشمن، کسی جز خود او نبود، یعنی غفلت او در طلبیدن عیسی.

## ۳ ژوئیه

«نزد خدا همه چیز ممکن است.»

(متی ۱۹: ۲۶)

در کودکی در مورد خدا نمی‌اندیشیدم. این آموزش به من داده شده بود که او موجودی است قادر. فقط همین را می‌دانستم. در سن شاید هشت سالگی، کودک دیگری خدا را در حضور من به مسخره گرفت و با استهزا گفت: «اگر او قادر مطلق است، آیا می‌تواند وزنی را بیافریند که نتواند آن را بلند کند؟ اگر چنین باشد، در این صورت قادر مطلق نیست، و اگر هم نتواند چنین وزنی را بیافریند، باز قادر مطلق نیست!»

این لطیفه را پسندیدم و از آن هنگام به بعد دیگر هرگز فکر خدای قادر مطلق به ذهنم خطور نکرد. در سن بیست و هفت سالگی عهد جدید را خواندم و متوجه شدم که خدا وزنی را خلق کرد که نمی‌توانست آن را بلند کند. وی خود را نوزادی کرد که فقط چند کیلو وزن داشت و نمی‌توانست خود را بلند کند. مریم باکره می‌بایست خدا را بلند کند و به سینه‌اش فشرده، به او شیر دهد. می‌بایست گوشه‌های خدا شسته می‌شد زیرا که خود برای انجام این کار کودکی بسیار کوچک بود. پوشاک پاره‌ او را مادرش می‌بایست وصله کند. او نمی‌توانست دوخت و دوز کند.

خدا وزنی را آفریده بود که نمی‌توانست آن را بلند کند. وی به صورت پسر انسان تجسم یافته بود. و این پسر انسان به دست انسانها سپرده شد. ایشان او را استهزا کرده، به صلیب کشیدند. تنها موضوع واقعی بدل به شیئی ساده گشته بود. اطرافیان ضعف او را مسخره می‌کردند. او نمی‌توانست از صلیب پایین آید. سپس حتی بدل به چیزی بیش از یک شیء شد، یعنی بدل به یک جسد گردید. اگر یوسف رامه‌ای او را دفن نمی‌کرد، کرکسها گوشت او را می‌خوردند.

خدا با آفریدن وزنی که نمی‌توانست آن را بلند کند، قدرت مطلق خود را با بلند کردن چیزی بلند نکردنی نشان داد. عیسی با قدرت رستاخیز کرده، به آسمان صعود نمود. به محض اینکه از زمین بلند شد، تمامی انسانها را به سوی خود جذب کرد.

من در کودکی دچار اشتباه بودم. خدا قادر مطلق است. او می‌تواند وزنی را بیافریند که نتواند آن را بلند کند و علیرغم آن قادر مطلق است.

## ع ژوئیه

«گرسنه شد.»

(متی ۲۱: ۱۸)

بیش از یک میلیارد نفر از مردم در حال گرسنگی بسر می‌برند. این فقط یک رقم است، درحالی که هر عددی معرف یک شخص است. ده هزار نفر در روز از سوء تغذیه و گرسنگی می‌میرند و ۹۹۰۰ نفر از ایشان در مورد مسیح چیزی نشنیده‌اند. مردم کشورهای توسعه یافته پنج بار بیشتر از حداقل ضروری برای نجات گرسنگان خوراک مصرف می‌کنند. در برخی نقاط آفریقا ۲۵ درصد کودکان پیش از یک سالگی می‌میرند. شتاب مرگ و میر ایشان چهل برابر بیشتر از مرگ و میر در ایالات متحده آمریکا یا در استرالیا است. در بین گرسنگان، فرزندان هزاران شهید مسیحی در اردوگاههای کمونیستی وجود دارند.

(آریستید) (Aristides) فیلسوف مسیحی در سال ۱۲۵ میلادی به امپراطور هادریان چنین نوشت: «در بین مسیحیان، آنکه دارد، به آنکه ندارد می‌دهد، بدون اکراه و بدون مباحات... و اگر در بین خود متوجه فقری شوند که برای آن خوراکی ذخیره نکرده‌اند، به مدت دو یا سه روز روزه می‌گیرند تا نیازمندان از حداقل آنچه که ضروری است، برخوردار شوند.»

روزه گرفته، پرهیز نمایند. در روز داوری خداوند به شما خواهد گفت: «گرسنه بودم، مرا طعام دادید» (متی ۲۵: ۳۵).



## ۵ ژوئیه

(لوقا ۶: ۳۰)

«هر که مال تو را گیرد، از وی باز نخواه.»

یک مسیحی، سارقینی را که در حال سرقت اموالش بودند، غافلگیر کرد. وی به ایشان گفت: «عجله کنید و پیش از آمدن پلیس کار را به اتمام رسانید. من هم به شما کمک خواهم کرد تا اموال را در اتومبیل بار کنید. خطای من این بود که مالک آنها بودم. من مسیحی هستم و به ما گفته شده که گنجها بر روی زمین نیندوزیم. خداوند ما به ما هشدار داده بود که دزدان ممکن است آنها را بدزدند. این اشتباه من بود که به پدر تکیه نکردم تا نیازهای مرا برآورده سازد. خواهش می‌کنم مرا ببخشید که سرمشق بدی به شما دادم!»

دزدان علاقمند شده، سؤال پشت سؤال مطرح می‌کردند. ایشان نه تنها اموال او را نددید، بلکه ایمان نیز آوردند. فرد مسیحی نیز به نوبه خود درسی آموخت.  
«طمع ریشه همه بدیهاست» (اول تیموتاؤس ۶: ۱۰). مسیحیان باید پول را تماماً حقیر شمارند.

یک حکایت قدیمی می‌گوید که یک بار مسیح به شاگردانش چنین تعلیم می‌داد: «از پول برحذر باشید.» ایشان پرسیدند: «چرا؟» او در پاسخ گفت: «زیرا که غالباً بطرزی غیر شرافتمندانه به دست می‌آید.»

ایشان گفتند: «فرض کن که شرافتمندانه به دست آید؟» عیسی فرمود: «حتی در آنصورت هم از آن برحذر باشید، زیرا که معمولاً به طرز گناه آلودی خرج می‌شود.»  
شاگردان برای سومین بار پرسیدند: «اگر شرافتمندانه به دست آید و خوب هم خرج شود، آنگاه چه؟»

خداوند پاسخ داد: «حتی در آن صورت هم از آن برحذر باش زیرا که همواره ملوث می‌سازد.»

## ۶ ژوئیه

«نتنائیل در جواب او گفت: ای استاد تو پسر خدایی.» (یوحنا ۱: ۴۹)

اسلام و یهودیت اصلاح شده عیسی را به عنوان پیغمبری بزرگ می پذیرند. ایشان مخالف این هستند که او را به عنوان پسر خدا بپذیرند. در این زمینه ما مدیون آنان هستیم.

در زبان عبرانی، «صفت» خیلی کم به کار برده می شود. مثلاً به جای «شخص پرگو»، عبارت Ish duarim به معنی «مرد سخن» استعمال می شود و برای «الهی» فقط گفته می شود «پسر خدا». در زبان آرامی، یعنی زبانی که خداوند به آن تکلم می کرد، صفات حتی کمتر از این مورد استفاده قرار می گیرند. بنابراین در کتاب مقدس مان اصطلاحات عجیب «فرزندان نور» را به جای «نورانی» و «پسر هلاکت» را به جای «از دست رفته» می یابیم.

ما باید به یهودیان و مسلمانان توضیح دهیم که به عیسای پسر خدا در مفهوم رایج کلمه اعتقاد نداریم. خدا همسری ندارد که فرزندان بی وجود آورد. عبرانیان قرن اول صرفاً اصطلاح دیگری برای نشان دادن درجه سنخیت مسیح به عنوان انسان و وحدت ذاتی با پدر به عنوان خدا به جز نامیدن او به صورت «پسر خدا» نداشته اند.

علوم جدید تصور جدیدی از معنی «پسر خدا» را به دست می دهد. ما در مورد خانواده عناصر رادیو اکتیو و در مورد خویشاوندی رادیو اکتیوی صحبت می کنیم. ساطع شدن الکترونها، اورانیوم I را بدل به اورانیوم II و سپس به Ionium و غیر می کند.

برای مثال آوردن در مورد معنی اصطلاح «پسر خدا» می توانیم از تصویرهای متفاوتی استفاده کنیم. با اینحال آنچه که قطعی است این است که مسیح خداست. قداما به زبان لاتین می گفتند: "Aut Deus, aut homo non bonus" یعنی او یا خداست یا انسان نیکویی نیست.

نویسندگان بزرگ قرن بیستم سعی دارند ما را متقاعد سازند که عیسی فقط یک انسان بود. عیسی چه نوع موجودی بود که بعد از ۲۰۰۰ سال همچنان تلاش عظیمی لازم است تا انسانها را متقاعد کنند که او فقط انسان بود. چنین موجودی، خدای مجسم شده است که می توانیم به او اعتماد کامل داشته باشیم.

## ۷ ژوئیه

«هر که عادل را به اسم عادل پذیرفت، مزد عادل را خواهد یافت.»  
(متی ۴۱:۱۰)

ماکاریوس اهل قرتس در شرق به عنوان یک قدیس تلقی می شود، نه به خاطر اینکه شهید شد، بلکه به این دلیل که انسانها را برای شهادت تربیت نمود. وی کسانی را که وارد عرصه شهادت می شدند، تشویق می کرد و بدینسان شعله محبت مسیح و اشتیاق رنج بردن به خاطر او را در دل آنان فروزان می ساخت.

درست همانطور که تاج عدالت برای شهدا کنار گذاشته شده است - به خاطر اینکه مسیر خود را همچون پولس به پایان رسانده، ایمان را حفظ کرده اند - در مورد تمام همکاران شهدا یعنی همزمان و مدد رسانان ایشان نیز چنین است.

در روزگار ما نیز شهیدان بسیاری وجود دارند: در جهان کمونیستی، در کشورهای مشرک، و ممالک غیر مسیحی. بسیاری از مسیحیان که رهبران مشهوری نیز در میانشان دیده می شود، با قدرت های ظالم سازش کرده، با کسانی که ترجیح می دهند به جای شهید شدن، در مقابل مجسمه سزار عطریات بسوزانند، احساس همبستگی می کنند، چنانکه بسیاری از مسیحیان قرون اول این کار را کردند. در آن زمان کسانی که عطریات می سوزانند، Lapsi یا «مرتد» نامیده می شدند. اکنون آنها را «عاقل» می نامند. و امروز کسانی را که پر از روح بوده، زندان و مرگ را انتخاب می کنند «مست» می نامند چنانکه رسولان در روز پنتیکاست چنین بودند.

باشد که ما نیز در سمت کسانی باشیم که در زندانها بسر می برند و به خاطر ایمانشان محکوم به مرگ هستند. باشد که برای ایشان دعا کرده، به آنان کمک کنیم. بدین ترتیب ما نیز همانند ایشان صاحب تاج خواهیم شد.

# ۸ ژوئیه

«تو پادشاه اسرائیل هستی.»

(یوحنا ۱: ۴۹)

به نظر می‌رسد که این نام یعنی «پادشاه اسرائیل» که تتنائیل به عیسی داد، هر نوع علاقه‌ای را که غیر یهودیان ممکن بود به او می‌داشتند خنثی کند. مثلاً یک پادشاه قبیله زولو در ۲۰۰۰ سال پیش چه اهمیتی می‌تواند برای یک اروپایی یا یک آمریکایی امروزی داشته باشد؟

پادشاهی از بین یهودیان زاده شد و هنگامی که هنوز یک نوزاد بود، مردان حکیم از اطراف آمدند و او را پرستش نمودند. و امروز حتی بعد از بیست قرن، انسانهایی از تمامی نژادها همچنان در برابر او تعظیم می‌کنند.

باید امر ویژه‌ای در مورد یهودیان بوده باشد که پادشاه ایشان را این قدر مهم می‌کرد. پولس چنین نگاشت: «پسر خواندگی و جلال و عهدها و امانت شریعت و عبادت و وعده‌ها از آن ایشان اسرائیلیان است. که پدران از آن ایشانند و از ایشان مسیح به حسب جسم شد که فوق از همه است، خدای متبارک تا ابدالابد.» (رومیان ۹: ۴، ۵).

بی علت نبود که نازیها مسیحیت را به‌عنوان مذهبی یهودی رد کنند. ایشان بهتر از بسیاری از مسیحیان رابطه میان کلیسا و یهودیان را درک کرده بودند.

اسرائیل خارج از کلیسا نمی‌تواند کاری کند که دوام داشته باشد. و بدون اسرائیل کلیسا نمی‌تواند پیروز شود. فقط «پذیرفتن» مسیح توسط «ایشان» است که «حیات از مردگان» خواهد بود (رومیان ۱۱: ۱۵).

نگاهی بر جهان، نقش منتخب اسرائیل را آشکار می‌سازد. نزاع بزرگی در جریان است میان جهانی که به یک یهودی، یعنی عیسی، ایمان دارد، و جهانی که پیرو یک یهودی دیگر، یعنی مارکس می‌باشد. در علوم، جهان ما نام یک یهودی دیگر را حمل می‌کند، به نام آینشتاین.

این وظیفه هر مسیحی است که برای ایمان یهودیان دعا و کار کند. ما همگی باید انرژی خود را برای این منظور صرف کنیم.

قدیسین، مردان و زنان کاملاً متفاوتی بوده، هر یک در مسیر خاص خود طی طریق می‌کنند. نمی‌توان آنها را با معیارهای عام ارزیابی کرد.

«یوحنا صلیب» (John of the Cross) قادر به هیچ کار بدی نبود زیرا چنان مشغول خدا بود که نمی‌توانست دقت خود را معطوف به گرفتن چکش یا قیچی در دست بنماید. Joseph of Copertino آن قدر در خدا محو بود که می‌بایست برای بازگشت به هشیاری دنیوی، خود را نیشگون بگیرد. به هر سؤالی که از او می‌شد، پاسخی نامربوط می‌داد، زیرا که ذهن او با کلمات انسانها بیگانه بود.

تنها برخی از قدیسین چنینند. الیزابت اهل مجارستان، قدیسی بود که به کوچکترین نیاز به محروم‌ترین انسانها توجه داشت، علیرغم اینکه یک ملکه بود. الیزابت که یک انسان مقدس بود، همه چیز را فدا کرد تا به‌صورت بهترین الیزابت بر روی زمین زیست نماید.

بسیاری از قدیسین همانند خود عیسی، بیمار روانی تلقی می‌شوند. آنان بیمار خدا در مفهوم لغوی کلمه هستند - یعنی رنج‌برندگان خدا. ایشان پیش از مرگ برای جهان مرده بودند.

برخی از قدیسین جنگاور بودند مانند ژاندارک. عده‌ای دیگر در نهایت ریاضت زندگی کردند. اما «تِرز اهل لیسو» چنین گفته است: «اگر خوراک خوشمزه باشد، خدا را به‌خاطر آن شکر می‌کنم، و اگر بد طعم باشد، رنج را می‌پذیرم. مطمئن‌ترین طریق قدوسیت، پذیرفتن هر اتفاقی به‌عنوان ریاضت است.»

خواننده‌شدگی خود را توسط خدا دریابید، یعنی خویشتن «ایده‌آل»تان را، هدفی که به‌خاطر آن پیش از بنیاد عالم برگزیده شده بودید. آنگاه برطبق خواننده‌شدگی خاص خود از عیسی پیروی کنید، حتی اگر در نظر دیگران عجیب جلوه کند.

«اسیران را به خاطر آرید، مثل همزندان ایشان.» (عبرانیان ۱۳:۳)

یک مسیحی در روسیه به خاطر ایمانش محکوم به ده سال زندان گشت. وی زن و نه بچه گرسنه را بر جای گذاشت. گروه تبشیری «عیسی برای جهان کمونیست» با مقدار اندکی پول به ایشان کمک کرد و این پاسخ حیرت‌انگیز را از زن زندانی دریافت نمود:

«جلال بر خداوند باد که بر ما نیز مقدر کرده است که گوشه‌ای از صلیبش را حمل کنیم.» (ما در مورد امور جزئی شکایت می‌کنیم با این تصور که صلیب‌های غیرقابل حمل می‌باشند. برای او، شوهر در زندان و نه بچه‌ای که باید شکمشان را سیر می‌کرد و آن هم بدون کوچکترین منبع درآمد، فقط گوشه کوچکی از صلیب عیسی بود.) «ما باید نان خود را با اشکها بخوریم اما خداوند را شکر به خاطر همه چیز. من از شما با اشکها تشکر می‌کنم که خداوند دل شما را از چنین فاصله دوری گشوده است. محبت، بازوی بلندی دارد و به سوی ما دراز شده است.

«هنگامی که تنها می‌ماندیم، اشخاص بدقلب می‌گفتند که چیزی نخواهیم داشت تا با آن زندگی کنیم، اما خداوند را تسبیح می‌گوییم که مراقب ماست، همانطور که مراقب ایلیا و دانیال و تمام کسانی بود که او را خدمت می‌کردند.

«خدا به من نه فرزند داده است که منتظر بازگشت پدرشان هستند، اما پدرشان جان خود را به خاطر مسیح به خطر انداخت و گذاشت تا فرزندانش به خاطر ایمان رنج کشند چنانکه خدا یک بار برای همیشه برای مقدسین این را مقرر کرده است.»

اعمال رسولان در متن اصلی آن تنها کتاب کتاب مقدس است که ناگهان در اواسط یک جمله پایان می‌پذیرد. آن کتابی است ناتمام. عمل قهرمانان مسیحیان اولیه تا امروز نیز ادامه دارد.

باشد که همواره در دعاها ایمان، برادرانمان را که در زندان به خاطر ایمانشان در رنج هستند، به یاد آوریم. و باشد که خانواده‌های ایشان را فراموش نکنیم.

«از جلال تا جلال به همان صورت متبدل می‌شویم.» (دوم قرنتیان ۳:۱۸)

از فلسفه مذهبی قرون وسطی (مدرسیون - Scholastic) دو قضیه حقیقی که ظاهراً متناقض به نظر می‌رسند، اما در واقع مکمل یکدیگر می‌باشند، برای ما بر جای مانده است. اولی عبارت است از *Omne quod recipitur, per modum recipientis recipitur* - یعنی «هر آنچه را که دریافت می‌کنیم، آن را به شیوه ظرف دریافت می‌نماییم.» تنوع مذاهب و عقاید در مورد همه چیز نیز از اینجا ناشی می‌شود.

ما همگی واقعیت یکسانی را مشاهده می‌کنیم اما با زمینه، وراثت، تحصیلات، شخصیت، قوت و ویژگی‌های هوشی متفاوتمان. ما هرگز خدا را آنگونه که هست مشاهده نمی‌کنیم بلکه بر طبق آنچه که در نظر هر یک از ما جلوه می‌کند می‌بینیم.

این قضیه حقیقی در مورد خدا نیز صادق است. او همه چیز را درباره ما آنگونه که از نقطه نظر یک موجود الهی جلوه می‌کنیم، می‌داند. با اینحال این امر برای یک داوری عادلانه کافی نبود. لذا پسر خدا بَدَل به عیسای انسان گشت. اکنون او در جسم خود، فقر، ظلم، اندوه، مخالفت، شکنجه و وسوسه را می‌شناسد. هنگامی که مسیح به آسمان صعود کرد، به الوهیت با بُعد جدیدی یعنی تجربه انسانی غنا بخشید.

از اینرو در غزل غزل‌های سلیمان ۳:۱۱ چنین نوشته شده است: «سلیمان پادشاه را ببینید، با تاجی که مادرش در روز عروسی وی بر سر وی نهاد.»

مسیح از ازل تاج جلال الهی را در اختیار داشت. مریم به او تاج دیگری داد: یعنی خدای جسم پوشیده. وی به او این امکان را داد که با طبیعت و تجربه انسان یکی شود.

قضیه حقیقی دوم چنین است: *Anima quodammodo fit omnia* - «جان، این قابلیت را دارد که به نوعی بَدَل به هر چیزی شود.» آن می‌تواند خود را با آنچه که درک می‌کند و با آنچه که دوست می‌دارد و مشتاقانه بدان مایل است، یگانه گرداند.

مسیحیان محدودیت‌های خود را می‌شناسند. ایشان می‌دانند که روح آنان در قفس شخصیت زیست می‌کند، اما مشتاقند تا خدا را سرانجام آنگونه که هست مشاهده کنند. جان ما توانایی این را دارد. ما به هدف خود خواهیم رسید.

خداوند از بین تمامی اشخاصی که می‌توانست بر ایشان ظاهر شود، گناهکارترین یعنی سولس طرسوسی را برگزید، مرد شریری که به کلیساها زیان زده، برخی از ایمانداران را کشته، و بقیه را وادار به انکار ایمانشان کرده بود.

توانایی بدی کردن، توانایی بالقوه برای نیکویی کردن است.

زمانی آبشار نیاگارا منشأ بلایای بسیاری برای ایالات متحده و کانادا بود که زمینهای وسیعی از هر دو کشور را مورد هجوم سیل قرار داده، کشاورزی را ناممکن می‌ساخت. آنگاه مردی چنین اندیشید: «اگر این آبشار چنین قدرت مخربی دارد، باید به همان حد قابلیت برای سازندگی هم داشته باشد.» لذا سدها ساخته شدند و توربین‌ها کار گذاشته شدند. اکنون آبشار نیاگارا برق هر دو کشور را تأمین می‌کند.

زمانی که «ویلیام بوت» بر آن شد تا بشارت انجیل را به بریتانیا بیاورد، به جستجوی مردان مناسبی برای این کار پرداخت. تلقی وی از اکثریت شبانان این بود که ایشان یا افراد حرفه‌ای هستند که از نو مولود نشده و یا فرزندان خدا بودند که برای منقلب کردن اطرافشان بیش از حد نرمخو و ملایم بودند. لذا به سراغ زندانیان رفت. ایشان بعد از توبه و ایمان آوردن، بَدَل به سربازان و افسران ارتش نجات گشتند و کار عظیمی را انجام دادند.

در زبان عبرانی، Kedeshah هم به معنی فاحشه است و هم قدیس. مریم مجدلیه همواره یک Kedeshah بود، ابتدا در معنای منفی آن و سپس در معنای مثبتش. محبتی که در گناه تلف کرده بود، اکنون به وفور در پای نجات‌دهنده و انسانها ریخته می‌شد. بدترین انسانها را جسته، برای ایشان دعا کنید و تمام تلاشتان را به خرج دهید تا ایشان را به سوی توبه بکشانید. آنان می‌توانند بَدَل به بزرگترین برکات شوند. این امر در مورد شما نیز، اگر حقیر و پست باشید، صدق می‌کند.



یک مبشر آمریکایی به نام «جان موریسون»، بعد از سالها تبشیر در کشورهای مختلف و بعد از آشنا کردن ده‌ها هزار نفر با مسیح، به وطن بازگشت. برحسب اتفاق وی سوار بر همان کشتی بود که رئیس جمهور وقت، تئودور روزولت را به آمریکا باز می‌گرداند. او از شکارگراز در آفریقا باز می‌گشت.

در لنگرگاه نیویورک هزاران نفر هلهله کرده، خوشامد می‌گفتند. فکر می‌کنید که چه کسی را استقبال می‌کردند؟ بدیهی است که شکارچی گرازها را که رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا نیز بود تحیت می‌گفتند. هیچکس به مردی که جانها را نجات داده بود توجهی نداشت. ایشان با یک قطار سفر کردند. در سکوی ایستگاه باز هم هزاران نفر، روزولت را تحیت گفتند و نه موریسون را.

مبشرین هم انسان هستند. موریسون احساس کرد که حسد و نارضایتی در ضمیرش سر برآورده است و با ترشروی به خود گفت: «این است تمام آن خوشامدی که بعد از بازگشت از چنین سفر خسته‌کننده‌ای به وطن نصیبم شده است؟» آوازی الهی فکر او را اصلاح کرد: «هنوز به وطن باز نگشته‌ای.»

مسیحیانی که در این دنیا امید قدردانی دارند، بس بینوا هستند. در اینجا ما باید از موفقیت اجتناب ورزیم. قدر و منزلت ژنرال آیزنهاور یا وینستون چرچیل چه می‌بود اگر در آلمان نازی مورد تحیت قرار می‌گرفتند؟

عیسی گفت: «وای بر شما وقتی که جمیع مردم شما را تحسین کنند» (لوقا ۶: ۲۶). این نشان قطعی این واقعیت خواهد بود که شما به این جهانی که با خدا دشمن است تعلق دارید.

باشد که پاداش کامل خود را در آسمان انتظار کشیم.

در لوقا باب ۷ آمده که یحیی تعمیددهنده هنگامی که در زندان بود، شک کرد که عیسی واقعاً همان مسیح موعود است. با وجود اینکه او اعلام کرده بود که عیسی بره خداست که گناهان جهان را برمی دارد، تردید بر او مستولی گشت. زندان غالباً بر روی زندگی روحانی افراد سایه می افکند.

یحیی شک کرد و شک و شبهه خود را به دو تن از شاگردانش که تا آن وقت دچار شک نشده بودند منتقل ساخت. ایشان مطمئن بودند که عیسی همان نجات دهنده است. اما از آنجا که کسی دیگری بذر شک را در دلشان کاشته بود، راهی بسیار طولانی را طی کردند تا به عیسی بگویند که در مورد او شک و شبهه ای وجود دارد و از او در این مورد سؤال کنند. ایشان احتمالاً در حضور دیگران با او صحبت کردند و بدینسان شک و شبهه در سطح وسیع تری انتشار یافت. عیسی پاسخ داد: «بروید...» (لوقا ۷:۲۲).

به خود اجازه ندهید که تحت تأثیر رفتار غلط دیگری قرار گیرید حتی اگر آن شخص نبی بزرگی باشد.

خواهران مسیحی در یک اردوی کار در جنگل های سیبری کار می کردند و می بایست درختان را قطع می نمودند. دورتر از این محل، اردوگاه دیگری وجود داشت که زندانیان همان کار را انجام می دادند. یک شب هنگامی که بانوان مسیحی برای دعا گرد اجاقی جمع شده بودند، کسی در را کوبید. صدای خشنی شنیده شد که می گفت: «باز کنید! هیچ اتفاق سوئی برای شما روی نخواهد داد.» خواهران جرأت نکردند که در را باز کنند. آنگاه صداهای دیگری فریاد زدند «باز کنید و اگر نه در را خواهیم شکست.» وقتی که در را باز کردند، بیست مرد با پالتوهای پوشیده از برف وارد شدند. یکی از آنان گفت: «شنیده ایم که شما مسیحی هستید. در مورد خدا برای ما بگویید. سی سال است که حتی یک شبان هم ندیده ایم. چیزی به ما بگویید.»

از آن شب به بعد، اردوگاه بدل به کلیسای زیرزمینی شد که زندانیان منظمأ گرد هم می آمدند. آن خواهران ایشان را در ایمان تربیت کرده، انجیل و دعاها را فراموش شده را به ایشان تعلیم می دادند و برخی را نیز تعمید دادند. در عوض این مردان متهم، کار سخت خواهران را بر عهده گرفتند. لذا وقت بیشتری برای دعای ایشان فراهم شد.

اینان انسان هایی بودند که در محیطی بلشویکی به راه خود می رفتند.

مشکلات محیط اطراف شما نیز هر چه که باشد، راه خود را بروید.

«کجاست وعده آمدن او؟ ... هر چیز به همینطوری که از ابتدای آفرینش بود  
باقی است.» (دوم پطرس ۴:۳)

استهزاکنندگان، مسیحیان ایام اولیه را با این سخن در معرض تجربه قرار می دادند. اما اکنون نمی توانند چنین چیزی بگویند. امروزه چیزهای تماماً جدیدی در این دنیای کهنه اتفاق می افتد. انسان بطور مصنوعی در هسته اتم دخالت کرده، پانزده تن مواد منفجره را برای هر انسان زنده ذخیره کرده است. نابودی نوع بشر می تواند در ظرف چند دقیقه بوقوع بپیوندد. انسان بر روی ماه راه می رود. دیکتاتورها و سرمایه داران بزرگ از طریق وسائل ارتباط جمعی و مواد مخدر می توانند ذهنیت انسانها را به دلخواه تغییر دهند. انفجار جمعیت، گرسنگی بیش از هر وقت دیگر، هوای غیر قابل تنفس شهرهای کشورهای غنی، همگی حاضر هستند. قدرت دیگر در دست نژاد سفید که تمدن مسیحی را بنا کرد نمی باشد. نمایندگان جهان سوم اکثریت را در سازمان ملل متحد دارا بوده، عموماً طبق دستور چین سرخ یا روسیه کمونیستی رأی می دهند.

نیروهای ضد مسیحی کلیسا را تسخیر کرده اند. نشریه Capital Voice اول آگوست ۱۹۷۴ نتایج آخرین بررسی ها را بدین ترتیب منتشر ساخت: ۵۱٪ خادمین متودیست در آمریکا به رستخیز عیسی اعتقاد ندارند؛ ۶۰٪ به تولد از باکره اعتقاد ندارند؛ وجود شیطان را نفی می کنند؛ ۸۹٪ کشیشان کلیسای اسقفی عقیده ندارند که کتابمقدس کلام خداست. به اعتقاد ایشان حقیقتی وجود ندارد. باز هم نشانه دیگری از ایام آخر. مکروه ویرانی در مکان مقدس است (دانیال ۲۷:۹).

اینها نشانه های آمدن خداوند می باشند. چیزها، آنطور که از ابتدا بودند، باقی مانده اند. «هر که تا به انتها صبر کند نجات یابد.» (متی ۲۴:۱۳).

## ۱۶ ژوئیه

«هیأت شخصی که به ملاقات شما برآمد و این سخنان را به شما گفت چگونه بود؟»  
(دوم پادشاهان ۷:۱)

هنگامی که ایلیا پیامی برای اخزیا، پادشاه اسرائیل فرستاد، پادشاه از غلامان خود جزئیات پیام را سؤال نکرد، بلکه پرسش بالا را مطرح ساخت. ارزش یک پیام بستگی به خصلت پیام آور دارد. اگر مردی که برای ثروتمند شدن تلاش می کند، موعظه ای ارائه دهد با این مضمون که «وای بر شما ای دولتمندان» (لوقا ۶:۲۴)، اثر مضحکی خواهد گذاشت.

مسیحیان قرون اولیه مردان راستینی بودند. ایشان درحالی که برهنه توسط چهار حلقه بر مچ دست و پا از دیوار آویزان بودند توسط چماق، گازانبر و مشعل مورد حمله و شکنجه واقع می شدند. آنان شکنجه را تحمل کرده، مسیح را انکار نکردند و حتی مکان و زمان جلسات دعا و نیایش برادران را نیز فاش نساختند.

هیچ دستگامی که توسط مغز انسان ساخته شده باشد، نمی تواند آنچه را که برادران و خواهران ما طی قرنهای شکنجه و آزار تحمل کردند، تحمل کند. بدنهای نحیف آنان بهتر از بدن کشتی گیران مقاومت می کرد. زیرا که ایشان انسانهای راستینی بودند.

ایشان به هنگام شکنجه، بر خود ترحم نمی کردند، بلکه بر شکنجه گرانشان. ایشان در کسانی که آنان را کتک زده، یا افترا وارد می کردند، فرشتگان فیض را می دیدند که از طریق توهین و تحقیر، آنان را برای ملکوت آینده تقدیس می کردند.

ما به الهیاتی جدید نیاز نداریم، بلکه به این نوع از مسیحیت کهن!  
ما چگونه؟ آیا نباید بدّل به چنان انسانهایی شویم که هیأت ایشان به پیام مسیحی شان اعتبار بخشد؟ در مورد ایلیا چنین بود که حتی شکل ظاهری و شیوه ساده لباس پوشیدنش، صداقت گفته هایش را آشکار می کرد.

«ما را تعلیم ده تا ایام خود را بشماریم تا دل خردمندی را حاصل نماییم»  
(مزمور ۹۰:۱۲)

اگوستین در اعترافاتش چنین نوشت: «اگر هیچکس در مورد زمان از من سؤالی نکند، می‌دانم که آن چیست؛ اما اگر در این مورد سؤالی از من شود، نمی‌دانم که چه پاسخی بدهم.» اخترشناس روسی گزی پرف زمان را «مهم‌ترین و عجیب‌ترین کیفیت طبیعت» می‌نامد.

نمی‌خواهم که وارد فلسفهٔ زمان شوم. آن چیزی است که باعث می‌شود انسانها به نسلهای متفاوت تعلق داشته باشند و شکافی است میان انسانها و فرزندانشان. ایشان دیرتر به دنیا آمده‌اند. این امر باعث می‌شود که ایشان والدین را به‌عنوان سمبل هر چیز کهنه، نامربوط، غیر متجدد و ریاکارانه، وابسته به قواعد اخلاقی بی‌ارزش، بدانند. لذا فروید گفته است: «یکی از دشوارترین حرفه‌ها در جهان، والدین بودن است.»

برخی از والدین مطمئناً سزاوار آن حرمتی نیستند که در کتابمقدس مطرح شده است. یک قاتل آمریکایی به نام «مانسون»، پسر یک فاحشهٔ شانزده ساله بود که تنها به دلیل فقر نتوانست کودک را سقط کند. وی بلافاصله بعد از بدنیا آمدن او به زندان افکنده شد. پسر را به بستگانی دادند که به او غذای کمی داده و بسیار کتک می‌زدند. مانسون از سن چهارده سالگی به بعد در دارالتأدیب و زندان پرورش یافت.

برخی والدین محترم و مذهبی پاداششان این بود که فرزندانشان عنوان «خوک سرمایه‌دار» یا اصطلاحاتی از این قبیل را به آنان اختصاص دهند. اینها موارد افراطی هستند. همچنین خودکشی در بین نوجوانان نیز موارد افراطی می‌باشند. تعداد آن، در بیست سال اخیر تا ۲۵۰ درصد افزایش یافته است. بینابین این دو حد نهایی، تعداد کثیری از نوباوگان قرار دارند که از والدینشان ناراضی هستند.

باشد که به‌خاطر داشته باشیم که مشکل فرزندان، مشکلی است برای والدینی که فراموش می‌کنند که زمان به سرعت می‌گذرد و نسل دیگری سر برمی‌آورد. ما باید به فرزندانمان بهترین سرمشق تقوا را بدهیم. تأمین یک زندگی مرفه برای ایشان کافی نیست. ایشان نیازمند سرمشق یک زندگی مقدسی هستند که با تعلیم و تربیت خردمندانه توأم باشد.

یکی از نامزدهای انتصاب به مقام روحانیت در برابر کمیتهٔ ممتحنین و اسقف حاضر شد. وی گواهینامه‌های خوبی دریافت کرده بود که بهترین نمرات را در تمام موضوعات الهیاتی شامل می‌شد. شبان کلیسای او نیز تأکید کرده بود که وی در تمام فعالیت‌های کلیسایی شرکت داشته است.

اسقف خدا ترس آنگاه از او سؤالاتی کرد که از روحانیون قرون اولیه پرسیده می‌شد: «آیا تحقیر را همان قدر گرامی می‌داری که حرمت را؟ آیا مردم بیگانه را همان قدر دوست می‌داری که بستگان خود را؟ آیا بیماری و سلامتی، آزادی و زندان، کتک و نوازش و مخالفت و تأیید را با شادمانی یکسانی می‌پذیری؟»

شاگرد پاسخ داد: «نه!»

اسقف گفت: «پس برو و بیشتر مطالعه کن!»

بسیاری از شبانان عقیده دارند که برای تفسیر و موعظهٔ کتاب مقدس دعوت شده‌اند. این نقش ثانوی است. عیسی گفت که آمده است تا «تورات و صحف انبیا را تمام کند» (متی ۵:۱۷). وی آنچه را که دیگران موضوع موعظه‌های خود قرار می‌دادند، مستحق ساخت.

شبانی را بجوید که به‌جا آورندهٔ ارادهٔ خدا باشد و نه مناظره‌کنندهٔ آن.

لئونید برژنف، دیکتاتور روسیه، به مادر سالخورده اش، دفاتر کار باشکوهش، ویلایش در حومه مسکو، و کادیلکش را نشان داد، و تعطیلات داخلی اش را در کنار دریای سیاه به او یادآور شد و از او پرسید: «آیا راضی هستی؟» مادر در پاسخ گفت: «خوشحالم که از همه اینها به خوبی برخوردار هستی، اما اگر کمونیستها قدرت را به دست گیرند، آن وقت چه؟ آنها اشخاص بدی هستند و از ثروتمندان متنفردند و بر برابری برای همه اصرار می ورزند!» برای ما راحت است که به تناقض موجود میان سبک زندگی رهبران کمونیست و تعلیم ایشان بخندیم.

لطیفه را می توان به گونه دیگری مطرح ساخت. اگر قرار بود که محیطی را که در آن زندگی می کنیم، به یک مادر با تقوایی نشان دهیم و او از ما سؤال می کرد که «همه اینها خوب است، اما اگر عیسی باز گردد آن وقت چه؟» چه پاسخی می دادیم؟

در حکایتی آمده است که عیسی وارد رم شد و رژه گارد واتیکان را مشاهده کرد و دید که همه ایشان مسلح هستند. عیسی گفت: «من به شاگردانم تعلیم دادم که حتی سخن بدی در مورد کسی بر زبان نیاورند. حالا شما اسلحه حمل می کنید!»

عیسی آگهی های نصب شده بر ویتترین فروشگاه را مشاهده کرد با این مضمون «در اینجا بهترین کفشها یا بهترین اتومبیل ها موجود است.» عیسی وارد فروشگاه شد و گفت: «من تعلیم داده بودم که هر کس عزت دیگری را بالاتر از عزت خود شمارد. پس چرا شما ترجیحاً محصولات رقبای خود را تبلیغ نمی کنید؟»

آنگاه وی فاحشه هایی را مشاهده کرد که همگی تعمیم یافته و به رسمیت شناخته شده بودند. سپس مسیحیان را دید که در احزاب سیاسی مختلف تقسیم شده بودند. آنگاه یک کلیسای کاتولیک، یک کلیسای باپتیست و یک کلیسای لوتری را مشاهده کرد و از خود پرسید که کلیسای او کدام است. بقیه نامها را هرگز قبلاً نشنیده بود.

سپس خواست با پاپ گفتگو کند، اما نتوانست وقت ملاقاتی بگیرد. بالاخره توانست وقتی بگیرد. پیش از آنکه به حضور پاپ پذیرفته شود، به وی گفته شد که باید او را «پدر مقدس» بنامد. فرمود: «فکر می کردم که این نام فقط به خدا اختصاص دارد!» معیار زندگی ما چیست؟ سطح اخلاقی و روحانی ما از چه روست؟ همه چیز اکنون خوب به نظر می رسد - اما اگر عیسی باز گردد آن وقت چه؟

«زیرا که حرف می‌گششد لیکن روح زنده می‌کند» (دوم قرنتیان ۴:۳)

تمام کلمات کتابمقدس الهامی است. هر کلمه آن از خداست. باشد که از آن بیاموزیم که تنها با کلمات دلخوش نشده، بلکه سخنان را برای تحقق هدف عمده‌شان در عمل به کار بریم یعنی هدایت جانها به سوی نجات ابدی.

در عاموس ۱۱:۹ چنین می‌خوانیم: «در آن روز خیمهٔ داود را که افتاده است برپا خواهم نمود و شکافهایش را مرمت خواهم کرد... تا ایشان (یهودیان) بقیهٔ ادوم و همهٔ امته‌ها را که اسم من بر ایشان نهاده شده است، به تصرف آورند.» این آیه سلطهٔ روحانی یهودیان را بر جهان بی‌ایمان پیشگویی می‌کند.

گفتن چنین چیزی به غیر یهودیان، در آن هنگام که نسبت به یهودیان پیش‌داوری منفی داشتند، سودمند نمی‌بود. لذا پطرس با نقل قول آوردن از عاموس، متن را چنین بازگو می‌کند: «خیمهٔ داود را ... باز بنا می‌کنم ... تا بقیهٔ مردم طالب خداوند شوند و جمیع امتهایی که بر آنها نام من نهاده شده است» (اعمال ۱۶:۱۵، ۱۷). دو متن را با یکدیگر مقایسه کنید. کل مفهوم تغییر یافته است. نبوت اکنون به این معنی است که امته‌ها بطور خودجوش خداوند را می‌طلبند. این برای ایشان قابل قبول بود.

در خروج ۳۵:۳۴ می‌خوانیم که موسی بعد از دریافت ده فرمان خدا، نقابی بر چهره زد زیرا که می‌درخشید. این امر، پولس را که او نیز مکاشفه‌ای از خدا را دریافت کرده بود، در موضعی پایین‌تر از موسی قرار می‌دهد. لذا پولس این آزادی را به خود می‌دهد که امور را به گونه‌ای دیگر توضیح دهد: «موسی که نقابی بر چهرهٔ خود کشید تا بنی اسرائیل تمام شدن این فانی را نظر نکنند.» (دوم قرنتیان ۳:۱۳).

آنچه که به حساب می‌آید منظور آن گفته‌هاست: یعنی نجات جانها. اگر مناسکی پیچیده به عده‌ای کمک کند و عبادتی ساده به عده‌ای دیگر، اگر یک واعظ یا یک جماعت مذهبی بیش از واعظ یا جماعت مذهبی دیگر کمک می‌کنند، اگر یک ترجمهٔ خاص از کتابمقدس بیش از ترجمه‌ای دیگر می‌تواند کمک کند، نکتهٔ مهم و فساداری نسبت به روشها یا کلمات نیست، بلکه هدف نهایی منظور نظر است، یعنی اینکه برخی به هر طریق ممکن باید نجات یابند (اول قرنتیان ۹:۲۲).



مسیحیانی که مورد نفرت نیستند، عیبی در کارشان وجود دارد. (هنریک ایبسن) (Henrik Ibsen)، نویسنده مشهور نروژی، مردودترین هنرمند قرن نوزدهم بود. علت آن، این بود که وی کاری را کرد که می‌بایست بکند. وی با به روی صحنه آوردن موضوعاتی که نهایتاً ممنوع (تابو) بودند، حساسیت‌ها را به لرزه در می‌آورد. قهرمانان او رفتارهایی را از خود نشان می‌دادند که در جامعه آن زمان مکروه بود. پیام عمده او این بود که انسانها در قبال وجدانشان وظیفه دارند که استوار ایستاده، سازش نکنند.

به همین خاطر، او و خانواده‌اش دچار رنج بسیار شدند. وی از زبان یکی از شخصیت‌های نمایشنامه‌اش به نام «دشمن مردم» سخنان ملامت‌باری را می‌گوید که خود باید قاعدتاً اغلب از دوستان خیرخواه شنیده باشد: «تو یک دیوانه‌ای! دچار خودشیفتگی هستی! سعی نکن که آن را با شعارهای انسان دوستانه توجیه کنی، زیرا مردی که خانواده‌اش را به نکبت و فلاکت می‌کشاند، یک دیوانه است، دیوی که بیشتر به موضوعات مربوط به عامه توجه دارد تا به زندگی همسر و فرزندانش.»

کسانی که در قرن حاضر به خاطر مسیح در زندان بسر می‌برند، به کرات چنین سرزنشهایی را شنیده‌اند.

واکنش «ایبسن» ساده بود. وی چنین نوشته است: «به‌هنگام طوفان تنها یک چیز را باید به یاد داشت و آن اینکه خواهد گذاشت ... پیش از آنکه تعداد زیادی از افراد چیزی را بدانند، شخص باید آن را دانسته باشد... اکثریت همواره در اشتباه است... این دروغ قدیمی که حق همواره با اکثریت است، مرا عاصی می‌کند.»

هنگامی که مردم به خشم آمده، به پنجره قهرمان داستان او سنگهایی پرتاب کردند، دکتر «استوکمن» گفت: «من این سنگها را به‌عنوان یادگارهای مقدس نگه می‌دارم.»

(مرد قوی باید بیاموزد که تنها باشد.)

باشد که فراگیریم که در برابر عقاید عمومی بایستیم. عیسی هرگز تسلیم کوری توده‌های مردم نگشت. وی نوری است که اثر می‌بخشد، بی‌آنکه اثر پذیرد. او مورد نفرت بود، اما پذیرفتن این امر باعث شد که او دوستانی را بیابد که تا پای جان او را دوست می‌داشتند.

مجاهده کنید برای آن ایمانی که یک بار به مقدسین سپرده شد.» (یهودا ۳)

هنگامی که «نلسون» نوجوان از گردش روزانه برای رسیدگی به لانه سازی پرندگان به خانه بازگشت، عمه‌اش او را سرزنش نمود که چرا شب دیر وقت به خانه بازگشته است و به او گفت: «تعجب می‌کنم که ترس باعث نمی‌شود که به خانه باز گردی.»

نلسون در پاسخ گفت: «ترس؟ چنین چیزی را نمی‌شناسم!»  
ما ترس اختلافات را نمی‌شناسیم. هنگامی که «اسپر جان» واعظ مشهور باپتیست بریتانیایی، از شیوع فزاینده الحاد در جماعت مذهبی احساس خطر نمود، جمعیت باپتیست را رها کرد و مبارزه برای ایمان را در پیش گرفت. انتظار موفقیت نداشت. وی گفت: «بیشتر مایل هستم که در پنجاه سال آینده، سگها مرا بخورند، اما این آینده دورتر است که مرا امیدوار کرده، از من پشتیبانی می‌کند.»

عناوین توهین آمیز و شرم‌آوری به او داده شد. وی در پاسخ به مخالفینش گفت که از آنجایی که هیچ زبانی نمی‌تواند نفرتی را که از ایشان دارد بیان کند، لذا اجازه می‌دهد که ایشان در سکوت گذر کنند.

وی طالب هیچ مسامحه و اغماضی نبوده، اطاعت را اقتضا می‌کرد، چرا که مطمئن بود که پیامش از خداست.

یک واعظ سیاهپوست در دهکده‌ای، گفت که دیگر علیه دزدی جوجه‌ها موعظه نمی‌کند زیرا که چنین وعظی محبت برادرانه را خدشه‌دار می‌سازد. یک بار به خاطر موعظه در مورد گناه هیرودیس که زن برادرش را به زنی گرفت مورد سرزنش شبانی قرار گرفتم که به کلیسایشان دعوت شده بودم. این گناه ثروتمندترین حامی کلیسای او بود و میل نداشت که حمایت او را از دست بدهد.

ما باید با روح سازش و هر چیز غلطی که در کلیسا و کار بشارت به چشم می‌خورد، مبارزه کنیم حتی اگر به قیمت برانگیختن اختلافات بزرگ تمام شود. خائنین به اصول مسیح هرگز نباید دوستان ما باشند.

پادشاهی یک بار به یک نور چشمی گفت: «هر چه را که می خواهی تقاضا کن و به تو خواهم داد.»

نور چشمی با خود فکر کرد: «اگر بگویم که می خواهم سرلشکر شوم، این مقام را به من خواهد داد و آنگاه متأسف خواهم شد که چرا مقام نخست وزیری را تقاضا نکردم. اگر نصف مملکت را بخواهم، آن را به من خواهد داد و آنگاه غمگین خواهم شد که چرا نیم دیگر را ندارم.» بنابراین وی به پادشاه گفت: «دختر خود را به همسری من بده.»  
در زبان عبرانی و یونانی، کلمه «جان» مؤنث است. و چون مؤنث است، جان ایماندار از خدا می خواهد که مسیح دامادش باشد. لذا بَدَل به هم میراث در همه چیز خواهیم شد و تمام فرشتگان ما را خدمت خواهند کرد.

چه پر جلال و در عین حال فروتن است داماد ما. تتنائیل او را «پسر خدا» نامید (یوحنا ۱: ۴۹). عیسی چنین پاسخ داد: «از کنون آسمان گشاده و فرشتگان خدا را که بر پسر انسان صعود و نزول می کنند خواهید دید» (یوحنا ۱: ۵۱).

در آن مقیاسی که انسانها عنصر الهی را در او کشف می کردند، دل فروتن و نیکوی او باعث می شد که او انسانیت خود را مورد تأکید قرار دهد، تا عروسان او که انسان هستند و گاهی اوقات بیش از حد انسان هستند، بتوانند با اعتماد نزد او بیایند. او به ایشان تعلق دارد. دعای ما مبنی بر اینکه او از آن ما شود متحقق شده است.

او نه فقط دامادی الهی بلکه دامادی انسانی نیز هست که به امور انسانی علاقه دارد و حتی نگران این است که در ضیافت عروسی شراب کم نیاید. چه قدر برخی مقدسین با او تفاوت دارند که به خاطر تقدسشان نسبت به نیازهای هموعانشان بی تفاوت می شوند.

مسیح فقط به موعظه کردن نپرداخت؛ او دائماً سرزنش نمی کند. وی با ایشان با آرامی شام می خورد، درست همان طور که یک داماد با عروسش شام می خورد. برنارد اهل کِلِروو گفته است: «یک خدای آرام، همه چیز را آرام می کند. مشاهده آرامش او به معنی این است که باید آرامش داشت.» آرامش بخش ترین فکر این است که «محبوب من از آن من است.»

«عیسی به وی [خطاکار] گفت: هر آینه به تو می‌گویم امروز با من در فردوس  
خواهی بود.» (لوقا ۲۳:۴۳)

دنایی که نیاز بسیار زیادی به محبت و دعا‌های ما دارد، دنیای مجرمین است. جامعه فقط می‌تواند آنها را به مجازاتی برساند که مستحق آن هستند. ما می‌توانیم به ایشان پیام الهی آموزش را به واسطه خون عیسی بدهیم.

مجرمین دائماً کابوس قربانیان خود را می‌بینند، برخی آگاهانه و برخی دیگر ناآگاهانه. در پشت تمام کلمات دیگر، ایشان آخرین کلمات قربانیان خود را می‌شنوند. شما ممکن است مشفقانه با ایشان صحبت کنید؛ اما آنان می‌دانند که در موردشان چه فکر می‌کنید: این فکر که آنها جنایتکارند.

ایشان حتی اگر نزد پلیس یا کشیش اقرار نکرده باشند، کلمات در رؤیاها و در گفتار غیر ارادی‌شان حکایت از جنایتشان می‌کند، قربانیان شب هنگام در کنار بسترشان می‌باشند.

امیل زولا در رومان Therese Raquin حکایت نقاشی را بازگو می‌کند که دست به جنایت زده بود. هیچکس نمی‌دانست که او چه کرده است. وی به نقاشی ادامه داد اما اینک تمام چهره‌ها به هم شبیه بودند. شبیه قربانی‌اش بودند. چهره کودکان و زنان همگی قربانی را به یاد او می‌آوردند.

جنایتکاران تنها انسانهایی را که اکنون مرده‌اند نکشته‌اند. ایشان ترحم هموعانشان را نسبت به خود نیز کشته‌اند. آنان مورد نفرت همگان هستند به جز عیسی که دوست گناهکاران است. وی تصمیم گرفت که در سرنوشت جنایتکاران سهم گشته، همچون آنان مصلوب شود. وی مقرر کرد که هنگامی که پیلطس آزادی یک زندانی را پیشنهاد می‌کند، جمعیت آزادی یک جنایتکار یعنی باراباس را تقاضا کند. عیسی خوشحال بود که به جای او می‌میرد.

وی دزدان را تحقیر نمی‌کند. او خود را با ایشان مقایسه می‌کند. «روز خداوند، چون دزد در شب می‌آید» (دوم پطرس ۳:۱۰).

جانیان نجات را از عیسی دریافت می‌کنند. همچنین همفکری و دلسوزی را در بین پیروان حقیقی او می‌یابند.

«ستارگانِ آواره هستند که برای ایشان تاریکی ظلمت جاودانی مقرر است.»  
(یهودا: ۱۳)

رسالهٔ یهودا به یکی از کتاب‌های آپوکریفا یعنی کتاب خنوخ اعتبار می‌بخشد. خنوخ چنین نوشته است: «هفت ستاره را دیدم همچون هفت کوه عظیم فروزان. وقتی که سؤال کردم، فرشته به من گفت: «این مکانی است که آسمان و زمین به پایان می‌رسند. و زندانی است برای ستارگان و مهمانان آسمان. ستارگانی که به دور آتش می‌چرخند، ستارگانی هستند که به هنگام آغاز طلوعشان از حکم خدا تخطی کرده، به موقع طلوع نکردند. لذا بر ایشان خشمگین شده، آنها را به بند کشید...»

به خاطر داشته باشید که در این روز، فرشتگانی وجود دارند که هزاران سال در بند بوده‌اند. آنها در ظلمت غوطه‌ورند و منتظر داوری روز بزرگ هستند.

زندگی در زندان وحشتناک است. جهنم برای انسانها حتی بدتر از آنست. اما چه کسی می‌تواند عقوبت زندان را برای فرشتگان، این موجودات بالدار مجسم کند، که معمولاً از ستاره‌ای به ستارهٔ دیگر پرواز می‌کنند تا ارادهٔ خدا را به جا آورند؟

برخی فرشتگان به اینجا رسیدند زیرا که «ریاست خود را حفظ نکردند، بلکه مسکن حقیقی خود را ترک نمودند» (یهودا ۶). آیا شما پایگاه رفیع مسیحی بودنتان را حفظ کرده‌اید؟ آیا مسکن حقیقی خود یعنی کلیسا را حفظ می‌کنید یا اینکه با جهان گناه‌آلود می‌آمیزید؟ خدا فرشتگان را حفظ نکرد، آیا شما را حفظ خواهد کرد؟

«آنانی که بسیاری را به راه عدالت رهبری می‌نمایند، مانند ستارگان خواهند بود [خواهند درخشید] تا ابدالابد» (دانیال ۳:۱۲). آیا شما نیز ستاره‌ای درخشنده هستید؟ آیا بسیاری را به راه عدالت رهبری می‌نمایید؟  
ترس و لرز جزئی حیاتی از زندگی مسیحی است.

«جباران را از تختها به زیر افکند و فروتنان را سرفراز گردانید» (لوقا ۱: ۵۲)

«خانم جولی»، نمایشنامه‌ای اثر «استریندبرگ»، حکایت ماجرای است عاشقانه میان یک دختر بسیار ثروتمند و خدمتکارش. در صحنه‌ای، ایشان رؤیاهای خود را به یکدیگر بازگو می‌کنند. دختر ثروتمند می‌گوید: «بر روی ستونی نشسته‌ام که به طریقی بالای آن رفته‌ام و نمی‌دانم که چگونه از آن پایین بیایم ... باید پایین بیایم اما جرأت پریدن را ندارم ... می‌خواهم بیفتم اما نمی‌افتم. می‌دانم که تا زمانی که پایین نیامده‌ام، یعنی پایین تا زمین، آرامشی نخواهم داشت. و اگر پام به زمین برسد، خواهم خواست که باز هم پایین تر روم، تا دل زمین.»

خدمتکار نیز می‌گوید: «معمولاً خواب می‌بینم که زیر درخت بلندی در جنگلی تاریک دراز کشیده‌ام. می‌خواهم که بالا بروم تا نوک درخت و منظره‌ی روشنی را با خورشید فروزان بینم و لانه‌ی پرندگان را با تخمهای طلایی ببرایم. صعود می‌کنم و همچنان صعود می‌کنم، اما تنه‌ی درخت نازک و نرم است و راهی طولانی تا اولین شاخه در پیش است. اما می‌دانم که اگر فقط می‌توانستم به اولین شاخه برسیم، آنگاه تا نوک درخت بالا می‌رفتم، مثل نردبان.»

بسیاری از افراد ثروتمند، به خاطر موقعیت ممتازشان احساس گناه می‌کنند، ولو بطور ناخودآگاه. این امر باعث می‌شود که بسیاری از ایشان انقلابی و یا طرفدار نهضت‌های انقلابی شوند. احساس می‌کنند که وظیفه‌ی ایشان پایین آمدن است. اما در عوض، فقرا به حال اغنیا غبطه خورده، میل دارند که بالا روند.

این احساسات طبیعی در پرتو منطق، می‌توانند بدل به عوامل مثبتی در زندگی اجتماعی گردند. اغنیا می‌توانند از عیسی بیاموزند که نیکویی کنند و آن چه را که دارند، به طرق مختلف با محرومین تقسیم نمایند. فقرا می‌توانند از اغنیا بیاموزند که چگونه از استعدادهایشان برای خیریت خانواده‌هایشان استفاده کنند.

کسی که از عیسی پیروی می‌کند، نباید در ظلمت راه رود، بلکه باید نور حیات را داشته باشد (یوحنا ۸: ۱۲). بی‌ایمانان تاریکی را بیش از روشنائی دوست دارند (یوحنا ۳: ۱۹). احساسات سرکوب شده‌ی ایشان نه تنها در رؤیای خود را نمایان می‌سازند، بلکه همچنین به صورت اعمال تروریستی، آشوب و انقلاب جلوه‌گر می‌شوند. نتیجه‌ی این می‌شود که افراد اقشار ممتاز موقعیت خود را که از آن به طور کامل لذت نمی‌برند از دست بدهند و توسط افراد اقشار پست جایگزین شوند؛ ایشان نیز به زودی مایوس شده، به همان حالت دچار می‌گردند.

بسیاری از ما احساس محرومیت می‌کنند چرا که افراد موفق نیستیم. عیسی نیز فرد موفق نبود. وی واعظ دهکده‌ها بود، آن هم برای مدتی کوتاه. قیافا از پشتیبانی توده‌ها برخوردار بود و در اعیاد بزرگ، هنگامی که یهودیان برای عبادت از همه نقاط به اورشلیم می‌آمدند، بیش از یک میلیون نفر را جمع می‌کرد. با اینحال او نیز شخص موفق نبود، زیرا که پیلاطس می‌توانست هرگاه که می‌خواست او را از مقام خود خلع نماید. پیلاطس نیز فرد موفق نبود. سزار او را از سمتش برکنار کرده، تبعید نمود. حتی سزار بودن هم موفقیتی دربر ندارد. ژولیوس سزار به دست پسرش کشته شد. ترون هم بعد از موفقیتش در ریشه کن کردن مسیحیان، کشته شد.

به حال مردان بزرگی که می‌توانند کارهای زیادی انجام دهند، غبطه نخورید. ایشان فقط در ظاهر چنین به نظر می‌آیند. مردان بزرگ ممکن است که تاریخ را بسازند، اما فقط تا آنجا که برایشان مقدر شده است. ایشان تحت اوامر اطرافیان خود هستند.

حتی می‌توان گفت که ما باطناً توسط گذشته خود شرطی شده‌ایم. پدر روپسی بر، دیکتاتور خونریز انقلاب فرانسه، او را بلافاصله بعد از مرگ مادرش رها کرد. او به سختی تلاش کرد تا بتواند از تعلیم و تربیتی برخوردار شود. در نوجوانی مورد اهانت پادشاه جوان، لویی شانزدهم و ملکه قرار گرفت. او را انتخاب کرده بودند تا پیام خوشامدی خطاب به شاه و ملکه که به شهر او آمده بودند، ایراد کند. ایشان نه تنها کلمه‌ای تشویق آمیز بر زبان نراندند، بلکه بی‌آنکه حرکتی از روی تأیید و قدردانی نشان دهند، گذر کردند. این امر باعث شد که او کینه انسانها را به دل گیرد. وی از کشتن هزاران بی‌گناه و دیدن خون انسانها بر روی گیوتین لذت می‌برد.

خدا مقدر نکرده است که ما جنایتکار شویم. قاتل بودن ضد طبیعت است. بنابراین، جنایتکاران خطای بزرگی را مرتکب می‌شوند. روپسی بر نیز از روی جهالت رفتار کرد، و خود نیز با گیوتین کشته شد. او هیچ کار مهمی انجام نداد. جمهوری، راه را برای یک امپراطور یعنی ناپلئون هموار ساخت.

موفقیت‌هایی را که جهان آن را موفقیت تلقی می‌کند، نطلبید. آنها فقط بطالت را افزایش می‌دهند. بار خود را و بار وراثت خود را تحمل کرده، به آن تن در دهید. از عیسی بیاموزید که «حلیم و فروتن» بود و از نجار بودن عاری نداشت و به این رضایت داد که معلمی غیرمعروف در دهکده‌ها باشد و سرانجام هم مصلوب شود.

رستاخیز به دنبال آن آمد.

«سیمون وِیل» که یهودی بود، از آلمان نازی به انگلستان گریخت و در آنجا در اثر سوء تغذیه و بیماری سل درگذشت زیرا که تصمیم گرفته بود که فقط آن مقدار جیره غذایی را به مصرف رساند که مردم نواحی تحت اشغال نازی‌ها دریافت می‌کردند. وی کتاب‌های بسیاری با اندیشه‌های عمیق مسیحی بر جای گذاشت، با وجود اینکه هرگز تعمید نیافته بود. وی به هیچ کلیسایی نگرکید زیرا که نمی‌خواست بین خود و تعداد کثیری از بی‌ایمانان ناکام فاصله‌ای بیندازد. او انسانی بود که دعوت ویژه‌ای را دریافت کرده بود.

وی نمی‌توانست آنچه را که به غلط سنت کلیسایی نامیده می‌شود تحمل کند. به نظر او سنت مبتنی بر چسبیدن وفاداران به خاکسترهای کهنه نبوده، بلکه عبارت است از حفظ آتش قدیمی که دائماً با شعله‌هایی جدید فروزان است.

وی نمی‌توانست تصور کند که چه اتفاقی می‌افتاد اگر ناگهان عیسی در مقابل صفوف لشکریان متخاصم کلیساها ظاهر می‌شد و به مسیحیان هر دو جبهه می‌گفت: «یکدیگر را محبت کنید چنانکه من شما را محبت کردم.» یقیناً در اثر گلوله‌های هر دو جبهه کشته می‌شد. آنگاه در روز یکشنبه مسیحیان هر دو لشکر آن کسی را که کشته بودند پرستش می‌کردند و برای پیروزی سرزمین پدری‌شان دعا می‌کردند یعنی دعا برای شکست رقیب.

بسیاری از متفکران مسیحی به‌خاطر بی‌ثباتی ما در محبت متحمل رنج و زحمت شدند. جنگ، نزاع طبقاتی، انقلابها، و نیز انشقاق در بین مسیحیان، کفر بزرگی است زیرا که قطب مقابل کلمات «خدا محبت است» می‌باشد.

«خوشا به حال صلح‌کنندگان، زیرا ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد.» (متی ۹:۵). باشد که تا آنجا که به ما مربوط می‌شود، با همه انسانها در صلح بسر ببریم.



«پس خدا روز هفتم را مبارک خواند و آن را تقدیس نمود» (پیدایش ۳:۲)

در کتاب مقدس عدد ۷ سمبل قدوسیت است. (لکن خونخ که هفتم از آدم بود، خیر داد... (یهودا ۱۴). هر هفت سال یک بار، زمان آیش و استراحت زمین است. بعد از گذشت هفت بار هفت سال، یهودیان سال یوبیل را برگزار می‌کردند که طی آن، تمام زمینهایی که در این فاصله فروخته شده بودند، به مالک اولیه آن باز می‌گشت. روزهای آفرینش هفت روز بود؛ هفت حیوان از هر نوع پاک از طوفان نجات یافتند. در انجیل یوحنا، عیسی به هفت طریق می‌گوید که کیست. وی بر روی صلیب هفت کلمه را بر زبان آورد. کتاب مکاشفه حاوی رساله به هفت کلیساست و قس علیهذا.

چرا فقط عدد ۷ عدد مقدس است؟ کلدانیان سیستم اعشاری ما را نداشتند، در عوض سیستم شش گانه داشتند یعنی ۶ عدد و یک صفر. سیستم اعشاری، قراردادی است. در کامپیوترها از سیستم دورقمی استفاده می‌شود، یعنی سیستمی حاوی عدد ۱ و صفر. در سیستم شش گانه، ۷ ما به این صورت نوشته می‌شود: ۱۰، زیرا که بیش از شش عدد وجود نداشت. هفت بَدَل به عدد مقدس شد زیرا که با نگریستن به شکل مکتوبش (۱۰)، نماد این واقعیت است که اگر در مقابل صفر یعنی علامت هیچ بودن انسان، ۱ را قرار دهید، یعنی علامت خدای واحد، انسان ناچیز مهم می‌شود، مهم تر از تمام اعداد ساده.

یهودیان از اعقاب کلدانی‌ها بودند. لذا ۷ بَدَل به عدد مقدس ایشان گشت. در مقابل ۷، عدد ۶ که آخرین عدد ساده است، نماد هر چیز خرد و کوچک شد. عدد وحش در مکاشفه شش، شش و باز هم شش است. (مکاشفه ۱۳:۱۸) که به معنی یک ذره، یک ذره و باز هم یک ذره است. یک بره می‌تواند آن را نابود سازد.

اگر شما تجسمی از ۷ هستید، یعنی کسی که خود را انکار کرده، بَدَل به یک صفر شده است، اگر خدا (آن یکتا) خود را سپر شما کرده است، در آنصورت از حیوانات عظیم‌الجثه نهراسید. آنها ببرهای کاغذی هستند که برایشان پیروز خواهید شد.

## ۳۰ ژوئیه

«خوشا به حال حلیمان، زیرا ایشان وارث زمین خواهند شد» (متی ۵:۵)

جرج واشینگتن را با ناپلئون مقایسه کنید.

واشینگتن متواضع بود و خواهان آزادی برای یک کشور؛ و آن را به دست آورد. او به همین رضایت داد. هنگامی که تاج افتخار را به او تقدیم کردند، آن را نپذیرفت. وی دولتی جدید و آزاد را بر جای گذاشت.

ناپلئون مشتاق شهرت شخصی بود. ژنرال یک کشور جمهوری برای او کافی نبود. به مقام کنسولی نیز اکتفا نکرد. می‌بایست کنسول اول می‌شد. سرانجام امپراتور گشت. او می‌بایست پادشاهان دیگر را خلع می‌کرد تا خانواده‌اش را جایگزین آنها سازد. وی در مصر و مسکو، جایی که به او ربطی نداشت نبرد کرد و به صورت یک زندانی، در تبعید جان سپرد. امپراتوری او نیز بر جای نماند.

مشغله‌های شما چه مقدار هستند؟ هیچکس نمی‌تواند بی‌آنکه همه چیز را به آشفته‌گی بکشاند، همه کار را انجام دهد. هیچ کس نمی‌تواند برای خود شهرت شخصی به هم زند، بی‌آنکه به خودخواهی و تکبر معروف نشود.

عیسی ازدواج نکرد، با وجود اینکه در روزگار او مجرد ماندن یک رابی شرم آور بود. به احتمال زیاد او محبوب دختران بسیاری بود. کسی که «نزد خدا و مردم ترقی می نمود» مطمئناً مورد التفات دختران نیز قرار می گرفت. او انسان بود و به احتمال زیاد احساسات عاشقانه نیز به او دست می داد، اما به خاطر دعوت پدر از تمام اینها چشم پوشید.

لیکن وی این رفتار را بر دیگران تحمیل نکرد. برعکس او ضیافت عروسی را در قانا با حضور خود مزین نمود. کلام خدا همچنین می آموزد که «نکاح به هر وجه محترم باشد» (عبرانیان ۱۳: ۴)، نه فقط در گفتگوی زوجین و خوراک مشترکشان، بلکه در روابط جنسی نیز.

هر مسیحی می تواند تصمیم بگیرد که ازدواج بکند یا نکند. کتاب مقدس اسقفها را وادار می کند که همسری گزینند (اول تیموتاؤس ۲: ۳). یوحنا ی زین دهان گفته است: «اولین درجه عصمت، بکارت طاهر است، و دومین درجه، وفاداری در ازدواج. عشق عقیف در ازدواج نوع دوم بکارت است.»

از زندگی جنسی در ازدواج تماماً برخوردار شوید. و بر پیش داوری های قرون وسطایی که امور جنسی را چیز پلیدی تلقی می کرد، فائق آید. کسی که اعضاء تناسلی را آفرید و حکم کرد که «بارور و کثیر شوید» و کتاب مقدس را الهام بخشید که بگوید «ایشان یک تن خواهند بود»، یقیناً می پسندد که شما وظایف جنسی خود را در چارچوب ازدواج به جا آورید، همان طور که هر کار نیکویی را که می کنید دوست می دارد.

هیچ امرِ خطا و شرم آوری در امور جنسی در ازدواج وجود ندارد. باشد که خدا را به خاطر این عطیه زیبا که به نوع بشر بخشیده است شکر کنیم.

باشد که مجردها نیز به خاطر موقعیت خود شکرگزار باشند. آن هم دعوتی است جدا با برکات مخصوص خود و اغلب حاوی فرصت هایی است که افراد ازدواج کرده از آن بی نصیب می مانند. این واقعیت ساده نیز قابل توجه است که به هنگام آزار و شکنجه، مجردها بهتر از کسانی که دغدغه خانواده را داشتند مقاومت می کردند.

هر ازدواجی یک ماجراجویی است. تنها یک عشق بزرگ می‌تواند همزیستی سعادت‌مندی را برای دو شخص کاملاً متفاوت امکان پذیر سازد. هر جا که عشقی نباشد، ازدواج بَدَل به زنایی می‌شود با مدارک قانونی.

باشد که امور جنسی را از هر نوع رابطه با تجارت مبرا سازیم. هیچ کس نمی‌تواند ازدواج را که با انگیزه‌های ثروت دختر یا موقعیت بالای مرد همراه باشد، تقدیس کند. باشد که ازدواج را از مسائلی که با آن بیگانه است پاک سازیم، مانند گروه مذهبی، ملیت، نژاد و حزب. مطمئناً ایده آل این است که دو طرف به مذهب واحدی تعلق داشته باشند، اما هیچ کس نمی‌تواند حکم کند که چه کسی عاشق چه کسی باید شود. رومثو و ژولیت از این جهت مرگ را پذیرا شدند که خانواده‌هایشان در نزاع با یکدیگر بودند. آیا به‌خاطر نزاع کاتولیکها با پروتستانها، یهودیان با اعراب، سفیدها با سیاهان عشق باید بمیرد؟ آیا دو شخص نمی‌توانند با عشق و هماهنگی زیست کنند حتی اگر در تمام زمینه‌ها با یکدیگر توافق نداشته باشند؟

زن اگر وسیله خوش‌گذرانی تلقی می‌شود، یا تبدیل به عروسکی ملبس به تزئینات تبلیغاتی شود تا موقعیت اجتماعی شما ترفیع یابد، یا بَدَل به بتی شود که به‌خاطر آن از وظایف اخلاقی‌تان دست بکشید، یا وقتی که به بردگی کشیده شود، به‌طور غیر طبیعی از ایشان استفاده شده است.

شما نمی‌توانید بر زن امروزی - که می‌تواند یک پزشک، مهندس یا افسر باشد - برخورد ۲۰۰۰ سال پیش را تحمیل کنید، برخورداری که می‌گوید زن باید مطیع شوهرش باشد. این تمایل مسیح نبود بلکه مربوط به موقعیت زنان در آن روزگان می‌شد که منتهی به چنین حکمی گردید. امروز یک زن با فرهنگ باید هم‌تراز شوهرش باشد، و باید با او با هیبت و محبت رفتار شود، آنگونه که مسیح کلیسایش را محبت نمود.

## ۲ اوت

«مرد عادل به ایمان خود زیست خواهد نمود» (حقوق ۲:۴)

در تلمود (Makkoth) چنین نوشته شده است: «رابی سیملا گفته است که ۶۱۳ فرمان به موسی داده شد ... داود آمده، آنها را به ۱۱ حکم تقلیل داد که عبارتند از: (۱) بی‌عیب سالک بودن، (۲) عدالت را به‌جا آوردن، (۳) در دل خود راستگو بودن، (۴) به زبان خود غیبت ننمودن، (۵) به همسایه خود بدی نکردن، (۶) درباره اقارب خویش مذمت را قبول ننمودن، (۷) خوار شمردن شخص فرومایه، (۸) مکررم داشتن آنان که از خدا می‌ترسند، (۹) قسم نخوردن، (۱۰) نقره خود را به سود ندادن، (۱۱) رشوه بر بی‌گناه نگرفتن (مزمور ۱۵)».

«اشعیا آنها را به شش حکم تقلیل داد: (۱) به صداقت سالک بودن، (۲) به استقامت تکلم نمودن، (۳) سود ظلم را خوار شمردن، (۴) رشوه نگرفتن، (۵) گوش خود را از اصغای خون ریزی بستن، (۶) چشمان خود را از دیدن بدیها بر هم کردن، (اشعیا ۳۳:۱۵، ۱۶). (میکا آمده، آنها را به سه حکم تقلیل داد: (۱) انصاف را به‌جا آوردن، (۲) رحمت را دوست داشتن، (۳) در حضور خدا با فروتنی سلوک نمودن. (میکا ۶:۸)».

«رابی نعمان پسر اسحاق چنین اضافه کرد: حقوق آنها را به یک حکم منحصر نمود: "مرد عادل به ایمان خود زیست خواهد نمود."»

ایمان، اصل بزرگی است که تمام احکام شاخ و برگ آن هستند و به همه احکام ارزش می‌بخشد. حکمی که بدون ایمان به‌جا آورده شود، مطلوب خدا نیست.

پولس این آیه حقوق را مکرراً قید می‌کند. لوتر در زمان اصلاحات ارزش آن را از نو کشف نمود. اگر بسیاری احکام برای شما سنگین هستند، و باعث سردرگمی تان می‌شوند، فقط به یکی از آنها بچسبید: به خداوند عیسی ایمان داشته باشید تا حیات یابید.

گفته می‌شود که پدر «سراپیون» در اسکندریه فقیری یافت که مورد گزند سرما واقع شده بود. او به خود گفت: «چگونه می‌توانم، من که به ریاضت‌کشی شهرت دارم، لباسی پوشیده باشم درحالی که این مرد فقیر، یا بهتر بگویم عیسی، از سرما رنج می‌برد؟ مطمئناً اگر بگذارم که او از سرما بمیرد، در روز داوری به خاطر آدم‌کشی محکوم خواهم شد.» وی لباسهایش را به‌در آورد و به مرد فقیر داد.

آنگاه نشست و مشغول خواندن انجیل شد. پاسبانی گذر کرده، او را برهنه یافت و پرسید: «پدر سراپیون، چه کسی لباسهایت را گرفته است؟» وی در پاسخ گفت: «آن کسی که این کتاب دربارهٔ او سخن می‌گوید.»

کمی بعد، مردی را دید که او را به زندان می‌بردند زیرا که نتوانسته بود قرضهایش را بپردازد. لذا «سراپیون» انجیل را فروخت و قرضهای مرد را پرداخت.

هنگامی که برهنه به خلوتگاه خود بازگشت، شاگردانش از او پرسیدند: «پدر، لباسهایت کجاست؟» وی پاسخ داد: «آنها را به‌جایی فرستادم که به آن نیاز خواهیم داشت.» شاگردان دوباره پرسیدند: «انجیل کجاست؟» وی در پاسخ گفت: «کسی که هر روز به من می‌گفت: "مایملک خود را بفروش و به فقرا بده" آن را از من خواست. لذا آن را فروختم تا در روز داوری اعتماد بیشتری داشته باشم.»

در جایی که در مقابل چشمان خود، این همه سرمشق‌های باشکوهی از ایمان استوار داریم، چرا باید با خرده ایمان یا ایمان متزلزل خشنود باشیم؟ قماربازان تمام دارایی خود را بر روی یک کارت می‌نهند. ما می‌دانیم که به چه کسی ایمان آورده‌ایم. به خدای سرمدی، خالق آسمان و زمین. باشد که تماماً به او تکیه کرده، منتهای کوششمان را برای به‌جا آوردن آنچه که او حکم کرده است، به‌کار ببریم.

## ع اوت

(اول پطرس ۲: ۹)

«لکن شما قبیلۀ برگزیده/اید!»

چگونه برگزیده خدا را تشخیص دهیم؟ از روی فروتنی اش! خداوند ابراهیم را مرد بزرگی ساخت و او را «دوست خدا» نامید؛ با این حال خودش گفت: «اینک من که خاک و خاکستر هستم» (پیدایش ۱۸: ۲۷). موسی و هارون با وجود اینکه با فرمانروایان بزرگ در نام خدا سروکار داشتند، حتی به هنگام سخن گفتن با عاصیان، همچون خادمین رفتار می کردند: «ای بنی لاوی بشنوید!» و «اما هارون چیست؟» (اعداد ۱۶: ۸، ۱۱). خدا داود را بزرگترین پادشاه روی زمین گرداند، با این حال وی می گفت: «و اما من کرم هستم و انسان نی» (مزمور ۲۲: ۶). خداوند پولس را خواند تا بزرگترین رسول باشد، اما او چنین نوشت: «زیرا من کهنترین رسولان هستم و لایق نیستم که به رسول خوانده شوم» (اول قرنتیان ۱۵: ۹). برگزیده خدا خود را برتر از هموعانش نمی شمارد. ایشان در مفهوم دقیق کلمه حکم را به جا می آورند که «همسایه خود را مثل خویشان محبت نما» (لاویان ۱۹: ۱۸). جمله مذکور به عبرانی را می توان به طور تحت‌اللفظی چنین ترجمه کرد: «همسایه خود را محبت نما: او همچون خود دوست.» - یعنی با همان استعدادها، با همان ارزشها و با فضائل و ردایلی نظیر خود تو. اینها دلایل کافی برای دوست داشتن او می باشد. برگزیدگی ناشی از فیض است و نه به خاطر لیاقتمان. این امر احساس برتری را تشویق نمی کند، بلکه برعکس ما را به منزلت خادم هموعانمان تنزل می دهد.

# ۵ اوت

(رومیان ۱:۱۲)

«بدنهای خود را قربانی زنده ... بگذرانید.»

هنگامی که «گنت مورتون»، نایب‌السلطنه اسکاتلند به کمیته‌ای از مجلس عوام گفت که تشکیل دادن جلسه‌ای با اتباع پادشاه بدون اجازه پادشاه خیانت محسوب می‌شود، «اندرو ملویل» پاسخ داد: «اگر چنین است، در آنصورت مسیح و رسولانش نیز می‌بایست متهم به خیانت می‌شدند، زیرا که انبوه کثیری از مردم را بدون اجازه والیان گرد هم می‌آوردند.»

نایب‌السلطنه خشمگین شده، گفت: «تا زمانی که تعدادی از شما حلق آویز و یا تبعید نشوند، این کشور روی آرامش را نخواهد دید.» ملویل پاسخ داد: «درباریان خود را به همین شیوه تهدید کنید. برای من یکسان است که در هوا بپوسم و یا در درون زمین. زمین هم از آن خداوند است. حاضر بودم جانم را برای موردی کمتر از این بدهم. پس جلال بر خدا باد.»

دریادار «کولین بی» پروتستان به خاطر ایمان زنده‌اش مجروح گردید. جراح پس از بریدن انگشتش، گلوله را از بازوی او در آورد. کولین بی گفت: «جز اراده خدا چیز دیگری اتفاق نیفتاد. چرا گریه می‌کنید؟ من خوشحالم که در راه خدا اینطور مجروح شده‌ام. دعا کنید که او مرا قوت دهد. از صمیم قلب کسی را که به سوی من آتش گشود و کسانی که او را به این کار وا داشتند می‌بخشم.»

فرو رفتن شمشیری تا قبضه آن در قلب دریادار کار او را تمام کرد. آنگاه جسدش را از بالکن به پایین افکندند.

با این کار شنیع، شب «پارتولومیو» آغاز گردید و طی آن هزاران نفر که همچون کولین بی می‌اندیشیدند کشته شدند. راهبان، قاتلان را با این کلمات ترغیب می‌کردند: «کلیسا با مرگ این مرتدین زنده می‌شود.»

کلیسای انجیلی مردان بزرگی نظیر «ناکس» (Knox) را داشته است که چنین دعا می‌کردند: «ای خدا، یا اسکاتلند را به من بده یا مرگ را به من عطا کن.» باشد که ما نیز از ایشان بیاموزیم تا مردان و زنان مؤمن و امینی باشیم، آماده برای رنج بردن و مرگ برای امر مقدس.



«پس خواه بخورید، خواه بنوشید، خواه هر چه کنید، همه را برای جلال خدا بکنید.»  
(اول قرنتیان ۱۰:۳۱)

حقیقت ندارد که انسانها تنها به واسطهٔ موعظه، کتاب یا شهادت شخصی یعنی به واسطهٔ کلمات ایمان می‌آورند. اگر شما بخورید و بنوشید و همه کار را برای جلال خدا انجام دهید، انسانها باید بتوانند با نگرستن بر رفتار شما به هنگام غذا خوری، در تجارت یا سرگرمی، به حقیقت دست یابند.

کسی نزد یک ایماندار آمده، در مورد طریق حقیقت از او سؤال کرد. پاسخ چنین بود: «آیا زمزمهٔ جوئیبار را می‌شنوی؟ این راه ورود است.» او می‌توانست همچنین به هر پدیدهٔ طبیعی ساختهٔ خدا و یا هر جلوه‌ای از یک قدیس اشاره کند.

به قول John of Ruysbroek، عارف کسی است که بر بالای درخت ایمان جهیده است، که از بالا به سوی پایین رشد می‌کند، زیرا که ریشه‌اش در خداست. نه تنها کلمات، بلکه همچنین عجیب بودن هر لحظه از چنین جهشی دربارهٔ منشأ آن سخن می‌گوید. زمانی، خدا مرا نیافریده بود، با وجود این پیش از بنیاد عالم، در نقشه‌اش شخصی برگزیده بودم. من در او بودم؛ ما یکی بودیم. سپس مرا آفرید. لذا بدل به یک مخلوق شدم و او خدای من گشت.

هنگامی که به اوج جهشم برسم، یعنی به ریشه‌ای که از آن آمده‌ام، آنگاه دیگر مخلوق نخواهم بود، و خدا نیز خدای من نخواهد بود. من جزوی از وجود الهی خواهم شد. ما یکی می‌شویم و این یکی شدن، این وحدت خود را در هر چه که انجام دهم حتی اگر بسیار دور از مذهب باشد، جلوه‌گر می‌سازد. خود را جلوه‌گر خواهد ساخت ولو اینکه این گنج در ظروف زمینی باشد.

اگر کسی شراکت مرا در طبیعت الهی نمی‌بیند، به این دلیل است که شخصی که از نو مولود نشده باشد نمی‌تواند ملکوت آسمان را ببیند (یوحنا ۳:۳). او تشخیص نخواهد داد که عیسی پسر خداست.

آن چه که هستید همچنان باشید. «آنجلوس سیلسیوس» می‌گوید که بدن ما صدفی است که در آن روح ابدیت مایل است جوجه‌هایش را پرورش دهد.

برای کسانی که توسط خدا تنویر شده‌اند، شیوهٔ خوردن، نوشیدن و دیگر امور زندگی روزمرهٔ خدا، راز طبیعت الهی ما را آشکار می‌سازد.

## ۷ اوت

«خداوند داد و خداوند گرفت و نام خداوند متبارک باد!» (ایوب ۱: ۲۱)

مردی بود که به هنگام مرگ پسرش، تألم شدیدی را که معمولاً در این موارد به انسان دست می‌دهد، از خود نشان نداد. دوستانش گفتند: «تو پسر را بسیار دوست می‌داشتی، چگونه است که اکنون که مرده است، این قدر خون سرد هستی؟»

مرد پاسخ داد: «زمانی بود که پسری نداشتم و به این خاطر غصه نمی‌خوردم. اکنون که او مرده است، در همان موقعیتی بسر می‌برم که قبلاً داشتم. چرانباید آرامش خود را حفظ کنم؟»

ایمانداران می‌توانند در شرایط دشوار قوی باشند.

کنفسیوس یک بار به مردی برخورد کرد که لباسی از پوست آهو به تن داشته، با ریسمانی آن را به دور خود بسته و فلوت می‌نواخت. از او پرسید: «چه چیزی تو را این قدر شادمان کرده است؟»

مرد پاسخ داد: «من خیلی چیزها دارم که مرا خوشبخت می‌کنند. انسان تاج آفرینش است و خدا مرا انسان آفرید و نه یک حیوان. برخی در خردسالی می‌میرند. و من مردی بالغ هستم. بسیاری در زندان و یا در بستر بیماری بسر می‌برند و من آزاد و سلامت هستم. امروز صبح غذا خوردم و برای امشب نیز به اندازه کافی غذا دارم. چه چیز دیگری می‌توانست مرا اینقدر راضی و خرسند نگاه دارد؟»

شخص تنها هنگامی می‌تواند به‌راستی در حیات روحانی پیشرفت نمایند که بدین سان آزاد از تعلقات زمینی باشد.

بسیاری از انسانها دچار ترسهای نامعقول می‌شوند. اگر گفتار شما شیرین باشد، پژواک آن چگونه می‌تواند شیرین نباشد؟ اگر با قامتی راست راه بروید، سایه شما چگونه می‌تواند راست نباشد؟ یک مسیحی نباید از هیچ کس و هیچ چیز بترسد.

عیسی پیش از رفقاییش با روغن شادی مسح شده بود. او شاگردانش را با همان روغن مسح کرد. ما هرگز چیزی را از دست نمی‌دهیم. او خداوند و محبوب ماست که از ما چیزهایی را می‌گیرد تا آنها را تکثیر کرده، سپس به ما بازگرداند.

## ۸ اوت

«و بعضی از حکیمان به جهت امتحان ایشان لغزش خواهند خورد که تا وقت آخر طاهر و سفید بشوند.» (دانیال ۱۱:۳۵)

عیسی به شاگردانش پیشگویی کرد که در شب تسلیم کردندش، او را رها خواهند کرد. او به پطرس پیشگویی کرد که وی را انکار خواهد نمود. عجیب این است که هیچ یک از شاگردان از او خواهش نکردند که ایشان را از چنین سرنوشتی برهاند، باوجود اینکه به نظر می آید که این موقعی می بود برای گفتن اینکه: «ما را در آزمایش میاور!»

ضمایر در دعای خداوند جمع هستند؛ می گوییم: «ما را در آزمایش میاور» زیرا که کل کلیسای مسیح است که نباید در آزمایش بیاید. اما در مورد شخص من، به خدا اجازه می دهم که تصمیم بگیرد که مرا از تجربه لغزش عبور دهد یا نه.

اگر تصمیم به این کار گرفت، در آنصورت ما شادمانه لغزش می خوریم زیرا که می دانیم قهر خدا در انتظار ماست. اگر او ما را به جلو هل دهد، لغزش به من آسیبی نخواهد رساند. این جزوی از مشیت خداست که برای خیر و صلاح من انجام می شود. عیسی به پطرس گفت که نه فقط لغزش خواهد خورد، بلکه همچنین بعد از بازگشت، برادران را نیز تقویت خواهد نمود. وی، درست بعد از لغزش و به خاطر این تجربه، تهوری بی مانند از خود نشان داد، مردم را در روز پنطیکاست با سخنان خشنی برانگیخت که می توانست به قیمت جاننش تمام شود.

تاریخ کلیسا به ما می گوید که بعد از آنکه به اتفاق همسرش محکوم به مرگ شد، آخرین تقاضای او این بود که وارونه مصلوب شود. او خود را شایسته این نمی دانست که مثل استادش سر در بالای صلیب، مصلوب شود. بر روی صلیب گفت: «در این جهان وارونه، من اکنون در موضع درست قرار دارم. به سوی آسمان می نگرم، همان طور که انسانها باید همواره چنین کنند.»

عیسای «طفل قرار داده شد، برای افتادن و برخاستن بسیاری از آل اسرائیل» (لوقا ۲:۳۴). هر دو سرنوشت را بپذیرید.

## ۹ اوت

«اگر گوییم که با وی شراکت داریم، درحالی که در ظلمت سلوک می‌نماییم،  
دروغ می‌گوییم و به راستی عمل نمی‌کنیم» (اول یوحنا ۱: ۶)

رسول در اینجا ارتداد شایعی را مطرح می‌سازد که امروزه آن را مخالفت با شریعت یا antinomianism می‌نامیم. طرفداران این عقیده، بر این باورند که شخص می‌تواند در گناه زیسته، یا با آن در مصالحه باشد و در عین حال با خدا نیز شراکت داشته باشد. طرفداران این عقیده هیچ‌گاه نظر خود را با این صراحت بیان نمی‌کنند، اما در واقع این رویه ایشان در زندگی است.

رسول با مخالفین شریعت روزگار خود با ملایمت برخورد می‌کند. او چنین می‌نویسد: «اگر گوییم» و نه اینکه «اگر شما بگویید»؛ یعنی وی خود را مشمول امکان غلط اندیشیدن می‌داند.

فعل «سلوک کردن در ظلمت» که مترادف با «گناه کردن» است، در این آیه به زمان مضارع شرطی است که به عملی عادی اشاره می‌کند.

واقعیت ساده این است که مسیحیان گناه می‌ورزند، برخی از ایشان مکرراً و به طرزی فاحش. این همان واقعیتی است که رسول در مورد آن چنین می‌نویسد: «اگر گوییم که گناه نداریم خود را گمراه می‌کنیم» (اول یوحنا ۱: ۸). «و اگر کسی گناهی کند، شفیمی داریم نزد پدر» (۱: ۲). اما برای فرد مسیحی، گناه کردن، رفتار و عملی عادی نیست، بلکه انحرافی است از روال طبیعی‌اش. فرزندان خدا گناه می‌کنند اما اجازه نمی‌دهند که گناه بر ایشان طوری مسلط شود که راستی را از زندگی‌شان بیرون راند. ایشان در نور سالکند و نه در ظلمت. درست به این دلیل که در نور سالک هستند، متوجه گناهکاری‌شان شده، از آن پشیمان می‌شوند.

کسانی که گناه جزو برنامه زندگی‌شان می‌باشد، نمی‌توانند ادعا کنند که مذهبی هستند، و نمی‌توانند با خدا شراکت داشته باشند.

ما در روزهای آخر زندگی می‌کنیم. اخلاقیات، قوانین، و معیارها درهم می‌شکنند. امروزه بدعت ضدیت با شریعت و بی‌قانونی توأم با مذهبیت، امری است بسیار خطرناک است. باشد که از آن برحذر باشیم.

«مسیح عیسی ... با خدا برابر بودن را غنیمت نشمرد، لیکن خود را خالی کرد»  
(فیلیپیان ۲:۷)

«نیکولو پاگانینی» یکی از بهترین ویولونیست‌هایی بود که جهان تاکنون به خود دیده است. حتی افرادی رفیعاً هوشمند نظیر شاعر آلمانی «هنریش هاینه» بر این عقیده بود که پاگانینی پیمانی با شیطان بسته است، یعنی به عوض نبوغ و ثروت و شهرت، روح خود را تا ابد به او فروخته است.

مراحل رسیدن پاگانینی به شهرت و ثروت با دشواری همراه بود. به خاطر طلبکارانش، از ونیز به وین گریخت و در آنجا مجبور بود که از طریق نواختن در عروسی‌ها یا در سالنهایی واقع در محلات پر جمعیت و پست شهر امرار معاش کند. وی را به خاطر لباسها و ظاهر فقیرانه‌اش در رستورانهای آبرومند نمی‌پذیرفتند.

یک بار که در یک رستوران درجه سه ویولن می‌نواخت، دانشجویی چند سکه به او داد به شرط آنکه «آن سروصدای غیر قابل تحمل را متوقف کند».

این توهین، جاه‌طلبی بیمارگونه‌ای را در پاگانینی برانگیخت. وی در مسابقه موسیقی در قصر شاهزاده برنده شد. از آن به بعد آینده شغلی باشکوهی در برابر او آغوش گشود. وی صاحب شهرت جهانی و ثروت غیرقابل وصفی گشت. زنها اطراف او را گرفتند. پاگانینی در زندگی موفق شده بود، اما به قیمت روحش. وی مردی ناکام، نیازمند مدح و ستایش، پول‌پرستی با خستی توصیف ناشدنی، و بالاتر از همه پر از حسادت نسبت به دیگر هنرمندان گذشته، حال و آینده بود. تنها هنر خود او در نظرش ارزش داشت. وی موسیقی خود را با چنان ترکیب دشواری از تنها نوشته است که هیچ کس به جز خود وی که دستی بسیار درشت داشت، هرگز نمی‌توانست آن را بنوازد.

با وجود آنکه میلیونر بود، از خیابان میخ و تکه‌های کاغذ یا ریسمان جمع می‌کرد تا در خرید چنین اقلامی صرفه‌جویی کند. وی ارزان‌ترین نوع خوراک را می‌خورد و با زنانی که دوستش می‌داشتند معاشرت نمی‌کرد زیرا می‌ترسید برایش خرج بتراشند.

وی موفقیت را به بهای از دست دادن نیکبختی، توانایی لذت بردن از آن، و خدمت به کسی که منشأ همه آنهاست، به دست آورد؛ این است سرگذشت غم‌انگیز پاگانینی.

استعدادهای خود را افزایش داده، موفقیت را بطلیبید اما اجازه ندهید که گناه در قلب شما ریشه دواند. بعد از کسب موفقیت کمی استراحت کرده، از آن لذت ببرید و به دیگران نیز کمک کنید تا از آن برخوردار شوند.

هر یک از ما آرزومند ترقی است، ترقی در ثروت، خانه‌ای بزرگتر، کار مهم‌تر، کلیسا یا سازمان بشارتی وسیع‌تر، مقامی رفیع‌تر. چرا؟ رشد و پیشرفت فقط به خاطر رشد و پیشرفت، فلسفه سلولهای سرطانی است.

دستورالعمل‌های بسیاری برای موفقیت وجود دارد. عیسی به هیچ یک از آنها توجه نداشت. در عوض طالب این بود که مطبوع پدر واقع شده، وظیفه‌اش را در نهایت امانت به جا آورد، چه به قیمت صلیب، چه به بهای تاج.

اصول کتاب مقدسی را رها نکنید. به خاطر پول ازدواج نکنید و پول را نیز غیر شرافتمندانه به دست نیاورید. از طریق عوام فریبی موقعیت سیاسی خود را بالا نبرید. مردم را بدون آموزش دادن زندگی مسیحی دعوت به عضو شدن در کلیسا ننمایید. کار بشارت را به خاطر داشتن درآمد قابل ملاحظه یا تعداد بیشتری ایماندار رهبری نکنید، بلکه آن را طوری هدایت کنید که حقیقت در نهایت پاکی باقی بماند.

هیچ ذره از حقیقت را به خاطر دورنمای کلیسای جهانی فدا نکنید. همه را دوست بدارید، اما فقط آن فردی را برادر ایمانی خود بشناسید که معرف حقیقت باشد، حقیقت آنگونه که در کتاب مقدس آمده است.

به خاطر فقیر بودن، برجسته بودن، و تعلق به یک کلیسای کوچک، در موضع دفاعی قرار نگیرید. اگر از این قبیل امور شرمسار باشید، در طریق خطایی بزرگ خواهید شد. عیسی به خاطر اینکه در یک آخور به دنیا آمد یا همراه با دزدان مصلوب گردید، شرمسار نگشت.

سعی نکنید که از طریق ایجاد تفرقه در خانواده، کار و تجارت، کلیسا یا گروه بشارتی دیگران به عظمت برسید. اجازه دهید که دیگری از رهبری برخوردار شود. آماده باشید که ویولون دوم را بنوازید. بدین طریق از موقعیت کم اهمیت خود خیلی بیشتر از «موفقیت‌های» مردم ناکام لذت خواهید برد.

«پس تمامی جهان به حضور وی خاموش باشد.» (حقوق ۲: ۲۰)

شرط لازم برای ادراک خدا سکوت است. رادیو و تلویزیون و همچنین سروصدای دستگاه‌های تهویه و ظرفشویی باید خاموش شده، صحبت زیاد نیز متوقف گردد. روح بسیاری از مردم به خاطر سروصدای زیاد حاکم بر خانه‌هایشان، هرگز خدای خاموش را نمی‌یابند.

در گفتگو، بطالت زیادی نهفته است. اما هیچ سکوت باطلی را نمی‌شناسم. سکوت آن پری است که کلمات تنها ذره‌های آن هستند.

هنگامی که کلام خدا یا سخنان کسی به نظر تان عمیق جلوه می‌کنند، به خاطر داشته باشید که آنها از سکوت عمیقی ناشی شده‌اند. پس چرا نباید شما به سرچشمه رودخانه بیایید؟ چرا به کلمات اکتفا می‌کنید، در جایی که «او ما را به سرچشمه آب زنده خواهد برد»؟

من بارها در سراسر جهان سفر کرده‌ام، اما جالب‌ترین سفرهایم آنهایی بوده‌اند که در سکوت ژرفای دل خود طی شده‌اند، یعنی تنها جایی که خدا می‌خواهد مرا ملاقات کند.

سروصدای بیرونی و نیز درونی را رها کنید، یعنی مشاجرات باطنی، وسواسها، و نگرانی‌ها. از دروازه طلایی وارد قلمرو سکوت شوید، جایی که داماد به انتظار شما نشسته است.

مریم باکره فضائل بسیاری داشت که به خاطر آن شایستهٔ تحسین است. یکی از این فضائل روح استقلال اوست.

وی قاعدتاً هنگامی که فرشته بر او ظاهر گشت، دختر روستایی جوانی بوده است. و وقتی که فرشته به او گفت که برگزیده شده است تا مادر خداوند گردد، دانست که این امر به قیمت سنگینی تمام خواهد شد. همگان، از جمله نامزدش تصور خواهند کرد که او مرتکب گناه شده است. مجازات بی‌وفایی به هنگام نامزدی سنگسار شدن بود. بیست قرن سپری شده است و او همچنان در کشورهای کمونیستی و در برخی از دیگر کشورها، موضوع استهزاء می‌باشد. وی همچنین نبوت‌ها را می‌دانست. سرود او این را ثابت می‌کند. لذا دریافت که مادر خداوند شدن به منزلهٔ مادر حزن و اندوه شدن نیز خواهد بود. دانست که به هنگام فرو رفتن میخ بر دستان و پاهای پسرش، شمشیری نیز دل او را پاره خواهد کرد.

انسان ممکن است انتظار داشته باشد که او می‌بایست از فرشته تقاضای فرصت برای اندیشیدن و مشورت با نامزد، والدین، در صورت زنده بودن، بستگان کهنسالش و یا یکی از کهنه می‌نمود.

کل نقشهٔ نجات عقیم می‌ماند اگر او با انسانها مشورت می‌نمود. دختر جوان یعنی مریم نیز همانند پولس بعدها که به‌هنگام مشاهدهٔ عیسی «با جسم و خون مشورت نکرد» (غلاطیان ۱: ۱۶)، با هیچ کس حرفی نزد، بلکه فی‌البداهه به فرشته گفت: «مرا برحسب سخن تو واقع شود.»

عقیق‌ترین زنان، سرمشق طهارت، این شرمساری را به‌جان خرید که مورد اتهام حاملگی پیش از ازدواج واقع شود. او می‌دانست که آنچه که کرده است درست است. تصویر کتابمقدس از زنی مطیع، یک زن خاموش است. با این حال، مطیع بودن یک زن مسیحی، ناشی از ضعف نمی‌باشد. وی از این جهت مطیع شوهرش می‌باشد که بزرگ است و می‌تواند برای او سرمشقی از تواضع باشد. او می‌تواند خاموش باشد زیرا که حرفهای بسیاری برای گفتن دارد و می‌تواند به همه نشان دهد که سکوت عمیق هم پس گویاست. او می‌تواند وابسته شود زیرا که باطناً به استقلال عظیمی دست یافته است که هدیهٔ محبتش به شوهرش می‌باشد.



## ۱۴ اوت

«...رحلت او که می‌بایست در اورشلیم واقع شود...» (لوقا ۹:۳۱)

دشمنان مسیح این دروغ را شایع کرده‌اند که میان کلیسا و نازیسم تبانی وجود داشته است. آنان این واقعیت را پنهان می‌سازند که هیتلر چهار هزار کشیش کاتولیک را کشت و چندین هزار نفر از ایشان را زندانی کرد. تعداد شبانان پروتستان که همان سرنوشت را پیدا کردند معلوم نیست. در این دوره، نه تنها کشیشان بلکه همچنین هزاران غیر روحانی جان خود را برای مسیح از دست دادند. چنانکه همواره معمول است، کلیسا نیز در آن زمان یهوداهای خود را داشته است؛ اما نمایندگان واقعی کلیسا، مقدسین آن می‌باشند. ۱۴ اوت سالروز اعدام کشیش «یاکوب گاپ» می‌باشد. او پیش از اعدام چنین نوشت: «من این روز را زیباترین روز زندگی‌ام می‌دانم ... طبیعتاً ساعات دشواری را پشت سر گذاشته‌ام، اما می‌توانم به خوبی خود را برای مرگ آماده سازم ... همه چیز گذراست به جز آسمان. برای همگان دعا می‌کنم؛ همچنین برای سرزمین پدری‌ام نیز دعا می‌کنم.»

کشیش «جان اشتاینمایر» در آخرین نامه‌اش چنین نوشت: «تقاضای بخشودگی من مورد قبول واقع نشد. امروز در ساعت ۱ بعد از ظهر به آسمان پرواز می‌کنم ... شادمانه می‌میرم.»

کشیش «برنارد لایک تنبرگ» بعد از آنکه به اتفاق هم‌بند خود مورد ضرب و شتم واقع شده، می‌بایست سرشان را در بشکه‌های پر از فضولات نگاه می‌داشتند، به او گفت: «هیچ چیز جز خواسته نجات‌دهنده‌ام آرزو نمی‌کنم. خاموش! بر سر راه صلیب به او تف انداخته شد.» وی در حال دعا کردن جان سپرد.

عیسی کارهای بسیاری کرد. مهم‌ترین آنها، رحلت درست در اورشلیم بوده است. مرگ او یک هدف داشت: او به خاطر گناهان ما مرد. او شیوه درستی در پیش گرفت: در حالی جان سپرد که دعا کرده، مراقب محبوبین خود بوده، ملکوت را برای یک دزد که همچون او رنج می‌برد گشود.

هر کسی برای شهادت خوانده نشده است. اما هر مسیحی می‌تواند با مرگ موقر، امیدوارانه، و پرمهر خود، شهادت خوبی بر جای بگذارد. مرگ شما باید یک هنر کامل باشد.

«از غریب نوازی غافل مشوید زیرا که به آن بعضی نادانسته فرشتگان را ضیافت کردند.»  
(عبرانیان ۱۳:۲)

کسانی که نادانسته از بیشترین تعداد فرشتگان پذیرایی می‌کنند، مدیران زندانهای کمونیستی هستند. در اینجا واقعه‌ای را بازگو می‌کنم.

یک کشیش ارتودوکس در اتحاد شوروی در باغی کار می‌کرد. متوجه شد که پسرکی خود را پنهان کرده تا سیب بدزد. وی با حرکتی سریع و تند دست پسرک را گرفت. پسر که به شدت وحشت کرده بود، انتظار کتک خوردن را داشت. اما کشیش جیبهای او را پر از سیب کرد و چند سیب هم در دستانش نهاد و گفت: «هر وقت که بیایی خوش آمده‌ای، فقط از در بزرگ وارد شو و پسرهای دیگر را هم با خود بیاور. من سیبهای فراوانی برای همه شما دارم.» چیزی نگذشت که حدود سی پسر منظمأ در باغ او جمع می‌شدند. کشیش ایشان را با انجیل تعلیم می‌داد، با وجود اینکه تعلیم مذهبی به جوانان در اتحاد شوروی اکیداً ممنوع است. وی همچنین به ایشان سرودهای مذهبی یاد داد. بعد از مدتی، جوانان ایمان آورده، والدین خود را نیز به این جلسات آوردند. یک کلیسای زیرزمینی تشکیل شد.

یک معلم «جرم» کشیش را کشف کرد و او را لو داد. وی برای همیشه در یک زندان شوروی ناپدید گشت. او همانند یک فرشته از جایی ناشناخته ظاهر شد و سپس از نظر پنهان گردید، اما در پشت سر خود رایحه‌ای آسمانی و جانمایی سرخوش از محبت خدا برجای گذاشت.

او کشیشی از کلیسای واقعی ارتودوکس بود، یعنی از پیروان پاتریارخ «تیخون» که از همکاری با کمونیستها امتناع ورزیده بود. تعداد بی‌شماری از کشیشان نیز مانند او کشته شدند، اما این کلیسا همچنان زنده است و با محبت جانها را تسخیر می‌کند. دلمان برای کمونیستها می‌سوزد زیرا بی‌آنکه بدانند، فرشتگان را در زندانهای خود نگاه می‌دارند. یک شبان باپتیست نپذیرفت که دولت ملحد به او دیکته کند که چگونه باید کلیسای مسیح را هدایت نماید. وی دستگیر شده، در مقابل سگها افکنده شد تا تکه تکه شود. مدیر زندان بار دیگر فرشته‌ای را در زندان خود نگاه داشته بود.

در رفتارمان با برادران مسیحی، باید خیلی مراقب باشیم؛ شاید او یک فرشته باشد! غلاطیان پولس را همچون فرشته خدا پذیرفتند حتی مثل مسیح عیسی (غلاطیان ۴:۱۴).

# ۱۶ اوت

«عیسی به وی گفت: «ای زن مرا با توجه کار است؟» (یوحنا ۴:۲)

عارف آلمانی «مایستر اکهارت» چنین نوشت: «زن، شریف‌ترین نام برای جان انسان است.» استاپیتز، کشیش محرم لوتر نوشت: «مردی که می‌خواهد برای حیات ابدی ثمر بار آورد، باید بدل به یک زن شود.» برای عیسی، زن نام کرامت بود. وی مادرش را بدین شیوه مخاطب قرار می‌داد، زیرا که او زنی بود که در موردش در پیدایش ۱۵:۳ پیشگویی شده بود، که ذریت او سر مار را خواهد کوبید.

مضمون آیه یقیناً حالت سرزنش کننده ندارد. تنها انجیل‌نگاری که آن را قید می‌کند یوحناست که قاعدتاً حکایت را از خود مادر خداوند شنیده است. او بعد از مصلوب شدن، وی را به خانه خود برد (یوحنا ۱۹:۲۷).

کلمات آیه در ترجمه خشن به نظر می‌آیند. اصل متن یونانی آن چنین است: *Ti emoi kai soi*. این اصطلاح مکرراً در مذاهب رمزی روزگار باستان به کار رفته و معنی تقریبی آن از این قرار است: «چه امواج عجیبی بین ما در جریان است؟ چگونه است که نیت مرا حدس زدی؟»

وی همچنین به او توضیح می‌دهد که: «ساعت من هنوز نرسیده است.» زمان او برای انجام معجزه تنها هنگامی فرا خواهد رسید که آخرین قطره شراب به اتمام رسد. چه آنگاه به او ظنن نخواهند شد که شراب را با آب مخلوط کرده است. جایی که حد نهایی قوت انسان به پایان می‌رسد، امکان مداخله خدا آغاز می‌شود.

با این حال، مادرش شفاعت کرد. لذا بیش از این انتظار نمی‌کشد. کسی که دعای زن کنعانی را مستجاب کرد (متی ۲۷:۱۵)، چگونه به دعای مادر مقدسش پاسخ ندهد؟ او می‌دانست که پسرش چه خواهد کرد، لذا به خادمین گفت: «هرچه که به شما می‌گوید، بکنید.» او می‌دانست که وی تنها می‌توانست چیزی نیکو را حکم کند، حتی اگر دستورش عجیب بنماید، مثل پر کردن کوزه‌های بزرگ با آب گویی که میهمانان به جای شراب، به حمام کردن نیاز داشتند!

باشد که این نیز اصل زندگی ما باشد، یعنی انجام هر آنچه که او می‌گوید.

# ۱۷ اوت

«اما میکائیل، رئیس ملائکه چون ... با ابلیس منازعه می‌کرد، جرأت ننمود که حکم افترا بر او بزند» (یهودا ۹)

مورخین قدیمی، یعنی فیلوی اسکندریه و فلاویوس ژوزفوس، پیلاطس را به عنوان کسی که مرتکب فساد، اهانت، دزدی، توطئه در بین مردم، تکبر، قتل قربانیان بی‌گناه، و وحشی‌گری دائمی شده است توصیف کرده‌اند. تلمود نیز از کاهنان اعظم روزگار عیسی به بدی یاد می‌کند.

اناجیل مطلقاً از هیچ صفتی در مورد ایشان استفاده نمی‌کنند، زیرا که انجیل نگاران نفرتی ندارند. ایشان فقط چیزهایی را که برای برانگیختن ایمان و عمل لازم بود گفته‌اند، نه آن چیزی که باعث شود مخالفین در نظر انسانها نفرت‌انگیز جلوه کنند.

برای یک مسیحی، محبت تنها حالت ممکن است. درخت، سایه حفاظت‌کننده خود را از قطع‌کننده درختان دریغ نمی‌دارد، و نیز ماه نور خود را از کلبه مطرودین.

ارمیا در مراثی ۲۱:۲ خطاب به خدا می‌گوید: «[دوشیزگان و جوانان] را در روز غضب خود به قتل رسانیده‌ای.» وی ترجیح می‌دهد که خدا را متهم کند، یعنی کسی که کلمات پست ما به او آسیبی نمی‌رساند، در عوض از ارتکاب جرمی بزرگ، یعنی به کار بردن کلمات پست برای قاتلین واقعی اجتناب ورزیده است.

مجرمین به خاطر رنج عظیمی که متحمل می‌شوند مستحق ترحم، محبت، نظر مثبت و احترام ما می‌باشند. برجسب زدن بر آنها، خصلت مسیحی نمی‌باشد. وحشتناک‌ترین نوع هدر دادن، هدر دادن فکر است. ابداع چیزی که باعث شرمساری یک رقیب شود، اتلاف بیهوده نیرو و وقت است.

مرگ مسیح نه در اثر کار شنیع قاتلین، بلکه تحقق نقشه خدا بوده است. خدای خالق همه موجودات همچنین خدایی است که ایشان را تجزیه می‌کند تا دوباره آنان را برانگیزد. او می‌تواند گاهی اوقات مردان شریر را به کار گیرد تا افراد برگزیده‌اش را نزد خود آورد. این افراد برگزیده همه چیز را ناشی از خدا می‌دانند، لذا هیچ سخن بدی در مورد قاتلین آنان بر زبان نمی‌آورند.

پس چه قدر کمتر حق داریم که کلمات پست درقبال کسانی به کار ببریم که به ما خطا می‌کنند.

هنگامی که در کتاب مقدس در مورد پتهایی که انسانها در مقابل آنها سجده می‌کنند مطالبی می‌خوانیم، فکر می‌کنیم که این مربوط به گذشته است و درک نمی‌کنیم که بخش عظیمی از بشریت هنوز هم در حالت عقب ماندگی بسر می‌برد. جان پرستی و بت پرستی حتی امروز نیز از شایع‌ترین مذاهب هستند.

یک نمونه آن مذهب «کن کومباس» در غناست (آفریقا). مهم‌ترین پرستش ایشان متوجه بتی بود که بعد از مسیحی شدن، رهاش کردند. این کار ساده‌ای نیست. آنان هنوز هم بر این باورند که این بت قدرت عظیمی در اختیار دارد و می‌تواند کاری کند که فرد ثروتمند شده، صاحب زنان بسیار و تندرستی و غیره گردد. ایشان برای بت مرغ و غاز و گوسفند قربانی می‌کنند.

بت «گرومانده» گاهی اوقات خون انسانی طلب می‌کند. مبشرین گواهی می‌دهند که یک درمانگر ساحر در راه خدمت به این بت، مردی را مسموم کرد. بدن او تا سرحد مرگ متورم شد. آنگاه رئیس قبیله به درمانگر ساحر امر کرد که او را به زندگی بازگرداند، در غیر اینصورت دچار عذاب خواهد شد. عارضه تورم به زودی سپری گشت. بومیان برای این بت بیش از خانواده‌شان ارزش قائلند.

برخی از کن کومباس‌ها میل دارند که ایمان مسیحی را با حفظ این بت تلفیق کنند اما مبشرین آن را نپذیرفتند.

باشد که برای این بومیان ابتدایی که در مقابل بت‌ها سجده می‌کنند و نیز برای بسیاری خرافات رایج بین اشخاص امروزی که به طلسم‌های خوش‌اقبالی و دیگر بت‌ها عقیده دارند دعا کنیم.

ترجمه رسمی می‌گوید «ابراهیم ... آورد» اما ترجیح می‌دهیم که آن را به زمان حال ترجمه کرده، بگوییم «می‌آورد». شکل یونانی فعل در اینجا "aorist" است که معنی تحت‌اللفظی آن «بدون افق (مرز) است.» این شکل در عهد جدید بسیار به کار رفته است و مفهوم حال ابدی یا وقایع خارج از زمان را دارد.

در متن یونانی، aorist در شجره‌نامه‌ خداوند به کار رفته است زیرا آنچه را که در این باب در اختیار داریم، صرفاً گزارش تاریخی آنچه که روزی اتفاق افتاد نمی‌باشد. مقایسه آن با شجره‌نامه عیسی در لوقا باب ۳ نشان می‌دهد که آنها با هم انطباق ندارند. نباید هم با هم انطباق داشته باشند زیرا که فقط تاریخ نمی‌باشند.

تقلیل مصنوعی تعداد اجداد به چهل و دو نفر و حذف عمدی برخی از اجداد در شجره‌نامه نشان می‌دهد که این فهرست هدف دیگری دارد. آن، نردبانی بود برای شروع. جانهای به بلوغ رسیده در مسیحیت اولیه، هنگامی که آموختند که باید از ایمانداران ساده به صورت انسانهایی متبدل شوند که همچون مریم باکره، عیسی در ایشان زیست کرده، باید بطور متوالی در مورد زندگی ابراهیم، اسحاق، یعقوب و تمام دیگر کسان تعمق کنند تا به مریم برسند و خود را از لحاظ روحانی با وی یکی کنند. شجره‌نامه در لوقا، روایت دیگری برای شروع می‌باشد که به طور معکوس از بلندی مسیح‌گونه‌گی به کل تاریخ گذشته می‌نگرد.

هر مسیحی حتی اگر به شیوه‌ای پیچیده و منظم همانند ایام گذشته نباشد، از وراء چنین فرایندهایی عبور می‌کند. کیفیت و حالت ابراهیمی، حالت اسحاق را می‌آورد. بنابراین متن یونانی زمان گذشته را به کار نبرده، بلکه aorist یعنی زمان بدون افق را به کار می‌برد. منظور این است که ما نباید برده زمان خود بوده، بلکه باید در خارج از زمان زیست نماییم.

«اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند می باید نفس خود را انکار نماید»  
(لوقا ۹: ۲۳)

استهزاءکننده ای از یک ایماندار پرسید: «اگر می گویی که خدا در همه جا هست، آیا در این سگ نیز هست؟» پاسخ او این بود: «هاف، هاف!» پاسخی حکیمانه، یعنی پاسخی که سگ می توانست به چنین سؤالی بدهد.

برای هر سؤالی که از کسی می کنید، پاسخی مطابق ساختمان ذهنی آن فرد دریافت خواهید کرد. در این ارتباط، انسانها با سگها تفاوتی ندارند. اگر سؤالات والایی در مورد الوهیت مطرح کنید، هیچ کس پاسخ دیگری جز همان «هاف هاف» آن مخلوق بسیار کوچک نخواهد داشت.

ما همگی، امور را از نقطه نظر محدود خودمان می بینیم. هر نقطه نظری، نوعی کوری است زیرا که امکان هر نوع چشم انداز دیگری را از ما می گیرد. اگر چشمها را بالا ببرید، سقف را خواهید دید و نه کف اتاق را؛ و با نگرستن به در، امکان دیدن پنجره را از خود می گیریم.

عیسی نجات چندگانه ای را به ما می دهد که نجات از نقطه نظرهای نیز در زمره آنست. مسیحی خود را انکار می کند یعنی اینکه خود را انکار می کند! او به امور از موضع خاصی نمی نگرد زیرا که اصلاً موضعی ندارد. شغالها و پرندگان لانه خود را دارند، اما پسر انسان جایی ندارد که سر را در آن بر بالین گذارد.

نداشتن جایی برای نهادن سر، شما را آزاد می کند. شما دیگر امور را از یک جنبه یا از جنبه دیگر نمی بینید. پاسخ شما در مورد الوهیت دیگر پاسخ عام «هاف هاف» نمی باشد، زیرا که آگاهی در مورد کل خواهید داشت و بر آن شهادت خواهید داد.

«جزیره شیطان» نام عام تعدادی جزایر کوچک واقع در ده مایلی ساحل آمریکای جنوبی می‌باشد. این جزایر توسط دریایی عنان گسیخته احاطه شده‌اند که مملو از کوسه است. سالهای متمادی این جزایر تبعیدگاه جنایتکاران سنگدل بود. ایشان کار زیادی نداشتند زیرا شرایط اقلیمی آن هر نوع کاری را غیر ممکن می‌سازد. برای اکثریت آنها، مشروبخواری اولین عامل سقوط آنان بوده است. (صاحبان صنایع مشروبسازی باید یک سال را در مکانی نظیر این به همراه قربانیان خبثت خود بگذرانند). همچنین طی یک بررسی آماری معلوم شده است که ۸۰ درصد آنان فرزندان الکلی‌ها یا مبتلایان به سیفلیس می‌باشند. عادت پلید پدرانشان، آنان را محکوم به اعمال شاقه کرده است.

در سال ۱۹۳۳، افسران «ارتش نجات» فرانسه (یک انجمن نیکوکاری مسیحی) پیشنهاد کردند که به‌خاطر مسیح در بین پوسیده‌ترین و فاسدترین افراد زندگی و کار کنند، و خود را در معرض حشرات و عفونتها قرار دهند. یکی از افسران گفت: «بدون محبت خدا، دوست داشتن چنین مردانی غیر ممکن می‌نماید. از اینکه اجازه دهم که افکارم در چنین مکان متعفن‌ی روانه شوند، به خود می‌لرزم.»

با این حال، ایشان عازم شدند. این شرح یکی از ملاقات‌هاست: «جنایتکاران با سرهای تراشیده و سینه‌های عریان و آستین‌های بالا زده، خالکوبی‌های خود را نشان می‌دادند. یکی از ایشان دو مدال برگردن آویخته بود که تصویر زن و فرزندش بر آنها نقش بسته بود. دیگران نوشته‌هایی نظیر این را با خود حمل می‌کردند: "فرزند آندوه" یا "آه مادر، اگر پسر تو را می‌دیدم!" ایشان با چهره‌هایی تألم‌ناپذیر گوش می‌دادند.

اما این بی‌تفاوتی زیاد دوام نیاورد. ارتش نجات، در بین مجرمین نو، سربازی را داشت. وی مرتکب قتل شده بود. اما پلیس چیزی درمورد او نمی‌دانست. اما بعد از یکی از جلسات ارتش نجات، ایمان آورده، به جرمش اعتراف کرد و به جزیره شیطان فرستاده شد. او در آنجا به افسران نجات کمک می‌کرد. وی می‌گفت: «ای کاش، پیش از آنکه پسران انسانها مرا نابود کنند، پسر انسان را که مرا نجات داد می‌شناختم!»

به‌واسطه خدمات مبشر «چارلز پین» و همکاریش بسیاری نجات یافته، موقعیتشان بهبود پیدا کرد. اکنون جزیره شیطان دیگر یک نهاد کیفری نیست. ارتش نجات از عیسی آموخت که مجرمین را دوست بدارد.



«تِرِز لیسبو» آخرین دختر از چندین دختری بود که در خانواده‌ای فقیر به دنیا آمده بود. در روز کریسمس خواهرانش اسباب بازی‌هایی را به او نشان دادند و پرسیدند که کدامیک را می‌خواهد. وی پاسخ داد: «همه آنها را!» در سن پانزده سالگی وارد یک دیر کارملیت شد و می‌بایست توجه خود را بر روی یک فضیلت خاص مسیحی که بیش از همه مایل بود آن را به‌جا آورد متمرکز سازد. او بار دیگر گفت: «من همه آنها را انتخاب می‌کنم.»

به همان طریق مادر خداوند نیز به ما می‌آموزد که هر چه را که پسرش می‌گوید، بدون هیچ گونه تبعیضی انجام دهیم. اگر در بین احکام خداوند دست به انتخاب بزنید، در واقع می‌گویید که: «من آن چه را که او حکم می‌کند انجام نمی‌دهم، بلکه آن چه را که خودم می‌خواهم، انجام خواهم داد.» ما باید همچون سربازان مطیع باشیم؛ یعنی اگر به ما دستور داده شود که به جنگ برویم حتی اگر مرگ حتمی مقابل روی باشد، باید برویم؛ و اگر او دستور دهد آن کاری را بکنیم که آن را عقب‌نشینی شرم‌آور می‌پنداریم، باید آن را به‌جا آوریم.

موسی به قوم گفت: «آن چه یهوه، خدای شما، به شما امر فرموده است، به عمل آورید و به راست و چپ انحراف نمایید» (تثنیه ۵:۳۲). آیا احکام، چپ و راست دارند؟ حکم این است که «دزدی مکن!» شما می‌توانید برای برخوردار شدن از لذایذ بیشتر، دست به دزدی زنید؛ یا می‌توانید برای کمک به فقرا دزدی کنید. نباید دروغ بگویید؛ اما می‌توانید برای دلائل خودخواهانه دروغ بگویید؛ یا می‌توانید برای نجات زندگی‌هایی دروغ بگویید. گناهان سمت راستی و گناهان سمت چپی وجود دارد، اما منظور این است که وقتی که او حکم می‌کند به هیچوجه بحث نکنیم. ما باید صرفاً مطیع بوده، از گناه پرهیزیم.

ما قواعد عمومی رفتاری داریم که مطلق هستند، مگر آنکه حکم خاصی به ما بشود که در شرایط استثنایی طور دیگری رفتار نماییم. محبت اعلاترین معیار است. هر چه را که او حکم می‌کند انجام دهید، حال هر قدر هم که حکم او در نظر تان عجیب و نامناسب جلوه کند.

دو مرد به نامهای حقیقت و کذب به شنا رفتند. کذب لباسهای حقیقت را دزدید، و حقیقت ترجیح داد که به جای پست کردن خود و پوشیدن لباسهای کذب، برهنه عازم شود. اصطلاح «حقیقت عربان» از اینجاست. کذب در لباس حقیقت تا امروز نوع بشر را فریب داده است.

حقیقت هرگز نمی‌تواند با کذب و دروغ سازش نماید. آنها هرگز نمی‌توانند در یک راه سلوک کنند. اما حقیقت در قبال مردی که کذب است پر از محبت می‌باشد و سعی دارد او را در مقام سازد که لباسهای دزدیده شده را بر جای گذاشته، او نیز برهنه راه رود. هنری چهارم پادشاه انگلستان، مرد شجاعی بود. لذا به هنری کبیر شهرت دارد. وی خود مردی راستین بوده، در قبال کسانی که رفتاری دروغین داشتند شفقت عظیمی نشان می‌داد.

یک بار به او گفته شد که کاپیتانی تهمت‌هایی را علیه او شایع کرده، سر به شورش گذاشته است. با وجود اینکه شاه او را بخشید و امتیازات بسیاری به دست آورد، با این حال همچنان از شاه کینه به دل داشت. هنری چهارم گفت: «آن قدر به او محبت خواهم نمود تا او را وادار کنم که چه بخواهد و چه نخواهد، مرا دوست بدارد» بدین سان است که حقیقت عربان، مردان کذب را که لباس صداقت پوشیده‌اند، به سوی خود جذب می‌نماید.

هنری چهارم معمولاً به کسانی که رویه او را تحسین می‌کردند، چنین می‌گفت: «یک مرد با یک قاشق غسل، مگسهای بیشتری را می‌گیرد تا با بیست تَن سرکه.» کسی را که راه خطا می‌پیماید دوست بدارید؛ کسی را نیز که عاصداً در کذب زندگی می‌کند دوست بدارید. راستی، راستی است و کذب، کذب است. هرگز آنها را با یکدیگر اشتباه نگیرید و آنها را با هم نیامیزید.

## ۲۴ اوت

(اول قرن نهم تا ۱۲:۴)

«و نعمتها انواع است.»

در حدود سال ۱۶۵ میلادی، اسقف Corpus به خاطر اینکه از سوزاندن عطریات برای خدایان مشرکان امتناع ورزیده بود، زنده زنده سوزانده شد. هنگامی که نوکران چوب را برای بستن او آماده می‌کردند، وی گفت: «مادر همه ما همانا حواست؛ اما انسانها با انسانها چه می‌کنند!» وقتی که به چوب بسته شد، چهره‌اش می‌درخشید. از او در این مورد سؤال کردند. او در پاسخ گفت: «از این جهان ربوده شده‌ام و جلال خداوند را دیدم.»

«مچتیلد» قدیس، اهل ماگدبورگ آلمان (Meethild) می‌دانست که به چه طرز بدیعی در مورد رازهای الهی مطلب بنویسد: «شبنم شیرین تثلیث از چشمه الوهیت ابدی، گلنمی بر روی گل دوشیزه برگزیده باشید. میوه گل، خدایی فناپذیر و مردی فانی است و ضامنی جاودانی برای حیات ابدی. نجات دهنده ما بدل به داماد ما گردید.»

همچنین او می‌دانست که چگونه به شیوه‌ای دیگر نیز بنویسد. وی به اسقف خود چنین نوشت: «فخر تو در منجلا ب پلیدی‌ها پوسیده است. تو همچون یک گدا بی‌نوا هستی زیرا که خواهان گنج شاهانه محبت می‌باشی. عیسی بر علیه تو داوری خواهد کرد.» او به خاطر نوشتن چنین نامه‌هایی بسیار منفور بود.

هنگامی که به فردریک خردمند، دوک ساکسونیا گفته شد که شهر «ارفورت» را که علیه او سر به شورش برداشته بود تصرف کند، و هنگامی که به او اطمینان دادند که این فتح حداکثر به قیمت زندگی فقط پنج مرد تمام خواهد شد، پاسخ داد: «حتی یک نفر هم برای من بسیار زیاد است.» وی ترجیح داد که صلح کند. او از لوتر حمایت کرد، علیرغم اینکه این امر برای سلطنت وی مخاطره‌آمیز بود. هنگامی که در این مورد به او هشدار دادند، گفت: «ترجیح می‌دهم که عصایی برداشته به‌گدایی بروم تا اینکه آگاهانه به خدا گناه ورزم.»

قدیسین با یکدیگر تفاوت دارند و دعوت‌ها نیز متفاوتند، اما هر کدام سرمشقی از اطاعت برای ما می‌باشند.

یک انقلابی روس به نام «زاسولیچ» در ایام تزارها، ژنرال «تروف» را به خاطر شلاق زدن یک دانشجو در زندان «پاویاک» با شلیک گلوله کشت. در سال ۱۹۰۷ یک زن انقلابی به نام «راگوزینیکووا» درحالی که لباسی آراسته پوشیده بود، در زندان مرکزی پترزبورگ خواست که با فرمانده صحبت کند. وی آمده بود تا علیه سیاست دولت مبنی بر شلاق زدن رفقای زندانی اش اعتراض کند. او در قسمت داخلی لباسهایش، ۷ کیلو دینامیت و یک ضامن دوخته بود. هنگامی که فرمانده ظاهر شد، او را با هفت تیرش کشت. دینامیت را برای منظور دیگری نگاه داشت. او می دانست که دستگیر شده، به مرکز فرماندهی پلیس مخفی برده خواهد شد. از آنجایی که راه دیگری برای رسوخ در آن مرکز نمی شناخت، قصد داشت که آن را با خود منفجر سازد. اما او را بازرسی کرده، دینامیت را کشف کردند.

وی محکوم شد که به دار آویخته شود. درحالی که منتظر اجرای حکم بود به خانواده اش چنین نوشت: «مرگ، خود چیزی نیست ... آن چه که وحشتناک است فکر مردن است بی آنکه آن چه را که می توانستم انجام دهم، عملی کرده باشم.» راگوزینیکووا به هنگام مرگ بیست سال داشت.

برادران و خواهران مسیحی امروز نیز در بسیاری از کشورهای کمونیستی و غیر مسیحی مورد ضربات شلاق واقع می شوند. حتی بدتر از آن شکنجه می شوند. مطمئناً ما از روشهای انقلابیون تقلید نخواهیم کرد. با این حال نیاز به افراد مصممی نظیر زاسولیچ و راگوزینیکووا داریم تا با اعتراض، کمک، و مبارزه، از هم ایمانان خود دفاع کنند. امروز عیسی می گوید که در راه تلاش برای کمک به برادران و خواهران مسیحی دربندمان، شجاعت و غیرت ما باید از شجاعت و غیرت انقلابیون و تروریستها فراتر رود.

طی وحشت بزرگ به هنگام به قدرت رسیدن تیتو، یکی از قربانیان تصفیۀ حزبی که خادم غیر رسمی یک کلیسای ارتدوکس بود، پیش از آنکه تیرباران شود خود را به دار آویخت. وی این یادداشت را برای همسرش برجای گذاشت: «من رفتم تا خدا را به یاد جهانی اندازم که آن را فراموش کرده است.»

«خدا کجاست؟» بسیاری از ایمانداران به هنگام پشت سر گذاشتن رنجهای عظیم، این سؤال را مطرح می‌سازند. ایوب و داود خدا را مورد پرسش قرار دادند. حتی عیسی نیز به هنگام آویخته شدن بر صلیب این سؤال را مطرح ساخت.

شما نیز ممکن است دچار غم بزرگی شوید و شک در مورد خدا دائماً به ذهنتان آید. هنگامی که سولس طرسوسی ستمکار ایمان آورد، اولین چیزی که خداوند به او نشان داد این بود که «چه قدر زحمتهای برای نام من باید بکشد» (اعمال ۹: ۱۶). والدین و معلمین و روحانیون باید به کودکان و بزرگسالان درس رنج بردن را بیاموزند زیرا بدون چنین معرفتی، در پیش گرفتن زندگی درست غیر ممکن است. «انسان برای مشقت مولود می‌شود، چنانکه شراره‌ها بالا می‌پرد» (ایوب ۵: ۷). به ما چیزهای بی‌فایده بسیاری آموخته می‌شود، اما آموخته نمی‌شود که فهیمانه رنج ببریم. لذا نومی‌دی به هنگام رنج پدید می‌آید.

زندگی و واقعیت در پشت حجابی پنهان می‌باشد. کاهن اعظم یهود پیش از ورود به قدس الاقداس معبد اورشلیم می‌بایست از دو حجاب ضخیم عبور می‌کرد. به‌خاطر همین حجابهاست که نیت خدا را مشاهده نمی‌کنیم.

در مرگ عیسی حجاب دریده شد. و بلافاصله بعد از آن وی را قیام کرده مشاهده کردند. حجاب برای شما نیز دریده شده است. خواهید دید که همه چیز برای خیریت شما در کار است. خدا بسیار به شما نزدیک است. او شما را فراموش نمی‌کند.

هنگامی که کتابمقدس با دست نسخه برداری می‌شد، یکی از پادشاهان فرانسه از راهب خواست که برای او کتابمقدس را طوری بنویسد که آیه‌های مربوط به زنا در آن نباشد.

اگر به اختیار اکثر ما می‌بود، کتابمقدس را از هر چه که اطاعت را اقتضا می‌کند تهی می‌کردیم. بدون آن، هر چیز دیگری برایمان قابل تحمل است.

اطاعت از مسیح باید کامل باشد. وقتی که او چیزی را حکم می‌کند، ما نباید از خود سؤال کنیم که عواقب آن چه خواهد بود. سربازی که در برابر دشمن مسلح پیشروی کرده، خود را در معرض آتش توپ قرار می‌دهد، می‌داند که با اطاعت از دستورها به احتمال بسیار زیاد خواهد مرد. معنی اطاعت همین است.

آیا اطاعت از حکم مسیح باعث خواهد شد که ما امکانات بسیاری برای نیکویی کردن را از دست بدهیم؟ اما آیا ذهنی هشیارتر از ذهن عیسی را می‌شناسیم؟ او یقیناً همه جنبه‌ها را سنجیده است. اگر او چیزی بگوید، باید بدون اندیشیدن اطاعت کنیم. مزورنگار چنین می‌نویسد: «شتابیدم و درنگ نکردم تا او امر تو را نگاه دارم» (۱۱۹:۶۰).

در روزگار ما، مسیحیان به فقرا کمک نمی‌کنند زیرا که سازمانهای بهزیستی این کار را بر عهده دارند. بیمارستانها از بیماران مراقبت می‌کنند، و یتیم‌خانه‌ها به بی پدر و مادرها می‌رسند، اما این سازمانها دارای گرمای محبت شخصی نمی‌باشند.

در یکی از کشورهای آفریقایی که سابقاً مستعمره پرتغال بود، مشاهده می‌شد که سیاهپوستان به همراه بیمار خود مایلها راه می‌پیمودند و بیمارستان دولتی را پشت سر می‌گذاشتند تا به یک کلینیک مسیحی بسیار ابتدایی تر برسند. هنگامی که علت را از ایشان پرسیدند، در شرایطی که دارو و درمان در هر دو مکان یکسان بود، ایشان پاسخ گفتند: «درست است، اما دستهایی که خدمت می‌کنند یکسان نیستند.»

اطاعت کرده، دوست بدارید، و گرمای شخصی خود را به نیکویی که در جهان انجام می‌شود، اضافه کنید.

«و این ابتدای معجزاتی است که از عیسی در قانا ... صادر گشت.»  
(یوحنا ۴: ۱۱)

مبشرینی که در بین اقوام وحشی زندگی کرده‌اند، همگی گزارش می‌دهند که بومیان ایشان را معجزه‌گر می‌پنداشتند. مبشرین می‌دانستند که چگونه آب را حتی آب متعفن را (گازوئیل) بسوزانند و با یک حرکت کبریت آتش روشن کنند، کاری که بومیان با مالش دادن طولانی دو قطعه چوب انجام می‌دادند. مبشرین می‌توانستند با تفنگ شکار کنند؛ دوخت و دوز کنند؛ می‌توانستند بدون گشودن دهان، از طریق ثبت علایم عجیبی بر روی کاغذ، با یکدیگر گفتگو کنند.

«پرل پاک» (Pearl Puck) در رمانهایش بازگو می‌کند که هنگامی که به چینی‌های مناطق دور افتاده گفت که خانه‌ها در انگلستان یکی بر روی دیگری بنا شده‌اند (آپارتمانها) و چرخها بدون کمک اسبها حرکت می‌کنند، ایشان حرف او را باور نکرده، آنها را افسانه صرف تلقی کردند.

وقتی که مارکوپولو اولین اروپایی که از چین باز می‌گشت، گفت که مردانی را دیده است زرد پوست، با چشمانی مورب و گیس دم خوک، او را «مارکوپولوی دروغگو» نامیدند.

چه چیزی معجزه‌آساست؟ معجزه آن چیزی است که موجودی برتر از لحاظ جسمانی، عقلانی و روحانی، می‌داند و می‌تواند انجام دهد، یعنی چیزی که موجود مادون‌تر نه می‌داند و نه می‌تواند انجام دهد.

عیسی موجودی برتر بود - خدایی که به صورت انسان در بین ما زیست. او توانست کارهایی را انجام دهد که انسانها به طور عادی نمی‌توانند انجام دهند.

اکنون او در آسمان است و تمام قدرت از آن اوست. امکانات او را محدود به تجربه انسانی نکنید. او می‌تواند کارهایی فراتر از آن چه که می‌توانیم تصور کنیم انجام دهد.

با تمام مشکلات خود و مشکلات نوع بشر نزد او بیایید. به قدرت معجزه‌گر او اعتماد داشته باشید. او می‌تواند آب را تبدیل به شراب کند. و می‌تواند اشکها را مبدل به بهانه‌های شادی نماید.

«... و شراب را که دل انسان را شادمان می‌کند.» (مزمور ۱۰۴:۱۵)

تلمود، یکی از کتب مقدس یهودیان، می‌گوید که انسانها برای هر شادی خالصی که می‌توانستند داشته باشند و آن را از دست داده‌اند، در حضور خدا جوابگو خواهند بود. این اندیشه درست است. هر چه را که خدا آفریده است نیکوست - از جمله باسبیلی که باعث تخمیر عصاره انگور می‌شود. گناه، بسیاری چیزها را بَدَل به موارد اندوه کرده است، اما این گفته همواره حقیقت دارد که: «وقتی برای خنده ... و وقتی برای رقص» (جامعه ۴:۳).

هنگامی که عیسی در قانا آب را بَدَل به شراب کرد، به ما نشان داد که مذهب اگر به خوبی درک شود، لذا یذ و شادی‌های انسانی را حذف نکرده، ادعا نمی‌کند که آنها ذاتاً پلید بوده یا نباید جزو مشغله‌های مهم زندگی تلقی شوند. در چارچوب این حدود، یک مسیحی باید در شادی‌های دنیا شرکت جوید.

هرگز باور نکنید که عیسی، یعنی کسی که در قانا مقدار عظیمی آب را بَدَل به شراب کرد، شما را به خاطر یک شادی سرزنش می‌کند. همچنین به خاطر داشته باشید که شراب او درست بدین خاطر که از آب ساخته شده بود، نمی‌توانست اثرات مسموم کننده شراب هر روزی را داشته باشد.

مسیحی باید تماماً از گناه پرهیز نماید، اما نه از چیزهایی که باعث می‌شوند زندگی واقعاً زندگی باشد. زیبایی، هنر، و شادی، انسان را با خدا متحد می‌سازد. مذهب حاوی محبتی تر و تازه است؛ پیروان چنین مذهبی برای نیکبختی‌های زندگی هموار سپاسگزارند.



«و این است محبت که موافق احکام او سلوک بنماییم.» (دوم یوحنا ۶)

انسانها تلاش بسیار می‌کنند تا زرنگ، آراسته و متجدد باشند، حال آنکه آن چه که مورد نیاز است تبعیت از حقایق قدیمی می‌باشد.

هنگامی که ملکه ویکتوریا از وزرای خود خواست تا در مورد برخی موضوعات دولتی روال خردمندانه‌ای را پیشنهاد کنند، با بی‌صبری به ایشان چنین گفت: «با من در مورد اینکه چه چیزی مصلحت‌آمیز است صحبت نکنید. آنچه را که حق و درست است به من بگویید.»

برخی از مسیحیان به پلیس مخفی کمونیستی پیوستند تا از مقام خود برای کمک به کلیسا استفاده کنند. ایشان تمام عواقب این کار را پیش‌بینی نکرده بودند. به ایشان دستور داده شد تا عده‌ای را بکشند. اگر اطاعت می‌کردند، می‌توانستند مقام خود را حفظ کنند و احتمالاً از شدت برخی اعمال مخوف کمونیستها بکاهند. اگر به‌خاطر حقیقت، از این کار امتناع می‌ورزیدند، در این صورت بدون آنکه کسی از موقعیت ایشان چیزی بداند، کشته می‌شدند. جنایتی که به ایشان دستور داده شده بود انجام دهند، در هر حال انجام می‌شد. در این صورت بدون آنکه مرگ ایشان برای کسی مفید واقع شده باشد، می‌مردند.

زندگی گاهی اوقات ریشه در خوف و دهشت دارد. هر دانه‌ای پیش از آنکه بَدَل به خوشه گندم شود آلوده به چرک و فضولات است.

شخص در شرایطی که فقط شقوق اسفبار درمقابل او قرار دارد، چه چیزی را باید انتخاب کند؟ آن چه که مصلحت است انتخاب نکنید. فرمان خدا را برگزینید که می‌گوید: «قتل مکن!»

در یک اردوگاه اسرا در «نیکولایف»، به یک یهودی دستور داده شد تا شش یهودی دیگر را که جرمشان فقط یهودی بودن بود، به دار آویزد. اگر این کار را می‌کرد، شش بی‌گناه کشته می‌شدند؛ و اگر امتناع می‌ورزید، هفت یهودی می‌مردند و هفت مادر داغدار می‌شدند. وی به مادر نگون‌بخت خود فکر کرد و شش هم‌نوع یهودی خود را حلق آویز کرد. وی هیچ‌گاه نتوانست خود را ببخشد. اگر از این کار امتناع می‌ورزید، جایی برای پشیمانی نمی‌بود. همواره حکم خدا را برگزینید.

چه چیزی تضمین می‌کند که عهد جدیدی که در دسترس ماست، همانی است که در قرن اول بر رسولان مکشوف گردید؟

خوب، می‌توان گفت که عهد جدید یک امتیاز بر تمامی نوشته‌های یونان باستان دارد و آن تاریخ دست‌نوشته‌هاست.

قدیمی‌ترین دست‌نوشتهٔ کامل «هومر» که در اختیار داریم، متعلق به قرن دهم میلادی است یعنی ۲۰۰۰ سال بعد از مرگ مؤلف آن. بین تاریخ نگارش اشعار «پیندار» (۴۵۰ پیش از میلاد) و قدیمی‌ترین دست‌نوشتهٔ آثار او (۱۱۵۰ میلادی) ۱۶۰۰ سال فاصله وجود دارد.

درمقابل، نگارش عهد جدید پیش از سال ۱۰۰ میلادی به پایان رسید. قدیمی‌ترین نسخهٔ کامل متعلق به سال ۳۰۰ میلادی است، یعنی فقط دوست سال بین دو تاریخ فاصله وجود دارد. حتی برای این دوست سال، زنجیره‌ای از نقل قول‌های غنی در نوشته‌های مسیحیان وجود دارد که صحت اولین نسخه‌ها را تضمین می‌کند. ما ۴۰۰۰ نسخه قدیمی عهد جدید در اختیار داریم که می‌توان آنها را با یکدیگر مقایسه کرده، به متن صحیح کنونی برسیم.

ما می‌توانیم بر روی تعالیم عهد جدید تکیه کنیم. اجازه دهید که به تعلیم اصلی آن توجه نماییم: «اگر کسی از آب و روح مولود نگردد، ممکن نیست که داخل ملکوت خدا شود» (یوحنا ۳:۵).

هنگامی که جسماً به دنیا می‌آییم، در کیسه‌ای پر از آب قرار داریم. ما همگی از آب مولود می‌شویم. اما پا گذاشتن به این جهان ما را بَدَل به وارثان آسمان نمی‌گرداند. تعلیم نجات جهانی می‌تواند خطرناک باشد. عیسی به کسانی که از کیسهٔ آب مولود شده‌اند می‌گوید که باید از روح نیز مولود شوند.

«وسلی» دائماً در مورد یک موضوع موعظه می‌کرد: «باید از نو مولود شوید.» هنگامی که از او علت را پرسیدند، در پاسخ گفت: «زیرا که باید از نو مولود شوید.»

این را عیسی گفته است. می‌توانیم مطمئن باشیم که در عهد جدید خود، سخنان واقعی عیسی را دارا هستیم.

# ۱ سپتامبر

«و چون از آب برآمد، در ساعت...»

(مرقس ۱: ۱۰)

سربازان به محض آنکه فرمان «به پیش» را می شنوند، شروع به پیشروی می کنند. انجیل به روایت مرقس دارای این وجه مشخصه است که کلمه یونانی Evtus که به معنی «فوراً» است به طرز حیرت آوری تکرار می شود. برخی گمان می کنند که مرقس همان حاکم توانگری بوده است که خداوند به وی گفت: «آنچه داری بفروش و به فقرا بده.» او اموال بسیار داشت و با دلی محزون خداوند را ترک گفت. وی نمی توانست از آن همه چیزها چشم پوشی کند. اما بعداً از ناطاعتی اش پشیمان گشته، آنچه را که خداوند حکم کرده بود انجام داد. با این حال متأسف بود که چرا این کار را «فوراً» انجام نداد. این امر باعث شد که وی این یک کلمه را بارها و بارها در انجیلش تکرار کند، چه موقعی که لازم بود، و چه موقعی که لازم نبود.

در مورد جنگجویان چابک سوار اولیه گفته شده است که ایشان درحالی که شمشیر و سپر را در نزدیک خود نگاه می داشتند، می خفتند. فرد مسیحی نیز باید آماده باشد که از فرمان، به محض آنکه اعلام می شود اطاعت کند، حتی اگر در شب هنگام باشد. عروس در غزل غزلهای سلیمان می گوید: «من در خواب هستم، اما دلم بیدار است» (۲:۵). مریم در ضیافت عروسی در قانا گفت: «هر چه به شما می گوید، بکنید.» (یوحنا ۵:۲). توجه داشته باشید که جمله به این شکل نیست که «هر چه قبلاً به شما گفته است بکنید.»

آمده است که: «کلام خدا ترقی نمود» (اعمال ۷:۶). «کلام خدا نمو کرده، ترقی یافت» (اعمال ۱۲:۲۴). مسیح فقط ۲۰۰۰ سال پیش سخن نگفت. او تعالیم خود را به همه نسلها می دهد. او در زندگی شخصی امروزی تان مشیری خارق العاده است. هر روز به او گوش فرا دهید و بلافاصله هر چه را که به شما می گوید اطاعت کنید.

این آیه دست به مقایسه انسانها از یک سو و گاوها و الاغ ها از سوی دیگر می زند. مقایسه به نفع حیوانات تمام می شود.

حتی اگر ما با موشها مقایسه می شدیم، باز هم مقایسه به نفع ما نمی بود. موش می داند که چگونه میان خوردن یک خوراک و مرگ رابطه علی برقرار کند. اگر خوراکی مسموم به آنها داده شود، مرگ یکی از آنها هشدار است برای بقیه. آنها دیگر به غذا دست نخواهند زد.

آزمایشهایی با موشها انجام شده است که طی آن به ایشان سم کومافن با اثر تأخیری داده شد. موشها باز علت را کشف کرده، به طور ژنتیکی حالت امتناع نسبت به این سم را به نسلهای بعدی منتقل کردند. به علاوه اگر در قفس موشهایی که سم را می شناختند و نسبت به آن مقاومت نشان می دادند، موشهای دیگری را قرار دهند که چیزی در مورد این موضوع نمی دانند، موشهای عاقل حتی گاهی با کاربرد خشونت مانع از این می شدند که موشهای ناآگاه به غذای مسموم دست بزنند، چنانکه ما برای ممانعت از اقدام به خودکشی کسی، به زور متوسل می شویم.

موشها به خوبی می دانند که چگونه از خود محافظت کنند و رفقای خود را نیز از آنچه که برایشان مرگبار است آگاه سازند، حتی اگر مرگ با تأخیر صورت پذیرد. با این حال ما انسانها یعنی تاج آفرینش از گناه حذر نمی کنیم حتی اگر هلاکت ابدی را به همراه داشته باشد. دست کم حتی به اندازه موشها هم غیرت نداریم که به دیگران در مورد گناه هشدار دهیم. برعکس گاهی اوقات نیز دیگران را به سوی گناه کشیده، آنها را در این راه تشویق می نماییم.

عیسی به ما می آموزد که از پرندگان درس بگیریم (متی ۶:۲۶). اشعیا به ما تعلیم می دهد که از گاوها و الاغ ها بیاموزیم. باشد که از اینکه باید از موشها بیاموزیم شرمسار شویم. گناه یک سم است. از آن پرهیزید و دیگران را نیز از آن برحذر دارید.

## ۳ سپتامبر

(فیلیپیان ۱۳:۳)

«آنچه در عقب است، فراموش می‌کنم.»

«شمار اسرائیل، ادونای الوهینا، ادونای اِحدا؛ این جمله معروف عبری، در تثنیه ۴:۶ آمده که ترجمه فارسی آن این است: «ای اسرائیل، بشنو، یهوه خدای ما یهوه واحد (است). یهودیانی که به اتاقهای گاز آئشمن می‌رفتند، این دعا را بر لب داشتند و آئشمن لبخند به لب به ایشان می‌نگریست.»

آئشمن حدود بیست سال بعد از این واقعه توسط پلیس مخفی اسرائیل در بوئنس آیرس دستگیر شد. در زندان موقت، وی نگهبانان را با خواندن همین دعا به حیرت و آ می‌داشت؛ حیرت آورتر اینکه او اصلاً ادعا نمی‌کرد که یک ایماندار است.

من با دنیای جنایتکاران و مجرمین بزرگ به خوبی آشنا بودم. روح ایشان به طرز اسرار آمیزی با قربانیان خود یکی می‌شود. کسانی که دست به کشتار دسته‌جمعی یهودیان زده بودند، خیلی بیش از هر یهودی، جنون یهودیت پیدا می‌کردند. افراد حرفه‌ای که سقط جنین را انجام می‌دادند، دچار کابوس دنیایی از کودکان می‌شدند که به ایشان اشاره کرده، سؤال می‌کردند: «چرا مرا کشتی؟» هنگامی که خبرنگاران از مردی که بمب اتمی را بر روی هیروشیما انداخت سؤال کردند که چه احساسی در این مورد دارد، در پاسخ گفت: «آنها چه احساسی در مورد آن دارند؟»

ما قربانیان زیادی در زندگی داریم. عیسی بَدَل به قربانی افضل گردید، برهٔ معصومی که تسلیم شده، به او اهانت گردید، و به خاطر خطاهای ما کشته شد. و او با این سخن جان سپرد: «پدر آنها را ببخش زیرا که نمی‌دانند چه می‌کنند؟»

آنگاه او ما را مخاطب قرار داده، می‌گوید: «من قربانی، شما را بخشیده‌ام؛ تمام قربانیان شما اکنون در جهانی هستند که بخشایش بر آن حکمفرماست.» شما تنها کسی هستید که خود را نمی‌بخشید و دچار کابوس کارهای خود می‌شوید. بخشایش را بپذیرید. خود را ببخشایید. یکی کردن ناسالم خود با افرادی که به ایشان اهانت کرده‌اید، متوقف خواهد شد و صاحب شخصیت نوینی خواهید گشت.

## ع سپتامبر

(اول تیموتائوس ۶: ۱۰)

«طمع ریشه همه بدبهاست»

یقیناً چنین است. تملک پول زیاد نیز شرّی عظیم است. معمولاً انسانها نمی‌توانند بی‌آنکه آلوده شوند، با آن سر و کار داشته باشند.

شرّ بزرگ دیگر فقدان پول است. انسان گرسنه، انسانی خشمگین است. انقلاب‌های توأم با کشتارهای دسته‌جمعی توسط انسانهای بی‌پول انجام شده است.

عیسی به ما می‌آموزد که صدقه دهیم، یعنی او خواهان این است که فقرا از ما پولی دریافت کنند. بدین وسیله ما ایشان را از یک حوزه مخاطره‌آمیز به حوزه مخاطره‌آمیز دیگری می‌بریم.

پول خطرناک است. صرف متذکر شدن آن نیز زیانبار است. داشتن پول به اندازه کافی و نداشتن آن هر دو ایجاد تشویش می‌کند.

راه حل آن است که طوری زندگی کنیم که گویی پول وجود ندارد، نه اینکه به آن اجازه دهیم که نقشی در تصمیم‌گیری‌های ما داشته باشد. شغلی را نطلبید که پول زیادی را به همراه آورد، بلکه کاری را انتخاب کنید که بتوانید با آن بیشترین خدمت را به جامعه بنمایید. با دختر یا پسری ازدواج نکنید که پول زیادتری دارد، بلکه با کسی ازدواج کنید که بتوانید او را خوشبخت‌ترین فرد بنمایید.

گران‌ترین چیزها را نخرید که به شما امکان فخر و مباحات را بدهد؛ همچنین ارزان‌ترین چیز را هم نخرید که ثابت کند که نسبت به دنیا بی‌اعتنا هستید. آن چیزی را بخرید که مورد نیاز است.

باشد که ذهن تقدیس شده شما در مورد داشتن یا نداشتن این چیز خیالی یعنی پول تصمیم بگیرد. هرگز اجازه ندهید که داشتن یا نداشتن پول حالت ذهنی شما را تعیین کند.

# ۵ سپتامبر

«تا ایشان نیز یک باشند»

(یوحنا ۱۷:۲۱)

نشریه انگلیسی New Society دست به یک بررسی روان‌شناسی در مورد نوازندگان ارکسترهای سنفونیک زد. این بررسی نشان می‌دهد که نوازندگان سازهای برنجی و زهی نظر بدی نسبت به یکدیگر دارند. نوازندگان سازهای بادی مخصوصاً نوازندگان اوبوا از سوی همکارانشان در ارکستر بیمار روانی تلقی می‌شوند. نوازندگان ویولن و ویولن سل رفتارهای متقابلاً خرده‌گیرانه و منفی نسبت به یکدیگر دارند.

شگفت این است که افرادی که معمولاً نسبت به یکدیگر چنین حالت خصومت‌آمیزی دارند، می‌توانند اثری از نظم و هماهنگی پدید آورند.

لحظه‌ای که رهبر ارکستر چوب رهبری خود را بالا می‌برد، تمام این هیجانات فروکش می‌کند. اکنون تنها یک چیز اهمیت دارد و آن موفقیت کنسرت است.

فرزندان این دنیاگاهی اوقات عاقل‌تر از فرزندان نور هستند. اجتناب ناپذیر است که مسیحیان، با این همه پیشینه‌های گوناگون، خلق و خو و تجربه‌های متفاوت زندگی، و سطوح مختلف فرهنگی، قومی، نژادی، و طبقه اجتماعی، در همه چیز با یکدیگر مخالف نباشند، و حتی تاحدی نوعی خصومت نسبت به یکدیگر نداشته باشند. ما فقط شرکای طبیعت الهی نبوده، بلکه انسان نیز هستیم. اما جنبه انسانی باید به خاطر پرستش و عبادت دسته‌جمعی و عمل مشترک در خدمت خداوند به کنار نهاده شود.

از خود سؤال کنید که کدام مهم‌تر است: هدفی که به خاطر آن مشترکاً خدمت می‌کنیم یا موضوع مورد اختلافمان؟ آنگاه است که رفتار درست محبت را در پیش خواهیم گرفت.

وقت خواب را نباید تلف کرد.

«مندلیف»، شیمی دان مشهور روسی مدت های مدیدی موفق نمی شد که شکل قطعی ادواری بودن و کیفیت عناصر ساده را بیابد. یک بار وقتی که تمام شب را بر روی این موضوع کار کرد، در آزمایشگاه خود به خواب رفت. و در حال خواب دید که آن همان جدول است. هنگامی که بیدار شد، آن را فوراً به سرعت نوشت. قسمت اعظم موسیقی اپرای Snegurotchka اثر «ریمسکی کورساکف» در خواب به او القا شد. Bechterevo روانپزشک همواره شب هنگام بر روی مهم ترین مسائل تمرکز می کرد تا پاسخ ها را بلافاصله بعد از بیدار شدن داشته باشد. «کارپوف» شطرنج باز معروف، در خواب حرکتی را در بازی دید که باعث شد یک مسابقه را ببرد.

گاهی اوقات اکثر نورون های ریویا فعال تر از هنگام بیداری هستند. بنابراین، اوقات صبح همواره با خردمندی بیشتری نسبت به شب همراه است.

یک شب، یوسف در عهد جدید در مورد این امر می اندیشید که مریم را ترک کند، زیرا می پنداشت که وی گناه ورزیده است. وی خوب نخواستید، دلش همچنان بیدار بود. فرشته ای با او صحبت کرد. صبح هنگام او تصمیم درست را گرفت. یعنی مریم را به عنوان همسر خود اختیار کرد. همچنین در رؤیا فرا گرفت که چگونه کودک را از خشم هیرودیس برهاند؛ و نیز خواب دید که چه هنگام به فلسطین باز گردد. فرعون و نبوکدنصر هر دو در رؤیا هشدارهای مهمی دریافت کردند. همچنین بود موارد مربوط به یوسف در عهد عتیق و بسیاری دیگر از افراد.

وقت خواب خود را به خوبی مورد استفاده قرار دهید. بگذارید که آخرین اندیشه شما پیش از خواب، از کلام خدا باشد. روز را با دعا به پایان برسانید. خدا گاهی اوقات به هنگام خواب با شما صحبت می کند.



## ۷ سپتامبر

«اما ای برادران، اگر کسی به خطایی گرفتار شود، شما که روحانی هستید چنین شخص را به روح تواضع اصلاح کنید.» (غلاطیان ۱:۶)

«کرازنوف-لویتین» (A. Krasnov - Levitin)، نویسنده یهودی-مسیحی روسی، سه بار به خاطر رفتار قهرمانانه‌اش به زندان افتاد. وی به بازجویان گفت: «شما نمی‌توانید نه مرا بخرید و نه مرا بترسانید.»

وقتی که آزاد شد، به خاطر «کرازین»، یک نویسنده مسیحی دیگر و از نوادگان او که در زندان در برابر فشار مقاومت نکرده، اسامی کسانی را لو داد، غمگین گشت. کرازنوف-لویتین به عنوان شاهد در محاکمه کرازین خوانده شد. وی در دل خود احساسات تلخی را نسبت به این فرد مسیحی که دیگران را لو داده بود داشت. در دادگاه یکی از آشنایانش یعنی خانم «هودورویچ» را ملاقات کرد. از او پرسید که آنجا چه می‌کند. خانم در پاسخ گفت: «با وجود اینکه خود را مسیحی نمی‌خوانم، با کسانی که رنج می‌برند احساس همبستگی می‌کنم، حتی اگر ایشان در زیر بار صلیبی که برایشان بسیار سنگین بوده است خرد شده باشند.» کرازنوف-لویتین از افکار پلیدش شرمند گشته، خود حکایت گناهش را منتشر ساخت.

نه تنها تحت شکنجه، بلکه تحت تمامی وسوسه‌ها و فشارها، برخی مسیحیان قوی بوده، برخی دیگر ضعیف می‌باشند. برخی تسلیم می‌شوند. کسانی که در برخی شرایط قوی هستند، در شرایط دیگر از خود ضعف نشان می‌دهند. بر ما نیست که کسانی را که لغزش خورده‌اند داوری کرده، محکومشان کنیم، بلکه بهتر آنست که دست نوازش و تسلی برای کمک و اعاده به سوی ایشان دراز کنیم.

# ۸ سپتامبر

«دشمنانم مرا ملامت می‌کنند.»

(مزمور ۴۲: ۱۰)

مسیحیان باید نسبت به احساسات ضد یهودی و نژادپرستی سفید و سیاه هشیار باشند. آنچه که امروزه بسیار شایع شده است، احساسات ضد آمریکایی است، درست مثل احساسات ضد یهودی که در نسل‌های گذشته وجود داشت. این امر مطبوع خدا نیست، و منطقی نیز نمی‌باشد.

ایالات متحده آمریکا ۸۰ درصد سرمایه‌گذاری و ۶۰ درصد پرسنل سازمان بهارتی جهانی کلیسا را فراهم می‌کند. بدون آمریکا این تلاش تبشیری نیز از میان خواهد رفت. همان طور که قبلاً یهودیان رباخوار و فریبکار توصیف می‌شدند، اکنون آمریکا نیز مسؤول ویرانی کشورهای فقیر قلمداد می‌شود. هنگامی که غرب اولین تماسهایش را با جهان سوم برقرار کرد، به اندازه کافی پیشرفته بود. مهاجرین سفید پوست آفریقای جنوبی از همان آغاز خیلی جلوتر از جمعیت سیاه‌پوست بودند. آنان موقعیت اقتصادی ممتاز خود را مرهون استثمار ملل عقب مانده نمی‌دانستند.

درست است که آمریکایی‌ها و دیگر سفید پوستان بسیار مصرف می‌کنند. اما باید خاطر نشان کرد که تولید سرانه در آمریکا خیلی بیش از تفاوت مصرف سرانه با هندوستان است؛ این امر به آمریکا اجازه می‌دهد که نه تنها پاسخگوی مصرف باشد بلکه همچنین دست به کمک‌های خارجی نیز بزند.

سفید پوستان باعث فقر جهان سوم نبوده، بلکه به این مردم کمک می‌کنند تا بر فقر فائق آیند. از سوی دیگر آنان حمایت زیادی از کار تبشیری و آزادی مذهبی در جهان می‌نمایند.

## ۹ سپتامبر

«اگر کسی از آب و روح مولود نگردد، ممکن نیست که داخل ملکوت خدا شود» (یوحنا ۳:۵)

عیسی نمی‌گوید که اگر کسی از مرحله تولد دوباره عبور نکند، در ملکوت آسمانی نخواهد بود. او می‌گوید که چنین کسی ممکن نیست که داخل شود. یک ماده معدنی نمی‌تواند وارد حوزه موجودات زنده گردد مگر آنکه توسط آنها جذب شود. یک گیاه نمی‌تواند یک حیوان شود. اگر حیوانی گیاه را بخورد، گیاه جزوی از بدن او می‌شود. یک حیوان نیز نمی‌تواند بدل به انسان شود. انسان به قلمرو برتری تعلق دارد. حیوان فقط زمانی جزئی از بدن انسان می‌گردد که توسط انسان خورده شود.

لذا یک انسان نمی‌تواند از طریق اعمال خود فرزند خدا شود. فاصله میان یک فرزند خدا و یک انسان خیلی عظیم‌تر از فاصله میان یک انسان و یک میمون است، چرا که انسان و میمون هر دو مخلوق هستند، حال آنکه فرزند خدا شریک طبیعت الهی است. انسانها نمی‌توانند از طریق تلاشهایشان وارثین ملکوت شوند. ایشان بواسطه محبت همه گیر کلیسا به درون آن جذب می‌شوند.

آنگاه انسان باید بمیرد، یعنی برای دنیا و قوانین آن و برای گناه بمیرد. او نباید به عنوان یک «من» وجود داشته باشد. عیسی می‌گوید که ما باید خود را انکار کنیم. یک مسیحی پیش از مرگ می‌میرد. سپس توسط طبیعت الهی جذب می‌گردد و بدل به فرزند خدا می‌شود. تولد دوباره بدین صورت اتفاق می‌افتد.

بمیرید تا زنده باشید. کسی که مرده است نسبت به صدهای انسانی اطراف خود وقوف ندارد و به آنچه که روی می‌دهد، علاقه‌مند نیست.

ما حتی بعد از تولد دوباره نیز به قسمی انسان باقی می‌مانیم و در این جهان زندگی می‌کنیم. اما از یک حریم باطنی برخورداریم که در آن برای هیجان‌ات، سرگرمی‌ها، و مشقات این جهان مرده‌ایم. اگر فرزند خدا، همان مشغله‌های قدیمی را داشته باشد، شبیه به جسدی خواهد بود که در خانه نگاه داشته‌اند، جسدی که فقط تعفن را می‌پراکند.

برای تمام دیگر امور مذهبی اهمیت چندانی قائل نشوید. از نو مولود شدن مهم‌ترین امر است.

«رحم خواهم فرمود بر هر که رحم کند و رأفت خواهم نمود بر هر که رأفت نماید»  
(رومیان ۹: ۱۵)

مردی را نزد روان‌پزشک بردند. بیماری او این بود که خود را یک جسد می‌پنداشت. روان‌پزشک مطمئن بود که معالجه او بسیار آسان است؛ فکر می‌کرد کافی است که نشان دهد که خونی از جسد ریخته نمی‌شود، درحالی که بدن او حتی اگر با یک سوزن گزیده شود، خون از آن بیرون می‌آید.

روان‌پزشک، بیمار را به پزشک قانونی برده، کالبدشکافی مرده‌ها را به او نشان داد. وی بدین سان او را متقاعد می‌کرد که از مرده‌ها خونی جاری نمی‌شود. سپس برای اثبات اینکه او زنده است، انگشت او را با یک قلمتراش جراحی داد، و خون جاری شد. مرد فریاد زد: «پس من اشتباه می‌کردم. از اجساد هم خون جاری می‌شود!»

ما گاهی اوقات وحشت زده می‌شویم که بسیاری از کسانی که به ایشان در مورد مسیح شهادت داده‌ایم، پیام انجیل را نمی‌پذیرند، که برخی از ایشان اعضاء محبوب خانواده‌هایمان می‌باشند. ما نمی‌توانیم همواره این امر را به اشتباه خود نسبت دهیم. دو نوع جهل وجود دارد، جهل مغلوب شدنی و جهل مغلوب نشدنی.

واکنشهای افراد معمولاً غیر منطقی است. قوی‌ترین استدلالها به ندرت موفق می‌شوند که نقطه نظر شخص را که ناشی از شرایط تولد و تربیت یا به خاطر تعلق به یک مذهب یا ملت خاصی است، تغییر دهند. پیش‌داوریه‌ها همواره نیرومندتر از واقعیات هستند.

مسئولیت ما این است که برای مسیح شهادت داده، دعا کنیم. برگزیدگان شهادت را خواهند پذیرفت و آنچه را که پیش از آفرینش عالم برای ایشان مقرر شده، متحقق خواهند کرد. موارد مربوط به جهل مغلوب شدنی را می‌توان به کمک گفتگو و سرمشق‌های خوب حل و فصل کرد. در جایی که جهل مغلوب نشدنی است، باید مورد را به دستان خدایی محب و عادل بسپاریم. آرامش دل خود را با شماتت‌های دائمی غیر قابل توجیه در مورد ناتوانی تان در متقاعد کردن دیگران بر هم نزنید.

آبراهام لینکلن اولین مردی بود که برای محافظت خود یک مسلسل خرید. اما این کار به او کمکی نکرد و سرانجام کشته شد.

مسلسل، توسط یک آمریکایی به نام «گاتلینگ» (R.J. Gatling) اختراع گردید. او امیدوار بود که با مسلح کردن یک سرباز به سلاحی که کار صد سرباز را انجام می‌دهد، دیگر نیازی به لشکری عظیم نخواهد بود. اما لشکرها حتی بیش از گذشته وسعت یافته‌اند.

«هیرام ماکسیم» حق امتیاز مسلسل بهتری را به دست آورد. او این اختراعش را زمانی تکمیل کرد که در اروپا چنین توصیه‌ای را شنید: «تحقیقات خود را در زمینه شیمی و برق متوقف کن. اگر می‌خواهی پول زیادی به جیب بزنی، چیزی را اختراع کن که این اروپاییان بتوانند با سهولت بیشتری گلولی یکدیگر را پاره کنند.»

واقعاً هم او پول زیادی به دست آورد. نه تنها اروپاییان یکدیگر را کشتند، بلکه همچنین آفریقایی‌ها، آسیایی‌ها و استرالیایی‌ها نیز دست به همین کار زدند. آمریکایی‌ها نیز به نوبه خود در خونریزی سهیم شدند.

آینشتاین گفته است که نمی‌داند که در جنگ جهانی سوم با چه تسلیحاتی جنگ خواهند کرد، اما این را می‌داند که در جنگ جهانی چهارم مطمئناً چوب و چماق و سنگ به کار خواهد رفت!

راه حل بسیار ساده است و آن کلام خداست که می‌گوید «قتل مکن». خدا شما را از کشته شدن منع نمی‌کند، بلکه از کشتن. معرفت بر حیات ابدی هرگونه ترسی را محو می‌سازد. فرزندان خدا می‌توانند خوبی را انتخاب کنند. درحالی که در جهان نسل مسلح روی کار آمده است، ما می‌توانیم به سوی نسل دیگری که پیش روی ماست برویم، یعنی نسلی که به سوی عیسی نگران است (عبرانیان ۱۲:۲۱).

در همان حال که جهان تسلیحات نابودکننده‌اش را افزایش می‌دهد، باشد که ما اعمال محبت و شفقت خود را بیفزاییم.

مسیحیان باید آرامش و سلامتی خود را حفظ کنند. چرا باید نیروی خود را صرف نزاع با دشمنانشان بنمایند؟ آرامش یکی از رازهای طول عمر است. بیشتر از دشمنان عمر کردن بهتر از زدن آنهاست. به یهودیان بنگرید. طی قریب دو هزار سال که ارتشی نداشتند، بیش از دشمنانشان زیستند. اما از موقعی که صاحب ارتشی شدند، در تلاطم و آشوب به سر می برند.

مسیحیان باید آرامش و سلامتی خود را حفظ کنند. ایشان به دلائل بی شمار باید به خوشبخت بودن بیندیشند و با این کار فراموش کنند که به شرارتهای زیادی که آنان را احاطه کرده است بنگرند.

به هنگام سیل و باران، آنان داخل کشتی می شوند. در زیر باران اگر به اندازه کافی چابک نباشید، یک چتر کمک زیادی به شما نخواهد کرد. همواره ممکن است که خیس شده، دچار ذات الریه نیز بشوید.

مسیحیان باید در نهایت آرامش بدون اضطراب زندگی کنند. اگر عیسی سر کلیساست، مسؤلیت انحصاری سردرد نیز بر عهده اوست.

خبرنگاری از یک بانوی سالخورده در روز تولدش سؤال کرد که «راز طول عمرش تا سن ۱۰۵ سالگی چه بوده است؟» او گفت: «راز آن ادامه به دم و بازدم است!» عیسی بر رسولان دمید و به ایشان گفت: «روح القدس را بیابید» (یوحنا ۲۰:۲۲).

یک نوع دمیدن هست که روح القدس را منتقل می سازد. اما دمیدنهای دیگری نیز وجود دارد: «سولس هنوز تهدید و قتل همی دمید» (اعمال ۱:۹). دمیدن آرام ایمان نیز هست که زندگی سلامتی را طولانی می سازد.

«اما به جهت من کمتر چیزی است که از شما حکم کرده شوم.» (اول قورتیان ۴:۳)

هنگامی که ناپلئون بناپارت خود را امپراطور فرانسه اعلام کرد، دولت انگلیس که هنوز بر واقعه وقوف نیافته بود، او را همچنان به سادگی ژنرال خطاب می کرد. وی به دوستی گفت: «ایشان می توانند هر طور که میل دارند مرا خطاب کنند، اما نمی توانند مانع از این شوند که آنچه که هستم، باشم.» بسیاری از مردان سیاسی سرمست سیاست می شوند و با نگرانی طالب نظر مساعد عموم بوده، می هراسند که مردود جمعیت واقع شوند. ایشان همواره سعی دارند بفهمند که مردم درباره آنان چه می گویند، و یگانه مجال خود را در این زندگی برای اینکه خودشان باشند، از دست می دهند.

شما نمی توانید مانع از سوء تفاهم مردم در مورد خودتان شوید. موسی، آن مرد بزرگ خدا، حتی توسط میریام (مریم) که هم خواهرش بود و هم یک نبیه، در معرض تهمت قرار گرفت. همه فرزندان خدا نیز در معرض بدگویی کسانی قرار می گیرند که غالباً بدون اندیشیدن حرف می زنند.

در مورد عقاید دیگران نگرانی به خود راه ندهید. به هر طریقی که در موردتان فکر کنند، خودتان باشید. عیسی فرزند درجه یک مادرش بود؛ و پیش از آنکه نجات دهنده درجه یک شود، نجار درجه یک بود. لینکلن و گارفیلد دوستان اندکی داشتند، اما مردان درستی بودند و رئیس جمهورهای ایالات متحده شدند.

حتی لکه هایی در شخصیتان و گناهانتان اگر نزد خدا اعتراف شوند، نمی توانند مانع از این شوند که شما آنچه که اساساً هستید بشوید، یعنی شخصی که از سوی خدا خوانده شده است تا نیکویی کند.

«فرانسیس بیکن» دو بار به خاطر دیونش دستگیر شد. در زمانی که دادستان بود، متهم گردید به اینکه یک روحانی سالخورده به نام «پیچام» را شکنجه داده تا او را وادار کند که در موعظه ای که هرگز انجام نداد خیانت خود را اقرار نماید. او بعدها متهم به رشوه گیری گردید. اما سرانجام به خود آمد و بدل به یکی از بزرگترین متفکرینی شد که بشریت تا آن زمان به خود شناخته بود. وی گوشه انزوا گزیده، کتاب Novum Organum (اورگانون جدید) و دیگر کتبی را نگاشت که او را قرنهای متمادی بر سر شهرت نگاه داشت، کتبی که به بسیاری از رجال سیاسی، زمامداری درست را آموخت. آنچه که هستید باشید، یعنی مخلوق خدا که برای هدفی بزرگ زندگی می کند. اجازه ندهید گفته های دیگران و خاطره گناهان گذشته تان شما را از جاده اصلی منحرف سازد.

# ۱۴ سپتامبر

(یوحنا ۱۰: ۴، ۵)

«گوسفندان [او... از غریب] می‌گریزند.»

در اواسط قرن هفدهم، یهودیان سراسر جهان دیوانه‌وار شادی می‌کردند. از اسپانیا تا روسیه خیر ظاهر شدن مسیحا پیچید. نام او «ساباتای زوی» (Sabbatai Zvi) بود. ثروتمندان اموال خود را به فقرا دادند. برخی یهودیان در برف می‌غلطیدند یا سنگهای سنگینی را بر روی قفسه سینه گذاشته، دراز می‌کشیدند یا خود را شلاق می‌زدند تا از گناه طاهر شده، شایسته ملاقات با این مسیحایی شوند که آنان را به سوی سرزمین مقدس هدایت می‌نمود.

ساباتای دستور داد که نوحه و زاری‌ها برای از دست رفتن صهیون متوقف شود زیرا که او آن را تصرف خواهد کرد. یک دختر یهودی مسیحی که همواره در رؤیای این بود که عروس مسیحا شود، از صومعه‌ای در لهستان آورده شد و همسر ساباتای گردید. او نیز اعتقاد داشت که او مسح شده است.

سلطان عثمانی ساباتای را به حضور خود خواند و به او گفت: «اگر پیام‌آور خدا باشی، می‌توانی آن را ثابت کنی و ما همگی تو را مکرم خواهیم داشت. لذا بگذار که کمانداران من با تیر تو را بزنند. اگر نمردی، تصدیق خواهیم کرد که مسیحا هستی. راه دیگر این است که مذهب ما را بپذیری. در غیر اینصورت مرگ در انتظارت خواهد بود.» ساباتای تردیدی به خود راه نداد، عمامه سفید ترکی را بر سر نهاد و مذهب ایشان را پذیرفت. وی به سلطان گفت: «من مسیحا نیستم و تبعه حقیق اعلیحضرت می‌باشم!» یهودیان به عیسی ایمان نیاوردند، در عوض ساباتای را پذیرفتند. همه انسانها گرایش دارند که دغل‌بازان و عاصیان را باور کنند تا حقیقت جسم پوشیده را. در تمامی قرون مردانی پیدا می‌شوند که تخیل میلیونها نفر را تحریک می‌کنند تا آنان را به عنوان نجات‌دهنده بپذیرند. سرانجام معلوم می‌شود که همگی فریب خورده‌اند.

عیسی هنگامی که از سوی قدرتمندان طرد شد، اجازه داد تا تیرهای مرگ بدن او را سوراخ کند. اما بنگرید که او زنده است و بخشنده زندگی است. مراقب نامهای تازه‌ای که بر آسمان مذهب ظاهر می‌شود، باشید. تنها یک نام وجود دارد که به واسطه آن انسانها می‌توانند نجات یابند.



# ۱۵ سپتامبر

(اول یوحنا ۱:۲)

«این را به شما می‌نویسم تا گناه نکنید.»

یک مسیحی نباید گناه کند. «هر که در وی ثابت است گناه نمی‌کند» (اول یوحنا ۶:۳). شرایط استثنایی وجود دارد که یک مسیحی تحت آنها ممکن است مرتکب گناه شود؛ با اینحال نباید نومید گردد. «اگر کسی گناهی کند، شفیع داریم نزد پدر» (اول یوحنا ۱:۲). با درس آموزی از آنچه که اتفاق افتاده است، سعی کنید که دفعه بعد بهتر باشید.

آزار و شکنجه، کلیسا را درهم نشکسته است؛ زمان، قوای او را تحلیل نبرده است؛ این رفتار نادرست و دائمی اعضای آن است که ثبات و قابل اعتماد بودن کلیسا را متزلزل کرده است. گناه نباید برنامه زندگی مسیحیان باشد.

ما کامل نیستیم، اما باید بکوشیم تا بتوانیم در مورد اعمالمان آن چیزی را بگوییم که «والتر اسکات» در مورد نوشته‌هایش گفته است: «نوشته‌های من شاید پرحجم‌ترین نوشته‌های عصر باشند. تسلی من این است که فکر می‌کنم سعی داشته‌ام تا ایمان هیچ کس متزلزل نشده، هیچ اصل انسانی تباه نگردد؛ هیچ چیزی ننوشته‌ام که در بستر مرگ بخوام آن را محو نمایم.»

برای گناهان آمرزشی وجود دارد، اما برکت در گناهان بخشوده شده نیست، بلکه در اعمال پرهیزکارانه‌ای نهفته است که مطمئناً پاداش خواهند دید، حتی اگر این پاداش گاهی اوقات به تأخیر افتد. پاداش فوری یک کار خوب این است که بدانید که آن را انجام داده‌اید.

این پاداش اندک را بر پشیمانی گناهان بخشوده شده ترجیح دهید.  
توصیه کتاب مقدس این است که «گناه نکنید».

«اگر از شما کسی محتاج به حکمت باشد، سؤال بکند از خدایی که هر کس را به سخاوت عطا می‌کند.» (یعقوب ۱:۵)

اگر مریخی‌ها وجود داشتند و از دانشمندان ایشان در مورد حیات بر روی زمین سؤال می‌کردید، احتمالاً می‌گفتند که حیاتی وجود ندارد. به همان ترتیب ما نیز نمی‌دانیم که در میلیاردها ستاره در سراسر کهکشانها چه اتفاقی می‌افتد.

ما حتی همجواران خود یعنی حیوانات را نیز نمی‌شناسیم. در ماه دسامبر ۱۹۷۵ نشریه Sovietskaia Rossia چند مطلب حیرت‌انگیز منتشر ساخت. گربه‌ای در حال عبور از یک بزرگراه بود و اتومبیلی با سرعت زیاد به سوی او حرکت می‌کرد. گربه اتومبیل را ندید و اگر یک سگ گله او را در آخرین لحظه با دندانهایش نمی‌گرفت و به کنار جاده نمی‌برد، قطعاً کشته می‌شد.

در نزدیکی شهر لیوینگستون در آفریقای جنوبی، مردی صاحب یک سگ بود. کلاغی نیز با او دوست شده، منظمأ نزد آنها می‌آمد و از دست مرد غذا می‌خورد. یک روز سگ ناپدید شد و دیگر پیدا نشد. کلاغ بیش از همیشه غذا می‌خورد و هنگامی که تکه‌ای گوشت دریافت می‌کرد، با آن پرواز نموده، دوباره باز می‌گشت و غار گارکنان غذای بیشتری می‌طلبید. بعد از یک هفته مرد تصمیم گرفت ببیند که کلاغ به کجا پرواز می‌کند. بدین سان پی برد که سگ به درون گودالی افتاده و کلاغ غذای او را تأمین می‌کرده است.

مهندس مصری «محمود ولی» با یک تشک بادی به دریا رفت. اما جریان آب او را بسیار به دور از ساحل راند. اگر دلفین‌ها یک روز تمام تشک بادی را مایلها به سوی ساحل جلو نمی‌بردند، وی یقیناً در دریا ناپدید می‌گشت. شهبانزه وقتی که می‌خواهد آب بنوشد، چند برگ را به هم می‌پیچد تا چیزی شبیه به یک فنجان بسازد.

آیا خدا (که چیزهایی بیش از غریزه را به حیوانات داده است) مراقب نخواهد بود تا اندوخته‌ای از حکمت را برای تاج آفرینش زمینی‌اش کنار بگذارد؟

خدا می‌گوید: «ای پسر من، به حکمت من توجه نما، و گوش خود را به فطانت من فراگیر» (امثال ۱:۵). آن زمان است که نور حیات را خواهید داشت.

به نظر می‌رسد که این آیه به طرز نمایانی با تجربه ما در تضاد است. هیچ انسانی، هر چه را که در دعا از خدا طلبیده است، نیافته است.

به عقیده من، ما این سخن خداوند را بد فهمیده‌ایم. معمولاً در دعا آنچه را که آرزو داریم ابراز نکرده، بلکه آن چیزی را تقاضا می‌کنیم که پیش از زانو زدن در دعا آرزو داشته‌ایم. در مورد متحقق شدن این تقاضاها، به ما وعده داده نشده است. عیسی در مورد آرزوهایی صحبت می‌کند که به هنگام دعا به ذهنتان خطور می‌کنند.

اگر دعا به راستی ایستادن در مقابل ابهت مجید خدا، تعظیم به او، و گفتگوی با او باشد، و اگر در آغوش مستی آورش خود را فراموش کنید، هیچیک از امیالی که پیش از آن لحظه داشته‌اید، نقشی در دعا نخواهند داشت. تنها محبت باقی می‌ماند - محبت درقبال خدا و محبت برای نجات ابدی دیگران. این دعا، دعای پرستش خواهد بود. خدا هرگز از دادن روح عمیق‌تر پرستش به هر کسی که آن را طلب کند، امتناع نمی‌ورزد. کاترین قدیس در اواخر عمرش چنین گفت: «خدایا، می‌دانی که در تمام این مدت سی و پنج سال هیچ چیز از تو تقاضا نکرده‌ام.» در چنین حالت روحی، هر چه را که بخواهید، به شما عطا خواهد شد. هر آنچه که باشد، بدون محدودیت.

عروس در غزل غزل‌های سلیمان می‌گوید: «من مریض عشقم» (۵:۸).

وی طالب هیچ دارو یا شفای معجزه‌آسایی نیست. مرتا و مریم به عیسی پیام فرستادند که ایلعازر بیمار است. ایشان از او نخواستند که بیاید و بر او دست بگذارد. در رفیع‌ترین سطوح ایمان، تمامی امیال متوقف می‌شوند، به جز میل وحدت صمیمانه‌تر با او. چنین میلی و چنین دعایی مستجاب خواهد شد.

چقدر وحشتناک می‌بود اگر خدا تمام چیزهایی را که پیش از دعا و غوطه‌ور شدن در این حالت طالب آن بودیم و در دعا ابراز می‌کردیم، به ما می‌داد. شکسپیر چنین نوشته است:

«ما بی‌خبران از خود، اغلب زیان خود را گدایی می‌کنیم،  
و قدرتهای خردمند، برای خیریت ما آن را از ما دریغ می‌کنند،  
لذا، نفع ما در محو شدن دعاها ایمان می‌باشد.»

«برهنه از رحم مادر خود بیرون آمدم و برهنه به آنجا خواهم برگشت.»  
(ایوب ۱: ۲۱)

حکایت ذیل مربوط به اتحاد شوروی است:

در اوکراین گوشت نایاب شده بود. لذا مردم تمام شب را مقابل دکان قصابی در صف می ایستادند. صبح هنگام مدیر دولتی مغازه می آمد و چنین می گفت: «فقط گوشت خوک موجود است، آن هم به مقدار کم. لذا یهودیان باید بروند. چیزی برای آنها نیست.» یهودیان روانه شدند.

بعد از یک ساعت، مدیر دوباره آمده، گفت: «به ما گفته شده است که مقدار گوشتی که به ما خواهند داد کاهش یافته است. لذا فقط کسانی که کار می کنند گوشت دریافت خواهند کرد - افراد بازنشسته باید بروند.» اینها نیز رفتند.

دو ساعت بعد اعلامیه دیگری صادر شد: «مقدار بسیار کمی گوشت خواهد بود، آن هم فقط برای اعضای حزب. بقیه همه به خانه بروند.»

حدود یکصد کمونیست باقی ماندند که آنها هم در اثر بارانی که باریدن گرفته بود خیس شدند. یک ساعت بعد مدیر به ایشان گفت: «همین الساعه به ما تلفن زدند که امروز اصلاً گوشتی در کار نخواهد بود.»

یکی از کمونیستها گفت: «باز هم این یهودیان کثیف هستند که استفاده بردند.» یکی پرسید: «منظورت چیست؟» او در پاسخ گفت: «خوب آنها اولین کسانی بودند که به خانه رفتند.»

درس روحانی عمیقی در این حکایت نهفته شده است. سرانجام ما همگی دست خالی باقی خواهیم ماند. ما در صف این جهان می ایستیم و وقتی که آن را ترک می کنیم، حتی نخواهیم توانست یک سوزن با خود ببریم. تمام اموال ما پشت سر ما باقی خواهد ماند. سودکنندگان کسانی هستند که پیش از همه از آنها چشم پوشی کنند.

مسیحیان می دانند که هر چه که در زیر آفتاب است بطلالت است؛ برهنه به این جهان می آیم و به همان شکل نیز از جهان می رویم. ایشان پیش از مرگ می میرند. آنها از آنچه که نهایتاً فریب است، چشم می پوشند. آنان پیش از همه به خانه می روند و وقت خود را در خانه سپری می کنند، یعنی در قلمرو روح.

در بسیاری از خانه‌های ژاپنی می‌توانید حروف تصویریِ چینی (Shinzo Arau) (دل خود را بشوید یا جان خود را ظاهر سازید) را در بهترین محل خانه بیابید، با وجود اینکه تعداد کسانی که می‌توانند خط چینی را بخوانند زیاد نیستند. یکی از لکه‌های بسیاری که باید خود را از آن پاک کنیم، این توهم است که ما مسکنی دائمی در این جهان داریم.

افسانه‌ای چنین حکایت می‌کند که زنی به نام «کیشاگوتامی» به نجات‌دهنده گفت: «تنها نوزاد من مرده است و نمی‌توانم او را به زندگی روی زمین بازگردانم. از هر که خواستم که به من کمک کند، فایده‌ای نداشت. اکنون به دنبال تو فرستاده‌ام به این امید که بتوانی او را زنده کنی. نمی‌توانم بدون فرزندم زندگی کنم.»

عیسی پاسخ داد: «باشد، من کودک تو را به زندگی باز می‌گردانم. اما برای این کار به مقداری نمک نیاز دارم.» زن بلافاصله به سوی اولین خانه روانه شد تا نمک بگیرد، اما عیسی پشت سرش فریاد زد: «نمک را باید از خانه‌ای بیاوری که هیچ کس در آن نمرده باشد.» زن با خود فکر کرد که این شرط چندان دشواری نیست.

وی در اولین خانه را کوفت و نمک خواست. اهالی خانه با خوشحالی از او استقبال کردند، اما وقتی که از ایشان پرسید که آیا کسی در خانه مرده است یا نه، گفتند که پدرشان به تازگی درگذشته است. وی به سوی خانه دیگری رفت. در آنجا زن خانه مرده بود. در خانه سوم، کودکی مرده بود. آنگاه چشمان زن گشوده شد و دریافت که خداوند می‌خواسته چه چیزی را به او بیاموزد.

وی نزد خداوند بازگشت و گفت: «از تو سپاسگزاری می‌کنم که به من آموختی که هیچ خانه‌ای نیست که در آن کسی نمرده باشد. پس به من و فرزندم حیات ابدی را عطا کن.»

چسبیدن به این زندگی زمینی و ترس از مرگ، ما را اسیر شریر می‌کند. اندیشه مرگ خود و مرگ عزیزان خود را به‌عنوان امری طبیعی همچون خود زندگی بپذیرید، و رستاخیزی را که خداوند عیسی می‌دهد نیز بپذیرید.

«شامپولیون» در مدرسه شاگرد ضعیفی بود به جز در زبان. در سن یازده سالگی زبان عبری، عربی، سوری، کلدانی، فارسی و قبطی (زبان مشتق از یونانی که زبان مسیحیان مصر بوده است) را آموخت. تمام دیگر موادی که در مدرسه تدریس می شد برای او جذابیتی نداشت. در سن هفده سالگی وی به عضویت آکادمی درآمد و کتاب او تحت عنوان «مصر در عصر فراعنه» وی را به شهرت رساند. در سن بیست سالگی به مقام استادی دانشگاه رسید.

جاه طلبی بزرگ او کشف رمز خط تصویری مصری (هیروگلیف) بود. هنگامی که موفق به این کار شد، از شادی به خانه دوستی دوید و فریادکنان گفت: «کشف کردم!» اما دوستش به او گفت: «تو نفر دوم هستی. الکساندر لوئور قبل از تو بروشور ترجمهٔ علایم مصری باستان را منتشر کرده است.» با شنیدن این حرف، از ناراحتی حالت ضعف به او دست داد. اما بعداً متوجه شد که کتاب لوئور یک شوخی بیش نبوده است. با این حال کم کم شخصیت شامپولیون بر ملا می شد. وی خود احتمالاً بر این باور بود که کار او صرفاً به خاطر پیشرفت علم است. اما چنین نبود. او بسیار به فکر شهرت خویش بود. او خوشحال نمی شد از اینکه کس دیگری در همان حوزهٔ علمی با او شریک شود. او حسود بود. تمام کشفیات می بایست نام او را به همراه داشته باشند.

شامپولیون خود بعداً قربانی حسد دیگران گردید. همکارانی که نمی توانستند تحمل کنند که کسی نام درخشانی داشته باشد، موجبات حبس او را فراهم کردند. انگیزه های مربوط به محکوم شدن عیسی پیچیده بود. اما یکی از انگیزه ها حسد بود. مسیح طوری موعظه می کرد که هیچ کس نمی توانست همانند او موعظه کند. وی دست به معجزاتی زد. او محبوب بود در حالی که دیگران فقط محترم شمرده می شدند. وی بدون داشتن دکترا در الهیات جرأت کرد که مسیحا باشد. در همه ما گرایش به حسد وجود دارد. اما حسودان وارث ملکوت آسمان نخواهند شد.

یک بار شهادت یک بانوی نوروژی را شنیدم که اکنون بیش از هفتاد سال دارد. او می‌گفت مسیح را در سن چهارده سالگی یافته است. وی به موعظه‌ای گوش فراداده بود که طی آن شبان داوری نهایی را توصیف می‌کرد. خدا بر تخت سفیدش نشسته و پشت سرش پرده‌ای آویخته بود. درمقابل او تمامی کسانی که می‌بایست داوری می‌شدند، به صف ایستاده بودند. خدا با دست علامت داده و از پشت پرده، موجوداتی با زیبایی وصف ناشدنی و درخششی باشکوه ظاهر می‌شدند و هر یک از ایشان مقابل هر یک از متهمین قرار می‌گرفتند. افراد که هیچگاه چنین شکوهی ندیده بودند، از خدا سؤال می‌کردند که «این موجودات شگفت‌آور که هستند؟»

خدا پاسخ می‌داد: «اینها هر یک از شما می‌بودند، اگر از سخنان من اطاعت می‌کردید!»

آنگاه انسانها در می‌یافتند که چه چیزی را از دست داده‌اند و شرمسار به سوی جهنم می‌رفتند تا از مشاهده فرصتی که رد کرده بودند بگریزند.

این حکایت آن بانو را به سوی مسیح آورد. و من آن را چهل سال پیش شنیده بودم و اغلب نیز آن را در موعظه‌هایم نقل می‌کنم تا دیگران نیز به سوی نجات دهنده بیایند. موعظه آن شبان همچنان یک قرن بعد از مرگش کار می‌کند.

یک «من» واقعی و یک «من» ایده‌آل وجود دارد، یعنی شخصی که در واقع هستم و شخصی که خدا در نقشه‌اش در نظر داشته است که آنچنان باشم. من می‌توانم زندگی روزمره‌ام را در سطح امور آنی سپری کنم، یا اینکه می‌توانم به سوی هدف یعنی «من» ایده‌آل بدوم، یعنی موجودی که مقرر شده است که بشوم.

مراقب باشیم که آن روز شرمسار نگردیم.

«پس همچنان که به یک خطا حکم شد بر جمیع مردمان برای قصاص، همچنین به یک عمل صالح بخشش شد بر جمیع مردمان» (رومیان ۵: ۱۸)

دکتری در یک آسایشگاه، درخت عظیم چناری را به بیماری نشان داده، حکایت آن را نقل کرد. درخت توسط یک کرم ناچیز نابود شده بود.

«دو سال پیش این درخت همانند بقیه درختان باغ در نهایت سلامت بود. یک روز متوجه شد که کرمی به طول سه اینچ سعی دارد از پوست درخت به درون آن نفوذ می‌کند. یک دانشمند علوم طبیعی از من خواست که نه مزاحم کرم شوم و نه آن را بکشم. او میل داشت بداند که کرم در ظرف چه مدت درخت را نابود خواهد کرد. موافقت کردم و اجازه دادم که کرم سرسیاه کار خود را انجام دهد. به سرعت سوراخی را در پوست ایجاد کرد. کمی بعد درخت برگهایش را از دست داد - خیلی زودتر از حد معمول. و یک سال بعد درخت مرد. کرم وارد قلب درخت شده بود.»

آدم و حوا فقط مرتکب یک گناه شدند و به خاطر آن فردوس را از دست دادند، هم خودشان و هم اعقابشان. موسی فقط به خاطر یک گناه از سرزمین موعود محروم ماند. بسیاری فقط به خاطر یک عمل تمام عمر خود را در زندان سپری می‌کنند.

این مطلب در مورد عدالت نیز صدق می‌کند. همانطور که یک گناه یک انسان می‌تواند او را برای ابد نابود ساخته، اثر مرگباری بر اعقابش طی نسلها بگذارد، یک عمل مسیح، یعنی تحمل صلیب در جلجتا به خاطر ما، او را جلال داده، نجات را برای تمام کسانی که به او اعتقاد دارند به ارمغان آورد.

گناهی را که شما را به ستوه می‌آورد، بی‌اهمیت نشمارید. ایمان خود را بر روی یک عمل عیسی مسیح بنهید.



## ۲۳ سپتامبر

(یوحنا ۱:۱۴)

«و کلمه ... میان ما ساکن شد پر از فیض ...»

یک سرخپوست آمریکایی که به تازگی از اقامتگاه مخصوص سرخپوستان آمده بود، در یک میهمانی در خانه زیبای یک مسیحی در سانفرانسیسکو شرکت جست. بحث گرمی در مورد فیض و شریعت در گرفت. سرخپوست گوش می داد و سعی می کرد که چیزی بفهمد. سرانجام متوجه مطلب شده، تقاضا کرد که به او اجازه دهند تا عقیده اش را بیان کند.

وی چنین گفت: «هنگامی که در ایستگاه قطار بودم، که ایستگاهی کثیف و قدیمی بود، تابلویی توجهم را جلب کرد که بر روی آن نوشته شده بود "آب دهان میندازید". اما من آب دهان انداختم. سپس به این خانه زیبا آمدم. با فرشها، پرده ها، و مبلمانی که تاکنون هرگز ندیده بودم. به اطراف نگرستم تا ببینم آیا تابلویی نصب شده که آب دهان انداختن را ممنوع کند. متوجه شدم که چنین تابلویی به چشم نمی خورد. لذا آب دهان نینداختم. مورد اول قانون را به من نشان داد و مورد دوم فیض بود.»

هیچ قانونی، نه حتی شریعت خدا، نمی تواند حیات عطا کند (غلاطیان ۳:۲۱). اما آنچه که شریعت نمی تواند بکند، توسط خدا با فرستادن پسرش در جسم انجام شد (رومیان ۸:۳).

چگونه یک نوشته که «این یا آن کار را نکنید» حتی اگر با انگشت خدا نوشته شده باشد، می تواند مانع از گناه کردن یک انسان شود، وقتی که او به گناه کردن عادت دارد؟ این امر فقط به ضدیت با اراده باطنی اش می پردازد.

ایستگاه قطار کثیف است و هیچ جنبه خوشایندی ندارد. لذا من با آب دهان انداختن خود را سرگرم می کنم تنها به این خاطر که قدغن شده است. اما مسیح مرا به قلمرو دیگری می برد. او باعث می شود که من همراه او در مکانهای آسمانی بنشینم. من در مشارکت با مقدسین قرار می گیرم و در اطراف خود فقط نمونه های محبت و زیبایی را مشاهده می کنم. هیچ کس مرا از آب دهان انداختن باز نمی دارد. پس برای چه این کار را باید بکنم؟

از حوزه قانون به حوزه فیض گذر کنید.

**«اما تو در آنچه آموختی و ایمان آوردی قایم باش!» (دوم تیموتائوس ۱۴:۳)**

بسیاری افراد بی‌ایمانی خود را بر روی نوشته‌های داروین بنا می‌نهند. تنها کسی که نتایج الحادی از نوشته‌هایش نگرفت خود، داروین بود.

بانو «هوپ» یکی از اشراف انگلیسی، اغلب پیش از مرگ داروین، به ملاقات او می‌رفت. وی مدت طولانی پیش از مرگ بستری شد و با سختکوشی کتابمقدس را مطالعه می‌کرد. خانم از او پرسید که چه کتابی می‌خواند. او در پاسخ گفت: «عبرانیان! هنوز هم عبرانیان. من آن را شاه کتابها می‌خوانم.» آنگاه انگشت خود را بر برخی قسمت‌ها نهاده، آن را تفسیر می‌کرد.

خانم به نظرات محکمی که توسط برخی اشخاص در مورد تاریخ آفرینش، عظمت آن و تفسیر بابهای اولیه کتاب آفرینش ابراز شده بود اشاراتی کرد. داروین بسیار مضطرب به‌نظر می‌رسید. انگشتانش با عصبیت منقبض شده، حالت رنج بر چهره‌اش نمایان شد و گفت: «من مرد جوانی بودم با افکاری شکل نیافته. تحقیق و بررسی می‌کردم، پیشنهادات و نظریه‌هایی ارائه می‌دادم و در کمال حیرت متوجه شدم که این افکار بَدَل به ماده قابل‌اشتهالی شده‌اند و مردم از آنها مذهبی ساخته‌اند.»

سپس کمی مکث کرده، چند جمله در مورد «قدوسیت خدا» و «عظمت این کتاب» بر زبان راند و به کتابمقدسی که همیشه با عطف در دست می‌داشت نگریسته، ناگهان گفت: «من یک خانه تابستانی در باغ دارم که حدود سی نفر در آن زندگی می‌کنند.» و با انگشت از پنجره گشوده به آن اشاره کرده، ادامه داد: «آنجاست. از تو تقاضا دارم که در آنجا صحبت کنی. من می‌دانم که تو در دهکده‌ها کتابمقدس را می‌خوانی. میل دارم فردا بعد از ظهر خدمت محل و چند تن از همسایه‌ها در آنجا جمع شوند. آیا با آنها صحبت خواهی کرد؟» خانم پرسید: «در مورد چه باید صحبت کنم؟»

داروین پاسخ داد: «در مورد عیسی مسیح و نجات او. آیا این بهترین موضوع نیست؟ سپس می‌خواهم که با آنها چند سرود بخوانی. اگر ساعت سه شروع کنی، این پنجره باز خواهد بود و شما خواهید فهمید که من هم در سرود خوانی به شما ملحق شده‌ام.»  
 آیا تمام گناه برگردن یک نفر است که در آن هنگام مرد جوانی بود با افکار ناپخته؟ یا بر دوش بسیاری از دانشمندان است که ایمان میلیونها نفر را با ارائه نظریه‌های بی‌پایه نابود کردند؟

تنها آنچه که در بستر مرگ می‌اندیشیم به حساب می‌آید. در جوانی خود عجله نکنید که نظریه‌هایی تدوین نمایید و طبق آنها عمل کنید. طریق قدیمی عدالت را بطلبید.

یک برهنه جوان روزی نزد مبشر مشهور «استانلی جونز» (E. Stanly Jones) آمد و به او گفت: «گفته‌های شما طرفداران بسیاری پیدا کرده است. خوب می‌بود اگر مسیح را تنها به عنوان یکی از طرق موجود موعظه می‌کردید. طرق دیگر هم وجود دارد. ما کریشنا را دوست داریم. عده‌ای کالی را دوست دارند. اگر این را بپذیرید، تمام هندوستان به حرفهای شما گوش خواهند داد.»

این وسوسه از همان آغاز مسیحیت وجود داشت. امپراطوری روم درقبال مذاهب بسیار بردبار بود. ایشان با خوشحالی مسیح را به عنوان یکی از خدایان پانتئون می‌پذیرفتند - در ردیف دیانا، مارس، آپولون، میترا و امپراطوران. آنچه که منجر به شکنجه و آزار مسیحیان اولیه گردید، اصرار بر روی این مطلب بود که مسیح تنها طریق است و تمامی دیگر طرق کذب هستند.

شخصاً خیلی می‌پسندیدم اگر طرق بسیاری وجود می‌داشت. اما عالم به هیچوجه برطبق خواسته‌های من بنا نشده است. کسی خردمندتر از من که همه چیز را بهتر می‌داند، آن را خلق کرده است. من باید آن را بپذیرم. انتخاب دیگری ندارم. مایل می‌بودم که در شرایط دیگری به دنیا می‌آمدم و رستخیز می‌کردم. این بار نیز زندگی من بدون مشورت با من مقدر شده است. من نمی‌توانم تصمیم بگیرم که انسانها چگونه باید نجات یابند. رئیس عالم تنها یک طریق نجات را مشخص کرده است.

جایی برای بحث با او نیست. عیسی مسیح را بپذیرید تا نجات را یابید. اگر او وارد کرده، نادیده انگارید، ملعون خواهید شد. مسأله به همین سادگی است که می‌بینید. خدا در مورد ذوق و سلیقه ما از ما سؤال نمی‌کند. ما میل می‌داشتیم که فقط بهشت وجود می‌داشت، اما جهنم نیز وجود دارد. خیلی راحت می‌توانید از آن اجتناب کنید.

یکی از روزها، کودکی سه ساله مادرش را به طرز خاصی به ستوه آورده بود. مادر بعد از آنکه دیگر از کوره در رفته بود، به دخترش گفت: «ربکا دیگر کافی است، تحملم تمام شده است!»

کودک با لحنی معصومانه گفت: «خوب، پس بهتر است که به رختخواب بروی.» دخترک حق داشت. یک ضرب المثل چنین می‌گوید: «روزی که نمی‌توانی لبخند بزنی، مغازه‌ات را باز نکن.» و من میل داشتم اضافه کنم که: «هر گاه که دیگر نمی‌توانی لبخند بزنی، مغازه‌ات را ببند.» منظور این است که ما باید همواره خوش‌رو و خوش‌برخورد باشیم. البته نمی‌توانیم تمام بیست و چهار ساعت روز را چنین باشیم. گاهی اوقات به انتهای ظرفیت خود می‌رسیم. و این بهترین موقع است که یا به بستر برویم و یا حداقل، گشودن دهان خود و نوشتن نامه‌ها را متوقف سازیم.

ما همگی امیال متناقضی داریم که با یکدیگر همزیستی دارند. یک مرد ممکن است در آن واحد بخواهد هم زیبا، هم شیکپوش، هم ریاضت‌کش، هم میلیونر، هم «فقیر» خدا نظیر فرانسیس آسیسی قدیس، هم جنگاور، هم مردی صلح‌طلب، هم کسی که از تمام لذایذ زندگی برخوردار می‌شود، و هم یک قدیس باشد. «خواهش جسم به خلاف روح است و خواهش روح به خلاف جسم» (غلاطیان ۵:۱۷). در درون جسم و در درون روح، گرایشهای متفاوتی ما را وسوسه می‌کنند. ما نمی‌توانیم مرتکب دو گناه متضاد شویم، یعنی در آن واحد هم فقیر باشیم و هم اسراف‌کار؛ همچنین نمی‌توانیم دو نوع قدیس باشیم یعنی هم ژاندارک جنگاور باشیم و هم راهبی عزلت‌گزین. «این دو با یکدیگر منازعه می‌کنند به طوری که آنچه می‌خواهید نمی‌کنید.»

ویلیام جیمز می‌گوید که شما باید اختیارات را به دقت مرور کرده، بهترین را انتخاب کنید.

اگر برگزیده‌اید که یک مادر باشید، تا به آخر رفتاری مادرانه داشته باشید و هرگز آن را ترک نکنید. آنچه که فرزند یا برادر ایمانی‌تان می‌کند، نباید شما را عاصی کند؛ نباید از کوره در بروید!

## ۲۷ سپتامبر

(امثال ۱۵:۱۳)

«دل شادمان چهره را زینت می دهد.»

دو پسر بچه که هرگز به کلیسا نرفته بودند، دزدکی از پنجره به یک جلسه دعا می نگرستند. ظاهراً جلسه ای خشک بود.

یکی از پسر بچه ها به دیگری گفت: «آنها آنجا چه کار می کنند؟»

دیگری پاسخ داد: «نمی دانم، اما هر چه است مطمئناً کسالت آور است.»

درمقابل این حکایت، این واقعه نیز وجود دارد که یک بار مردی هندو از یک مسیحی پرسید: «چه کِرمی به صورتت می زنی که باعث می شود این قدر درخشش داشته باشد؟»

مرد پاسخ داد: «هیچ چیز!»

هندو درمقابل گفت: «چرا! شما مسیحیان حتماً یک کاری می کنید که چهره تان

می درخشد.»

مذهب مسیحیت زیر و بم بسیاری دارد. آن روی شادی آور را برگزینید. مسیحیان بواسطه یک عمل نجات می یابند، به واسطه آنچه که مسیح برای ما در جلجتا انجام داد. باشد که مذهب ما مذهب اعمال باشد همانند مذهب طابیتا (زنی که از اعمال صالحه و صدقاتی که می کرد، پر بود) (اعمال ۹: ۳۶). هیچ کِرمی بهتر از وجدانی پاک نمی تواند چهره شما را به درخشش وادارد، و نیز معرفت به اینکه پاسخ شما به عمل مسیح زندگی تان را تالیه آن از اعمال نیکو پر کرده است.

مذهب یک انسان کمتر اهمیت دارد از انسانی که دارای مذهب است. اهمیت مناسک برای روح انسان کمتر اهمیت دارد از روح فرد که برای مناسک عبادتی مایه می گذارد. هیچ مذهب یا مناسکی نمی تواند هرگز شما را خوشبخت کند مگر آنکه کل شخصیتتان در آنها باشد. «پس احشای رحمت و مهربانی و تواضع و تحمل و حلم را بپوشید و متحمل یکدیگر شده، همدیگر را عفو کنید» (کولسیان ۳: ۱۲، ۱۳). در اینصورت، دلتان آزاد گشته، چهره تان مزین خواهد شد.

«اما هنوز دور بود که پدرش ... دوان دوان آمده او را در آغوش خود کشیده،  
(لوقا ۱۵:۲۰) بوسید.»

در دهکده‌ای، زن فقیری بود که فقط یک دختر داشت. وی تصمیم گرفت که دخترش به کار مستخدمی مشغول شود به امید آنکه بتواند از درآمد او قطعه زمینی بخرد. دختر در خانه یکی از ثروتمندان به خدمت مشغول شد. او زیبا و باهوش بود. به زودی متوجه شد که می‌تواند بدون کار کردن، درآمد بیشتری داشته باشد. چیزی نگذشت که صاحب اتومبیل، پالتوهای پوست و جواهرات گردید. اما روحش را از دست داد و مادرش را نیز فراموش کرد. ده سال بدین ترتیب در میهمانی‌ها و سرگرمی‌ها سپری شد.

شبی، عذاب وجدان گریبانش را گرفت و به خود گفت: «چه طور توانستم از مادرم غفلت ورزم؟» بلافاصله با اتومبیل به دهکده مادرش رفت و بعد از نیمه شب به آنجا رسید. در خانه کاملاً باز بود. با خود فکر کرد که یقیناً مادرش بیمار بوده و دکتر بر بالینش آمده است. بعد از گذشتن از محوطه حیاط، دید که چراغ اتاق مادرش روشن است.

وقتی که پایش را بر آستانه در گذاشت، صدای مادرش را شنید که می‌گفت: «دخترم، تو هستی؟»

او گفت: «بله مادر، اما چرا در تا این موقع شب در اتاق باز است؟»

مادر گفت: «از ده سال پیش که رفتی، هرگز آن را نبستم.»

دختر دوباره پرسید: «مادر، چرا چراغ اتاق تا این موقع شب روشن است؟»

مادر گفت: «زیرا از موقعی که رفتی، هرگز آن را خاموش نکردم؛ دل پر محبت

مادرت همیشه در انتظار تو بود.»

شما نیز اگر سالها از راه راست منحرف شده باشید، بعد از بازگشت، خانه آسمانی‌تان را همین‌گونه خواهید یافت. در را گشوده و چراغ را روشن خواهید دید. خدا با محبتی مادرا نه انتظار بازگشت شما را می‌کشد.

مبشری در اندونزی حکایتی در مورد بومیان نقل می‌کند که بعد از آنکه از گناهانشان نجات یافتند، از ترسهایشان نیز که شدیداً بر زندگی‌شان حاکم بود، رهایی یافتند؛ مثل ترس از رفتن به دنبال صدای پرنده‌ای که از جنگل آوازش به گوش می‌رسید زیرا که عقیده بر این بود که پرنده مزبور قدرت خاصی از ابلیس دارد. ایشان در اطراف گشته، روانه خانه می‌شدند زیرا که از عواقب آن می‌ترسیدند.

همچنین اگر موقع آماده‌سازی شالیزار پیش از کاشتن برنج، ماری می‌دیدند، کار را متوقف می‌کردند و دیگر ادامه نمی‌دادند، تا طبق نظر جادوگر محله، قربانی‌های لازم را تقدیم کنند، مثل خوک، برنج، پول، تعدادی مرغ یا هر چه که جادوگر تقاضا می‌کرد. اگر از عهده قربانی کردن برای ابلیس بر نمی‌آمدند، می‌بایست زمین را، حتی اگر بسیار حاصلخیز بود رها می‌کردند، یا اینکه عواقب آن را متحمل می‌شدند.

اگر به هنگام سوزاندن زمینشان، حیوانی به آتش افتاده، می‌مرد، از بی‌ثمر ماندن کشت و زریشان می‌ترسیدند. لذا می‌بایست یا قربانی به ابلیس تقدیم می‌کردند، یا اینکه عواقب آن را متحمل می‌شدند.

اگر می‌ترسیدند که فرزند بیمارشان را از دست بدهند، می‌بایست دست به «جیمات» می‌زدند، یعنی می‌بایست مراسم عجیب و غریب خاصی به‌جا می‌آوردند.

ما انسانهای امروزی نیز از اینگونه ترسها داریم منتها در زمینه‌های دیگر: مثل ترس از از دست دادن شغل، ترس از بی‌کاری، ترس از اندوه و جنگها و غیره ...

عبارت «مترسید» ۳۶۶ بار در کتاب مقدس آمده است، یعنی یک بار برای هر روز. حتی روزهای اضافی برخی سالها هم حساب شده است. اگر خدا را دوست داشته باشیم، در بحبوحه طوفانهای زندگی احساس امنیت خواهیم کرد، انگار که در آسمانیم، زیرا که همه چیز برای خیریت ما در کار است (رومیان ۸: ۲۸). هر روز تقویم حساب شده است: مترسید.

«هر که به من ایمان آورد، اگر مرده باشد زنده گردد.» (یوحنا ۱۱: ۲۵)

یکی از صاحبان صنایع بزرگ آلمانی به نام «کروپ» (Krupp) جنگ‌افزار تولید می‌کرد. وی بسیاری از کشورها را مجهز به تسلیحاتی برای کشتار میلیون‌ها انسان کرد. خود او دچار کابوس ترس از مرگ بود. کسی که زندگی‌نامه او را می‌نوشت، می‌گوید که وی به کار بردن کلمه مرگ را در خانه‌اش قدغن کرده بود. وقتی که یکی از بستگانش در خانه او مرد، وی از خانه گریخت و هنگامی که زنش او را به خاطر این کار ملامت کرد، او را طلاق داد.

وقتی که به شدت بیمار شد و رو به مرگ بود، به پزشک معالجش یک میلیون مارک پیشنهاد کرد تا زندگی او را تا ده سال دیگر تداوم بخشد. اما به عبث. حال، واکنش یک ایماندار چقدر با چنین واکنشی تفاوت دارد.

فرزند سرایدار قبرستانی را می‌شناسم که وقتی از او سؤال کردم که آیا از راه رفتن در قبرستان به هنگام شب می‌ترسد یا نه، پاسخ داد: «خیر، زیرا که خانه من در انتهای آن قرار دارد.» ما نیز می‌دانیم که خانه ما در انتهای جاده‌ای است که به مرگ منتهی می‌شود. ما با تمام کسانی که برای جامعه‌ای بهتر تلاش می‌کنند تا انسانها در آن ثروتمندتر، آزادتر، و خوشبخت‌تر باشند، احساس همدلی می‌کنیم. فرض کنید که این ایده آل حاصل شود. در این صورت چه کسی خواهد خواست که چنین زندگی زیبایی را رها کند؟ انسانهای خوشبخت با دشواری بیشتری می‌میرند تا انسانهای بی‌نوا. ساکنان خوشبخت مدینه فاضله آینده نیز باید جان سپارند.

هر کسی که جوانی جاودانی را بدون کهنسالی، و زندگی بی‌پایان را بدون مرگ تضمین نکند، فریبی بیش نیست. یک زندگی غنی که منتهی به مرگ می‌شود، همانند ضیافتی است به افتخار محکومین به اعدام، درست پیش از اعدام!

عیسی مرگ را مغلوب ساخت. وی از قبر قیام کرد. اوست که حیات جاودانی می‌بخشد. او امید ماست.



# ۱ اکتبر

«آنچه را که در بالاست بطلبید.»

(کولسیان ۱:۳)

یک مسیحی این نوشته بر سردر خانه‌اش آویخت: "Linquenda" که به زبان لاتینی یعنی «آن را ترک خواهم کرد!»

خوب است که به خاطر داشته باشیم که روزی باید کار، کتابخانه، عزیزان و جسممان را ترک کنیم.

گدایی در خانهٔ مرد ثروتمندی را کوفت و برای یک شب از او تقاضای جا کرد. مرد ثروتمند فریاد زد: «نمی‌توانم به تو اجازهٔ دخول دهم، اینجا که هتل نیست!» گدا پاسخ داد: «لطفاً مرا ببخش. می‌روم و جای دیگری مأمن می‌طلبم. خانهٔ تو به خاطر زیبایی‌اش مرا تحت تأثیر قرار داده است. مزاحم تو نخواهم شد، اما خواهش می‌کنم کنجکاوای مرا پاسخ ده؛ چه کسی این خانه را ساخته است؟»

مرد ثروتمند وقتی فهمید غریبه دیگر انتظار جا ندارد، رفتار دوستانه‌ای در پیش گرفت و گفت: «پدرم آن را ساخته است.»

- «چه خوب، آیا او هنوز زنده است؟»

- «خیر، او مرده است و من این خانه را به ارث برده‌ام.»

- «آیا فرزندان داری؟ بعد از مرگ تو چه کسی وارث آن خواهد شد؟»

- «پسر بزرگم. او به تازگی ازدواج کرده است. بعد از مرگ من او در اینجا زندگی خواهد کرد.»

آنگاه گدا گفت: «خوب، خانه درست همان چیزی است که من فکر می‌کردم، یعنی هتل. این اولین باری است که می‌بینم صاحب هتل از اینکه کسی از او اتاق می‌خواهد، خشمگین می‌شود.»

تمام خانه‌های ما هتل هستند. در این خانه‌ای که هم اینک مشغول نوشتن این مطالب هستم، پیش از ورود به آن کوچکترین اطلاعی از صاحب قبلی آن نداشتم. همچنین نمی‌دانم که چه کسی بعد از من در آن زندگی خواهد کرد. Linquenda - باید همه چیز را ترک کنیم.

عیسی آمد تا ما را دعوت به مسکن ابدی یعنی فردوس بنماید. فکر و امیال خود را از آنچه که موقتی است برگیرید. به هرحال باید آن را ترک کنید.

«عیسی گفت: بچه‌های کوچک را بگذارید و از آمدن نزد من ایشان را منع مکنید»  
(متی ۱۹:۱۴)

جمله کامل خداوند چنین است: «بچه‌های کوچک را از آمدن نزد من منع مکنید.» اما این جمله را می‌توان کوتاه‌تر کرد و گفت: «بچه‌های کوچک را از آمدن منع مکنید.» بچه‌ها برای اینکه بتوانند نزد عیسی بیایند، نخست باید «بیایند» یعنی متولد شوند!

این سؤال که آیا جنین حق حیات دارد یا نه، امروزه موضوع بحث شدیدی است. آیا یک موجود انسانی حق دارد به صورت نطفه‌ای وجود داشته باشد، یا اینکه این حق باید به واسطه قرصهای ضد بارداری نقض شود؟ طرفداران سقط جنین و مسئولین تنظیم خانواده، دلائل خود را بر پایه انفجار جمعیت، فقر، و رنج بسیار استوار می‌سازند. به عقیده من مسأله بر سر این نیست که آیا جنین حق زندگی دارد یا نه، بلکه سؤال من است که آیا تسلیحات هسته‌ای، گرسنگی و فقر حق موجودیت دارند یا نه. در این زمینه باید انقلابی صورت پذیرد. من فقط مخالف آن انقلابیونی هستم که در کشتن دیگران و کشته شدن خود به‌هنگام ضرورت، مصمم بوده، اما کوچکترین درکی از چگونگی تغییر دادن جامعه ندارند.

ایالات متحده آمریکا سومین کشور ثروتمند جهان است، و در زمینه کلیساروندگان مقام اول را دارد؛ با این حال نسبت کل تولید ناخالص ملی آمریکا که برای کمک اقتصادی به کار می‌رود بر طبق گزارش بانک جهانی پایین‌تر از درصد سیزده کشور دیگر دنیای آزاد است. این نسبت از سال ۱۹۶۰ به بعد کاهش یافته است.

ما راز انقلاب موفقیت‌آمیز را می‌دانیم که عبارت است از محبت کامل. عزم راسخ تروریست‌ها در پی‌گیری اعمال شرارت‌بارشان چیزی است که در بین کسانی که اسلحه‌شان محبت است مشاهده نمی‌شود. تنها در آن هنگام است که خطر جنگ هسته‌ای و نیز بدترین جلوه‌های فقر و گرسنگی از میان خواهد رفت. چرا در این شرایط کودکان نباید متولد شوند تا نزد او آیند؟

پولس به جادوگری علیما نام گفت: «ای پر از هر نوع مکر و خباثت، ای فرزند ابلیس»، و او را نفرین کرد تا کور شد (اعمال ۱۳: ۹-۱۱). اگر پولس نسبت به دشمن راستی نرم‌خویی نشان می‌داد، مرتکب گناه می‌شد.

لوتر به یک دوک که با کلام خدا مخالفت می‌کرد چنین نوشت: «ای الاغ‌الاغها، ای سگ خونخوار، دهان دروغگو، سوسیس گندیده، پسر شیطان!» وی بعداً در نامه‌ای شگفتی خود را از اینکه توانسته بود با چنین ملایمتی بنویسد ابراز کرده، توضیح می‌دهد: «یک مسیحی کسی است که با هیچ کس دشمنی نداشته، از هیچ کس متنفر نیست، و فقط محبت و نیکویی را در خود می‌پروراند؛ اما یک واعظ باید جرأت کرده، لیاقت این را داشته باشد که تمام حقیقت را بگوید زیرا این کاری است که کلام خدا می‌کند. کلام خدا کل جهان را به لرزه و می‌دارد، دست خود را بر گلوی حکام و شاهزادگان دراز می‌کند، رعد و برق صادر کرده، کوه‌های بلند را مورد حمله قرار می‌دهد... اما تا آنجا که به من مربوط می‌شود، هیچ صدمه‌ای به کسی نزده، حرفی علیه کسی نخواهم زد، اما در مورد دشمنان کلام خدا دوستی و محبتی نباید وجود داشته باشد.»  
مسیحیان باید علیه شر در کلیسا و در جهان مبارزه کنند. ایشان باید برای عدالت در جامعه، برای صلح و پیشرفت نزاع کنند. «ملکوت آسمان مجبور می‌شود» (متی ۱۲: ۱۱).

یک مسیحی در اختلافات ناچیز از کوره به‌در نمی‌رود. مثلاً با همسر یا همسایه‌اش به منازعه نمی‌پردازد، اما هرگاه که لازم باشد با شری که وارد کلیسا شده است مقابله نماید، همواره باید تصویر عیسی را در برابر خود داشته باشد که تازیانه‌ای در دست گرفته است. او باید بزند و پشیمان هم نشود. عیسی هرگز از کاسبانی که آنها را بیرون راند پوزش نطلبید. نفرت از گناه نمی‌تواند با کلمات محترمانه بیان شود همان‌طور که محبت را نمی‌توان به صورتی سرد و رسمی ابراز کرد. ادبی درقبال گناه نمی‌تواند وجود داشته باشد.

گناهکار را دوست بدارید و بی‌باکانه بر گناهِش ضربه بزنید تا بیدار شود.

## ع اکتبر

«از ایشان [اسرائیلیان] مسیح به حسب جسم شد که فوق همه است، خدای  
متبارک تا ابد/الابد.» (رومیان ۵:۹)

در یک زندان اتحاد شوروی، یک مسیحی زندانی به نام (پتروف) (A. Petrov) شعری نوشت تحت عنوان «اگر یک یهودی بودم». در اینجا قطعات منتخبی از آن را به نثر قید می‌کنیم.

اگر یک یهودی بودم، خود را هرگز به نام دیگری نمی‌خواندم.  
ما همگی برادر هستیم و پاریسها، رم‌ها و واشینگتن‌های خود را داریم.  
آن قوم در آن واحد هم قائل و هم هابیل است، خادم و مخدوم است.  
از آن، آزادی و حقیقت و بزرگترین گناهان و عمیق‌ترین توبه‌ها ناشی می‌شود.  
وی آغاز و انجام است - یک معجزه است - و نجات برای همگان از آن نشأت  
می‌گیرد.

اگر یک یهودی بودم! این چیزی است که هر کسی باید باشد، یعنی  
نه کسی را داوری کند و نه به کسی افتزایی وارد آورد،  
فخر و کرامت را برای وطن و قوم خود به ارمغان آورد.  
یهودیان، نمک، مفهوم و جوهر همه چیز هستند.  
به یاد آورید که شما نوادگان مردانی نظیر داود هستید، خداوند از شما  
برخاست.

قوای خود را نگاه ندارید، در منازعات، وسوسه‌ها و طوفانها، در روزهای ظفر  
و اندوه عظیم،  
لایق اجداد خود باشید، به یاد آورید که یک یهودی هستید.  
آه، اگر یک یهودی می‌بودم!

آیا واقعاً یهودی بودن چیز بخصوصی است، یعنی عضو قوم برگزیده بودن، داشتن  
شهری که مسکن آسمانی ما نیز همان نام را داشته باشد، یعنی اورشلیم جهان بالا؟ ما  
باید از خدا سپاسگزار باشیم که «در ظاهر یهودی نیست... بلکه یهود آن است که در  
باطن باشد... که مدح آن نه از انسان بلکه از خداست» (رومیان ۲: ۲۸، ۲۹).

## ۵ اکتبر

«اسیران را به خاطر آرید مثل هم زندان ایشان»  
(عبرانیان ۳:۱۳)

در بوستون مجسمه‌ای به افتخار «مری دایر» (Mary Dyer)، کواکری (Quaker) که دو بار زندانی شد، دو بار تبعید گشت و سرانجام به خاطر ایمانش به دار آویخته شد، بنا گردیده است.

این اتفاق در قرن هفدهم روی داد. ماساچوست توسط پاک‌دینان اداره می‌شد. اینان آن قدر متعصب بودند که نمی‌توانستند تحمل کنند که مسیحیانی به نور باطنی اعتقاد داشته، بدون وساطت روحانیون یا مناسک، مشارکت مستقیم با خدا داشته باشند. لذا قانونی تصویب شد که به تبع آن هر کواکری که به این مهاجرنشینی می‌آمد (به شدت شلاق خورده، به زندان افکنده شده و طی مدت زندانی شدن به کار اجباری وا داشته شود). مردی که خود یک کواکر نبود اما از یک کواکر دفاع کرده بود، مورد حمله یک پاک‌دین متعصب واقع شده، شلاق خورده و تبعید گردید. هر کواکری که کس دیگری را به مسلک خود دعوت می‌کرد، می‌بایست تبعید می‌شد و در صورت بازگشت به دار آویخته می‌گردید.

مری دایر از «رود آبلند» به بوستون آمد تا از چند کواکر زندانی عیادت نماید. وی را شلاق زدند و تهدید کردند که اگر بازگردد محکوم به مرگ خواهد شد. سه ماه بعد او بازگشت تا از برادران زندانی اش مراقبت کند. او و دو تن از هم‌ایمانانش محکوم به اعدام شدند.

وی شاهد اعدام برادرانش بود. سپس دستان او را بسته، صورتش را پوشاندند. از نردبان بالا رفت و سرش را در حلقه طناب دار گذاشت. در آخرین لحظه بخشوده شد، اما تبعید گردید.

وی دوباره بازگشت زیرا که می‌دانست که برادرانی در زندان دارد. او خطر شلاق خوردن در ملأ عام را به جان پذیرفت و زبانش را با سیخ داغ سوراخ کردند. هنگامی که او را به حضور دادگاه بردند، گفت: «اگر قوانین غیر عادلانه‌تان را لغو نکنید، بعد از مرگ من، خداوند کسانی را خواهد فرستاد تا بر راستی شهادت دهند. زندگی من در مقایسه با آزادی حقیقت هیچ است.»

امروزه هزاران نفر از برادران و خواهران در کشورهای مختلف به خاطر ایمانشان در زندان به سر می‌برند. ما نیز باید آماده باشیم که زندگی خود را به خاطر آنان فدا کنیم.

هنگامی که اکثریت قوم یهود به اسارت بابل برده شدند، بقیه‌ای که در سامره ماندند، با ساکنین جدیدی که توسط ظالمین در سرزمینشان اسکان داده شدند ازدواج کردند و مذهبی را در پیش گرفتند که مخلوطی بود از مذهب یهود و مذهب مشرکین. وقتی که یهودیان از اسارت بازگشتند، این مردم را که سامری نامیده می‌شدند، حقیر می‌شمردند.

دشمنی میان آنها آن قدر عظیم بود که یهودیان و سامریان حتی یک لیوان آب هم به یکدیگر نمی‌دادند و تلمود چنین تعلیم می‌داد که نان خوردن از دست یک سامری همان قدر گناه است که خوردن خوک؛ طبق عقیده یهودیان، سامریان هیچ سهمی در حیات ابدی نداشتند و شیطان قلمداد می‌شدند.

پایتخت سامره شکیم نامیده می‌شد. یهودیان به آن لقب "Sichar" را دادند به معنی «می‌خواره»، گویی که خود ایشان در بین خود می‌خواره‌ای نداشتند.

یهودیان از عبور از سامره اجتناب می‌کردند. عیسی با وجود اینکه یهودی بود، به سامره رفت. وی در کنار کسانی ایستاد که مورد نفرت و تحقیر هم مذهبان او بودند. وی در اریحا ترجیح داد که به خانه زکی باجگیر که متفور همگان بود برود.

ما هنگامی که از کسی نفرت داشته، حقیرش می‌شماریم، به خود صدمه می‌زنیم. زیرا با این کار، عیسی را در کنار او قرار می‌دهیم.

به استدلالهای ذهن خود برای توجیه نفرتتان از یک نوع گوش فرا ندهید. عیسی دوست گناهکاران است. شما نیز دوست ایشان باشید.

اوضاع جهان در نظرمان کمتر سردرگم کننده می نمود اگر درک می کردیم که توسط خدایی غمگین آفریده شده است. عالم درست بعد از لغزش فرشته مقرب و محبوب یعنی لوسیفر آفریده شد، کسی که یک سوم لشکر فرشتگان را با خود به عصیان کشاند. رابطه میان الوهیت و جهان را بهتر درک می کردیم اگر بر روی این واقعیت تعمق می نمودیم که خدایی مضطرب و بیزار داریم. خدا از زبان اشعیا چنین می گوید: «غره‌ها و عیده‌های شما را جان من نفرت دارد: آنها برای من بار سنگین است» (اشعیا ۱۴:۱). همچنین چنین نوشته است: «آیا شما را چیزی سهل است که مردمان را بیزار کنید، بلکه می خواهید خدای مرا نیز بیزار کنید؟» (۱۳:۷).

ما همواره از خدا تسلی و رهایی از زحماتمان را تقاضا می کنیم که البته اشکالی ندارد، اما چه می شد اگر گاهی اوقات ما نیز برای او تسلی می شدیم؟

قدیس «ترز لیسو»، راهبه جوانی را در حالی غافلگیر کرد که از اندوه خود به دیگری شکایت می نمود. ترز قدیس به او توصیه کرد که دیگر این کار را نکنند، یعنی دل دیگری را گرانبار نسازد. این راهبه پاسخ داد: «حق با شماست. از این به بعد مشکلاتم را فقط با عیسی در میان خواهم گذاشت.»

قدیس پاسخ داد: «آه نه، نه با او. آیا او به اندازه کافی گرانبار نیست؟ غم و اندوه خود را برای خود نگاه دار. به او آرامش بده.»

خود او این عادت را داشت که صبح‌ها صلیبش را بر روی بالش بنهد و به عیسی بگوید: «اکنون استراحت کن. من به جای تو کار می کنم.»

خدا ما را نجات داده است. باشد که ما نیز او را بیش از این با غم و خستگی مضاف بر آنچه که دارد، گرانبار نسازیم.

در زبان لاتینی ضرب‌المثلی هست که می‌گوید: «درمورد مردگان جز به نیکویی سخن مگویید.» این پندی است غلط. دقت تاریخی و عدالت و نیاز به درس گرفتن از شرارت‌های دیگران، گاهی اوقات ما را وادار می‌سازد که گناهان ایشان بازگو نماییم. این ضرب‌المثل متعلق به روزگاری است که مردم از انتقام ارواح می‌ترسیدند. من خواهم گفت که بهتر است تصمیم بگیریم که درمورد زنده‌ها بدگویی نکنیم. کتاب مقدس قواعد ثابتی را برای مواردی که امر قابل ملامتی در کسی یافت می‌شود مقرر کرده است. اولین نکته این است که شما یک انسان را علیرغم گناهانش دوست بدارید. تنها دوستان اجازه دارند که ملامت و انتقاد کنند. ثانیاً باید ابتدا به او بگویید که چه خطایی را در او یافته‌اید. اگر اندرز شما را نپذیرفت، آنگاه دیگران را بساوید تا او را متقاعد سازند. سپس با کلیسایش صحبت کنید. درمورد گناهان علنی، ممکن است گاهی اوقات مجبور شوید که موضوع را به طور علنی حل و فصل نمایید، اما هیچ‌گاه تهمت و افترا وارد نیاورید.

افترا یک گناه قدیمی است که قدمت آن به پیش از آفرینش انسان می‌رسد. شیطان بر برادران دعوی دارد (مکاشفه ۱۲: ۱۰). وی پیش از آنکه ما گناهی ورزیده باشیم، ما را متهم کرده بود و از خدا خواست که ما را نیافریند. تهمت اغلب پیش از ورود یک شخص به زندگی‌تان به او زده می‌شود. پیش از آنکه حتی با او آشنا شده باشید، احتمالاً به شما اشاره شده است که مسأله‌ای درمورد پیراهن او وجود دارد، یعنی به طور ضمنی به شما فهمانده می‌شود که او آن را دزدیده است.

عیسی به واسطه تهمت کشته شد. دروغهایی درمورد او شایع شد که او یک سامری بوده، دیو دارد و شریعت را نقض کرده، یک کفرگوست. مسیحیان با دانستن اینکه تهمت باعث مصلوب شدن مسیح گردید، از آن پرهیز کرده، هرگز به آن گوش نمی‌دهند.



بسیاری از مردم، افسردگی‌ها، اختلالات روانی و جنون را پشت سر گذاشته‌اند. برخی مدتی را در تیمارستانها سپری کرده‌اند. هنگامی که ایشان به حال عادی باز می‌گردند، احساس می‌کنند که برای تمام عمر باید داغ ننگ را تحمل کنند. ایشان می‌دانند که بیمار روانی بوده‌اند و لذا مورد توجه اطرافیان نخواهند بود.

من به‌عنوان کسی که در بین افرادی زیسته که به دنبال شکنجه و اعتیاد در زندانهای کمونیستی، بحرانهای جنون را پشت سر گذاشته‌اند، می‌توانم بر مبنای شناخت مستقیم صحبت کنم. هیچ دلیلی وجود ندارد که به‌خاطر گذشته و حتی یک مورد واقعی «بیماری روانی» دچار عذاب شویم. اگر این مخمصه‌ای است که در آن گرفتار شده‌اید، آن را با سبکبالی تحمل کنید، و دیگری را که در چنین موقعیت‌هایی قرار دارند، تسلی دهید. نقاشی‌های «آدولف وُلفلی» در سراسر اروپا به نمایش گذاشته شده‌اند. کتب و مقاله‌های بی‌شماری در مورد هنر او نوشته شده است زیرا او نه تنها نقاشی بود که شهرتی کسب کرد، بلکه همچنین یک نویسنده و یک موسیقی‌دان نیز بود.

اما او سرگذشت تلخی داشت. او هفت ساله بود که پدرش در اثر اعتیاد به الکل درگذشت. مدتی بعد هم مادرش چشم از جهان فرو بست. او در سن ده سالگی می‌بایست امرار معاش کند. در سن سی سالگی به‌خاطر اقدام به تجاوز به یک دختر سه ساله، او را به دارالمجانین بردند. ولفلی مدت سی و پنج سال در تیمارستان بسر برد و همانجا در سال ۱۹۳۰ درگذشت. او هرگز به مدرسه نرفت و هیچ کس هم به او طراحی یا نقاشی کردن را نیاموخته بود. او هیچ امکانی برای خود-آموزی به جز چند کتاب کتابخانه‌آسایشگاه و تعدادی نت موسیقی در اختیار نداشت.

اگر انسانها با استفاده نیکو از عطیه‌هایی که خدا به ایشان داده است، می‌توانند بر جنون و اسکیزوفرنیا فائق آمده، نه تنها مفید واقع شده، بلکه حتی بدل به اعضاء برجسته جامعه گردند، چه قدر بیشتر کسانی که به‌واسطه ایمان به مسیح فرزندان خدا می‌شوند و روح او را دارند، باید بتوانند چنین کنند.

اگر قبلاً دچار اختلال عصبی شده‌اید یا هنوز هم دچار آن هستید، بدانید که این نیز از نقشه خدا خارج نبوده است (روت ۱: ۲۰، ۲۱). ایوب گفت که خدایی که می‌گیرد می‌تواند هفت برابر آنچه که از دست داده‌اید به شما بازگرداند. کسالت روحی نه فقط ضعف نیست، بلکه می‌تواند سرمایه‌ای ارزشمند باشد. اگر چنین کسی استعداد هنری نداشته باشد، لاقط می‌تواند بدل به عضو مفید خانواده‌تان یا کلیسایش شود.

مراقب باشید که به چه نوع موسیقی گوش فرا می‌دهید. موسیقی راک می‌تواند مرگبار باشد. مکاشفه خدا یعنی کتابمقدس تنها شامل حرف نیست، بلکه کتابمقدس عبرانی حاوی علایم موسیقی نیز می‌باشد. منظور این است که این بخشها برای قرائت نبوده، بلکه باید برطبق ملودی خاصی خوانده شوند. یک کلمه ممکن است برحسب دانگ آواز معانی متفاوتی داشته باشد. کتابمقدس تنها با ملودی خود حاوی مکاشفه کامل خداست.

به همین شکل، موسیقی پلید، وقیح و فاسدکننده نیز وجود دارد. غولهای ادبی نظیر سروانتس، گوته و تولستوی از بی‌عصمتی برخی موسیقی‌ها شوکه شده بودند. امروزه موسیقی‌هایی وجود دارد که خانواده‌ها را متلاشی می‌سازد. تفاهم میان دو نسل هنگامی که به دو نوع موسیقی کاملاً متضاد با یکدیگر گوش می‌دهند غیر ممکن می‌شود. حتی همه موسیقی‌های کلاسیک نیز خوب نیستند. تولستوی بر این عقیده بود که هیچ کس نمی‌تواند با گوش دادن به سونات Kreutzer بتهوون در برابر اشارات شهوانی موسیقی مقاومت ورزد. لذا اخلاقیات به مخاطره افتاده، اگر فرصت دست دهد، آنچه که اجتناب ناپذیر است اتفاق می‌افتد.

شنیدن موسیقی زیبای اتلولوی وردی، هنگامی که مغربی دزدمونا را خفه می‌کند وحشتناک است. موسیقی اشتراوس وقتی که سالومه برهنه شده، سر یحیی تعمید دهنده را می‌طلبد انسان را به هیجان وا می‌دارد. اکثر قطعات اپراها توسط اعضاء مافیا نوشته شده‌اند. جنایت بر روی صحنه نمایش تبلیغ می‌شود و موسیقی آسمانی آن را همراهی می‌کند.

مردم موسیقی مصائب مسیح به روایت متی اثر بتهوون را گوش می‌دهند و هنگامی که خواننده در مورد شلاق خوردن عیسی آواز می‌خواند، نجواکنان به یکدیگر می‌گویند:

«آه چه ملودی زیبایی!»

بسیاری از گناهان بدین طریق در جان ما تقویت می‌شوند. بنابراین مسیحیان باید مراقب موسیقی‌ها باشند.

عیسی سرود خوانان روانه جتسیمانی گردید. همواره نغمه‌های او را بخوانید و فقط به موسیقی گوش دهید که مطبوع خداست.

طی جنگ جهانی اول، دو میلیون ارمنی، به خاطر ایمان و ملیتشان توسط ترکها به شهادت رسیدند.

در Der Es Zor یک گروه از ارامنه مقابل جوخه آتش ایستادند. یکی از ایشان به نام «ماوی» به سربازان گفت: «در کتاب شما آمده که نباید کسی را بکشید مگر اینکه اول به او اجازه بدهید که خدایش را عبادت کند.» تقاضای ماوی پذیرفته شد.

وی پیام کوتاهی از مکاشفه ۲: ۱۰ را به گوش رساند: «از آن زحماتی که خواهی کشید مترس... لکن تا به مرگ امین باش تا تاج حیات را به تو دهم.» ایشان به اتفاق هم سرود خوانده، و عشاء ربانی گرفتند. آنان نانی نداشتند، اما مقداری شن از روی زمین برداشته، گفتند: «بگیرید و بخورید، این است بدن من.» همگی مقداری شن خوردند و سپس تیرباران شدند. آنهایی که فوراً نمردند، انگشتان خود را به خون خود آغشته کردند. ماوی در حال مرگ به ایشان گفت: «بگیرید و بنوشید، این است خون من که برای شما ریخته شده است.»

مسیح شخصیتی است با دو طبیعت: طبیعت انسانی و طبیعت الهی. او همچنین دارای دو بدن است: بدن یک یهودی نجار که بعد از مرگ جلال یافت و به آسمان صعود کرد، و کلیسا که آن هم بدن اوست. در عشاء ربانی هنگامی که جمله «بخورید، این است بدن من» گفته می شود، به هر دو بدن اشاره می شود. عیسی در محدوده بدنش، ۲۰۰۰ سال پیش متحمل رنج شده، خورش ریخته گردید. هم اوست که در تمام کسانی که خونشان به خاطر او ریخته می شود، رنج برده، خورش ریخته می شود. ایشان با خون خود که خون او نیز هست در عشاء ربانی شرکت می کنند.

شما عضو بدن او هستید. برطبق آن رفتار کنید.

«ای احمق، در همین شب جان تو را از تو خواهند گرفت!» (لوقا ۱۲: ۲۰)

روزهای عمر ما چه قدر است؟

پادشاهی به دلکش عصای سرکردگی را داده، به او گفت: «من تو را به سمت سرکردهٔ احمق‌ها منصوب می‌دارم. اگر روزی احمق‌تر از خودت را یافتی، عصا را به او بده.»

سال‌ها گذشت و پادشاه به بستر مرگ افتاد. دلک از او پرسید: «آیا می‌دانی که به کجا می‌روی؟»

پادشاه پاسخ داد: «نه. فقط می‌دانم که باید بمیرم.»

«پس به این ترتیب کلمهٔ "باید" شامل پادشاهان نیز می‌شود. آیا برای خود در جهانی که به سوی آن می‌روی، گنجی اندوخته‌ای؟»  
«هرگز به آن فکر نکرده بودم.»

«با اینکه می‌دانستی که باید روزی بمیری، دست به انتخاب معینی نزده‌ای، یعنی نه خود را برای آسمان آماده کرده‌ای و نه از جهنم می‌توانی اجتناب کنی؟»

«من هرگز وقتی برای اندیشیدن عمیق در مورد این امور صرف نکرده‌ام.»  
دلک عصا را که در آستینش پنهان کرده بود درآورد و به پادشاه بازگرداند و گفت:  
«من اکنون تو را به سمت سرکردهٔ احمق‌ها منصوب می‌دارم.»

به خاطر داشته باشید که خواهید مرد، و نمی‌دانید که این اتفاق چه هنگام روی خواهد داد.

«و نه بزرگی از خلق جستیم، نه از شما و نه از دیگران، هرچند چون رسولان مسیح بودیم می توانستیم سنگین باشیم.»  
(اول تسالونیکیان ۲:۶)

فرض بر این است که یک مسیحی فروتن و مطیع باشد و وقتی که بر گونه او سیلی می زنند، گونه دیگر را نیز برگرداند. بوم هرگز با نقاش مشاجره نمی کند. او آزاد است که هر آنچه را که می خواهد بر روی آن نقاشی کند، خواه یک گدا یا یک پادشاه. مسیحی هر شریطی را که در زندگی پیش می آید می پذیرد زیرا که آن را از خدا می داند. اگر فردی موفق باشد، به آن مباحثات نمی کند. آیا یک قلم مو به خاطر اینکه تصویر زیبایی با آن کشیده شده است به خود فخر می کند؟ تنها استاد نقاش شایسته تکریم است. رابطه ما با مسیح نیز چنین است. یک مسیحی انتظار تکریم از هیچ کس را ندارد.

مسیح فروتن بود، همان طور که پولس نیز چنین بود، با وجود اینکه فروتنی ایشان جلوه خاصی داشت: فهماندن آن به دیگران دشوار بود. عیسی بر آن شد که بگوید: «جلال خود را طالب نیستم» (یوحنا ۸:۵) و «حلیم و فروتن هستم» (متی ۲۹:۱۱). پولس نیز می بایست به انسانها می قبولاند که طالب تکریم نیست.

معمولاً یک انسان فروتن نمی کوشد به خاطر فروتنی خود فخر بفروشد. تنها وقتی که غرور زیاد یا حتی تکبر از خود نشان می دهد، باید توضیح دهد که چه چیزی در اوست.

یک مسیحی در امور خود فروتن است، با وجود اینکه مطمئن است که پیامی از جانب خدا دارد. او در زمینه پیام خدا با اقتدار تمام عمل کرده، آماده است که با هر کسی مقابله کند، حتی به قیمت اینکه فردی غیرقابل تحمل یا کسل کننده تلقی شود، یا این تأثیر را بر جای گذارد که گویی بیش از دیگران می داند. رسولان مسیح می توانند سنگین باشند (اول تسالونیکیان ۲:۶). پولس هنگامی که می نوشت که طالب تکریم اشخاص نیست، چنین بود.

بدانید که چگونه اقتدار را در خدمت خدا اعمال کنید.

برخی حکایات واقعی در رومانی بر سر زبانهاست که نشان می‌دهد که مسیحیان تحت آزار چگونه از این تعلیم عیسی پیروی کرده‌اند.

آقای «ب» یک مأمور پی‌گردد دولت کمونیستی بود که مورد بی‌تفاتی حزب واقع شد و توسط رفقای خود به زندان افتاد. یک بار او از زندانی که گرسنگی بر آن حاکم بود، به معدنی منتقل گردید که به زندانیان به‌خاطر اعمال شاقه‌ای که انجام می‌دادند، خوراک بیشتری می‌دادند. در مقابل در زندان به غریبه‌ای برخورد کرد که بلافاصله به او چیزی برای خوردن داد. غریبه مادامی که او مشغول خوردن بود، کنار او نشست. از غریبه پرسید که محکوم به چند سال زندان شده است. پاسخ داد: «برای بیست سال.»

«به‌خاطر چه؟»

«به‌خاطر اینکه به یک شبان‌فراری که تحت تعقیب پلیس بود غذا دادم.»

«چه کسی تو را به‌خاطر این کار نیک محکوم کرد؟»

«تو مأمور پی‌گردد دولت بودی و مرا محکوم کردی. تو مرا نشناختی، اما من تو را شناختم. من یک مسیحی هستم. مسیح به ما آموخته است که بدی را با خوبی پاسخ دهیم. میل داشتم که به تو پیاموزم که دادن غذا به یک مرد گرسنه کار درستی است.»

پدر دکتر «ماتینو» که یک کشیش ارتدوکس در رومانی بود، به‌خاطر کشیش بودن کشته شد. دکتر بعداً با قاتلین پدرش به زندان افتاد. وقتی که قاتلین بیمار شدند، وی نه تنها از ایشان مراقبت‌های پزشکی به عمل می‌آورد، بلکه همچنین نان و غذای خود را نیز به ایشان می‌داد.

«تسوتسی» که مسیحی بود، غیرمنصفانه به بیست سال زندان محکوم شد. بعد از مدتی قاضی که او را محکوم کرده بود نیز زندانی شد و تا سرحد مرگ بیمار گردید. بیماری او نفرت‌انگیز بود یعنی می‌بایست مدفوع و ادرار او دائماً تحت شرایط زندان بدون آب لوله‌کشی، پنبه و کاغذ، پاک می‌شد. تسوتسی قربانی، دشمن خود را محبت نموده، از او همچون یک برادر مراقبت کرد و تا هنگام مرگ او با او بود. قاضی با خدا مصالحه کرده، آمرزیده شد.

«اگر نزد خدا صواب است که اطاعت شما را بر اطاعت خدا ترجیح دهیم  
حکم کنید!» (اعمال ۴: ۱۹)

آزمایشهای روان‌شناسی به عمل آمده در دانشگاه «پیل» نشان داده‌اند که افراد معمولی تا حد ترس‌آوری از اقتدار اطاعت می‌کنند، حتی به قیمت وارد آوردن درد تحمل‌ناپذیر بر اشخاص دیگری که نسبت به ایشان احساسات شخصی ندارند. وسایل آزمایش عبارت بود از یک دستگاه شوک الکتریکی و سه نفر. آزمایش‌کننده سمبل اقتدار بود، و یک هنرپیشه درحالت تبانی با آزمایش‌کننده قرار داشت. وی نقش یک شاگرد را ایفا می‌کرد. به سه شخص مورد آزمایش این باور القا شده بود که آزمایشگر درحال آموزش به شاگرد است.

دستگاه شوک الکتریکی واقعی به نظر می‌رسید و دکمه‌هایی بر روی آن قرار داشت که معرف درجات مختلف ولتاژ برق بودند که از پانزده ولت آغاز می‌شد به چهار صد و پانزده ولت خاتمه می‌یافت با این برچسبها: «شوک سبک»، «شوک قوی»، «خطر: شوک شدید». بر روی آخرین ورجسب علامت «XXX» نقش بسته بود. دستگاه درواقع دروغین بود و به هنرپیشه‌ای که نقش شاگرد را بازی می‌کرد، شوکی وارد نمی‌نمود.

کسی که آموزش می‌داد، می‌بایست چند چیز ساده را به شاگرد بیاموزد و سپس او را امتحان کند. اگر «شاگرد» پاسخ غلط می‌داد، آزمایش‌شونده یعنی «معلم» می‌بایست شوکی به او وارد می‌کرد، ابتدا شوک سبک، سپس قوی‌تر و قوی‌تر. هنرپیشه رل بازی کرده، فریاد می‌زد و از ناراحتی قلبی شکایت می‌کرد و سرانجام غش می‌کرد. «معلم» فقط می‌توانست فکر کند که این اتفاق واقعی است. آزمایش‌کننده وارد کردن شوک قوی‌تر را دستور می‌داد و به معلم پیشنهاد می‌کرد که علیرغم درد «شاگرد» باید شوک قوی‌تری را وارد کند. دو سوم افراد تحت آزمایش در «پیل» از آزمایش‌کننده اطاعت کردند. ایشان تحت تأثیر دردی که «شاگرد» ابراز می‌کرد قرار نمی‌گرفتند. به اینان دستوری داده شده بود و می‌بایست آن را اجرا می‌کردند.

در آلمان ۸۵ درصد اتباع از قدرت اطاعت کردند.

مسیحیان تنها هنگامی از اقتدار اطاعت می‌کنند که در تضاد با قانون محبتی که خدا مقرر کرده است نباشد. مسیحیان به‌خاطر این استقلال روحی مورد نفرت حکمرانان حیوان صفت می‌باشند. ما هرگز نباید استقلال خود را ترک کنیم. درغیر این صورت ممکن است بدل به شریک جرم جنایتکاران شویم.

«سارای به ابرام گفت: ... به کنیز من درآی، شاید از او بنا شوم، و ابرام سخن سارای را قبول کرد.» (پیدایش ۱۶:۲)

تلمود در تفسیر این آیه می‌گوید که ابرام خود را تسلیم سخن مقتدرانه سارای نمود که از او خواست که یک کنیز را متعاً خود سازد.

جمله «سخن ... را قبول کرد» را می‌توان در زبان عبرانی به سه طریق بیان نمود: «شموعه بکل»، «شموعه ال‌کل»، و «شموعه لکل». لکل عموماً فقط هنگامی بکار می‌رود که شخص باید از آنچه که به او دیکته می‌شود اطاعت کند. یک تفسیر یهودی دیگر یعنی «میدراش» در اشاره به پیدایش ۱۷:۳ یعنی در جایی که خدا به آدم می‌گوید: «چون که سخن زوجهات را شنیدی»، توضیح می‌دهد که حوا نیز حالت سلطه آمیزی نسبت به او داشته، خواست خود را بر آدم تحمیل کرد. لذا آدم میوه ممنوع را خورد. این تفسیر بر پایه این واقعیت قرار دارد که عبارت بکار برده شده برای شنیدن سخن در هر دو مورد «شموعه لکل» می‌باشد.

شما می‌توانید به راحتی متوجه شوید که شخص با نحوه گفتارش می‌خواهد اعمال قدرت نموده، شما را به گناه وسوسه کند.

خداوند عیسی گفته است: «حکام امته‌ها بر ایشان سروری می‌کنند و رؤسا بر ایشان مسلطند... و هر که می‌خواهد در میان شما مقدم بود، غلام شما باشد.» (متی ۲۰:۲۵-۲۷). یک خادم با فروتنی از شما می‌خواهد که کاری را انجام دهید؛ او هرگز فرمان نمی‌دهد. شما آن سخن را یا به خاطر محبت و یا به خاطر خردمندانه بودن توصیه‌اش می‌شنوید، نه از این جهت که می‌ترسید که طرف مقابل زندگی را بر شما سخت گرداند. شخص مهربان به شما آزادی انتخاب می‌دهد.

مسیحیان نباید خود را تسلیم جباران کنند و نه اینکه تسلیم استبدادهای کوچکی شوند که در زندگی روزمره اعمال می‌شود.



یک بی‌ایمان، مسیحیت را مسخره کرد. یکی از دلایل او رفتار بد برخی مسیحیان بود. یکی از مسیحیان پاسخ داد: «آیا هرگز به کسی برخورد کرده‌ای که از رفتار بد ملحدین شگفت زده شود؟»

فرد بی‌ایمان پاسخ داد: «خیر!»

ایماندار گفت: «خوب تمام تفاوت در همین است.»

مسیحیت رفیع‌ترین استاندارد اخلاقی و روحانی زندگی را تعلیم می‌دهد. مسیح خود سرمشق زندگی درست بود. طبیعی است که انسانهایی که در گناه متولد می‌شوند، صرف‌نظر از سخت‌کوشی‌شان، در تلاشهایشان موفق نشوند؛ و طبیعی است که میان اصول والای اعلام شده و موفقیت‌های اندک ما شکافی وجود داشته باشد.

الحاد اصولی برای رفتار ندارد. مارکس در مانیفست کمونیست نوشت که آرزو دارد که نه تنها تمام مذاهب منسوخ شوند، بلکه همه اخلاقیات نیز ملغی گردند. جایی که اخلاقیاتی وجود نداشته باشد، ناسازگاری نیز نمی‌تواند وجود داشته باشد.

برای ما افتخاری است که در این زمینه مورد تمسخر واقع شویم. ما به خاطر گناهکار بودنمان متأسفیم. این واقعیت که علیرغم تلاشمان همچنان از هدف خود بسی دور هستیم نشان می‌دهد که ما جزو آن بخش از بشریت می‌باشیم که برای خود رفیع‌ترین هدف را وضع کرده است.

به ما ملحق شوید. اگر ما بَدَل به گروه وسیع‌تری گردیم که به یکدیگر متصلند، بهتر موفق می‌شویم.

هرگز اجازه ندهید که علم، ایمان شما را متزلزل سازد. علمی که معجزه را نمی پذیرد، علمی نیست.

در فیزیک، قانونی به نام قانون چارلز وجود دارد. برطبق این قانون، حجم یک گاز مطلوب تحت فشار ثابت، نسبت مستقیم دارد با حرارت مطلق. از آنجا که برای هر درجه حرارت که گاز مورد نظر تحت فشار ثابت قرار می گیرد، مقدار  $1/273$  از حجم خود را از دست می دهد، در  $273$ - درجه سانتی گراد، گاز مطلوب حجمی معادل صفر خواهد داشت. اما این اتفاق نخواهد افتاد. قبل از هر چیز به خاطر اینکه به صفر مطلق نرسیده است؛ اما همچنین به این دلیل که پیش از رسیدن به آن، تغییر فازی صورت می گیرد. «بالون» این مشاهده را به عمل آورد که منحنی فشار/حرارت، هنگامی که ارتفاع به  $13700$  متر می رسد، به آرامی پایین می آید، یعنی جایی که حرارت سنج در  $67$ - درجه فارنهایت متوقف می شود.

دو راه درمقابل دانشمند وجود دارد، یا اینکه باید پذیرد که فراسوی  $13700$  متر یک معجزه اتفاق می افتد، لذا قانون طبیعی نقض شده، قانون چارلز درهم می شکند؛ یا اینکه باید قانون دیگری را ابداع کند که هنوز ناشناخته است، تا موقعی که قانون چارلز نقض می شود، جای آن را بگیرد.

در مورد اول وی می پذیرد که معجزات اتفاق می افتند. بنابراین معجزه قیام عیسی نیز ممکن است. اگر دانشمند شق دوم را بپذیرد، یعنی این شق که قوانین هنوز ناشناخته می توانند بر برخی آزمایشها حاکم باشد، در این صورت برخی قوانین هنوز ناشناخته می توانند معجزات کتابمقدس را نیز توجیه کنند.

کتابمقدس را باور کنید. هیچ علمی نمی تواند با آن مخالفت کند.

«حیات ... مگر بخاری نیست که اندک زمانی ظاهر است و بعد ناپدید می‌شود.»  
(یعقوب ۴: ۱۴)

هنگامی که خود را مهم احساس کرده، شیفته خود می‌گردید، وقتی که میل دارید باور کنید که مرکز جهان بوده، قابل جایگزینی نمی‌باشید، دست خود را درون کاسه‌ای آب فرو برید. هنگامی که دست خود را از آب بیرون می‌آورید و به دنبال اثر جای دست خود می‌گردید، دقیقاً به میزان واجب بودن خود پی خواهید برد. آب حتی کم‌ترین اثری از اینکه دست شما در آن بوده است نشان نمی‌دهد.

مسیحیان مهمی را می‌شناختم که نقش بزرگی را در کار کلیسایی ایفا کرده بودند. ایشان تحت رژیم‌های استبدادی به زندان افکنده شدند. بعد از آزاد شدن، دریافتند که کلیسا بدون ایشان نیز به همان خوبی که با حضور ایشان کار می‌کرد، کار کرده است. در برخی موارد حتی غیبت آنان به افراد جوانتر و با کفایت‌تر امکان رشد بهتری را داده بود. عیسی پسر خدا در قبر نهاده شد. سیاره‌ها همچنان مسیر خود را طی می‌کردند. گلها شکفته می‌شدند و کودکان بازی می‌کردند. عیسی جهان را برای مدت کوتاهی بدون حضور خود گذاشت، تا ما را تشویق کند که همان کار را کرده، خود را اندکی «کم‌تر مهم» بپنداریم. او سپس قیام کرد و قدرتی تماماً نوینی را در اختیار گرفت.

قدیسین از این جهت قدیس بودند که حضور خود را در این جهان مطلقاً ضروری نمی‌دانستند. «بازیل» کبیر با علم به اینکه رفتن او هیچ لطمه‌ای به کلیسا نخواهد زد، به «مودست» شکنجه‌گر گفت: «من از تبعید نمی‌ترسم زیرا که کل زمین از آن خداوند است. گنجی نیست که بتوانی از من بگیری، زیرا که هیچ مایملکی ندارم. مردن برای من سود است زیرا که مرا با مسیح که برای او زندگی و کار می‌کنم، یکی خواهد گرداند.»  
قدیسین با مهم نشمردن خود، مهم شدند.

یک شب، پدری عازم می‌کده شد. کمی بعد پسر کوچکش نیز به او ملحق شد. پدر پرسید «چه طور فهمیدی کجا هستم؟»

پسر پاسخ داد: «خیلی راحت! جای پایت را روی برف دنبال کردم.»  
سیب خیلی دور از درخت نمی‌افتد. بستگان ما به دنبال گامهای ما روان می‌شوند. گامهای ما به کجا منتهی می‌شوند؟

روزی مقابل در زندانی ایستاده بودم که در آن، یک مجرم محکوم به اعدام، با غل و زنجیر به دست و پایش نگاهداری می‌شد، چرا که او را بسیار خطرناک می‌دانستند. پلیسی مجرمین جدیدی را مقابل در متوقف ساخت. در بین ایشان پسر مجرم قبلی نیز دیده می‌شد که او نیز به خاطر قتل محکوم به مرگ شده بود و دست و پایش با غل و زنجیر بسته شده بود. پدر و پسر آنجا یکدیگر را ملاقات کردند!

پسر دستهای خود را که به زنجیر بسته شده بود، به طرف پدر بالا برد و به او گفت: «به خاطر این بود که مرا به دنیا آوردی؟»

مجرم سابقه‌دار از خجالت سرخ شد و سرش را پایین انداخت و کلمه‌ای بر زبان نیاورد.

گامهای شما به کجا منتهی می‌شوند؟

ما درباره‌ی جای پای که ابراهیم پشت سر خود گذاشت می‌اندیشیم. بعد از هزاران سال، یهودیت و مسیحیت و اسلام همچنان بر روی این گامها طی طریق می‌کنند. بادها و سیلابها نتوانستند اثر آن را پاک کنند، پولس بر گامهای خون‌آلود مسیح که خود را قربانی کرد گام نهاد. مسیحیان دو هزار سال از سرمشق او پیروی کردند. مراقب گامهای خود باشید. شما تنها کسی نخواهید بود که این گامها را برمی‌دارد.

یکی از بزرگترین ضایعات کلیسا بعد از اصلاحات مذهبی، فراموش شدن تعالیم زیبا و سرمشق‌های قدیسمین قدیم بوده است.

آنان فروتن بودند. به‌هنگام دومین شورای بین‌الکلیسایی، مشاجراتی درمورد اسقف قسطنطنیه شدن درگرفت. یوحنا زین‌دهان (John Chrysostom) گفت: «من بهتر از یونس نبی نیستم. کافی است که مرا به دریا افکنید تا منازعات پایان پذیرد.» وی برای همیشه از مقام اسقفی کناره‌گرفت و برای همکاران سابق خود اول تیموتاؤس ۶: ۲۰ را به‌عنوان آخرین سخن خود نقل‌قول کرد.

او آماده بود تا از همه چیز چشم‌پوشی کند، اما حاضر نبود یک بند انگشت از حقیقت ضایع شود. وی برای ما این تعالیم را برجای گذاشت: «همان‌طور که اختلاف نظرهای باشکوهی وجود دارد، توافق هماهنگ نیز وجود دارد ... هنگامی که اقتضا می‌شود که برخلاف امانت عمل کنیم، یا خشونت و شمشیر را بکار ببریم، باید مقتضیات زمانه و نظر حکام را نادیده انگاریم (به جرأت می‌گویم که نه فقط نظر مقامات غیرروحانی بلکه همچنین نظر مقامات کلیسایی را)؛ ما نباید با شیطان مشارکت داشته و نباید به بدیهای مَسری دست بزنیم. هولناک‌ترین چیز برای خدام حقیقت، ترس از چیزی به غیر از خداست و به‌خاطر این ترس است که بدل به خائن ایمان و حقیقت می‌شویم.»

یوحنا زین‌دهان یک واعظ بود، اما نه در مفهوم امروزی کلمه یعنی کسی که هفته‌ای یک بار به مدت بیست دقیقه سخنرانی می‌کند؛ او هر روز انسانها را به‌سوی توبه دعوت می‌کرد. وی بدون ملاحظه با مستمعین خود صحبت می‌کرد؛ مثلاً درمورد لباسهای شرم‌آور و خوشگذرانی مطالبی می‌گفت؛ اما بیش از همه عشق روحانیون را به قدرت و نیز انشقاق در کلیسا را افشا می‌کرد. وی می‌گفت: «هیچ چیز بیش از نزاع و اختلاف، نفرین خدا را بر نمی‌انگیزد. اگر ما کامل‌ترین کارها را انجام دهیم اما وحدت را نابد سازیم، همانگونه مجازات خواهیم شد که گویی بدن خداوند را تجزیه کرده‌ایم.» وی زندگی‌اش را در تبعید با این کلمات به پایان رساند: «تسیح خدا را باد به‌خاطر

همه چیز!»

«و در محبت رفتار نمایید، چنانکه مسیح هم ما را محبت نمود!»  
(افسیان ۵:۷)

در سال ۱۹۶۹، مسیحیان در کنیا ایام سختی را پشت سر گذاشتند. ایشان از سوگند خوردن برای قبیلهٔ بت پرست «کیکیویو» امتناع ورزیدند. بسیاری به خاطر این امر چاقو خوردند و بقیه تا سرحد مرگ مورد ضربت و شتم قرار گرفتند. این اتفاق برای برادری نیز افتاد که به بیمارستان منتقل شد، در حالیکه همسرش نیز با چاقو مضروب شده بود. اما شوهرش فوت کرد. در مراسم تدفین حدود هزار نفر شرکت جستند، و در بین حاضرین قاتلین و کسانی که از مقتول نفرت داشتند نیز حاضر بودند.

زن مجروح در کنار قبر شوهرش ایستاد. ایمانداران سرودهای مسیحی می خواندند؛ آنگاه زن بیوه شروع به صحبت کرد. سخنان او روز بعد در روزنامه به چاپ رسید. «پیش از خاتمه دادن به این مراسم تدفین، میل دارم آنچه را که شوهرم پیش از مرگ گفت بازگو کنم. او از من خواست که به تمام قاتلین او بگویم که او به آسمان می رود و از صمیم قلب همه را دوست دارد، از جمله قاتلینش را. او تمام آنچه را که ایشان انجام داده اند، بخشیده است، زیرا که عیسی آنان را نیز محبت نمود. من به عنوان بیوه او به همه شما در حضور شوهر متوفایم می گویم که از هیچ یک از کسانی که شوهرم را کشته اند متنفر نیستم. من جانیان را دوست دارم و آنها را می بخشم چرا که می دانم که مسیح به خاطر آنان نیز مرد.»

این است بخشایش مسیحی. فهرستی دقیق از تمام کسانی که به شما توهین کرده اند تهیه کنید. در بالای آن صفحه با حروف درشت بنویسید که: «عیسی آنها را محبت نمود.» سپس فهرست را سوزانده، یک بار برای همیشه تمام کسانی را که به شما لطمه زده اند ببخشایید. به خاطر داشته باشید که شما نیز به چه تعداد افراد صدمه زده اید. کینه ورزی طریق مسیحی نمی باشد.

آینشتاین که آخرین قوانین فیزیک را کشف کرد و نامش مورد احترام جهانیان است، در پایان زندگی اش گفت: «اگر می دانستم، یک لوله کش می شدم.» این بدین خاطر بود که وی نمی دانست چگونه برخی از کشفیات علمی اش را از مردان شریر پنهان سازد. فرمول او پایه ای شد برای ساختن اولین بمب اتمی.

این نتیجه گیری چه قدر با نتیجه گیری پولس در پایان زندگی اش تفاوت دارد: «بعد از این تاج عدالت برای من حاضر شده است» (دوم تیموتاؤس ۸:۴).

پولس نیز مانند آینشتاین رازی را کشف کرده بود، اینکه غیر یهودیان نیز همانند قوم برگزیده یعنی یهودیان به ملکوت خوانده شده، همان پایگاه به ایشان داده شده است. خدا رازهای دیگری را نیز بر او مکشوف ساخت که همگی مفید بودند. وی از اینکه آنها را بر عالمیان آشکار سازد، پشیمان نشد.

به خاطر اقدامات دانشمندانی که هدایت خدا را برای آشکار کردن کشفیات خود بر بشر گناهکار طلب نکردند، امروزه میزان رادیواکتیویته در جهان سی و پنج بار بالاتر از مقدار آن در آغاز قرن است. برخی از دانشمندان با مذهب مخالفت کرده اند. مشکلی که اکنون مطرح است این است که آیا بشریت آن قدر دوام خواهد آورد تا پیروزی علم نافی خدا را شاهد باشد. هوا، رودخانه ها و دریاها همگی آلوده شده اند.

در نتیجه فعالیت هر مسیحی که برای خداوندش شهادت می دهد، تعداد کثیری از مردم از حیات موقتی به حیات جاودانی گذر می کنند.

آیا در پایان زندگی تان از آنچه که کرده اید پشیمان خواهید شد یا اینکه مسیح را خدمت می کنید و مطمئن هستید پایان زندگی شما تبدیلی به سوی جلال خواهد بود؟

خداوند عیسی ریاکاران را بسیار سرزنش کرد. او به ما گفته است که در قبال ریا هشیار باشیم. با اینحال او هرگز به ما نگفته است که از جمع ایشان دوری جوئیم. بسیاری از مسیحیان، کلیسا را به خاطر اینکه ریای بسیاری در آن وجود دارد، ترک گفته‌اند. کار و تجارت نیز مملو از ریاست، اما هیچکس به خاطر آن از پول درآوردن دست نمی‌کشد. رابطه میان زن و مرد، نسل‌ها و ملت‌ها پر از ریاست. با اینحال مردم عاشق می‌شوند و با فرزندان و والدین زندگی می‌کنند. ملت‌ها با یکدیگر همزیستی دارند. چه تعداد از افراد به خاطر اینکه زندگی زناشویی پر از ریاست، مجرد و عزب می‌مانند؟

یقیناً یک جا هست که آکنده از ریاست و آن جهنم است. به جای اینکه از کلیسا رفتن امتناع ورزید چون نمی‌توانید کسانی را تحمل کنید که فقط تظاهر به مذهبی بودن می‌کنند، بهتر است مراقب باشید که راهی جهنم نشوید زیرا آنجا پر از افرادی دغل‌کار است. در کلیسا فقط برای یک ساعت همراه ریاکاران هستید، اما در جهنم برای ابد. اگر از ریا بیزار هستید، گامهای مصمم خود را به سوی آسمان بردارید، یعنی تنها جایی که صداقت کامل حکمفرماست.

نجاتی خارج از کلیسا وجود ندارد، علیرغم نقصان‌های انسانی بسیار آن. کسی که خدا را پدر خود می‌داند، کلیسا را نیز باید مادر خود بینگارد. یک فرزند با محبت مادرش را به هنگام بیماری ترک نمی‌کند. همچنین یک مسیحی نیز کلیسا را به خاطر اینکه در آن خطاهایی می‌یابد ترک نمی‌گوید. کلیسا حافظ کلام خدا و آیین‌هاست. در آن، مشارکت مقدسین متحقق می‌شود.

در ارتباط با ریا بهتر است که به خسی که در چشم برادران هست ننگرید، بلکه چوب را از چشم خودتان بدر آورید.



اولین حرف حروف الفبای عبری الف است که شکل مردی است که به آسمان و زمین اشاره می‌کند تا نشان دهد که جهان زیرین آینه جهان زیرین است.

(جرج کانتور)، نابغه ریاضی که در حال دیوانگی جان سپرد، الف را بعنوان سمبل عدد فرضی برای سنجش غنای عناصر موجود در ارقام بی‌نهایت، وارد ریاضیات کرد. این عدد فرضی (transfinite) چیست؟ بر روی یک قطعه کاغذ، خطی به طول ده اینچ ترسیم کنید. همه می‌دانند که تعداد نقاط روی این خط بی‌نهایت است. (کانتور) می‌گوید: «به‌طور بدیهی، خیر!» خط را به ده قطعه تقسیم کنید. هر خط یک اینچی دارای بی‌نهایت نقاط است، لذا تعداد نقاط بر روی اولین خط باید بیشتر از بی‌نهایت باشد، یعنی تعداد کثیری از بی‌نهایت‌ها که او آن را transfinite می‌نامد. تنها در این صورت است که می‌توانیم اصطلاح کتابمقدسی «از ازل تا ابدالاباد» را درک کنیم. تعداد کثیری ابدیت وجود دارد.

عدد الف تنها عددی است که مساوی با هر یک از بخشهایش می‌باشد. تعداد نقاط بر روی اولین خط به همان بزرگی است که تعداد نقاط بر روی هر یک از قطعات آن، زیرا که آن نیز قابل تقسیم است. هر جزئی مساوی کل است. یک نجار یهودی به رسولی گفت: «آنکه مرا دید، پدر را دیده است.» مسیح واحد می‌تواند «کل در کل» باشد. او در کلیت خود در وجود هر ایماندار است.

مسیحیان اولیه ضرب‌المثلی در بین خود داشتند: «هرگاه برادری را می‌بینی، خدا را دیده‌ای.» لوتر چنین نوشت: «مسیحی همان مسیح است.» خداوند تعلیم داده است که هر بار که به گرسنه یا رنج‌دیده‌ای نیکویی می‌کنید، به او نیکویی کرده‌اید. او خود همانا آن شخص گرسنه یا دریند است.

این امر از لحاظ منطقی پوچ به نظر می‌رسد. اما حقیقتی در مورد ایمان است، و به‌تازگی تبدیل به موضوعی عادی در ریاضیات گشته است.

یک حکایت قدیمی مسیحی وجود دارد که تنها برای برگزیدگان پنهان نگاه داشته شده است. ایشان آن را تنها در لحظات حداعلای رنج از یک انسان یا از یک فرشته می شنوند.

یک ایماندار تمام عمر خود را وقف جستجوی مکاشفه در طبیعت، در چهره انسانها و در درون دل خود نموده بود. او مفهوم نام توصیفناپذیر یهوه را می جست. در کهنسالی به خاطر ایمانش محکوم به مرگ شد و او را مقابل پلنگی انداختند تا خورده شود.

هنگامی که در صحن میدان انتظار می کشید، از وراء میله های آهنی حیوان وحشی را مشاهده کرد که قرار بود خوراک او شود. وی بر لکه های پوستش خیره شده، شگفتی را مشاهده کرد. توازن طرح و الگوی آن، مفهوم نام خدا را که دهه های متمادی طالب آن بود، برایش آشکار ساخت. یکباره دریافت که چرا محکوم به چنین مرگ بی رحمانه ای شده است. این تنها وسیله برای تحقق آرزویش بود. خدا این رویارویی با پلنگ را برای او فراهم ساخت تا راز را بر او آشکار سازد.

شهید می دانست که چنین مرگی، مرگ نیست.

ما همگی به طریقی توسط مرگ بلعیده خواهیم شد. سؤال این است که «در زندگی چه چیزی را جستجو کرده اید؟» اگر چیز درست را جستجو کرده باشید، مرگ آن راز را بر شما آشکار خواهد ساخت، و آن فقط حجابی خواهد بود که از طریق آن به حضور خداوند وارد خواهید شد. این امر فقط در مورد مرگ صدق نمی کند، بلکه همچنین در مورد هر رنج عظیمی صادق است. در آشکال آن نام خدا را بجوید.

«... عیسی به شاگردان خود خبر دادن آغاز کرد که... کشته شدن [او]...  
ضروری است.» (متی ۲۱:۱۶)

هر ارتشی دارای قوای منتخب است: پارسیان گارد جاویدان را داشتند، آمریکایی‌ها کلاه‌سبزه‌ها را، آلمانی‌ها اس‌اس‌ها را، و شوروی‌ها گواردی‌ها را. خلبانان کامیکاز ژاپنی احتمالاً مشهورترین اینها هستند. ایشان مادامی که زنده بودند، مراسم تشییع جنازه خود را به‌جا می‌آوردند. ایشان بعد از آنکه وارد اتاقک خلبان هواپیما می‌شدند، اتاقک از بیرون مهر و موم می‌شد. سپس به‌سوی مواضع دشمن پرواز کرده، با تمام مواد منفجره‌ای که داشتند، کشتی‌ها و مواضع دشمن را منفجر کرده، خود نیز کشته می‌شدند. عیسی نیز همین کار را کرد؛ وی خود را داخل اتاقک خلبان هواپیمای کامیکاز نمود. او آگاهانه و مصمم به‌سوی مرگ بر روی صلیب به‌خاطر گناهکاران رفت.

ما نیز زندگی خود را همچون قربانی زنده برای خدا می‌بریم (رومیان ۱:۱۲)؛ تمهید ما همانا مراسم تدفین ماست. ما با مسیح دفن می‌شویم. تنها کسانی که از این تجربه عبور می‌کنند، به برگزیدگان کلیسا تعلق می‌یابند، زیرا که با سهیم شدن در زحمات مسیح، قدرت رستاخیز او را نیز خواهند شناخت.

در سال ۱۹۵۵ پروفیسور سینگلتون در یک کنفرانس اتمی در ژنو نشان داد که در میدان رادیو اکتیو رناکتور عظیم هسته‌ای در بروکهاون نوعی میخک روئیده است. آنها سفید بودند و اکنون سرخ ارغوانی شده بودند، یعنی نوعی که تاکنون ناشناخته بوده است. تمام سلولهای آنها تغییر یافته بود؛ آنها همین حالت نوین خود را نگه داشته، آن را تداوم خواهند بخشید.

انسان نوین قیام کرده با عیسی نیز همین‌گونه خواهد بود، یعنی یک جنگاور پیشگام برای ملکوت خدا.

«لیکن نه من [زندگی می‌کنم] بلکه مسیح در من زندگی می‌کند!»  
(غلاطیان ۲: ۲۰)

خدا عطیه بزرگی به ما بخشیده و آن داشتن شخصیت‌های خاص خودمان می‌باشد. شخصیت جزوی از عالم نیست. عالم جزوی از همه چیز است که شخصیت آن را ادراک می‌کند. زیرا که عالم، انرژی، و هر نوع جوهر مادی که می‌تواند وجود داشته باشد، موضوعات اندیشه می‌باشند. شخصیت شیء نیست، بلکه فاعل متفکر است.

عیسی گفت: «من راه و راستی و حیات هستم.» یک «من» یعنی یک فاعل الهی این سخن را بر زبان رانده است. بر پایه این کلمات، مدت ۲۰۰۰ سال ادعا کرده‌ایم که او راه و راستی و حیات است و این ادعا درست نیست. هنگامی که او را به حدی یک «او» تقلیل می‌دهیم، مسیح بدل به شیء یا موضوع اندیشه ما گردیده است. یک شیء نمی‌تواند راستی باشد. عیسی هرگز نمی‌خواست که بدل به «او» شود. عیسی همواره یک «من» است. عیسی در کاملیت خود به‌عنوان یک «من» در هر ایمان‌داری زیست می‌کند. ایمان‌دار نیز یک «من» است، یک «من» همانند عیسی. چشمانی که عیسی به‌واسطه آن مرا می‌بیند و چشمان من، همگی یکی هستند.

عاشقی که تحملش سرآمده بود، در خانه معشوق خود را شب دیر وقت کوبید و اجازه ورود خواست. معشوق پرسید: «کیست؟» عاشق پاسخ داد: «منم!» دختر از داخل گفت: «اتاق من تنگ و تخت من باریک است، جایی برای تو ندارم. برو!» عاشق رفت بی آنکه درک کند که چرا معشوق او را نپذیرفت. او می‌دانست که دختر وی را بسیار دوست می‌دارد. بعد از آنکه سالها در جهان سرگردان شد، ناگهان منور گردید. یک شب دیر وقت بار دیگر در خانه معشوق را نواخت.

دختر پرسید: «کیست؟» او جواب داد: «تو هستی!»  
آنگاه در گشوده شد و او این سخنان را شنید: «سالهاست که انتظار تو را می‌کشیدم.» هنگامی که به دروازه آسمان می‌رسیم، باید افرادی آزاد باشیم - آزاد از یکی از متعدد اشیاء این جهان بودن. ما باید شخصیت خاص خود را داشته باشیم یعنی صاحب یک «من» باشیم، اما این «من» باید بدل به «من» او شده باشد یعنی تجلی دوباره عیسی به صورت میناتور. شما باید مقابل دروازه بتوانید بگویید که «این تو هستی». آنگاه در وسیعاً برای شما گشوده خواهد شد.

سربازی نقشه های بزرگی کشید که چگونه با دشمن بجنگد و او را مغلوب کند، اما هنگامی که سعی کرد که تفنگ خود را آماده سازد، متوجه شد که نمی تواند. به هنگام طرح نقشه هایش، فراموش کرده بود که کیست. او یک سرباز بود، اما سربازی کاغذی که کودکان با او بازی می کردند.

بسیاری از ما نقشه های زیبایی برای یک زندگی پر از خدمت به خداوند و بشریت می کشیم. اما همه بیهوده هستند. ما فراموش کرده ایم که در گناه زاده شده و در شرارت شکل گرفته ایم، طوری که حتی اعمال نیکوی ما نیز شبیه به کهنه های چرک می باشند؛ و اینکه در درون خود قدرت هایی داریم که ما را بی کفایت می کنند طوری که نتوانیم نقشه های زیبا را پیاده کنیم. ما چیزی بیش از بازیچه ای در دستان نیروهای شریر و شهوات پست نمی باشیم. ما سربازان کاغذی هستیم. پیش از انجام کارهای واقعی، باید با گوشت و خون بدل به سرباز شویم.

این معجزه توسط عیسی متحقق گشت. او به ما تولد تازه ای بخشیده، به ما می گوید که گوشت او را خورده، خونتش را بیاشامیم.

او ما را شریک طبیعت الهی اش می گرداند. او به ما حیات نوین و قوت فیض خود را می بخشد.

او سرباز کاغذی را بدل به سربازی واقعی می کند و تنها آن موقع است که مبارزه می تواند آغاز شود.

آهنگری یک پسر داشت که قلب او را شکسته بود. هر بار که پسر کار خطایی می‌کرد، پدر میخی را به در می‌کوبید. پس از مدتی تمام در پر از میخ شد. پسر این را از سرزمین دوری که به آنجا رفته بود شنید. وی بسیار پشیمان شد و از پدرش طلب بخشش کرد. اولین میخ از در بیرون آورده شد. سپس پسر به سوی خدا بازگشت، و خیلی زود خبر در مورد کارهای نیک او منتشر شد. پدر به دنبال هر خبر خوبی که می‌شنید، یک میخ از در بیرون می‌کشید.

یک روز پسر به صورت مردی شریف، بله حتی یک قدیس بازگشت. او شادی پدر گردید. آخرین میخ نیز به در آورده شد. پدر به او در را نشان داد، توضیح داد که چه اتفاقی افتاده است.

پسر گفت: «البته میخ‌ها همه بیرون کشیده شده‌اند، اما سوراخها باقی مانده‌اند.» پدر با خوشوقتی به پسر اظهار داشت که کسی هست که می‌تواند حتی حفره‌ها را نیز ترمیم کند. واژه عبری «آشام» (asham) نه تنها به معنی «کفاره گناه» است بلکه به معنی «اعاده» نیز می‌باشد. در اشعیا ۵۳: ۱۰ نوشته شده است که عیسی نه تنها جانش را به‌عنوان (آشام) فدا کرد، یعنی نه تنها کفاره‌ای بود برای گناهان ما، بلکه همچنین آنها را نیز شست. عادل شمرده شدن مثل این است که «دقیقاً» هیچ گناهی از من سرنزده باشد. ما سفیدتر از برف می‌شویم.

«لیکن تو را از آنچه در کتاب حق مرقوم است اطلاع خواهم داد.»  
(دانیال ۲۱:۱۰)

فرشته با دانیال در مورد کتاب حق صحبت کرد و از آن نقل قولهایی را آورد که در کتابمقدس نبی یافت نمی‌شد. کتابمقدس ما ترجمه واقعیات غیرقابل بیان خدا به زبان انسانی است که در این کتاب حق موجود است. هر واعظ حقیقی کلام، کتابمقدس را که ترجمه‌ای از عبرانی و یونانی است، بالا می‌برد و می‌گوید: «این است کتاب خدا.» اگر عبرانی و یونانی خود نیز ترجمه‌هایی بودند که گنجینه‌های ناگفتنی خدا را به زبانهای ابتدایی بیان می‌کردند، آنگاه چه؟

بر کتابمقدس ارج بگذارید اما در مقابل کلمات توقف نکنید. عیسی گفت: «و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم به شما بگویم، لکن الان طاقت تحمل آنها را ندارید» (یوحنا ۱۲:۱۶) چرا نباید بدل به انسانهایی شویم که می‌توانند همه چیز را تحمل کرده، از زبان او این امور را پنهان را فراگیرند؟ پولس هنگامی که خود را وادار دید که دوباره امور ابتدایی را به عبرانیان توضیح دهد، شکایت می‌کند که فرصت ندارد که در مورد توضیح روحانی حکایات جدئون، یفتاح و غیره صحبت کند (عبرانیان ۳۲:۱۱ مشاهده شود).

اگر همواره همچون کودکان به امور اولیه آغازین باز نمی‌گشتیم، شاید می‌توانستیم این توضیحات را که ۲۰۰۰ سال پیش از خوانندگان رساله به عبرانیان دریغ شد بیاموزیم. یهودا گفته است که هنگامی که می‌خواهد در مورد یک موضوع مهم یعنی نجات مشترک ما مطلبی بنویسد، مجبور می‌شود از آن انصراف کرده، در مورد معلمین کذب کلیسا هشدار دهد (یهودا ۳).

اگر این مطلب را کنار بزنیم، می‌توانیم آنچه را که یهودا قصد تعلیم آن را داشته است، فراگیریم.

از کتابمقدس به سوی واقعیاتی که کتابمقدس به آنها اشاره می‌کند گذر کنید.  
آنگاه کتاب حق آسمان را خواهید یافت.

# ۱ نوامبر

«آیا هیچ کس یافت نمی‌شود که برگشته، خدا را تمجید کند جز این غریب؟» (لوقا ۱۷:۱۸)

خدا یک بار تمام فضائل را به ضیافتی دعوت کرد. آنها به یکدیگر خوشامد گفته، یکدیگر را در آغوش گرفتند. آنها دوستان خوبی بودند، مگر دو تن از ایشان که دور از یکدیگر ایستاده بودند. خدا از ایشان پرسید: «آیا با هم آشنا نیستید؟» ایشان پاسخ دادند: «ما هرگز قبلاً یکدیگر را ملاقات نکرده‌ایم.» نام آنها «سخت‌خوار» و «قدرشناسی» بود.

افسانه‌ای در مورد یک برده رومی به نام «آندروکلس» وجود دارد که از نزد ارباب خشنش گریخت. وی خود را در یکی از غارهای صحرای لیبی پنهان کرد. یک بار شیری را مشاهده کرد که از درد به خود می‌پیچید زیرا که خاری به درون گوشتش فرو رفته بود. آندروکلس خار را بیرون آورد، جراحی را مرهم نهاد. بعد از آن شیر و مرد دوستان جدانشدنی شدند.

در پایان، ارباب برده خود را یافته، دست بسته به روم آورد، جایی که بر طبق رسوم می‌بایست مقابل حیوان وحشی در میدان بازیها افکنده شود. تصادفاً شیری را که مقابل او آوردند، همان شیری بود که او جراحی را درمان کرده بود. شیر دوست خود را شناخت و به جای انیکه او را ببلعد، به آرامی در پای او نشست. آندروکلس رفتار شیر را توضیح داده، بخشوده شد.

قدرشناسی را نزد حیوانات راحت تر می‌توان یافت تا نزد انسانها. یک ضرب‌المثل ترکی می‌گوید که «اگر به کسی خوبی کرده‌اید، از او مثل یک سگ هار دوری کنید، چون که شما را گاز خواهد گرفت.» تجربه قرن‌ها در این مثل نهفته است. ما همگی از ناسپاسی دیگران نسبت به خود گله و شکایت می‌کنیم. اما بگذارید که فهرستی از تمام کسانی که به ما خوبی کرده‌اند تهیه کنیم، کسانی که از ایشان حتی تشکر هم نکرده‌ایم.

باشد که ابتدا از خدا به خاطر آفرینشش سپاسگزار باشیم. باشد که از مسیح به خاطر نجات و از روح القدس به خاطر ارشادش تشکر کنیم، و باشد که از والدین، معلمین، دکترها، نانواها، خیاطها و کشاورزان سپاسگزار باشیم.

به عبارت دیگر باشد که از تمام کسانی که برای ما کار می‌کنند و تمام کسانی که در لحظات دشوار زندگی مان به دادمان رسیده‌اند، تشکر کنیم.



## ۲ نوامبر

«و بعضی از حکیمان به جهت امتحان ایشان لغزش خواهند خورد که تا وقت آخر ظاهر و سفید بشوند.» (دانیال ۱۱:۳۵)

کلمه «یاس» بسیار «یاس آور» است. «پُل فرانسیس دانی» معروف به «پل صلیب» چنین نوشته است: «به راستی، هنگامی که اقدامی کاملاً شکست خورده به نظر می‌رسد، همان لحظه است که مشاهده می‌کنیم که آن کار چقدر موفقیت‌بار بوده است.» در روز جمعه، عیسی، امید جهان، مرد درحالی که فریاد زد: «خدایا، خدایا چرا مرا رها کردی؟!»، همه چیز از دست رفته به نظر می‌رسید. این مقدمه قیام ظفرمندانه بود.

لینکلن یک تاجر ورشکسته بود، با این حال توانست کارش را به‌عنوان بزرگترین سیاستمدار آمریکایی آغاز کند. بسیاری از تعهدات و ازدوجها هنگامی که از دست رفته به نظر می‌رسیدند، پایان خوشی پیدا کردند. بسیاری از افراد تقریباً مرده تلقی می‌شدند، اما بعد سالهای متمادی را در سلامتی کامل زیستند.

من بارها خود تا لب مرگ پیش رفتم. برخی از مسیحیان که مرتکب گناهان فاحشی شده بودند، بعداً بدل به قدیسین خدا گشتند. ظاهراً موقعیت پطرس، به‌عنوان یک رسول، با آن انکار پست خداوندش در شب آخر، در خفت و رسوایی پایان می‌یافت. هیچ امیدی نبود که او بار دیگر بتواند رهبر مقتدری در کلیسا شود، او که به‌هنگام تجربه به طرز شرم‌آوری توخالی از آب درآمده بود. اما از سوی عیسی بخشوده شده، بازگشت و زندگی پرباری را ادامه داده، سرانجام شهید شد.

در سال ۱۷۵۹ پُل صلیب چنین نوشت: «در عمیق‌ترین دعاهاى ذهنی، خود را برای مرگ آماده می‌کنم.» اما او انصراف ورزیده، چرا که شهرهای بسیاری بودند که می‌بایست تبشیر می‌شدند. لذا قدیس درحال مرگ، فعالیت خود را شانزده سال دیگر نیز ادامه داد.

او نوشته است: «در بد-اقبالیهایی که در این جهان پیش می‌آیند، هنگامی که مطیع اراده قدوس خدا شده، آنها را از دست خدای زنده می‌پذیریم، می‌توانیم در مسیر احکام الهی بدویم. به‌علاوه، تسلیم شدن به این وقایع، وسیله بسیار سودمندی برای حصول فایده، حتی فوائد دنیوی می‌باشد.»

یأس‌های خود را عزیز بدارید. ثابت خواهد شد که آنها تقدیر و خواست او بوده‌اند.

«... و شراب که دل انسان را شادمان می‌کند.» (مزمور ۱۰۴:۱۵)

«و خدا هر چه ساخته بود دید و همانا بسیار نیکو بود» (پیدایش ۱:۳۱). شراب نیز نیکوست، همانطور که تمامی دیگر شادیهای انسانی نیکو هستند. گناه غم و غصه را بیار آورد، اما زمانی برای خنده و زمانی برای رقص باقی مانده است (جامعه ۳:۴).

درست است که مسیح به ما آموخته است که این زندگی فقط دالانی است به سوی حیات ابدی، اما در یک خانه منضبط دالان نیز باید زیبا باشد.

عیسی با تبدیل آب به شراب در قانا به ما نشان داد که مذهب اگر به خوبی درک شود، شادی زمینی را نفی نمی‌کند، البته اگر بدی در آن نباشد و آنقدر مهم نشود که بیش از حد لزوم وقت و انرژی را بگیرد.

در داخل این حدود، خطا نیست که یک مسیحی زندگی مملو از شادی داشته باشد. مسیحی باید گناه را رها کند، اما نه چیزهایی که این زندگی را لذت بخش می‌نمایند. بسیاری از انسانها تنها دو راه را می‌شناسند. زندگی بدون خدا یا خدا بدون زندگی. عیسی این دایره بسته را درهم شکست. او زندگی شادمانه‌ای را با خدا می‌بخشد. شادی غریزی یک کودک سالم، نمونه ایده‌آلی است که در عیسی می‌بینیم - و نه شکنجه‌هایی که مرتاض بر خود تحمیل می‌کند. ریاضت ممکن است که دعوت فردی خاصی باشد، اما قاعده‌ای برای زندگی عموم مسیحیان نیست.

اگر در قانا می‌بودید، آیا آن چه را که عیسی انجام داد تأیید می‌کردید؟ یا اینکه ترجیح می‌دادید که او در یک موعظه مبسوط، لب به مذمت کسانی بگشاید که مایل بودند در ضیافت عروسی خوش بگذرانند؟

## ع نوامبر

«حال آنکه نمی‌دانید فردا چه می‌شود، از آنرو که حیات شما چیست؟ مگر بخاری نیستید که اندک زمانی ظاهر است و بعد ناپدید می‌شود؟»  
(یعقوب ۴:۱۴)

گفته شده است که داود پادشاه یک بار جواهرسازی را فرا خواند و به او گفت: «برای من یک انگشتری بساز که ظاهر آن، وقتی که غمگین هستم، دلم را شاد کند و وقتی که شادمان هستم مرا غمگین سازد. دو روز برای این کار وقت داری. اگر انگشتری را آماده کرده بیاوری، پادشاه ارزشمندی خواهی یافت؛ در غیر این صورت، سرت همانجایی قرار خواهد گرفت که اینک پاهایت قرار دارند.»

جواهر ساز با نومییدی روانه شد. او دانست که زندگی اش در خطر است. چه کسی می‌توانست چنین انگشتری بسازد؟

وقتی که حیاط قصر را پشت سر می‌گذاشت، سلیمان کوچک که مشغول بازی بود، متوجه اندوه او شده، علت را سؤال کرد. جواهر ساز تقاضای نامعقول پادشاه را به او بازگو کرد.

کودک خندیده، گفت: «یک انگشتری ساده حلیبی بساز و بر روی آن این کلمات را بنویس "gam ze iavoh"، جمله عبری که معنایش این است: "این نیز بگذرد!" چیز بیشتری لازم نیست. پادشاه به هنگام دل گرفتگی خواهد خواند که این حالت نیز بگذرد و تسلی خواهد یافت. در اوقات شادمانی نیز انگشتر به او یادآوری خواهد کرد که شادیهای این جهان همه موقتی هستند.»

جواهر ساز انگشتری را ساخته، پادشاه گرانبهایی دریافت کرد. همه چیز مثل بخار در گذر است. هر باری که امروز بر دوش شماست خواهد گذشت. مشغول غصه‌های کنونی خود نشوید. آیا به یاد دارید که پنج سال پیش، در چهارم نوامبر برای چه غمگین بودید؟ حتی آن را به خاطر هم ندارید. لذا غصه‌های امروز نیز فراموش خواهند شد. و هنگامی که شادمان هستید، فراموش نکنید که هنوز به آسمان ترفته‌اید. همه شادیهای این جهان موقتی هستند.

مسیحیان مسکن ابدی را می‌جویند که در آن تمام اشکها پاک می‌شوند.

## ۵ نوامبر

(متی ۲۲:۳۷)

«خداوند خدای خود را با تمامی دل دوست بدار!»

در روایات خارج از اناجیل، حکایت ذیل در مورد زندگی خداوندمان عیسی آمده است:

«روزی عیسی گروهی از مردم را دید که با چهره‌ای گرفته در اطراف ایستاده‌اند؛ پرسید که علت ناراحتی‌شان چیست. پاسخ دادند که در مورد جهنمی هولناک مطالبی شنیده‌اند و می‌ترسند که سرانجام روانه آنجا شوند.

«سپس به گروه دیگری برخورد کرد که آنان نیز دچار غم و غصه بودند. وقتی که علت را پرسید، در پاسخ گفتند که مشکلشان از نوع دیگری است: یعنی در مورد بهشت مطالبی شنیده‌اند که می‌ترسند به آنجا راه نبرند.

«سرانجام گروه سومی را مشاهده کرد که مملو از نیکبختی و خوشی بودند. ایشان به وی گفتند که حقیقت را یافته‌اند و از آن شادمانی می‌کنند.

«عیسی فرمود: «این افراد از جهنم رسته‌اند و مطمئن هستند که به بهشت می‌روند!» خدا پادشاهی را برای عادلین و مجازات ابدی را برای شریران وعده داده است، اما انگیزه اعمال مسیحیان، محبت نسبت به خداوند و اشتیاق برای حقیقت است. اگر پیروان طریق نورانی عیسی مطمئن می‌بودند که راهشان منتهی به هلاکت ابدی می‌گردد، و از سوی دیگر شریر بهشت باشکوهی را تقدیم خواهد کرد، باز هم طریق صلیب مسیح را برمی‌گزیدند.

ما او را به خاطر بهشت خدمت نمی‌کنیم، بلکه به خاطر محبت نسبت به او. مادام «دو گویون» چنین دعا می‌کرد: «خداوند، هر آن چه را که می‌خواهی در جهان ماوراء به من بدهی، به دوستانم بده. و هر چه را که می‌خواهی در این جهان به من بدهی، به دشمنانم ده. به من فقط خودت را بده!»

در روزگاران گذشته، پادشاهی در مشرق زمین بر ایوان قصر خود نشسته، با لذت کشتی‌هایی را که از نزدیکی ساحل می‌گذشتند نظاره می‌کرد. هر یک از آنها نشانه رونق شکوفان سلطنت وی بودند.

او از کاهنی که نزدیک وی ایستاده بود پرسید: «به نظر تو چه تعداد کشتی طی یک سال در بندر ما وارد و خارج می‌شوند؟» کاهن پاسخ داد: «فقط چهار کشتی!» غضب پادشاه برانگیخته شد، زیرا که کاهن جرأت کرده بود که علناً او را مسخره کند. پادشاه گفت: «چطور جرأت می‌کنی که این طور به من پاسخ دهی؟ هم اینک دست کم یکصد کشتی را مقابل خود می‌بینم و تو به من می‌گویی که در تمام سال فقط چهار کشتی رفت و آمد می‌کنند؟»

کاهن تکرار کرد: «همین طور است که گفتم، فقط چهار کشتی! یکی کشتی "ماجراجویی"، دیگری "میل به تفریح"، سومی "جستجوی شهرت"، و چهارمی "دویدن به دنبال پول"! اینها نامهای واقعی تمام کشتی‌ها هستند. حال هر چه که بر روی آنها نوشته شده باشد مهم نیست. اینها تنها نیروهایی است که انسان را به حرکت وا می‌دارند.» در دریاچه جنیسارت یک کشتی بسیار کوچک لنگر انداخته بود. عیسی وارد آن گردید. این کشتی نام دیگری داشت: «فدا کردن خود برای جلال خدا.»

آن کشتی منحصر بفردی است. در مرقس ۴:۳۷-۳۹ آمده است که عیسی یک بار بر طوفان نهیب زده، به حکم او باد ساکن گشت. اما همان شب معجزه بزرگتری از ساکن شدن طوفان روی داد. امواج به کشتی می‌خوردند (طوری که برمی‌گشت) (آیه ۳۷). هنگامی که کشتی پر از آب می‌شود، غرق می‌گردد. حال چه دریا طوفانی باشد، چه آرام، تفاوت چندانی نمی‌کند. کشتی پر از آب غرق می‌شود، اما نه کشتی عیسی. چنین کشتی حتی هنگامی که بادی نمی‌وزد و ملوانها پارو نمی‌زنند همچنان به جلو می‌رود. کلیسا نیز حتی هنگامی که مملو از ارتداد و تفرقه باشد و هنگامی که گناهان، آن را مضحکه انسانها می‌کند، به پیشروی خود ادامه می‌دهد. این کشتی برخلاف قوانین هیدروینامیک جلو می‌رود. این تنها کشتی است که حتی پر از آب نیز شناور است زیرا که نیروی محرکه آن از نوع درست است.

کشتی مناسب را انتخاب کنید تا سفر خود را به پایان برسانید.

## ۷ نوامبر

«پس اگر کسی در مسیح باشد، خلقت تازه‌ای است» (دوم قرنتیان ۵:۱۷)

این روز، سالروز انقلاب کمونیستی در روسیه است، یعنی مهم‌ترین واقعه تاریخ سیاسی قرن بیستم. این انقلاب چه ارمغانی برای انسانها آورد؟

در یک جلسه الحادی در مسکو، سخنران یک لیوان آب را به حضار نشان داده، سپس پودری را درون آن ریخت. آب به رنگ ارغوانی شراب درآمد. وی چنین توضیح داد: «عیسی در قانا یک چنین پودری را در آستینش مخفی کرده بود. مردم آن ایام عقب مانده بوده، باور کردند که وی دست به یک معجزه زده است، درحالی که این فقط یک حقه شعبده بازی است. من حتی می‌توانم بهتر از عیسی عمل کنم، یعنی شراب را دوباره بَدَل به آب کنم.» آنگاه پودر دیگری را بکار برد و این اتفاق افتاد. «و حالا دوباره آن را تبدیل به شراب می‌کنم.» باز هم پودر دیگری را بکار برد و گفته‌اش متحقق شد.

یک مسیحی برخاسته گفت: «رفیق سخنران، شما ما را به خاطر قدرت معجزه‌آسایتان متحیر ساختید. ما فقط یک چیز دیگر از شما می‌خواهیم و آن این است که لطفاً از معجون خود اندکی بنوشید.»

سخنران پاسخ داد: «متأسفم، پودری که در آب ریختم مسموم کننده است.» آنگاه مسیحی گفت: «تمام تفاوت میان شما کمونیستها و عیسی همین است. او شرابی ساخت که دل مردم را شاد کرد و اکنون مدت ۲۰۰۰ سال است که اذهان را منور و دلها را شاد می‌سازد. شما هم آب را بَدَل به شراب کردید، اما آن شرابی است که دلها را با ترس و نفرت مسموم می‌کند!»

انقلابی که دل انسانها را متبدل نمی‌سازد، نمی‌تواند خیریت مداومی برای نوع بشر به ارمغان آورد. انقلاب مورد نیاز، تولد جدید است که انسانها را بَدَل به خلقت نوینی می‌گرداند.

# ۸ نوامبر

(لوقا ۱۱:۲)

«وقتی که دعا می‌کنید، بگویید...»

بیایید دعای زیر را که در کلیسای قدیم خوانده می‌شد، با هم بگوییم. این دعا را (اوزیوس) (Eusebius) نوشته است.

ای خدا، عطا کن که دشمن هیچ انسانی نباشم،  
بلکه دوست تمام چیزهایی باشم که ابدی و دائمی هستند!  
باشد که هرگز علیه کسی بدی را نپرورم،  
و اگر بدی بر من واقع شد، باشد که از آن چشم‌پوشی کنم،  
بی‌آنکه به کسی که بدخواه من بوده است زبانی رسانم.  
باشد که فقط نیکویی را دوست بدارم، و آن را بجویم و حاصل نمایم.  
باشد که هنگامی که کاری نادرست کرده یا حرفی نادرست زده‌ام،  
هرگز انتظار نداشته باشم که کس دیگری مرا مذمت کند،  
بلکه خود خود را سرزنش نمایم تا بهتر شوم.  
باشد که هرگز پیروزی بدست نیاورم،  
که باعث آزار خود و رقیبانم شود.  
باشد که دوستانی را که نسبت به یکدیگر خشمگین شده‌اند، آشتی دهم.  
باشد که با تمام توان خود به کسانی که به کمک من نیاز دارند، کمک کنم.  
باشد که هرگز دوستی را که در خطر است رها نکنم.  
باشد که به خود احترام بگذارم؛  
و به همین، خاطر باشد که تمام غرایزم را طوری مهار کنم که مرا به دیوانگی  
نکشاند.  
باشد که هرگز در مورد کسی که بد است و بدی کرده است صحبت ننمایم،  
بلکه انسانهای نیک را بجویم و جای پای آنان را دنبال کنم.

نقل شده است که در بین اولین نسل راهبان در صحرای تیباید، راهبی به نام «آوا» پاهون، برای خود کلبه‌ای در دره بنا کرد زیرا که سالخورده شده بود. کلبه قدیمی خود را که در تپه واقع بود به «آوا جرج» بخشید. وی به زودی از این کار پشیمان شد زیرا که می‌دید که صدها نفر نزد آوا جرج می‌روند تا کلام را از این قدیس بشنوند.

پاهون که مغلوب حسد شده بود، شاگردی را نزد آوا جرج فرستاده، به او امر کرد که فوراً کلبه را ترک کند. شاگرد به آوا جرج چنین گفت: «پدر پاهون مرا با پیام سلامتی نزد تو فرستاده، از تو تقاضای دعا دارد، زیرا که بر تقوای تو بسیار ارج می‌گذارد.»

وقتی که شاگرد بازگشت، پاهون از او پرسید: «آیا آنچه امر کرده بودم به او گفتی؟» شاگرد در پاسخ گفت: «مطمئناً به او آن چه را که لایقش بود گفتم.»

آوا جرج مقرر خود را تغییر نداد و مردم همچنان نزد او می‌آمدند. پاهون برای بار دوم شاگرد را فرستاد و گفت: «به آن ریاکار بگو که کلبه مرا بدون وقفه ترک کند، در غیر این صورت با چوب او را بیرون خواهم کرد.»

شاگرد نزد آوا جرج رفته به او گفت: «پدر پاهون تو را بسیار دوست دارد. او از من خواسته تا محبتش را به تو ابراز دارم. او روز و شب از دعا کردن برای تو باز نمی‌ایستد.» شاگرد بازگشته، به پاهون گفت: «به او هر آن چه که لازم بود گفتم.» بار سوم نیز به همین ترتیب گذشت. از آنجا که آوا جرج همچنان در مقرر خود باقی مانده بود، پاهون با یک چوب روانه شد تا او را بیرون راند. شاگرد که چابکتر بود، از مسیر دیگری دویده نزد آوا جرج آمد و گفت: «توانستم مانع استادم شوم. او که بسیار سالخورده است از تپه بالا آمده، تا از تو برکت یابد.»

جرج به استقبال پاهون رفته، مقابل او زانو زد و گفت: «از تو به خاطر آن همه پیامهای محبتی که توسط شاگردت فرستادی تشکر می‌کنم. من شایسته این همه محبت و زحمتی که کشیده‌ای و از چنین تپه‌ای بالا آمده‌ای تا به طور خاص مرا برکت دهی نیستم.» پاهون دریافت که شاگرد چگونه مأموریت خود را انجام داده است. وی آوا جرج را در آغوش کشیده، به کلبه خود بازگشت و به شاگرد چنین گفت: «تا امروز من استاد تو بودم و تو شاگرد من بودی. از این به بعد تو مرا تعلیم خواهی داد زیرا که طرق محبت را بهتر می‌شناسی.»



# ۱۰ نوامبر

«و درخت حیات را نیز در وسط باغ.»

(پیدایش ۹:۲)

هر درختی، درخت حیات است. در وهله اول بدین جهت که پناهگاهی است طبیعی برای پرندگان. آن چه که خداوند گفته است، در مورد هر درختی صدق می‌کند: «مرغان هوا آمده، در شاخه‌هایش آشیانه می‌گیرند» (متی ۱۳:۳۲).

درختان فقط برای پرندگان نیستند. گورکن‌ها نیز در ریشه آنها پناه می‌گیرند. صدها گیاه، حشره و حیوان در زیر شاخه‌های آن خوراک و سرپناه می‌یابند و عشاق نیز مکانی تنها بودن با یکدیگر پیدا می‌کنند.

بیش از ۲۰۰ نوع مختلف حشره بر روی درخت بلوط زندگی می‌کنند. تعداد بی‌شماری زنبور و ساس از گل‌های بلوط تغذیه می‌کنند؛ سوسک‌ها پوست درخت را می‌خورند؛ و انواع هزارپاها از برگ‌های آن تغذیه می‌کنند. سنجاب‌ها و موش‌های جنگل نیز وجود دارند. جغذها به نوبه خود موش‌ها را می‌خورند و در تنه پوک بلوط‌های کهنسال لانه می‌سازند.

از سوی دیگر پایتال، داروآش، خز، جلبک، گل‌سنگ، و سرخسها نیز وجود دارند. درخت بلوط به هنگام مرگ پوشیده از قارچ می‌شود.

بلوط پذیرای هر چیز و همه کس می‌باشد. عشاق در سایه آن با شادمانی با یکدیگر مکالمه می‌کنند. درختان حتی مکان‌هایی هستند که انسانها با فرشتگان ملاقات می‌کنند. ابراهیم هنگامی که در سایه یک بلوط استراحت می‌کرد با فرشته‌ها ملاقات کرد. ایمانداران را به درخت نخل تشبیه کرده‌اند (غزل غزله‌ها ۷:۷). آنها شبیه به درختانی هستند که نزد نهرهای آب کاشته شده‌اند (مزمور ۱:۲). آنها نه تنها حیات را در خود دارند، بلکه همچنین امکان زندگی به صدها نفر دیگر را هم می‌دهند. آنان درختان حیات برای تعداد کثیری از مخلوقات هستند.

درختی، بعد از مرگ چوب خود را برای ساخته شدن صلیبی داد که نجات نوع بشر را متحقق ساخت. درخت حتی بعد از مرگ نیز قابل استفاده است. باشد که ما درختانی در باغ خدا باشیم.

یکی از تاریکترین جلوه‌های کلیسای چین تحت حکومت کمونیستی، حرکتی بود که طی آن دوستان و اعضاء یک خانواده، یکدیگر را منفور داشته، تسلیم می‌کردند و هر کس فقط به فکر حفظ جان خود بود. در یک کنفرانس «مسیحی» در سال ۱۹۵۱ که با حضور ۱۵۲ رهبر پروتستان برگزار شده بود، مجازات اعدام برای اسقف متدویست «چن» و اسقف انجیلی «کو جن‌ان» تقاضا شد. حزب کمونیست رحیم‌تر از برادران بوده، اسقف را فقط به پنج سال زندان محکوم کرد. دیگر کسی در مورد «کو» چیزی ننشید. احتمالاً او در زندان جان سپرد.

شبان مسیحی (لو چیه وی) در یک جلسه عمومی مورد حمله دختر خود واقع شد: «اینک من پدرم را متهم می‌کنم به خاطر اینکه چشم مرا بست و باعث شد که موقعیت خود را در بین مردم از دست بدهم». پدر می‌گریست و دختر ادامه داد: «فکر می‌کنی که اشکهای دروغین تو می‌توانند وجدان مرا تطمیع کنند؟»

هزاران مسیحی نیکو ممکن بود به حدی اغوا شوند که عزیزان خود را لو دهند. برادر «سون»، سردبیر مجله کشاورز مسیحی، در معرض چنان فشار روانی قرار گرفت که دست به خودکشی زد. تنها تعداد اندکی مقاومت کردند که از بین ایشان می‌توان «واچمن نی» و «وانگ مین تائو» را نام برد.

مقاومت شما به‌هنگام تجربه‌های سخت و ایستادگی در برابر وسوسه خیانت، بستگی به زندگی اولیه شما دارد. هنگامی که بعد از توبه سولس طرسوسی، خداوند بر حنانیا، شبان کلیسا ظاهر گشت، به او گفت که چگونه یک نوایمان را می‌توان تعلیم داد: «من او را نشان خواهم داد که چه قدر زحمت‌ها برای نام من باید بکشد» (اعمال ۹:۱۶).

هر کلیسای مسیحی که به اعضاء خود درس اصلی مذهب، یعنی رنج‌شناسی را آموزش ندهد، وظایفش را به‌جا نیاورده است. ریاضت‌هایی را بر خود تحمیل کنید. فرا گیرید که رنج ببرید، اما تسلیم نشوید. ممکن است زمانی فرا رسد که به این معرفت نیاز داشته باشید.

«خداوند بر [ابراهیم] ظاهر شده، گفت: ... پیش روی من بخرام و کامل شو.»  
(پیدایش ۱۷:۱)

در حکایتی آمده است که شیطان با دوستی در طول خیابانی راه می‌رفت که ناگاه مردی را در آن سوی خیابان دیدند که خم شده، چیزی را برداشته، آن را در کیفش نهاد. شیطان به دوستش گفت: «این مرد الساعه تکه‌ای از حقیقت را یافت.» دوست گفت: «این برای تو یک فاجعه است.»

شیطان پاسخ داد: «آه، نه. من این فکر را به ذهنش القا خواهم کرد که سازمانی را برای تبلیغ آن بنیانگذاری کند. در آن صورت حقیقت خنثی خواهد شد.»

ما نمی‌توانیم از نهادها و سازمانها چشم‌پوشی کنیم. اگر عیسی بعد از تعالیم خود، می‌مرد و قیام می‌کرد، بدون اینکه کلیسایی پشت سر خود برجای گذارد، امروز دیگر شاگردانی برای مسیح وجود نمی‌داشتند. ما کتابمقدس را از کلیسا داریم. کلیسا صحت و اقتدار آنها را تضمین کرده، بخشهای دشوار را تفسیر می‌نماید، و تجربه غنی مسیحیان را طی نسلها حفظ کرده، انسانها را در تعمیر و عشاء ربانی شرکت می‌دهد.

ممکن است آرزو کنیم که هر انسانی همچون ابراهیم غول ایمان باشد، او راه خود را به تنهایی آغاز کرد و در حضور خدا خرامید، درحالی که به جز خانواده‌اش هیچ کس به او ایمان نیاورد. ممکن است بخواهیم که هر نوزادی بدّل به مرد کامل شود و هر فرد عقب‌افتاده‌ای بدّل به یک نابغه بافرهنگ گردد. اما انسانها همانی هستند که هستند و برای یک عمر ایمان، نیاز به کلیسای سازمان یافته دارند.

درعین حال، باید هشیار باشیم زیرا که نهادهای کلیسایی نه فقط همیشه حقیقت را منتقل نمی‌کنند، بلکه گاهی اوقات نیز آن را منحرف می‌سازند. هدایت این قبیل نهادها بر عهده کسانی است که دچار قصور و کاستی هستند. هیچ چیز نمی‌تواند جایگزین تجربه دست اول و کشف ملکوت در درون خودمان گردد.

لذا به نهادها وفادار باشید و سلوک شخصی‌تان را با خدا نیز حفظ کنید.

اشوبگر نباشید، یعنی کسی که همواره خطاهایی را در خادمین یافته، آماده است که از کلیسا جدا شده، تفرقه ایجاد کند.

هر خادمی ستاره‌ای است در دست راست عیسی، حتی آن کسی که کلیسایی نظیر کلیسای لائودکیه را هدایت می‌کند، یعنی جایی که مسیح به عوض آن که مرکز باشد همچون گدایی پشت در نگاه داشته شد (مکاشفه ۱:۲). بر عهده او و بر عهده معدود کسانی که از سوی او منصوب شده‌اند می‌باشد که خادمین منحرف شده را نکوهش کرده، برکنار سازند. ممکن است فکر کنیم که با پایین کشیدن یک مرد مقدس از منبر و با تلخ کردن زندگی بر او با انتقادهای دائمی خود، به خدا خدمت می‌کنیم، حال آنکه به این طریق خود را فریب می‌دهیم.

شبان به خاطر بدگویی‌های بسیاری که از او می‌شد، نتوانست هیچ کار نیکی در جامعه کلیسایی اش به‌انجام رساند. لذا آنجا را ترک گفت. بعد از آن، افراد با یادآوری موعظه‌های قبلی او در ایمان تقویت شدند. مادامی که خادم با آنان بود، جماعت قدر او را نشناختند. شماسی که بیش از همه از او نفرت داشت، توبه کرده، به دیدن او رفت. همسر شبان او را با این کلمات پذیرفت: «او در حال مرگ است. سعی نکن که او را ببینی. دیدن چهره تو ممکن است بر اضطرابش بیفزاید.» چه وحشتناک است که یک مسیحی منشأ اضطراب یک قدیس درحال احتضار باشد.

در هر حال شماس وارد اتاق شد. شبان درحال مرگ توانست تنها چشمان خسته‌اش را لحظه‌ای بگشاید و بگوید: «بر مسیحان من دست مگذارید و انبیای مرا ضرر مرسانید» (مزمور ۱۰۵:۱۵). من یک گناهکار بودم، هر چه که به من کردی درست بود. نگران نباش. اما این سخن را به‌خاطر داشته باشد که وقتی در کسی خطایی می‌یابی، ممکن است او مسیح خدا باشد. «بر مسیحان من دست مگذارید و انبیای مرا ضرر مرسانید.» شبان این را گفت و درگذشت.

هیچ خادمی کامل نیست، نه در تعلیمش و نه در زندگی‌اش. با این حال باید آنان را محترم شمرد. یک شبان نامحسوب نمی‌تواند کار نیکویی برای جماعت مذهبی اش انجام دهد.

## ۱۴ نوامبر

(اعمال ۱۶: ۳۱)

«تو و اهل خانهات نجات خواهید یافت.»

مقدسین ممتازی وجود دارند که ایمانشان در حد نهایی خود آزموده شده، می توانند وفاداری خود را در حد نهایی نشان دهند.

در قرن شانزدهم در اسپانیا، «آنتونیو هرزوللو» توسط سازمان تفتیش عقاید، به خاطر اعتقاد انجیلی اش محکوم به مرگ شد. (خولیان هرناندز؛ کتابمقدس اسپانیایی و ادبیات مسیحی پروتستان را در خمره های شراب پنهان کرده، وارد کشور می کرد. قاجاق کتابمقدس عادتی قدیمی در کلیسای مسیح است. هرناندز وقتی که دستگیر شد، مدت سه سال به طرز وحشیانه ای شکنجه شد، اما نام کسانی را که به ایشان کتابمقدس داده بود فاش نکرد. هرزوللو به دنبال در اثر چنین کتابمقدسی ایمان آورد.

وقتی که هرزوللو را به چوب اعدام بستند، دریافت که همسرش که یک ایماندار بود به خاطر ترس از مرگ ایمان خود را انکار کرده است؛ به همین جهت، دچار عذاب شد. مأمورین سخاوتمند تفتیش عقاید محکومیت همسر او را از مرگ به حبس ابد تقلیل دادند. لذا یک کلمه از زبان هرزوللو نیز کافی بود تا از چوبه اعدام خلاص شود. او می توانست به زندان رفته، امیدوار باشد که روزی عفو شامل حالش شده، دوباره به همسرش خواهد پیوست.

اما او امید بهتری را می شناخت: وعده خدا که به تمامی ایمانداران داده شده و برطبق آن ایشان و اهل خانه شان نجات خواهند یافت. او آن قدر به همسرش توصیه کرد که توبه کند که سرانجام دهانش را بستند. او ایمان داشت که کلام خدا که برای نجات گناهکاران مؤثر است، همچنین در بازگرداندن یک مقدس از دین برگشته به آغل مسیح نیز سودمند خواهد بود.

او مرد و همسرش به زندان رفت، اما آرامشی نیافت. نزاع باطنی هشت سال به طول انجامید. بعد از این دوره، وی دوباره ایمان خود را در مقابل مأمورین تفتیش عقاید تأیید کرد. او نیز سوزانده شد و رفت که در آسمان به شوهرش پیوندد. به وعده خدا برای اهل خانه تان ایمان داشته باشید.

## ۱۵ نوامبر

«از اعلام نمودن شما به تمامی اراده خدا کوتاهی نکردم.» (اعمال ۲۰:۲۷)

زن و شوهری به یک فروشنده کتابمقدس برخورد کردند. فروشنده سعی کرد که کتابمقدسی بفروشد. شوهر با خشونت امتناع ورزید، لذا فروشنده، یک عهد جدید را مجاناً به زن اهداء کرد.

شوهر شروع به مسخره کردن نموده، گفت: «ما ازدواج کرده ایم. لذا نیم آن چه که او صاحب آن است، به من نیز تعلق دارد.» آنگاه تیشه‌ای برداشته، عهد جدید را به دو قسمت تقسیم کرد.

چند هفته بعد به همسرش گفت: «نیم دیگر کتاب را کجا گذاشته‌ای؟ آن را لازم دارم. نیمه من با حکایت پسرگمشده که به خانه پدر باز می‌گردد پایان یافته است. او چیزی می‌گوید و من کنجکاو هستم ببینم که چه گفته است. سخنان او در نیمه کتاب توست.»

او تنها انسانی نبود که کتابمقدس را به دو نیم کرده است. عیسی آمد پر از فیض و راستی. برخی واعظین فقط در مورد راستی سخن می‌گویند و صحبت در مورد فیض را بر عهده دیگران می‌گذارند. دیگران ضد آن را انجام می‌دهند.

کتابمقدس همواره آمرزش گناهان را با توبه توأم می‌گرداند.  
کتابمقدس را به دو نیم تقسیم نکنید.

درمقابل این واقعیت که عیسی به خاطر گناهان ما مرد توقف نکنید. همچنین مکتوب است که ما باید بدن خود را به عنوان قربانی زنده بگذرانیم (رومیان ۱۲:۱).

یک انسان چگونه می‌تواند راستی را بیابد؟ آیا خصوصیات روحانی و عقلانی ضروری برای یافتن آن را دارا هستیم؟ آیا اگر با آن مواجه شویم، آن را تشخیص خواهیم داد؟

ما کوچک هستیم. آیا کسی می‌تواند خورشید را با یک تور پروانه‌گیری بگیرد، یا اقیانوس را در یک انگشتانه جای دهد؟ یک کودک سه ساله را به کتاب‌فروشی بزرگی بفرستید و از او بخواهید که کتاب کم‌دی الهی دانه را یافته، آن را بیاورد. کودک آن را چگونه تشخیص خواهد داد؟

برای یافتن راستی، باید تعریف دقیقی از راستی را در اختیار داشته باشیم. برای اینکه بدانیم کدام تعریف از تعاریف مختلف راستی، درست است و کدام یک از ادعاهایی که خود را در عرصهٔ مذهب، سیاست، اخلاقیات و غیره، حقیقت غایی اعلام می‌کنند واقعاً درست است، باید نشانه‌هایی را بشناسیم که به واسطهٔ آنها راستی قابل تشخیص باشد. کسی که از پیش راستی را نشناخته است، هرگز نمی‌تواند آن را بیابد. ما در یک دایرهٔ بسته به دام افتاده‌ایم. راستی قابل یافتن نیست. تاریخ اندیشهٔ بشری قبرستان ادعاهای علمی و غیر علمی است که بشریت ابتدا به درست بودن آنها غره شده، لیکن بعداً معلوم شده که غلط بوده‌اند.

تملک راستی که متمایز از شخص من باشد، راستی‌یی که بتوانم آن را پذیرفته، یا ترک نمایم، راستی نیست. راستی فقط می‌تواند یک «من» باشد. برای همین عیسی گفت: «من راستی هستم» (یوحنا ۱۴:۶).

قاعدهٔ راستی در یک انسان نمی‌تواند قاعدهٔ این یا آن شخص باشد. راستی شیوهٔ بودن یک شخص عیسی‌گونه است. هر چه من بیشتر عیسی‌گونه باشم، راستی بیشتر در من ساکن است، راستی که لزومی ندارد آن را بجویم، چرا که خصلت من است. پاسخ دیگری برای جستجوی راستی وجود ندارد.

خدا نمی‌خواهد ما کس دیگری شویم، بلکه می‌خواهد با «او» یکی شویم.

## ۱۷ نوامبر

(اول پطرس ۳:۳)

«و شما را زینت ظاهری نباشد!»

«پرپتونا» به خاطر ایمانش به سیاهچال افکنده شد. او اگر نجات دهنده را انکار می‌کرد، می‌توانست آزاد شود. پدر سالخورده‌اش به او توصیه کرد که چنین کند.

دختر گفت: «پدر، آیا این کوزه کوچک را در اینجا می‌بینی؟»

پدر گفت: «آری.»

دختر دوباره گفت: «آیا می‌توان نام دیگری به جز کوزه بر آن نهاد؟»

پدر گفت: «خیر!»

لذا پرپتونا گفت: «من هم نمی‌توانم خود را چیزی جز آن چه که هستم یعنی یک

مسیحی، بنامم»

هنگامی که پدر از او خواست که به موهای سپیدش رحم کرده، او را تسلیم کسانی نکند که وی را به خاطر داشتن دختری مجرم و زندانی آزار رسانند، و اینکه به فکر کودکش نیز باشد، دختر همچنان در عقیده خود استوار باقی ماند. چیزی او را تکان نمی‌داد. زیرا که نمی‌توانست چیزی جز یک مسیحی باشد، همان طور که یک کوزه نیز نمی‌تواند چیزی جز آن باشد.

هنگامی که او را در مقابل حیوانات وحشی انداختند، لباسش از کنار پاره شد. وی بلافاصله پاهایش را پوشاند، و بیشتر نگران برهنگی خود بود تا زجری که انتظارش را می‌کشید. این آخرین حرکت او پیش از مردن به‌عنوان یک شهید بود.

مسیحیان، صرفاً آن چیزی باشید که هستید. شما نمی‌توانید چیز دیگری باشید.



# ۱۸ نوامبر

«همشکل این جهان مشوید!»

(رومیان ۱۲:۲)

یک مسیحی نمی تواند به اندازه کافی مراقب باشد که در کدام مجلس عمومی شرکت جسته، چه برنامه تلویزیونی را نگاه کند، یا چه کتابی را بخواند. «ترتولیان»، یک معلم بزرگ مسیحی قرن سوم، حکایت یک بانوی مسیحی را نقل کرده است که به دیدن نمایشی شرم آور رفته بود و در بازگشت جن زده شده بود. در جلسه جن گیری، روح پلید به خاطر اینکه جرأت یافته بود که به یک ایماندار حمله کند، مورد سرزنش قرار گرفت؛ اما روح پلید با استواری پاسخ داد: «من این کار را در نهایت انصاف انجام دادم، زیرا که او را در قلمرو خود یافتم.»

تصدیق می کنم که در بسیاری از نمایشها چیزهایی وجود دارند که به خودی خود دلپذیر و معصوم هستند و گاه حتی برخی نکات بسیار عالی در آنها یافت می شود. توضیح آن ساده است. هیچ کس سم را با صفرا رقیق نمی کند. زهر را در خوراک لذیذ زده و با طعم شیرین عرضه می کنند. پیش از رفتن به نمایشی که ظاهراً معصومانه به نظر می رسد احتیاط کنید.

به شادیهای مسیحی، و ضیافت عروسی ایمانداران هم باید اشاره کنیم. برای کسب لذات زندگی نباید عجله کرد. ما می توانیم همانقدر با دنیا و سرگرمی هایش مشارکت داشته باشیم که دنیا می تواند در عبادت ما مشارکت کند!

خداوند گفته است: «جهان شادی خواهد نمود، شما محزون می شوید» (یوحنا ۱۶:۲۰). مادامی که جهان شادی می کند، ما باید به خاطر تفوق بی انصافی گریه و زاری کنیم، چرا که در روز مجازات جهان ما شادمانی خواهیم کرد.

هیچ کس نمی تواند لذایت هر دو جهان را داشته باشد. توجه خود را هر روز متوجه روزنامه ها نکنید که ببینید چه سرگرمی می توانید در آن بیابید، بلکه روزانه صلیب خود را برداشته، از او پیروی نمایید.

«داماد برسید، و آنانی که حاضر بودند با وی به عروسی داخل شدند.»  
(متی ۲۵:۱۰)

ما که چهارصد سال بعد از اصلاحات مذهبی زندگی می‌کنیم، خیلی دشوار می‌توانیم تفکر مسیحیان قرون وسطی را درک کنیم.

در قرن سیزدهم هیچ کس با سخنانی که توسط یک راهب نوشته می‌شد، مخالفتی نمی‌کرد، نظیر این نوشته: «همگان، هرگاه که استفاده مناسبی از خون نجات‌دهنده‌شان و شیر باکره مقدس یعنی مادرشان بنمایند، مستحق ورود به خانواده مسیحی می‌باشند؛ آری آن خون قابل پرستشی که شهیدان را تشویق کرده، عذابهای آنان را تسکین می‌دهد و آن شیری که با تخفیف نفرین خدا، تلخی جام ما را شیرین می‌کند.»

در آن زمان مردم خیلی کم از کتاب مقدس آگاهی داشتند. نمی‌دانستند که کتاب مقدس فقط در مورد قدرت ظاهرکننده خون مسیح با ما صحبت می‌کنند، و قدرت نجات‌دهنده شیر مریم صرفاً یک خیالبافی زیبای انسانی است.

همچنین مردان در آن ایام دوست داشتند که قدیسین زن را کمتر مورد تکریم قرار دهند. شاید که در این زمینه بسیار افراط کرده باشند، با وجود اینکه بسیاری از آنان شخصیت‌های شریفی بوده‌اند.

«وارتبورگ» امروز تنها یادآور مکانی است که لوتر موعظه می‌کرد، حال آنکه درعین حال محلی بود که الیزابت، قدیس مجارستانی، در آن پرورش یافته و دعا می‌کرد. وی بیمارستانی را احداث کرد که هنوز هم می‌توان مقابل دروازه‌های قصر مشاهده کرد؛ او با این عمل، کوشید که هیچگاه مذلت انسانها را در پرتو مقام سلطنتی‌اش فراموش نکند.

آخرین کلمات وی چنین بود: «آن لحظه فرا رسیده است که خدا، دوستانش را به ضیافت عروسی فرا خواند. داماد، عروسیش را می‌جوید. سکوت، سکوت.»

آن روز، روز ۱۹ نوامبر بود.

«تا [شوهران] بواسطهٔ سیرت زنان مطیع کلام شوند.» (اول پطرس ۳: ۱)

در یک روز سبت، استاد مایر به کنیسه رفت. مادامی که وی آنجا بود، دو پسر کوچک او از درختی بالا رفته، از آن افتادند و مردند. همسر او «بروریا» جسد ها را به اتاق بالایی برده، آنها را با ملحفه‌ای پوشاند و سپس پایین رفت تا سفره را برای شوهرش بچیند.

هنگامی که شوهر به خانه بازگشت، دعا‌های مرسوم را خوانده، بر سر سفره نشست و سراغ کودکان را گرفت. زن پاسخ داد: «خوب آنها کودک هستند، چه انتظاری از آنها داری؟»

بعد از آنکه شوهر غذایش را به اتمام رساند، زن گفت: «از تو یک سؤال دارم، همسایه‌ای به من یک جفت گوشوارهٔ قیمتی داد تا برای او نگاه دارم، زیرا که شوهرش مشروبخوار است و ممکن بود که آنها را بفروشد. الان شوهرش مرده است و او از من خواسته است که گوشواره‌ها را به او بازگردانم. من آنها را دوست داشتم. وقتی که تو در خانه نبودی، آنها را آویزان می‌کردم و در مقابل آینه لذت می‌بردم. آنها یکی از شادی‌های من بودند. آیا به نظر تو باید آنها را پس بدهم؟»

استاد پاسخ داد: «از سؤال تو تعجب می‌کنم، البته که باید آنها را پس بدهی، و باید از او تشکر کنی که این امتیاز را داشته‌ای که چنین مدت طولانی آنها را نگاه داری.»

سپس گفت: «با من بیا! می‌خواهم به تو نشان دهم که آنها چه قدر زیبا هستند.» وی شوهر را به اتاق بالا برده، ملحفه را پس زد و گفت: «جواهرات اینها هستند. مدتی را با حضورشان به خوشی سپری کردیم. باشد که اکنون آنها را با سپاسگزاری به صاحبشان بازگردانیم.»

مرد پاسخ داد: «خوشابحال شوهری که زنی خردمند دارد. خدا داد، خدا گرفت، پس نام خدا متبارک باد.»

باشد که ما نیز در قبال زیانهایمان چنین واکنش نشان دهیم.

یک مسیحی به برادر ایمانی خود چنین گفت: «من هر یکشنبه آن چه را که باید به کلیسا بدهم کنار می‌گذارم. اگر نتوانستم به کلیسا بروم، پول را به همسرم می‌دهم تا آن را برای دفعه بعد نگاه دارد و عشر را بر هدیه هفته بعد اضافه کند. نظرت در این باره چیست؟»

برادر پاسخ داد: «من پیش از آنکه به کلیسا بروم در خانه، به اتفاق خانواده‌ام زانو زده، خدا را به خاطر داشتن موهبت زندگی در یک سرزمین آزاد که در آن می‌توانم به کلیسا بروم شکر می‌کنم. از او به خاطر شبان و کار بشارتی گروه‌مان، و به خاطر تمام چیزهای دیگر تشکر می‌کنم. سپس تصمیم می‌گیرم که چه مقدار باید برای کلیسا اختصاص دهم.»

بعد از مدتی، دو مسیحی یکدیگر را ملاقات کردند. دومی گفت: «روش تو را امتحان کردم. فوق‌العاده است. بعد از دعا و تشکر از خدا و پیش از تصمیم گرفتن در مورد اینکه چه مقدار هدیه بدهم، می‌دیدم که مبلغ کنار گذاشته شده در مقابل نعمت‌هایی که دریافت کرده‌ام بسیار اندک است؛ لذا هر بار هدیه خود را افزایش می‌دهم. متعاقب آن برکات من نیز افزایش یافتند. در بخشش شادی بی‌ظنیری را می‌یابم. بیش از هر وقت دیگر احساس رضایت و خوشبختی می‌کنم.»

آیا شما به طور تصادفی هدیه می‌دهید یا برطبق هدایت خدا؟

«شون شائوک»، رئیس سابق انجمن کتابمقدس ژاپن حکایت ذیل را بازگو می‌کند. در پایان جنگ جهانی دوم، استقبال گرمی از سربازان آمریکایی در «شینمانبوک»، دهکده‌ای در جزیرهٔ اوکیناوا به عمل آمد. خانه‌ها و خیابانهای این دهکده پاکیزه بودند و برخلاف نقاط دیگر، ساکنینش خوشحال‌تر از دیگر ژاپنی‌ها به نظر می‌آمدند. تفاوت از اینجا حاصل شد که سی سال قبل یک مبشر آمریکایی از آن دهکده گذر کرده بود. وی نتوانست مدت زیادی در آنجا توقف کند، و فقط چند کلمه با ایشان صحبت کرده، کتابمقدس را برایشان باقی گذاشت.

دو برادر، «شوسه‌ای» و «موگون» شروع کردند به زندگی برطبق این کتاب، بی آنکه با مسیحیان دیگر نقاط ارتباطی داشته باشند. ایشان نجات دهنده را از طریق کتاب یافته، احکامش را به جا آوردند و به دیگران شهادت می‌دادند. یکی از این برادران شهردار دهکده شده و دیگری معلم آنجا گردید. کتابمقدس هر روز در مدرسه خوانده می‌شد. دهکده برطبق کتابمقدس اداره می‌شد.

کشیش آمریکایی می‌توانست ببیند که از کتابمقدس سی ساله به خوبی استفاده شده، زندگی یک دهکده را تغییر داده است.

آیا کتابمقدس شما اغلب بر روی قفسه قرار دارد؟ آیا زندگی شما را تغییر داده است؟ آیا تصمیم گرفته‌اید که هر روزه از آن آموخته و بلافاصله آن چه را که آموخته‌اید در عمل پیاده کنید؟ آیا تعالیم آن را به مدرسه، کارخانه و انجمن خود می‌برید؟ اگر تاکنون استفادهٔ خردمندانه‌ای از کتابمقدس نکرده‌اید، از این برادران ژاپنی بیاموزید.

«امروز کاش آواز او را می‌شنیدید! دل خود را سخت مسازید.»  
(مزمور ۸، ۷: ۹۵)

مرد جوانی به مادرش گفت: «نمی‌توانم کتاب مقدس را بپذیرم، چون حاوی مطالبی است که نمی‌توانم آنها را هضم کنم. آنها برایم هیچ مفهومی ندارند.»  
مادر پاسخ داد: «هنگامی که در جنگ بودی، یک بار به من نامه‌ای نوشتی بدین مضمون: "نامه‌های تو موقعیتی را توصیف می‌کنند که برای من غیرقابل درک هستند. سه سال تمام از خانه دور بوده‌ام؛ شاید اگر با تو بودم، آن را درک می‌کردم."»  
مقیاس اینکه چه قدر کتاب مقدس برای ما غیرقابل درک است، نشان می‌دهد که برای چه مدت و چه مقدار از وطن آسمانی مان دور هستیم. در کتاب مقدس مفاهیم مربوط به این موطن آسمانی بیان شده است. به خانه پدری بازگردید و آنگاه درک خواهید کرد. یک بار این کار را بکنید.

مستبد یونانی «آرخاکوس» وقتی که در راه رفتن به یک ضیافت بود، کسی نامه‌ای را به دست او داد و گفت: «خیلی مهم است!» وی پاسخ داد: «کارهای مهم را برای فردا می‌گذاریم.» کمی بعد، هنگامی که مست شده بود، خنجر یک جانی قلبش را سوراخ کرد. خون او بر روی نامه‌ای ریخت که حاوی هشدار در مورد توطئه بود.  
مراقب هشدار باشید و بازگشت کنید.

## ۲۴ نوامبر

«خداوند، دعا کردن را به ما تعلیم نما!» (لوقا ۱۱:۱)

هنگامی که مسیحی جوانی بودم، به من آموخته شده بود که اگر در ایام خشکسالی به جلسه دعا برای باران می‌رویم، باید چتری را همراه خود برداریم، زیرا که این نشانه ایمان است.

بعدها در تلمود خواندم که کاهن اعظم یهود، وقتی که یک بار در سال وارد قدس الاقداس می‌شد، همواره دعای خود را با این کلمات خاتمه می‌داد: «خداوند، به دعا‌های رهنوردان گوش فرامده.»

هر رهنوردی به هنگام سفر خواهان هوای خوب است. جهان ما چگونه می‌شد اگر خدا برحسب دعای هر کس، هوا را تغییر می‌داد، چون کسی برای باریدن دعا می‌کند و دیگری برای نباریدن؟

من آن کشیشی را ترجیح می‌دهم که هنگامی که از او خواسته شد تا برای باران دعا کند، پاسخ داد: «نه مادامی که باد در این سمت می‌دمد.»

خداوند ما گفت: «باد هر کجا که می‌خواهد می‌وزد.» قوانین مشخصی بر طبیعت حکمفرماست. دعا کردن برخلاف پیش‌بینی هواشناسی، از این جهت که مناسب خواست شما نیست، همان قدر غلط است که دعا کنید که دو ضرب در دو چهار نشود. دعای پیشوای مسیحیان این است: «اراده تو بشود!» ایلیا می‌توانست باران را بباراند. عیسی توانست بر بادهای نهیت زند. آیا می‌خواهید که از ایشان تقلید کنید؟ مادامی که در سطح خود هستید، نمی‌توانید این کار را بکنید. شما باید بدّل به یک شخصیت قدرتمند روحانی شوید که خواست خدا را در مورد آب و هوا می‌داند. شما باید چیزهایی را بدانید که کارشناسان هواشناسی آن را نمی‌دانند.

## ۲۵ نوامبر

«اسم تو را به آن مردمانی که از جهان به من عطا کردی ظاهر ساختم.»  
(یوحنا ۱۷: ۶)

هنگامی که «پولینوس» در دربار «ادوین»، پادشاه اومیریای شمالی، در سال ۶۲۷ تلاش نمود تا او را متقاعد سازد که مسیحیت را بپذیرد، پادشاه دچار دودلی گردید، تا اینکه یکی از جنگاورانش چنین گفت:

«ای پادشاه، حیات کنونی انسانی بر روی زمین به نظر من در مقایسه با زمانی که بر ما ناشناخته است، شبیه به پرواز چابک پرستویی است به درون خانه‌ای که در آن برای صرف شام در زمستان به همراه اعوانتان نشسته‌اید، و آتش افروخته است و تالار مجهز؛ اما طوفان زمستانی و باران و برف در بیرون خانه بی‌داد می‌کند؛ پرستو از یک در وارد می‌شود و از در دیگر خارج می‌گردد. مادامی که در داخل است، از طوفان زمستانی در امان است، اما بعد از مدت کوتاهی از نظر ما ناپدید می‌شود. از زمستان دوباره وارد زمستان می‌شود. لذا این حیات انسان برای مدت کوتاهی است؛ آن چه که قبلاً گذشته، و آن چه که خواهد آمد، ابداً چیزی از آن نمی‌دانیم. حال اگر این عقیده جدید چیزی قطعی‌تر به ما بگوید، به حق سزاوار این است که از آن پیروی کنیم.»

عقیده جدید، یعنی اصول عقیدتی مسیح به این سؤال پاسخ می‌دهد. عیسی بر ما نام پدر را آشکار کرد (یوحنا ۱۷: ۶). معرفت بر این نام تمامی درهای اینجا و ابدیت را بر به روی روح انسان می‌گشاید. در تمامی ادبیات کهن اقوام مختلف این باور وجود دارد که اگر انسان نام واقعی چیزی را بداند، قدرت‌های موجود در آن تحت کنترل او در می‌آید. این اندیشه درست بود. وقتی فرمول شیمیایی یعنی آخرین نام یک چیز را بدانیم، می‌توانیم بر روی آن عمل کنیم.

به واسطه عیسی می‌دانیم که خدا محبت است. محبت خدا کلید حل معماست.



دانشجویی به نزد حکیم بزرگی رفت و گفت: «استاد، در مورد خدا به من تعلیم ده!» حکیم خاموش ماند.

دانشجو دوباره به او گفت: «استاد، در مورد خدا به من تعلیم ده.» او همچنان خاموش ماند.

هنگامی که دانشجو برای بار سوم سؤال کرد، حکیم گفت: «در مورد خدا به تو تعلیم دادم. من خاموش هستم.»

بیان کردن خدا با کلمات مثل این است که سعی کنیم امواج را با تور ماهیگیری بگیریم. کلمات از ضرورتی برخاسته‌اند که انسانها برای درک یکدیگر به هنگام شکار، تولید و روابط شخصی بدان نیاز داشته‌اند. ما نمی‌توانیم بدون آنها زندگی کنیم، اما هنگامی که کلمات انسانی را در مورد خدا بکار می‌بریم و او را «اریاب، پدر، محبت» می‌نامیم، می‌توانند تداعی‌های غلطی را به همراه آورند. یک اریاب ممکن است یک استثمارکننده باشد. لوتر به دشواری می‌توانست دعای خداوند را ادا کند، زیرا که میل نداشت او را «پدر» بنامد، چون پدرش بسیار خشن بود. محبت و دوست داشتن؟ من کلوچه سیب و سگم را دوست دارم. آیا همان احساس را نسبت به خدا دارم؟

هنگامی «لیوینگستون» می‌خواست به وحشیان توضیح دهد که خدا محبت است، نمی‌توانست این کار را بکند، زیرا که ایشان در زبان خود کلمه‌ای برای «محبت» نداشتند. او متوجه شد که چیزی که ایشان بیش از هر چیز دوست می‌داشتند، گوشت بازوی کباب شده انسان بود. آنها آن را «آنبوی» می‌نامیدند. او موعظه معروف خود را ارائه داد و طی آن گفت که «خدا بهترین آنبوی است.» از او به خاطر این امر انتقاد کردند. اما او آن کاری را کرد که پیش از وی یوحنا انجام داده بود یعنی خدا را «محبت» خواند.

محبت، یک احساس انسانی است. آیا کسی اعتقاد دارد که خدا یک احساس است؟ از آنجا که محبت رفیع‌ترین چیزی است که انسان می‌شناسد، یوحنا آن را در مورد خدا بکار برد، همان طور که لیوینگستون او را «آنبوی» خواند.

اما آن چه را که خدا نهایتاً هست، هنگامی خواهید فهمید که خاموش باشید.

«خدا رضا بدین داد... که پسر خود را در من آشکار سازد.»  
(غلاطیان ۱: ۱۵، ۱۶)

یک انسان چه می‌تواند بکند تا پسر خدا را در خود کشف نماید؟ چگونه می‌تواند صورت خدا را که مطابق آن خلق شده است و به خاطر گناه مکدر شده، بازیابد؟ طریقی وجود ندارد.

هنرپیشه‌ای نقش اتللو را ایفا می‌کند. شاید او هیچگاه امکان این را نیافته باشد که حسادت ورزد و شاید هیچگاه این احساس را نشناخته باشد. او سعی می‌کند نقش شخصیتی را که با طبیعت او بیگانه است ایفا کند: یعنی نمونه یک مرد حسود. شخص تهی از شخصیت یعنی نقش اتللو، هرگز نمی‌تواند خصلت هنرپیشه را تغییر دهد. هنرپیشه همواره می‌تواند تصمیم بگیرد که دیگر نقش اتللو را بازی نکند.

هر یک از ما در وهله اول آن چیزی است که هست. در وهله دوم است که او در زندگی خود حالات متفاوتی را در پیش می‌گیرد، مثلاً رفتار یک شخصی که با گناه بازی می‌کند، یک گناهکار دل سخت، یا یک گناهکار توبه کرده. هیچ یک از این نقشها نمی‌تواند در مورد آن چه که او باید باشد تصمیم بگیرد. آن «من» بنیادین است که تصمیم می‌گیرد که چه نقشی را بازی کند.

تمام تغییر هنگامی آغاز می‌شود که اتلویی که من نقش او را ایفا می‌کنم، خود را دیگر جدی نگیرد. او می‌داند که در واقع اهمیتی به دزدمنای جعلی نداده، و هرگز او را نگشته است - یعنی کل صحنه یک نمایش بوده است، آنگاه شخصیت واقعی شما، یعنی پسر خدا در شما، در کلیت زیبایی اش ظاهر خواهد شد. شخصیت قدیمی، یعنی بازیگر، محو شده است.

در تمثیل پسر گمشده، آمده است که هنگامی که پسر تصمیم گرفت نزد پدر باز گردد، به خود آمد (لوقا ۱۵: ۱۷). هر بازگشتی به سوی خدا بازگشتی است به سوی خویشتن حقیقی تان.

## ۲۸ نوامبر

«ماتم نمایید با ماتمیان.»

(رومیان ۱۲:۱۵)

یک مسیحی به سختی با چاقو زخمی شد. مجرم دستگیر شد و توسط پلیس به بیمارستان برده شد تا با قربانی مواجه شود. پلیس به مسیحی اطمینان داد که مرد مزبور به مجازات خود رسیده، زندانی خواهد شد.

مسیحی پاسخ داد: «چه افتخاری نصیب من شده است که هم اینک با او ملاقات می‌کنم. عیسی گفته است که هر که در زندان است، برادر کوچک اوست.» مسیحی در مقابل مجرم زانو زده، جان سپرد.

در برابر هر که در زحمت است، زانو بزنید حتی اگر رنج او به خاطر اهانت به شما باشد. عیسی، آن صاحب غمها، با رنجبران همدلی می‌کند.

در تلمود چنین آمده است: «اگر مرد شریر، یک مرد عادل را آزاد دهد، خدا طرف مرد عادل است که مورد آزار قرار گرفته است. اگر مرد بی‌انصافی، مرد بی‌انصاف دیگری را آزار دهد، خدا طرف مرد بی‌انصافی است که مورد آزار واقع شده است. اگر مرد عادل مرد بی‌انصافی را آزار دهد، حتی آن موقع نیز خدا جانب کسی را می‌گیرد که مورد آزار واقع شده است.»

همواره طرف گرسنگان باشید، حتی اگر گرسنگی‌شان به خاطر تنبلی باشد. طرف تشنگان باشید، حتی اگر به خاطر غفلتشان از حفر چاه در تشنگی بسر می‌برند. طرف برهنگان باشید، حتی اگر لباسهایشان را در قمار باخته باشند. طرف بیماران باشید حتی اگر سلامتی‌شان را به خاطر گناه نابود کرده‌اند. طرف زندانیان باشید حتی اگر مجرم باشند، فقط مراقب باشید که به ایشان بیش از قربانیانشان التفات ننمایید، قربانیانی که آنان نیز افراد معصومی بودند و مورد آزار واقع شدند.

مرد دولتمند در حکایت ایلمازز فقیر، لباسی از کتان مرغوب به تن می‌کرد که بر طبق مکاشفه باب ۱۹، نماد عدالت مقدسین است. این مرد جلوه‌ی ظاهری عدالت را داشت، اما او را نمی‌توان یک عادل به حساب آورد زیرا که نسبت به فقرا سنگدل بود. تمام مسیحیان کشورهای صنعتی در معرض خطر ارتکاب همان گناه هستند. کشورهای توسعه یافته فقط پانزده درصد قیمت فروش نهایی محصولاتشان را دریافت می‌کنند. کشورهای تولید کننده موز فقط یازده سنت برای هر دلار موزی که به کشورهای غنی می‌فروشند، حاصل می‌کنند. این الگوی استعماری که بر طبق آن کشورهای فقیر مواد خام ارزان قیمت و مواد غذایی مناطق حاره را برای کشورهای صنعتی ثروتمند مهیا می‌کنند، همچنان وجود دارد. بین سالهای ۱۹۶۳ و ۱۹۷۱ سری لانکا به دنبال سقوط قیمت‌ها، ۴۵ میلیون دلار در صادرات چای به انگلستان از دست داد، یعنی دو برابر کمک بریتانیا به این کشور.

در کشورهای توسعه نیافته، بی‌عدالتی اجتماعی فراوانی هنوز وجود دارد. ده درصد ثروتمند این کشورها چهل درصد کل درآمد را به خود اختصاص می‌دهند، حال آنکه چهل درصد فقیر فقط از دوازده درصد کل درآمد برخوردار می‌شوند. فرد مسیحی باید در مصرف احتیاط کند. برای یک مسیحی با هر مقدار درآمد، باید امری عادی باشد که برای خود و خانواده‌اش بیش از متوسط درآمد یک شهروند کشورش خرج نکنند. هر چیزی فراتر از این حد، جنبه‌ی اصراف و تجمل را دارد. (امبروز) از پدران کلیسا، چنین نوشت: «اگر برادر شما گرسنه باشد درحالی که امکان کمک به او را داشته باشید، یک دزد هستید، و اگر او را از گرسنگی بمیرد، قاتل هستید.»

«ملکوت آسمان از مثل اینها [بچه‌های کوچک] هستند.» (متی ۱۹:۱۴)

یکی از غم‌انگیزترین لحظات در زندگی والدین این است که دریابند که فرزندشان عقب‌مانده است. برای ایشان این حکایت واقعی را از کتاب «فریتز راینه کر» تحت عنوان «بهترین هنوز در پیش است» نقل می‌کنم.

«در خانه مخصوص کودکان عقب‌مانده، کاترین مدت بیست سال پرورش یافت. کودک از همان آغاز یک ابله تمام‌عیار بود و هرگز کلمه‌ای بر زبان نیاورد و صرفاً زندگی گیاهی داشت. او یا به آرامی به دیوارها خیره می‌شد و یا حرکات ناموزونی از او سر می‌زد. کل زندگی‌اش خلاصه می‌شد در خوردن، آشامیدن و خوابیدن. به نظر می‌آمد که او هیچ شرکتی در آن چه که در اطرافش رخ می‌داد نداشت. می‌بایست یک پای او را قطع می‌کردند. گروه خیرکاترین را می‌خواست و امیدوار بود که خداوند او را به نزد خود فرا خواند.»

«یک روز دکتر از رئیس مؤسسه خواست که فوراً بیاید زیرا که کاترین در حال مرگ بود. هنگامی که هر دو وارد اتاق شدند، آن چه را که دیدند و شنیدند نتوانستند باور کنند. کاترین سرودهای مسیحی را که شنیده بود و مناسب بستر مرگ بودند می‌خواند. او بارها و بارها آن سرود آلمانی را تکرار می‌کرد: "روح در کجا موطن خود را و آرامش خود را می‌یابد؟ او نیم ساعت با چهره‌ای متبدل شده سرود خواند و سپس به آرامی جان سپرد.»

گویا فقط به نظر می‌آمد که او آن چه را که در اطرافش می‌گذرد درک نمی‌کند. از نقطه نظر پزشکی این مورد یک معماست، اما خدا یکبارہ حجاب را بالا زد تا والدین کودکان عقب‌مانده تشویق شوند. اشتباهی از خدا سر نمی‌زند. او که از پرستوها نیز مراقبت می‌کند، امور را طوری تنظیم کرده است که عقب‌مانده‌های ذهنی نیز جایی در آسمان داشته باشند.

# ۱ دسامبر

«خداوند خدا پس آدم را از خاک زمین سرشت.» (پیدایش ۷:۲)

انسان صرفاً از زمین سرشته نشد (یعنی eretz در زبان عبری که کلمه انگلیسی "earth" از آن مشتق شده است). او از خاک سرشته شد. کلمه عبری معادل آن «أَدَمَه» می‌باشد که در اصل به معنی خاکی است که بسیار مرغوب است. خاک فردوس در پیدایش ۲:۹ «ادمه» نامیده شده است. خاک بیابانی و سنگلاخی نیز وجود دارد. خدا برای سرشتن انسان از بهترین خاک استفاده کرد که در آن درختهای بهشت و حتی درخت حیات نمو کرده بودند. نیروهای بالقوه انسان عظیم است.

سپس خدا در بینی او «روح حیات» دمید. در زبان عبرانی، برای «حیات» واژه‌ای مفرد وجود ندارد. یهودیان برای آن کلمه «حییم» (haiim) را به کار می‌برند که جمع است و به معنی «حیاتها» می‌باشد. اگر بخواهید کتابی کافرانه به عبرانی بنویسید و بگویید که انسان فقط یک حیات دارد، نخواهید توانست این کار را بکنید زیرا که در این زبان «حیات» مفرد وجود ندارد. خدا به انسان حیات‌هایی بخشیده است، حیات جسمانی و حیات روحانی، حیات در این جهان و حیات در جهان بعدی.

انسان باید موجودی استثنایی باشد از این جهت که باید در مورد او گفت که فقط کمی از یک فرشته پایین‌تر است (مزمور ۵:۸). در زبان عبری، آیه چنین می‌گوید: «او را از خدا (Elohim) اندکی کمتر ساختی.»

انسان از لحاظ قامت جسمانی ذره‌ای غبار در عالم است، اما چه کسی می‌تواند عظمت او را بیان کند؟ ئیلز پاسکال چنین نوشت: «یک نفس، یک قطره آب می‌تواند انسان را بکشد. اما حتی اگر عالم او را نابود سازد، انسان عظیم‌تر از عالم است؛ زیرا که انسان می‌داند که می‌میرد، اما عالم نمی‌داند که او را می‌کشد.»  
عظمت خود را به یاد داشته باشید و از خدا به خاطر دادن آن به شما تشکر کنید.

## ۲ دسامبر

«تا خوشی من در شما باشد.»

(یوحنا ۱۵:۱۱)

گفته شده است که مردی که دچار افسردگی مالیخولیایی بود، نزد یک روان‌پزشک رفت، و روان‌پزشک به او توصیه کرد که مسافرت کند.

بیمار پاسخ داد: «من دائماً در سفر هستم و این به من کمکی نمی‌کند.»

دکتر گفت: «نوشیدن یک گیلاس شراب در یک مهمانی شاد می‌تواند مفید باشد.»

بیمار گفت: «یک بشکه الکل هم سر می‌کشم و همچنان غمگین باقی می‌مانم.»

فکری به خاطر دکتر رسید و گفت: «در شهر دلچکی هست که بی‌نظیر است. مردم با شنیدن جوکهای او و دیدن اطوار او نمی‌توانند از خنده خودداری کنند. شبی به دیدن برنامه او برو.»

بیمار گفت: «من همان دلچک هستم. همه را به جز خودم شاد می‌کنم. شادی کسانی که مرا نظاره می‌کنند نیز پایدار نیست.»

شادیهایی که این جهان عرضه می‌کند، وهمی بیش نیست، زیرا که در اعماق دل خود در می‌یابیم که آنها صرفاً گریزگاههایی هستند از این واقعیت که ما انسانهای محکوم به مرگی بیش نیستیم؛ انسانهایی گرانبار از تقصیر هنگامی که می‌خندیم؛ در ما خاطره این حقیقت وجود دارد که باعث گریه دیگران شده‌ایم.

تنها خدا، شادی واقعی را می‌دهد. او در رستاخیز مسیح نشان داده است که گناهان ما را آمرزیده است. عیسی خداوند ما «به سبب گناهان ما تسلیم گردید و به سبب عادل شدن ما برخیزانده شد» (رومیان ۴:۲۵). رستاخیز عیسی ضامن این است که ما نیز برخیزانده خواهیم شد زیرا که به او تعلق داریم؛ ما دارای شادی باطنی هستیم که حتی بدون محرک‌های بیرونی نیز ادامه دارد.

«و اعمال جسم ... یعنی زنا و فسق و ناپاکی.» (غلاطیان ۵: ۱۹)

در یک جلسهٔ دانشجویی، از واعظی سؤال شد که «روابط جنسی پیش از ازدواج چه اشکالی دارد؟ هر کس پیش از خرید یک دست لباس، چهار یا پنج لباس را امتحان می‌کند. چرا نباید با چهار یا پنج دختر رابطهٔ جنسی برقرار کنم تا سرانجام با یکی از ایشان ازدواج نمایم؟»

واعظ پاسخ داد: «عیبی در قضاوت شما وجود دارد. بر طبق همان استدلال هر دختر هم پیش از اختیار یک شوهر باید با چهار یا پنج مرد جوان رابطهٔ جنسی برقرار کند. لذا دست آخر شما به جای یک لباس نو، لباس فرسوده‌ای را می‌خرید.»

رابطهٔ جنسی پیش از ازدواج، آمادگی برای ازدواج نیست. آیا دزدی باید آمادگی برای یک زندگی شرافتمندانه به حساب آید؟ چگونه ممکن است تملک جنسی یک شخص بدون عشق، انسان را برای زندگی با جنسی مخالف، آماده کند، آن هم زندگی بر پایهٔ رفیع‌ترین احساس محبت میان دو موجود؟

گناهان جنسی امروزه فراوان است. اما خدا می‌تواند آنها را مانند سایر گناهان ببخشد. اشعیا گفته است: «[مسیحا] به سبب تقصیرهای ما مجروح و به سبب گناهان ما کوفته گردید» (۵: ۵۳)، یعنی گناهانی از هر نوع که شامل گناهان جنسی نیز می‌شود. اما بعد از بخشوده شدن، باشد که گناهان را ادامه ندهیم. بهای روابط جنسی نامشروع بعد از ازدواج سنگینتر است.

به سرنوشت کودکانی بیندیشید که بدون داشتن خانواده‌ای ثابت به دنیا آمده، رها می‌شوند. در مورد غصه‌های والدین خود و والدین دیگران بیندیشید.

برای احتراز از گناه جنسی، بهداشت روحانی را بر خود تحمیل کنید. مراقب کتب و مجلاتی که می‌خوانید یا فیلمها و برنامه‌های تلویزیونی که می‌بینید باشید. زندگی‌تان را با خدمت خداوند و هموعانتان لب به لب پر کنید.



## ع دسامبر

(افسیان ۵: ۳۰)

«اعضای بدن وی می باشیم.»

از آنجایی که اعضای بدن او هستیم، باید امروز نیز برای ادامه مأموریت او فعال باشیم.

سالها پیش پسر جوان ورزشکاری، به هنگام پرش از دایو دچار سانحه گشت و از گردن به پایین برای همیشه فلج شد. ذهن او علایمی را به سوی اعضایش ارسال می کرد تا به اشتیاق دل جوان او پاسخ داده، او را برای فعالیت آتی آماده کنند، اما بازوها و پاهایش لمس و بی حس بر روی صندلی چرخدار رها بودند.

اسفبارتر و دل شکننده تر از این، این فکر است که مسیح را در کناره راه بشریت ببینیم که ذهن شریفش علایمی را به اعضایش می فرستد تا محبت و رحمت را نشان دهد، اما اعضاء در ترس و غفلت فلج و خاموش هستند.

در آن روزگار وی مفلوجین را شفا می داد. اما امروز به خاطر همان بیماری جسمش، یعنی کلیسا، عاجز شده است.

باشد که بی وقفه تمام احکام صادر شده از ذهنش را متحقق سازیم و به خاطر داشته باشیم که ما اعضای او هستیم.

## ۵ دسامبر

«به خاطر او [مسیح] همه چیز را زیان کردم و فضله شمردم.» (فیلیپیان ۸:۳)

شخص وقتی پول، شهرت، سلامتی، و غیره را از دست می‌دهد، آنوقت است که می‌توان دانست او تا چه اندازه مسیحی است. او برای مسیحی بودن، می‌بایست همه چیز را فضله شمرده باشد. چه کسی از خلاص شدن از شر فضله که همه چیز را در اطراف خود متعفن می‌سازد، خشمگین می‌شود؟

متأسفانه این کلمات کتابمقدسی که برای پولس واقعیت داشت، برای اکثریت ما فقط یک جمله است. حتی کلیساها هم سعی دارند که فضله جمع‌آوری نکنند. برای اصلاح این امر، اقدام‌هایی شده است، اما به عبث. فرانسیس آسیسی و یوآکیم فیوره بنیانگذاران نظام‌های کلیسایی، فقر را قاعدهٔ اعلاى خود قرار دادند، و وقتی که مشاهده کردند که موفق نشده‌اند، از رهبری کناره کشیدند.

پول، عشق به شهرت، وابستگی به مخلوقات، رقبای سرسخت خدا هستند. در ارتباط با اکثریت انسانها، خدا این مسابقه را می‌بازد.

شاهزاده‌ای روزی در حضور همراهانش به خاطر تملک ثروتی عظیم فخر می‌فروخت. شبانی که آنجا حضور داشت از او پرسید: «عالی‌جناب، آیا محبت نموده، این سنجاق را از من می‌پذیری تا آن را وقتی که در ابدیت یکدیگر را دیدیم، به من بازگردانی؟»

شاهزاده پاسخ داد: «چه طور چنین چیزی می‌خواهی؟ من هیچ چیز با خود نمی‌توانم ببرم.»

شبان گفت: «درست است! ما به چیزی مباحث می‌کنیم که به ما تعلق ندارد و همین امروز ممکن است آن را از دست بدهیم، به جای آنکه به اندوختن آن چیزی پردازیم که ارزش ابدی دارد.»

نوشته‌ای بدین مضمون در هندوستان یافت شده است: «عیسی که نامش متبارک باد، چنین گفته است: این جهان یک پل است. از روی آن گذر کن ولی خانه‌ای بر روی آن مساز!»

پیش از مرگ، برای چیزهای این دنیا بمیرید. همه چیز را به‌راستی فضله بشمارید، تا مسیح را ببابید.

## ۶ دسامبر

(رومیان ۵:۵)

«محبت خدا در دل‌های ما ریخته شده است.»

برطبق یک روایت، روزی عیسی در کوچه‌های ناصره راه می‌رفت که انبوه جمعیت با او شروع به بد رفتاری نمود. وی به آرامی راه خود را ادامه داد، برای تمام کسانی که به او توهین می‌کردند، دعا کرد.

وقتی که از او پرسیدند که چه طور می‌تواند این کار را بکند، در پاسخ گفت: «به آنها تنها چیزی را که دارم، می‌دهم.»

یک بطری پر از شیر را به شدت تکان دهید، سرکه‌ای از آن بیرون نخواهد آمد زیرا که بطری حاوی سرکه نبوده است. چگونه ممکن است که از دل یک مسیحی کلمات نفرت و خصومت جاری شود؟ مسیحی انتخاب‌های متعددی ندارد. او حکم محبت را بدین جهت که مسیح آن را امر کرده است، به‌جا نمی‌آورد. اگر هم بخواهد نفرت ورزد، نمی‌داند چگونه این کار را بکند، زیرا که خدا دل او را تازه کرده است.

شاگردان اولیه از خداوند پرسیدند: «ای استاد، در کجا سکونت داری؟» او به ایشان گفت «بیاید و ببینید!» آنان تمام روز را با او ماندند (یوحنا ۱: ۳۸، ۳۹).

او نمی‌توانست آنان را به یک مسکن زمینی ببرد، زیرا که مسکنی نداشت. او آنجایی سکنی می‌گزیند که محبت بر آن حکمفرما باشد، خواه در یک کلبه محقر، خواه در یک قصر. عیسی از چنین خانه‌هایی افرادی را برگزید. ایشان درک کرده، بدل به رسولان او شدند.

## ۷ دسامبر

«و شاگردان نخست در انطاکیه به مسیحی مسمی شدند.» (اعمال ۱۱: ۲۶)

نقل شده است که نهنگها یکبار در نزدیکی سواحل آمریکا شنا می کردند و فیلسوفانه از خود سؤال کردند که حقیقتاً چه هستند. سپس شنیدند که چند کودک فریاد می زدند: «نگاه کن! نهنگ!» آنگاه نهنگها خوشحال شدند. زیرا که نه تنها به اسم خود پی بردند، بلکه همچنین دریافتند که چه هستند.

به همین طریق، برخی ایمانداران نیز از سوی مردان ساحل تحت عنوان «مسیحی» خوانده شدند و به غلط می پندارند که این نام واقعیت باطنی ایشان را آشکار می سازد. چنین نیست. خداوند گفته است: «به همین همه خواهند فهمید که شاگرد من هستید اگر محبت یکدیگر را داشته باشید» (یوحنا ۱۳: ۳۵)، نه به خاطر اینکه نامی را با خود حمل می کنید.

در کوههای آلپ ایتالیا، دهقانان عادت دارند که در شب کریسمس در خانه خود را باز گذاشته، اجاق را گرم نگاه دارند و غذایی آماده بر روی میز بگذارند، تا مگر خانواده ای مقدس که تحت تعقیب هیرودیس است، بخواهد آنجا پناه گیرد.

«اوستجاکها»، یک قبیله مغولی نواحی حاشیه ای سیبری، یعنی محل تبعیدیان در ایام تزارها و در ایام بولشویسم، همیشه پیش از خوابیدن مقداری غذا در بیرون خانه می نهادند شاید که یک زندانی فراری به آن نیاز پیدا کند.

ما آن چیزی هستیم که هستیم و نه آن چیزی که نامیده می شویم. عیسی و مقدسین همواره در این جهان فراری هستند. آیا نگران نیازمندان می شویم؟ آن چه که انجام می دهیم نشان می دهد که چه هستیم.

# ۸ دسامبر

«خداوند نیکوست.»

(مزمور ۱۰۰:۵)

یکی از قدیمی‌ترین مسائل در مذهب، مطرح شدن این سؤال است که اگر جهان از سوی خدایی نیکو اداره می‌شود، پس چرا این همه رنج و مشقت گریبانگیر بشریت است.

پاسخ ساده‌تر از آن است که ممکن است تصور کنیم. خدا نه تنها برای نیکان نیکوست، بلکه برای ناسپاسان و شریران نیز نیکوست (لوقا ۶:۳۵). فقط یک نیکویی جهانشمول می‌تواند نیکو باشد. نیکویی کردن به شریران معمولاً باعث تغییر آنان نشده، بلکه اغلب ایشان را تشویق به ادامه شرارت خود می‌کند. نیکویی خدا صبور و متحمل است، و این موجب می‌شود که شریران مرتکب جرم‌های جدیدی شوند. خدا حتی با هیتلر و استالین هم صبور بود و طی دهه‌ها آنها را تحمل کرد. در این سالها، ایشان دست به کشتار دسته جمعی زدند.

برای اینکه جهان نیکو شود، خدا می‌بایست از نیکویی کردن به شریران دست بکشد. کدامیک از ما جرأت می‌کند که به خدا بگوید: «نیکویی خود را به گناهکاران متوقف ساز، درحالی که بدی‌یی را که در دل خودمان است می‌شناسیم؟»

در سطح دنیوی، با این ذهن انسانی‌مان، راه حلی برای مشکل شر و بدی وجود ندارد. خدا تدارکی دیده است. او نه فقط نیکوست، بلکه همچنین می‌داند که چگونه انتقام بگیرد. وی یک روز غضب را ذخیره کرده است.

فلسفه باقی را بر عهده خدا بگذاریم (چرا که او بهتر از ما می‌داند که چه کند)، و به فوریت از غضب خدا بگریزیم.

## ۹ دسامبر

«و خنوخ با خدا راه می‌رفت.»

(پیدایش ۲۲:۵)

از اینکه از شخصی پیروی کنید که از سوی کلیسا طرد شده است، ترسید. بسیاری از قدیسین به دست کلیسا به شهادت رسیدند، اما بعداً تقدیس شدند. کسانی که در طول زندگی این قدیسین با کلیسا به مخالفت برخاستند و از آنان دفاع کردند، با این عمل خود، مسیح را بهتر پیروی کردند تا با اطاعت از کلیسا.

ژاندارک به دست کلیسا سوزانده شد. پاپ «سیلستین» پنجم در زندان درگذشت. ظن قوی هست مبنی بر اینکه او به دستور جانشین خود، پاپ «بونیفاس» هشتم کشته شده باشد. با قدیس «یوحنا صلیب» همچون یک دیوانه رفتار شد. «هوس» به عنوان یک مرتد زنده سوزانده شد. هزاران نفر دیگر نیز به همین سرنوشت دچار شدند.

رویه ما در قبال کلیسا باید دوگانه باشد. هر که پدرش خداست، مادرش کلیسا می‌باشد و مدیون است که به آنها محبت نموده، مطیع ایشان باشد. اما یک مادر ممکن است دچار پریشانی گردد. کلیسا نه تنها یک نهاد الهی است، بلکه از انسانهایی نیز تشکیل شده که می‌توانند به نام آن گناهان فاحشی مرتکب شوند. رهبران رده بالای کلیسا نیز از این احتمال مستثنی نیستند. لذا اطاعت از کلیسا دارای محدودیتی است که عقل سلیم و ارشاد روح القدس آن را به شما نشان خواهد داد.

ایده آل اعلا برای هر مسیحی این است که همانند ابراهیم مردی باشد که با خدا راه می‌رود. رابطه شخصی با خدا بهترین تضمین در برابر یک زندگی مملو از خطا می‌باشد.

چرا خدا به عنوان پیامبر خود مردی را برگزید که بطیء الکلام و کند زبان بود؟ رابی (مولیور) اهل بیالیستوک توضیح داده است که اگر او به عوض موسی سخنران فصیحی را انتخاب می کرد، چنین شخصی وارد مباحثات طولانی با فرعون و مشاورینش می شد و در مورد بدیهای بردگی از نقطه نظر جامعه شناسی و روان شناسی، ارزش آزادی، زیبایی مذهب، تک خدایی، و ارزش سنتهای یهودیان و اجدادشان بحث می کردند. لذا وی شیفته گفتار خود می گشت، و محاوره های زیادی پدید می آمد، نظیر گفتگوهای بی پایان و بی فایده ای که مذاهب گوناگون با یکدیگر دارند. نتیجه این کار برای یهودیان هیچ می بود.

از آنجا که موسی لکنت داشت و فقط می توانست چند کلمه را بدون دشواری ادا کند، مستقیماً وارد موضوع شده، به فرعون گفت: «قوم را رها کن!» خدا امروز نیز به چنین مردانی نیاز دارد.

گویی تمام کتاب مقدس توسط مردانی نوشته شده است که در گفتار مشکل داشتند. ایشان کلمات تک هجایی را انتخاب می کردند.

در یوحنا ۳: ۱۶، آیه مرکزی کتاب مقدس، بیست تک هجایی در یک جمله وجود دارد و فقط شش کلمه با بیش از یک هجا به چشم می خورد. در یوحنا ۳: ۱۷، بیست و یک تک هجایی و فقط یک کلمه با هجاهای بیشتر وجود دارد. کتاب دیگری را نظیر این نمی شناسم.

آنچه اهمیت دارد، کتاب فصیح نیست، بلکه کتابی که ما را به قلب حقیقت برسد.

«خدا که در زمان سلف به اقسام متعدد تکلم نمود...» (عبرانیان ۱:۱)

بودایی‌های ژاپن افسانه‌ای دارند که می‌گویند در ایام قدیم، یعنی چهار ابدیت پیش، پادشاهی به نام آمیدا به کمال یک بودا رسید، اما نخواست که وارد نیروانایی که سزوارش بود بشود، مگر زمانی که تمام موجودات زنده نیز وارد آن بشوند. به عقیده ایشان، انسانهایی که به خاطر گناهان بسیار و تعلقات نمی‌توانند به بودائیت برسند، به واسطه شایستگی‌های این قربانی می‌توانند به آن برسند، به شرط آنکه این فرمول مقدس را تکرار کنند: «نامو آمیدا بودا بوتسو» (کاملاً به آمیدا بودا اعتماد دارم).

خدا که بر بسیاری از ملت‌ها آرزوها و آمالی را الهام کرده است که در چنین افسانه‌هایی بیان شده‌اند، امید گناهکاران را بَدَل به واقعیتی در عیسی نموده است. معنی واقعی نام عیسی (در عبری: یشوفا) «نجات» است. کتاب مقدس مکرراً به ما اطمینان می‌دهد که هر که نام او را بر زبان راند، نجات خواهد یافت. خدا می‌داند که ما در گناه زاده شده، در شرارت سرشته شده‌ایم، و نمی‌توانیم خود را با اعمالمان نجات دهیم. فداکاری که مسیح در جلجتا به انجام رساند، گناهکاران را نجات می‌دهد، به شرط آنکه نام او را بخوانند، زیرا که خواندن این نام از صمیم قلب، الهام خداست. با خواندن او انتظار پاسخ نداشته باشید، چرا که همان خواندن، خود پاسخ اوست.

یک کنسرت نیاز به دو چیز متفاوت یعنی یک پیانیست و یک پیانو ندارد، بلکه تنها مستلزم یک واقعه است: پیانیستی که پشت پیانو نشسته باشد. لذا در عمل ایمان نیز دو جزء وجود ندارد یعنی گناهکاری که می‌خواند و خداوندی که ترحم می‌نماید، بلکه این ترحم اوست که باعث می‌شود شما بخوانید. این نشانه پذیرش شماست. به آن ایمان داشته باشید تا زیست نمایید.

همچنین برای بودائی‌ان نیز دعا کنید تا ایشان نامی را که در آن نجات است بشناسند.



«اندو شیساکو»، مسیحی ژاپنی در مورد مبشری به نام «رودریگو»، در ایام آزار و شکنجه بزرگ در قرن هیجدهم، چنین نقل می‌کند. این مبشر به هنگام دستگیری، شکنجه‌های اجتماعی را تحمل کرد بی آنکه ایمانش را انکار کند. اما باطناً از اینکه خدا سکوت اختیار کرده و به دعاهایش پاسخ نداده است، پریشان بود. او التماس می‌کرد تا عیسی حداقل دردش را تخفیف دهد؛ اما پاسخی دریافت نمی‌کرد.

یک روز او با آزمایش بزرگ مواجه گردید. وی می‌بایست انتخاب می‌کرد که یا شاهد کشته شدن دوازده مسیحی در برابر چشمانش باشد، یا اینکه آزادی آنان را با لگدمال کردن تصویر عیسی به دست آورد. حتی لزومی نداشت که ایشان اعتقاد خود را تکذیب کنند. وی به خاطر محبت نسبت به برادرانش شق دوم را انتخاب کرد. لحظه‌ای که این کار را کرد، برای اولین بار عیسی را شنید که با او سخن گفته، وی را تشویق می‌کند که جان برادرانش را نجات دهد. این خصلت عیسی است که عمداً می‌خواهد که در تمامی اعصاب مورد آزار قرار گیرد تا دیگران رهایی یابند. هنگامی پپلاطس پیشنهاد کرد که یکی از زندانیان یعنی باراباس یا عیسی آزاد شود، عیسی آرزو کرد که باراباس آزاد شود. آیا او راضی نمی‌شد که تصویرش زیر پای یک شبان لگدمال شود تا ایمانداران معصوم کشته نشوند؟

رودریگو در خفا یک مسیحی باقی ماند و حتی کسی که او را تسلیم کرده بود به سوی نجات هدایت نمود.

راه حل کتابمقدسی ساده است، یعنی تحمل همه چیز و هرگز انکار نکردن خداوند. از سوی دیگر، زندگی پیچیدگی‌های خود را دارد که در آن دست به انتخاب درست زدن آسان نیست.

باشد که محبانه در دعا رهبران کلیساهای رسمی در کشورهای ضد مسیحی را به یاد داشته باشیم، یعنی کسانی که به طور عام به خاطر همکاری‌شان با دولت‌های ملحد خائن شمرده می‌شوند. بسیاری از ایشان این کار را به خاطر نجات کلیساها و گله‌هایشان انجام می‌دهند. خدا درک می‌کند و رحمت او بسیار است.

باشد که ما نیز چنین باشیم.

«با هم یک فکر کنید و همان محبت نموده، یک دل بشوید و یک فکر داشته باشید.»

(فیلیپیان ۲:۲)

واژه یونانی معادل صلح و سلامتی، eirene می باشد که معنی تحت‌اللفظی آن «دوباره صحبت کردن با یکدیگر» می باشد. انسانها به تفاهم نمی رسند زیرا که هرگز گفتگو نمی کنند. فقط هنگامی که با هم هستند سروصدا راه می اندازند و می پندارند که این مباحثه و گفت و شنود است. ایشان حالت چهره خود را تغییر می دهند و فکر می کنند که یکدیگر را می فهمند. ما حتی در خانواده و در بین دوستان نیز غریب هستیم. ما مدت چند دهه با هم زندگی می کنیم بی آنکه موفق شده باشیم منظور و اندیشه های خود را حتی به طور عادی رد و بدل کرده باشیم. هر یک از ما، شخص مقابل را برای منظور خاص خود مورد استفاده قرار می دهیم. نه محبت می کنیم و نه محبت می بینیم. تنها هستیم. انسانها طریق سلامتی را نمی دانند.

طریق سلامتی عبارت است از گذر از مرحله سر و صدا راه انداختن با کلمات، به مرحله «ادراک». من معنی واقعی کلمه عبری «لدا بار» را به این شکل به «گفت و گو کردن» ترجمه کرده ام. ریشه آن «داوار» است که نه تنها به معنی کلمه است بلکه همچنین بر «چیز»، «واقعیت» و «موضوع بحث» نیز دلالت دارد. یک عبرانی نه تنها باید با کلمات سخن گوید، بلکه همچنین باید «واقعیت» را به صورت کلمات منتقل سازد. مردم عبری زبان برای «دانستن» یا «شناختن»، از همان کلمه ای استفاده می کنند که برای رابطه جنسی به کار می برند. در زبان یونانی نیز «گنوسیس» هر دو معنی را دارد. شما تنها از طریق پیوندی نزدیک، در آغوش کشیدن محبانه که در آن دو نفر یکی می شوند، می توانید بشناسید. آنگاه شما نه تنها با کلمات، بلکه همچنین با گرمای دوستی دلهای سوزان، ارتباط برقرار می کنید. در آن لحظه امکان مشاجره منتفی است.

عروس در غزل غزل ها دعا می کند که «او مرا به بوسه های دهان خود ببوسد» (۲:۱). هیچکس نمی تواند در حال بوسه به مشاجره بپردازد.

در پی رویارویی واقعی با برادر و خواهر و همنوع خود باشید. بکوشیم تا این رویارویی صرفاً تبادل کلمات نبوده، بلکه آمیزشی خالص و پاک باشد. آنگاه است که این حکم را که می گوید «یکدیگر را محبت کنید همانطور که من شما را محبت نمودم» به جا آورده اید. عیسی فقط با ما با کلمه صحبت نکرد. او، یعنی پسر خدا، انسان شد.

«آرمل نیکولاس» مبارک، یک زن دهاتی بی‌سواد بود که در قرن هفدهم در فرانسه می‌زیست. وی گفته است: «خدا مرا فقط به منظور دوست داشتن او به جهان فرستاده است. به واسطه فیض او، آن قدر او را محبت کردم که دیگر نمی‌توانم او را به شیوه انسانهای فانی دوست بدارم. وقت آن است که نزد او بروم، تا او را به شیوه مقدسین در آسمان محبت نمایم.»

وی از طریق تجربه حضور دائمی خداوند به آن سطح عالی محبت رسید. او هر تکه غذایی را که مورد اکراه دیگران بود برمی‌داشت و از اینکه چیزهای خوب را برای دیگران می‌گذاشت شادمانی می‌کرد. هنگامی که برای اربابان خود غذا تهیه می‌کرد، در مورد عیسی می‌اندیشید که غذای جان او بود. اگر سگی را می‌دید که وفادارانه صاحبش را دنبال می‌کند، تصمیم می‌گرفت که همان کار را بکند. وقتی که بره‌های آرام را در چراگاه می‌دید که با بردباری اجازه می‌دادند که پشمشان چیده شده و سلاخی بشوند، به یاد می‌آورد که عیسی بره خدا بود و همان واکنش را نشان داد. هنگامی که مرغ را می‌دید که جوجه‌هایش زیر پر و بالش می‌گیرد، به خاطر می‌آورد که او هم با یکی از آنان مقایسه شده است و عیسی میل دارد که او در حفاظ او پناه گیرد. وقتی که از گل‌های زیبا مسرور می‌شد، کلماتی را به یاد می‌آورد که خداوند خود را آنچنان توصیف کرده است: «من نرگس شارون و سوسن وادیها هستم» (غزل غزل‌ها ۱: ۲). ماهی که در دریا شنا می‌کرد، به او می‌آموخت که در اقیانوس محبت خداوند شنا کند. همه چیز برای او نشانه‌هایی بودند از واقعیات آسمانی. بدین طریق بود که وی آنچنان قدیس گردید.

پطرس فقط قطراتی اشک به خاطر انکار عیسی ریخت. و هنگامی که خداوند قیام کرده را ملاقات کرد، حتی پوزش نیز نطلبید. اما پشیمانی یهودا از نوعی کاملاً متفاوت بود. وی به کاهنان اعظم اقرار کرد که خون بی‌گناه را فروخته است. پطرس نزد کنیزی که در برابرش عیسی را انکار کرده بود، نفرت تا ماجرا را روشن سازد. یهودا پولی را بابت تسلیم کردن عیسی گرفته بود، پس داد. چقدر اندکند کسانی که خطاهای خود را اینگونه جبران می‌کنند.

برخلاف منطق انسانی، پطرس فیض یافت و بَدَل به سرِ رسولان گردید. اما یهودا با اینکه کارهایی بس بزرگتر از ریختن چند قطره اشک انجام داد، بدون فیض باقی ماند و دست به خودکشی زد.

این همواره سرنوشت کسانی است که بیش از حد عادل هستند، کسانی که در توبه افراط کرده، برای طلب مغفرت کارهایی حیرت‌آور می‌کنند، به جای آنکه فقط بر فداکاری مسیح تکیه کنند، نه فقط برای آموزش گناهان، بلکه همچنین برای ترمیم اثرات آن.

در کتاب لاویان، کلمه عبری که برای گناهان میان هموعان به کار رفته، «اشام» می‌باشد، اما جبران خسارتی که یک دزد در قبال صاحب مال انجام می‌دهد نیز «اشام» نامیده می‌شود. عیسی در نبوت مهم اشعیا در اشعیا ۵۳ نیز «اشام» نامیده شده است. او نه فقط قربانی برای گناهان ماست، بلکه همچنین کسی است که اعاده می‌کند. او می‌تواند برای هر اشکی که باعث شده‌ایم کسی بریزد، مروارید بدهد؛ می‌تواند به کسانی که به قتل رسانده‌ایم، حیات دوباره بخشد؛ می‌تواند به کسانی که خزائن زمینی‌شان را دزدیده‌ایم، غنایم آسمانی بدهد. بیش از حد گذشته خود را نکاوید - نه حتی برای ترمیم آن - اگر نمی‌توانید این کار را با دلی گشاده و مطمئن انجام دهید. طریق قدوسیت را این قدر برای خود دشوار مسازید.

یهودا چنین کرد و شکست خورد. پطرس در مورد گناهانش چندان طولانی تعمق نکرد و پیروز شد. وی اشکهای ندامت ریخت و خداوند قیام کرده را ملاقات نمود و دید که همچنان دوست عیسی باقی مانده است، لذا گناه گذشته محو شد و بار آن دیگر بر دوش سنگینی نکرد.

آیا بهتر نبود که به دنیا نمی آمدم؟

فرض کنید که روح ازلی باشد و پیش از متولد شدن در حوزه‌ای دیگر به سر ببرد. فرض کنید که از پیش تمام گناهانی را که در زندگی مرتکب می شدم و تمام زنجیرهٔ رنجها و اندوههای ناشی از آنها را می دانستم. فرض کنید که همه چیز را در مورد غصه‌هایی که سهم من در زندگی بوده و امکان گذراندن ابدیت را در جهنم می دانستم. اگر حق انتخاب با من می بود، به دنیا نیامدن را برمی گزیدم. عیسی در مورد یهودا گفته است: «آن شخص را بهتر بودی که تولد نیافتی.» آیا یهودا حق انتخابی داشت؟

ما به اربابی تعلق داریم که قدرتش مطلق است. او با هیچکس مشورت نمی کند. ما بدون آنکه با ما مشورت شود، به دنیا آمده ایم. ما عمری را سپری خواهیم کرد که طول آن را ما تعیین نکرده ایم. حتی آن حالت روحی نیز که ما را به سوی خودکشی سوق می دهد، دست خودمان نیست. ما چه بخواهیم و چه نخواهیم، داوری خواهیم شد. به جای مشاجرهٔ بیهوده با چنین اربابی، خود را برای ملاقات خدای خود آماده سازیم. به جز دریافت حیات ابدی در این زندگی به واسطهٔ ایمان به خون مسیح، آمادگی دیگری برای ابدیت وجود ندارد. عیسی در حضور یهودا گفت: «این خون من است که برای شما ریخته شده است!» یهودا نیز می توانست از پیمان غیرقابل نقض در این خون سهمی داشته باشد. عیسی شرمسار نبود که گناهکاران را برادر خود بخواند. لذا از برادر خواندن یهودا نیز شرمسار نمی گشت. او وی را دوست خواند.

تولد یافتن فقط زمانی انتخابی درست است که در مورد این زندگی به عنوان مقدمهٔ حیات ابدی در فردوس بیندیشید. از سوی دیگر من یک حق انتخاب دارم. می توانم از نو مولود شوم. به این انتخاب جواب مثبت می دهم.

در این وقت وارد حیاتی می شوم که مطابق ارادهٔ خداست تا برگزیدهٔ او گردم.

«ترز لیسو» به هنگام دعای شبانگامی در مقابل خواهری جای می‌گرفت که دچار ناراحتی عصبی بود. وی همواره صدای عجیبی از خود درمی‌آورد، گویی که دو صدف را به هم می‌ساید. این صدای ناچیز ترز را دلتنگ می‌ساخت، اما هرگز به روی آن خواهر نیاورد و حتی نگاه حاکی از ناراحتی هم به او نیفکند. چیزی در درون وی به او می‌گفت که کار درست آن است که خود را به خاطر محبت خدا با آن صدا سازگار سازد و کوچک‌ترین ناراحتی برای خواهر ایجاد نکند. اما فقط نمی‌توانست آن صدای مزاحم را نادیده انگارد. او به سختی تلاش می‌کرد که علیرغم آن دعا کند، اما فایده‌ای نداشت. سپس ترز به این فکر افتاد که این صدای رنج‌آور را دوست بدارد. به جای اینکه به عبث سعی کند که آن را نشنود، خود را مجبور کرد که آن را گوش داده، تصور کند که آن صدا، موسیقی دلنوازی است و دعای وی مشتمل بود بر تقدیم آن موسیقی به خداوند. غلط است که با امیدهای بیهوده یا مشاجره با کسانی که مزاحم ما می‌شوند، از اضطرابها و آشوبها بگریزیم. فقط تحمل غمها کافی نیست، بلکه به طور مثبت آنها را دوست بدارید.

خدا هنگامی که به ابراهیم امر کرد که پسرش را قربانی کند، این شادی اضافی را نیز به او داد که این کار را بر مذبح خاصی انجام دهد که سه روز راه با محل زندگی او فاصله داشت، تا به این ترتیب، برای مدت طولانی‌تری از اندیشه فدا کردن عزیزترینش برای خداوند لذت ببرد. او می‌توانست هیزم آتش را بر روی یک الاغ قرار دهد، اما اسحاق ترجیح داد که خودش چوب را تا بالای تپه حمل کند. فداکاری‌های عظیم نباید صبورانه انجام شود، بلکه باید با خوشی همراه باشند.

خود پدر آسمانی، از آنجا که ضروری بود که پسرش به خاطر گناهان جهان بر روی صلیب بمیرد، او را با اکراه و از روی بی‌میلی قربانی نکرد: «خداوند را پسند آمد که او را مضروب کند.» در مقابل هر آن چه که شما را در زندگی برآشفته می‌سازد، همین رویه را در پیش گیرید؛ آنگاه شاد خواهید شد.

«پس هر که مرا پیش مردم اقرار کند، من نیز در حضور پدر خود که در آسمان است، او را اقرار خواهم کرد.»  
(متی ۱۰:۳۲)

در کامبوج، جلسه دعایی در یک کلیسا برگزار شده بود. سربازان کمونیست کلیسا را محاصره کردند. عده‌ای از سربازان وارد شده، تصویر عیسی را از دیوار کنده، آن را در آستانه در بر زمین نهادند و چنین دستور دادند: «هر کس که بیرون می‌رود، بر روی تصویر آب دهان انداخته، عیسی را انکار کند. در غیر این صورت کشته خواهد شد.» شما چه می‌کردید؟ آنها هر یک عذری داشتند. یکی نامزد عزیزی داشت که قرار بود به زودی با او ازدواج کند. دیگری پدر پیری داشت که می‌بایست از او مراقبت کند. سومی کودکانی در خانه داشت. آنان می‌دانستند که عیسی پر از فهم است و ایشان را خواهد بخشید. او می‌دانست که آنها این کار را تحت فشار کرده‌اند. لذا بر روی تصویر آب دهان انداخته، زندگی خود را نجات دادند.

نوبت به یک دختر شانزده ساله رسید. وی عذری نداشت. تفنگها به سوی او نشانه رفته بودند و او دو انتخاب پیش روی داشت، آب دهان انداختن بر روی تصویر و یا مردن. او زانو زده، تصویر را بوسید و آب دهانها را از چهره تصویر پاک کرد. او عیسی را محبت نمود و بر روی تصویر داماد خود کشته شد.

جانمایی نظیر جان این دختر، لبخند بشریت هستند. عیسی خود را (سوسن وادی‌ها و گل سرخ شارون) (غزل غزلها ۱:۲) نامید. او انتظار دارد که جانهای متعلق به او دلی پاک همچون سوسن داشته باشند. او بر چنین پاکی ارج می‌گذارد.

گله‌های گوسفندان سالم و زیبا در اثر پرورش نوع خوب بره‌ها پدید می‌آیند. عیسی به شبانی گفت: «بره‌های مرا خوراک ده!» باشد که به جوانان خود چنین نمونه‌های زیبایی از محبت تا سرحد مرگ را بیاموزیم.

یهودیانِ مؤمن با معمای غامضی مواجه هستند. شریعت موسی بیان می‌کند که گناهان تنها از طریق خون قربانی‌ها به‌عنوان کفاره بخشوده می‌شوند. از سوی دیگر، از آنجا که هیکل نابود شده است، دیگر در مذهب یهود قربانی گذرانده نمی‌شود. فقیه یهود چنین می‌آموزد که خواندن روزانه یک بخش از لایوان در مورد حیوانات قربانی از جانب خدا پذیرفته شده، مثل این است که قربانی گذرانده‌اند.

یک مسیحی وارد یک مغازه یهودی شد و به صاحب مغازه گفت که باید عیسی را بپذیرد، زیرا که یهودیان دیگر قربانی ندارند که بگذرانند. یهودی پاسخ داد: «اشتباه فهمیده‌ای! خواندن کتابمقدس مورد پذیرش خداست، و همان قدر ارزش دارد که خون توچها و بره‌ها در ایام قدیم.»

مسیحی گفت: «بسیار خوب. به جای اینکه در امور مذهبی با تو مشاجره کنم، بهتر است که مقداری خرید کنم.» وی دوازده پیراهن، تعدادی کفش، کراوات و چیزهای دیگر انتخاب کرد. سپس فاکتور خرید را خواست که به او دادند. او شروع به خواندن کرد: «قیمت تعدادی پیراهن از این قرار، قیمت کراواتهای و کفشها از این قرار، جمع کل می‌شود ۲۰۰ دلار» وی خداحافظی کرده، از مغازه بیرون رفت.

یهودی به دنبال او دویده، فریاد زد: «آقا، فراموش کردید پول بپردازید!»

مسیحی پاسخ داد: «مگر صورت حساب رانخواندم؟»

- «چرا، اما پول ندادید!»

مسیحی در پاسخ گفت: «خوب، من توصیه فقیه شما را به کار بردم که طبق آن خواندن صورت حساب به منزله پرداخت پول است.»

فقط یهودیان نیستند که در این مورد دچار اشتباه شده‌اند. مسیحیانی هستند که عقیده دارند که تکرار دعای خداوند می‌تواند جای رابطه عمیق با خدا را به‌عنوان پدر بگیرد؛ و گفتن اینکه عیسی نجات دهنده است، همان معنی را دارد که نجات یافتن توسط او.

به واقعیت بنگرید و به فرمولها اکتفا نکنید.



«عیسی گفت: دشمنان خود را محبت نمایند.»

(متی ۵: ۴۴)

پنج قرن پیش از عیسی، «سوفوکلیس» در اثر خود به نام «آنتیگون» چنین گفت: «اینجا هشتم نه برای نفرت داشتن، بلکه برای دوست داشتن.» عهدعتیق نیز محبت نسبت به همسایه را می آموزد. عیسی محبت را به رفیع ترین مقام رساند و نشان داد که آن باید شامل دشمنان نیز گردد.

یک زن یهودی به نام «ایلسه بلومتال-وایس» که شوهرش در اتاق گاز و پسرش به طریق دیگر کشته شده بودند، در اردوگاه اسیران به سر می برد. در آنجا شعری نوشت بدین مضمون: «نمی توانم نفرت داشته باشم. آنها مرا می زنند، زیر لگدهایشان می اندازند، اما نمی توانم نفرت ورزم. به سوی من سنگ پرتاب می کنند. باز هم نمی توانم نفرت داشته باشم. فقط می توانم به تلخی بگیرم.»

این یک موفقیت بزرگ انسانی است، یعنی خودداری از احساس نفرت. خدا بیش از این هم عطا می کند: یعنی قدرت دوست داشتن دشمن.

محبت نسبت به دشمنان به معنی پرهیز از برخورد با شر نمی باشد. عیسی با کاسبان هیکل و فریسیان مبارزه کرد. عیسی برای ما به معنی چاپلوسی کردن در برابر دشمن و در آغوش کشیدن او نیست. او قیافا را در آغوش نکشید و خود را شریک اعمال پلید او نساخت.

محبت نسبت به دشمن به معنی درک اوست، بهتر از آنچه که او خودش را درک می کند. نفرت او را کور کرده است. اما شما می توانید بی غرضانه به موقعیت وی بنگرید. محبت نسبت به دشمن بدین معنی است که شما در دفاع از خود، مجبور نباشید که از روشهای او استفاده کنید. دوست داشتن دشمن بدین معنی است که همچون عیسی، تقصیر او را بر گردن بگیرید؛ گناه او را گناه خود بشمارید و با اعمال نیک نسبت به او و قربانیانش کفاره بدهید.

ما می توانیم با داشتن سرمشق مسیح در مقابل چشمانمان، این کار را با قدرت روح او انجام دهیم.

«بِرز لیسو» در صومعه در امر شستشوی البسه کمک می‌کرد. خواهری در مقابل او، هر بار که یک قطعه لباس تر را از لبه برمی‌داشت، آب چرک را به صورت او می‌پاشید. اولین فکری که از ذهن ترز گذشت این بود که خود را عقب کشیده، صورتش را پاک کند تا به آن خواهر بفهاند که کار خطایی کرده است. اما یکباره این اندیشه به سراغش آمد که «اگر آن چه را که پیش می‌آید به خوشی نپذیری، نادانی!» لذا تصمیم گرفت که ناراحتی خود را پنهان کند. در عوض سعی کرد که آب چرک را دوست بدارد. سرانجام آن قدر مشتاق گردید که مواقع دیگر نیز برای گرفتن چنین «غسل» شادی‌آوری باز می‌گشت.

اشعیا رنجهای ظالمانه‌ای را برای عیسی پیشگویی کرده بود. طبیعی این می‌بود که عیسی از خواندن این کتاب و تعمق در مورد آن اجتناب ورزد. اما برعکس، این کتاب، کتاب محبوب او بود. اشعیا تنها مؤلفی است که عیسی او را تحسین می‌کند - «اشعیا درباره‌ی شما نیکو نبوت نموده است» (متی ۱۵:۷). بدی‌هایی را که از آنها می‌هراسید، با آغوش باز استقبال کنید؛ با مشکلات رو در رو مواجه شوید، در آن صورت دیگر شما را دچار کابوس نخواهند کرد.

از یک مسیحی در اتحاد شوروی سؤال شد: «چه طور می‌توانی شکنجه‌ها را تحمل کنی؟» وی در پاسخ گفت: «از موقعی که ایمان آوردم، در رؤیای شکنجه شدن بودم، زیرا که می‌دانستم سرنوشت من چنین خواهد بود، همان طور که فرد دیگری ممکن است رؤیاهای عاشقانه داشته باشد. هنگامی که در معرض شکنجه قرار گرفتم، دیگر نمی‌توانستند مرا درهم بشکنند.»

هر که پاهای عیسی را می‌بوسد، چوب صلیب را نیز می‌بوسد. هر که بخواهد او را پیروی کند، باید روزانه صلیب او را نیز بر دوش گیرد. صلیب را بَدَل به انتظار شادمانه خود کنید. برایتان منبع برکت خواهد شد.

ابراهیم درست هنگامی که خود را آماده‌ی انجام بزرگترین قربانی نشان داد، این برکت را از خدا دریافت کرد که از ذریت او همه‌ی امت‌ها برکت یابند و اعقاب او همچون ستارگان آسمان و شنهای دریا کثیر شوند (پیدایش ۱۷:۲۲).

«موت بر همه مردم طاری گشت.»

(رومیان ۵: ۱۲)

در کلیسای «سن لورانس» در نوربرگ، مجسمه‌ای است به نام «زن دنیا». چهره زن بسیار زیبا و مزین به جواهرات است. از یک سمت وی بدین شکل جلوه می‌کند. اما از سمت دیگر چیزی به کلی متفاوت دیده می‌شود: یک اسکلت که مارهایی به آن پیچیده‌اند.

فرانسیس قدیس، اهل سالز، به یک بانوی مسیحی که در دربار پادشاه فرانسه زندگی می‌کرد و همواره مجبور بود با لباسهای زیبا در مهمانی‌ها شرکت کند، توصیه کرد که برای گریز از غرور و جاه‌طلبی، چند لحظه خود را در آینه بنگرد و مجسم کند که اسکلتی است که به جای سر، یک جمجمه دارد.

این افکار چندان دلپذیر نیست، اما مطمئن‌ترین شیوه برای درک حتمی بودن مرگمان می‌باشد. امرار معاش از راه امور مربوط به متوفیات مطمئن‌ترین راه است. احماقانه است که سعی کنیم از اندیشه مرگ بگریزیم.

عیسی می‌دانست که خواهد مرد، اما توانست مرگ را به مبارزه بطلبد. وی گفت: «این قدس را خراب کنید، که در سه روز آن را برپا خواهم نمود» (یوحنا ۲: ۱۹). پولس نیز چنین کرد: «هرگاه این خانه زمینی خیمه ما ریخته شو، عمارتی از خدا داریم» (دوم قرتیان ۵: ۱).

دریافت حیات ابدی راحت است. عیسی در یوحنا ۵: ۲۴ فرمود: «آمین آمین به شما می‌گویم هر که کلام مرا بشنود و به فرستنده من ایمان آورد، حیات جاودانی دارد.» هم اینک به خداوند عیسی ایمان آورید و به یقین خواهید دانست که مرگ پایان کار شما نیست، بلکه دخول به زندگی پر جلال می‌باشد.

از لحاظ لغوی، دلسوزی به معنی رنج بردن با هم‌نوع می‌باشد. انسان‌های دولتمند با موقعیت رفیع و نیز افراد متعلق به طبقه متوسط باید فراگیرند که ببینند جهان از پایین چگونه به نظر می‌رسد. ایشان کریسمس را جشن می‌گیرند، اما معنی آن را در نمی‌یابند. عیسی به زمین آمد تا تجربه کند که مایوس شدن از آسمان چه معنی می‌دهد: وقتی که کسی گرسنه است و مَن از آسمان نمی‌بارد؛ وقتی که تنها پناهگاه شخص یک آخور است، با وجود اینکه او یک گاو نیست؛ وقتی که شخص مصلوب می‌شود و جمعیت در پای صلیب به شرط بندی می‌پردازند؛ وقتی که فرد فریاد التماس به خدا می‌زند، اما جوابی دریافت نمی‌کند.

آیا افراد طبقات متوسط و بالا نمی‌توانند همین را تجربه کنند؟ چرا چند هفته بر خود گرسنگی را هموار نمی‌سازند، همانند برادران بی‌گناهشان در مالی یا بنگلادش؟ عیسی می‌گوید که یک دزد می‌تواند وارد آسمان شود؛ اما به یک سیاهپوست یا یک مرد بد لباس اجازه نمی‌دهند وارد باغ یک مرد ثروتمند شود. دزد می‌تواند با فرشتگان بازی کند؛ اما کودک فقیر را اجازه نمی‌دهند تا با کودک ثروتمند بازی کند.

سگ با صاحبش بر روی کاناپه لم می‌دهد، اما غلامی که تمام روز در باغ کار کرده، و کنیزی که پاهایش از شدت ایستادن تمام روز در آشپزخانه ورم کرده است، اجازه ندارند که بنشینند.

البته می‌دانم که دلائل بسیاری در رد چنین رفتار ملایمی در قبال فقرا وجود دارد. این امر ممکن است به ایشان صدمه زند. مسأله بر سر این نیست که دلائل طبقات متوسط و بالا چیست؛ موضوع این است که این امور از پایین چگونه به نظر می‌رسند، چرا که شصت درصد بشریت یا در گرسنگی بسر می‌برد یا دچار سوء تغذیه است.

عیسی به ما نمی‌آموزد که به فقرا درحالی که با ایشان فاصله مناسبی را حفظ می‌کنیم چیزی بدهیم، بلکه او به ما می‌گوید که فقیر، از کار افتاده، لنگ، کور و مطرودترین اشخاص را در هنگام ضیافت به خانه خود دعوت کنیم (لوقا ۱۴:۱۳). او شما را که گناهکار بینوایی هستید، به آسمان فرا خوانده است.

## ۲۴ دسامبر

«برای شما درد زه دارم تا صورت مسیح در شما بسته شود.» (غلاطیان ۴:۱۹)

عیسی مطمئناً در روز ۲۵ دسامبر به دنیا نیامده است. هوا در شبهای ماه دسامبر در نزدیکی اورشلیم بسیار سرد است. رسم چوپانان یهودی این نبود که تا دیروقت مراقب گله‌های خود در چراگاهها باشند.

کتاب مقدس به ما نمی‌گوید که تاریخ انسان شدن عیسی چه هنگام بوده است. ۲۵ دسامبر در امپراطوری روم روز جشن و کارناوال بوده است به افتخار خورشید. مسیحیان از این فرصت استفاده کردند تا تولد عیسی را جشن بگیرند، زیرا که برای مقامات ستمگر ردیابی ایشان در آن روز دشوار بود. آن روز فقط به تولد جسمانی عیسی در یک روز معینی در تاریخ اشاره نمی‌کرد. آنان معجزه روزمره تولد عیسی را در قلب کسانی که او را به‌عنوان نجات دهنده پذیرفته‌اند جشن می‌گرفتند.

عیسی در یک اصطبل به دنیا آمد و در آخور گذاشته شد. غلط بود که چوپانان که هر یک دست کم کلبه‌ای داشتند، و مردان حکیم که به احتمال زیاد خانه‌های مجلی داشتند، اجازه دهند که پادشاه تازه به دنیا آمده در یک آخور بماند. آنان می‌بایست او را نزد خود به خانه‌هایشان می‌بردند. جای عیسی در یک آخور نیست. همچنین جای او بر روی صلیب نیز نیست. از طرفی وی از ماندن در آسمان نیز خرسند نمی‌شود. جایی که وی اشتیاق است ساکن شود، قلب ماست. آنجاست که او میل دارد زندگی کند.

لحظه‌ای که او در قلب من تولد یابد و من برای او یک مریم شوم، کریسمس واقعی است. او گفت که آرزو داشت که مادری برای «خود» می‌داشت. «هر که اراده پدر مرا که در آسمان است به جا آورد، همان ... مادر من است» (متی ۱۲:۵۰).  
کریسمس را در این مفهوم جشن بگیرید.

در متن اصلی عبرانی، این نبوت در مورد آمدن نجات دهنده بدین صورت ادامه می‌یابد: «پسری به ما بخشیده شد و سلطنت بر دوش او خواهد بود و اسم او عجیب، مشیر و پدر سرمدی است.»

یقیناً ترک کردن آسمان و دنیای فرشتگان تصمیمی قهرمانانه بود، تصمیم گرفتن به اینکه در یک اصطبل به دنیا بیاید و از همان کودکی در معرض خطر مرگ باشد و تمام زندگی در اندوه بگذرد و سرانجام منتهی به مصلوب شدن گردد. مصلوب شدن برای نجات بشریتی که از این فداکاری قدردانی نمی‌کند. خداوند ما می‌دانست که نهایتاً به خاطر این فداکاری، نیکویی پیروز خواهد شد، لذا این کار را کرد.

کریسمس یادواره تولد یک خدای قهرمان است.

جلوه عمده پیروان او قهرمان‌گونگی است. سطحی بودن و خونسردی به مسیحیت تعلق ندارد.

یک واعظ مشهور که پدرش مشروب‌خوار و مادرش زنی باتقوی بود، از همان اوان کودکی توسط مادر تعلیم روحانی خاصی را دریافت کرد. او می‌بایست یک گیلان شرابخواری، ورق‌های بازی، تخت نرد، مجلات قبیحه، مقداری پول و عکس خود را بر روی زمین می‌نهاد و آنها را تماماً لگدمال می‌کرد و فریاد می‌زد: «نه! نه!» و بار دیگر «نه! نه!» آنگاه می‌بایست به خود می‌گفت: «من به خدایی قهرمان تعلق دارم و همواره به هر نوع وسوسه گناه خواهم گفتم: نه!»

باشد که تولد یک قهرمان الهی را بزرگ بدانیم و طرق سهل و ساده را فراموش کنیم و تصمیمی را اتخاذ نماییم که تمام قهرمانان تاریخ اتخاذ کردند، یعنی «پیروز شدن یا مردن؛ ولی هرگز تسلیم نشدن.»

«اگر کسی خواهد متابعت من کند، باید خود را انکار کند.» (متی ۱۶: ۲۴).

از یک پسر دوازده ساله پرسیدند که می خواهد چه کاره شود. وی گفت که می خواهد در آفریقا مبشر بشود.

- (چرا؟)

- (چون می توانم شیر شکار کنم!)

بسیاری از ما همین نوع تفکر را داریم. می خواهیم که مسیحیان خوبی شویم. برای چه؟ برای اینکه سهم بهتری از آسمان نصیبمان شود.

انگیزه درست برای یک مسیحی خوب شدن این است که بتوانیم چوب سنگین تری از صلیب مسیح را بر دوش گیریم. کسی که از نو مولود می شود، آرزو دارد که یک مسیحی بهتری شود طوری که در آینده، وقتی که دچار غم و غصه می گردد، اولین سؤالش این نباشد که (چه طور می توانم از آن خلاص شوم) بلکه این باشد که (چگونه می توانم در این موقعیت جدید، برای ملکوت خدا سودمند واقع شوم؟)

ما به طور تصادفی دچار محنت نمی شویم. آنها تماماً از جانب خدایی مهربان مقرر شده اند. کشتی حامل رسولان دچار طوفان گشت (متی ۸: ۲۳-۲۷). خداوند می خواست به آنان پیامزد که چگونه با آن مواجه شوند، زیرا بعدها می بایست با طوفانهای بسیاری روبرو شوند.

اگر در معرض خطر هلاکت قرار گیرید، او به موقع بیدار خواهد شد. تا آن موقع، در سکوت رنج خود را متحمل شده، شجاعانه مبارزه کنید. برای این است که مسیحی شده اید، نه فقط برای برخورداری از آسمان.

مبشرین به خاطر هیجان شکار شیر به آفریقا نرفته اند.

پاپ گریگوری کبیر، این لقب پرافتخار را هنگامی دریافت کرد که هنوز مرد کوچکی بود، چون کاری بزرگ انجام داده بود: او بود که در سال ۵۹۶ تبشیر را در بین آنگلو-ساکن ها آغاز کرد.

آنگلو ساکسون های مسیحی شده، برکتی برای تمام جهان شدند. بونیفاس انگلیسی، آلمانی ها را مسیحی نمود. ویلیبژرد که او هم یک انگلیسی بود، مردم فلانان را مسیحی نمود؛ پاتریک ایرلندی ها را به سوی مسیح آورد. پدید آمدن امپراطوری بریتانیا به آنگلو-ساکسون ها این امکان را داد که مسیحیت را در آسیا، آفریقا و استرالیا اشاعه دهند.

آنگلو-ساکسون ها ایمان انجیلی را به ایالات متحده بردند. حتی اکنون نیز ۶۰ درصد تمام مبشرین و ۸۰ درصد سرمایه گذاری تبشیری توسط ایالات متحده تأمین می شود.

زنده نگاه داشتن مسیحیت در جهان آنگلو-ساکسون از اهمیت استراتژیکی بسیار بالایی برخوردار است. مبشرین باید به دوردست ترین سواحل بروند، اما فراموش نکنیم که مسیحیت در جهان انگلو-ساکسون در حال افول است. تنها ۳ درصد جمعیت جزایر بریتانیا به کلیسا می روند. در آمریکا هفت نفر از ده نوجوان هرگز پا بر آستانه یک کلیسا ننهاده اند. هفتاد درصد جمعیت با کلیسا مرادده ای ندارد. باشد که برای کلیساها در دنیای آنگلو-ساکسون دعا کنیم.



«چون در خانه رمون سجده نمایم، خداوند بنده تو را در این امر عفو فرماید. و [الیسع] وی را گفت: "به سلامتی برو!" (دوم پادشاهان ۵: ۱۸، ۱۹)

یک افسانه یهودی می گوید که موسی به طور تصادفی شنید که پسرک چوپانی چنین دعا می کند: «ای خدا اگر بر من ظاهر شوی، به تو پشم، شیر و گوشت فراوان خواهم داد. اگر تعدادی گوسفند داشته باشی، آنها را مجاناً به چرا خواهم برد. موهایت را شانۀ خواهم زد و لباست را خواهم شست و دستت را خواهم بوسید.» موسی که تکان خورده بود، فریاد زد و به پسرک گفت که این دعای کفرآمیز را متوقف سازد.

آنگاه خدا بر موسی ظاهر شده، او را به خاطر آن چه کرده بود سرزنش نمود. خدا به موسی گفت که از این دعای معصومانۀ پسرک بیش از دعاها پیچیده و پرطمطراق افرادی که همه چیز را می دانند لذت برده است.

مراقب باشید که با دیدگاههای مذهبی ابتدایی و غلط دیگران چگونه برخورد می کنید. برای کسی که فقط به کلیسا می رود و هرگز به دیگران برای مسیح شهادت نمی دهد، رفتن به کلیسا در حکم مسیحیت یک شخص خجول است. یک باور غلط در یکی از فرقه های بی شمار نباید شرارت تعبیر شود؛ آن می تواند نوعی انتقال از دنیوی بودن به معرفت خدا باشد. شخص در تاریکی پی چیزی می گردد، اما ممکن است به دنبال چیز درستی باشد. با ظرافت به او توصیه هایی بکنید، اما نور اندکی را که دارد، نابود نسازید.

در دادن پند و اندرز در امور مذهبی خسیس باشید. از خود صمیمانه سؤال کنید که خود چه مقدار از آن اندرزها را رعایت می کنید. این باید مقیاس شما باشد در اندرز دادن به دیگران.

«و درباره آن [فرشته شیطان] از خداوند سه دفعه استدعا نمودم تا از من برود. مرا گفت: فیض من ترا کافی است.»  
(دوم قرن تیان ۱۲: ۸، ۹)

دو روز به پایان سال باقی مانده است. برکات بی شماری را که در این سال دریافت کرده ایم به خاطر می آوریم، و همچنین این واقعیت را که بسیاری از آرزوها و دعاها ایمان بدون پاسخ باقی مانده اند.

یکی از قدسین بدین شهرت داشت که دعاهایش برای دیگران پاسخ می یافت. یکی از او پرسید: «در این صورت چرا دعا نمی کنی که نقص عضو تو شفا یابد؟» او کور بود. وی در پاسخ گفت: «اطاعت از اراده خدا بر لذت شخصی من از بینا بودن رجحان دارد.»

برای دعاهایی که پاسخ آنها را دریافت کرده اید شکرگزار باشید، و برای مواردی که دعاهای شما پذیرفته نشده اند نیز اراده خدا را بپذیرید. او بهتر می داند که شما به چه نیاز دارید.

دعاهای پاسخ نیافته ممکن است دعاهایی بوده اند که در جهل بیان شده اند، یعنی ناآگاهی از اینکه تحقق آنها می توانست برایتان زیانبار باشد.

مونیکا غمگین بود از اینکه دعایش برای پسرش، آگوستین، بدون پاسخ مانده است. او دعا کرده بود که وی با او بماند. پسر مادرش را فراموش کرده بود و زندگی شریرانه ای در پیش گرفته بود و به راههای اسرارآمیز و تعالیم غریب و مرموز گرایش داشت؛ اما مادرش همیشه برای او دعا می کرد.

آگوستین به میلان رفت و در آنجا با اسقف آمبروز ملاقات نمود. این امر منجر به توبه او گردید. او بعداً بدل به یکی از بزرگترین معلمینی گشت که تاکنون کلیسای مسیحی به خود دیده است.

## ۳۰ دسامبر

«برای شما فقیر شد تا شما از فقر او دولتمند شوید.» (دوم قرنتیان ۸:۹)

با مرور آن چه که طی این سال انجام داده‌ایم، گناهان بسیار خود را به خاطر می‌آوریم. علل آنها بسیار است. یکی از این علل می‌تواند این باشد که ما معلم روحانی درستی نداریم.

در مورد معلمین مذهبی که پیروان بسیاری دارند هشیار باشید. امکان دارد که آنان ریاکار باشند. اگر حقیقت کامل را بیان می‌کردند، مستمعینشان کاهش می‌یافت.

عیسی هنگامی که نان را بین جمعیت کثیر تقسیم کرد و یا دردهایشان را شفا داد، هزاران نفر دور او را گرفته بودند، اما با این حال تعالیم او از سوی جمعیت پذیرفته نشد. آیا جمعیت به دنبال معلم شما روان می‌شود؟ آیا اگر فقر را برطبق سخن استاد که می‌گوید «خوشا به حال فقیران» (لوقا ۶:۲۰) تعلیم می‌داد و آن را بجا می‌آورد، آیا باز از او پیروی می‌کردید؟

به قدیسی مقداری پول داده شد. وی با این سخن از گرفتن آن امتناع ورزید: «من پول لازم برای نیاز امروز را دارم.»

به او گفتند: «پولی که داری دوام نخواهد داشت، این را بگیر تا روزهای آتی نیز پول داشته باشی.»

او در پاسخ گفت: «ضمانت کنید که من بیش از چند سکه‌ای که کفاف نیازهای مرا می‌کند زنده خواهم ماند؛ آنگاه پول شما را خواهم پذیرفت.»

معلمی را بجوید که به شما می‌گوید که برای چیزهایی که ندارید زیاد غصه نخورید، بلکه به چیزهای اندکی که دارید راضی باشید. عیسی با وجود اینکه دولتمند بود، به خاطر شما فقیر شد (دوم قرنتیان ۸:۹).

در زبان عبرانی، فعل «داشتن» وجود ندارد. تنها خدا مالک همه چیز است. شما می‌توانید مالک همه چیز را داشته باشید. معلمی را بجوید که به شما نه تنها چگونه راضی بودن را تعلیم دهد بلکه همچنین چگونه مسرور بودن از داشتن خدا را نیز بیاموزد.

سال به اتمام رسیده است. باشد که تمامی ناراحتی‌ها، گناهان و مشاجرات سال گذشته نیز با آن بگذرد. برای گناهانتان، در خون مسیح آمرزش وجود دارد. سال آینده ناراحتی‌های خود را خواهد داشت. لزومی ندارد که ناراحتی سال گذشته را وارد سال جدید کنید. دعاها اهمیت خود را از دست داده‌اند.

زوجی که از روی عشق با یکدیگر ازدواج کرده بودند، پشت میز نشست، یکدیگر را در آغوش گرفتند. ناگهان زن ترسید و گفت: «آیا دیدی؟ یک موش وارد سوراخ سمت راست شد.»

شوهر او را آرام کرد و گفت: «او نمی‌تواند به تو صدمه‌ای زند. من آن را دیدم. یک چیز کوچک که وارد سوراخ سمت چپ شد.»

زن اصرار ورزید که موش وارد سوراخ سمت راست شد. شوهر از اقتدار شوهری خود استفاده کرد تا زن را متقاعد کند که حق با او بوده است؛ موش می‌بایست در سوراخ دیگر رفته باشد. آنان به‌خاطر همین مطلب از یکدیگر طلاق گرفتند.

بعد از هفت سال جدایی، دوستان موفق شدند که آنها را با یکدیگر آشتی دهند. آنان دوباره ازدواج کرده، در همان اتاق پشت میز نشستند. زن گفت: «چه قدر ما احق بودیم که به‌خاطر یک موشی که وارد سوراخ سمت راست شده، با هم مشاجره کردیم.»

شوهر فریاد زد: «باز هم شروع کردی؟» آنان برای بار دوم از یکدیگر طلاق گرفتند و این بار برای همیشه بود. آیا تمامی مشاجرات ما واقعاً مسخره‌تر از این ماجرا نیست؟

اکنون یک سال دیگر سپری شد. با سپری شدن یک سال، به وعده ملاقاتمان با خدا نزدیکتر شده‌ایم. تمام نگرانی‌ها و اختلافاتی که آنها را این قدر مهم می‌پنداشتیم، در روز داوری خداوند به چه حساب خواهند آمد؟

باشد که صمیمانه خطاهای سال گذشته را ملاحظه نموده، سال جدید را با اعتماد آغاز کنیم. ما در سال جدید، خدا، نجات‌دهنده، روح‌القدس، و فرشته‌ی محافظ را خواهیم داشت. می‌توانیم اعتماد داشته باشیم.